تاریخ جغرافیائی خوزستان

نوشته :

س . محمدعلی امام شوشتری

ناشر :



اسفند ماه ۱۳۳۲

بهرهٔ یکم

جایگاه سازمان . مساحت ، پیدایش زمین خوزستان

خوزستان از طرف مشرق میزند بخاك فارس وعراق عجم (ماد قدیم) واز سمت شمال بکردستان (آشور سابق) واز جانب مغرب میرسد بعراق عرب(بابل) واز ناحیه جنوب بخلیج فارس و آن واقع است بین درجات ۳۰و۳٤ شمالی خط استوا و٤٦و٥١ شرقی نصف‌النهار لندن(گرینویچ) وبین ٤٤و٤٩ شرقی پاریس.

سرحد طبیعی خوزستان (بطور تقریب) ازطرف شمال عبارت است از یك سلسله کوههای بلند (کوه سیاه . وردلان . ذردلان . چواری . باوالین . شتران . زرده . اسپیانه . کره کوه) که مانند قلعه‌های محکمی در مقابل هم قرار گرفته‌اند وحد فاصل میان این خاك وعراق عجم و کردستان میباشند واز سمت مشرق کوه دینار که مسانند دیواری خوزستان‌را از فارس جدا میکند وازجانب مغرب رودخانه دجله سپس‌شط‌العرب است تا بدریا پیوندد واز سمت جنوب منتهی میشود بخلیج فارس . بنابراین تمام خاك کوهکیلویه وبختیاری (ایذه) ولرستان فیلی وسواحل شرقی دجله وشط‌العرب در خاك خوزستان داخل بوده است.

مساحت خوزستان بتخمین نـگارنده تقریباً سی وپنجهزار میل مربع است ودر دائرة‌المعارف بستانی سی‌ونه هزار میل ضبط شده است . طول آن از کوههای شرقـی لوردگان درمشرق بختیاری تا غربی حویزه‌تقریباً ۲۵۰ میل وعرض آن ازشمال‌لرستان تا خلیج فارس ۲۱۰ میل است(۱).

دوپنجیك ۲/۵ این خاك پهناور راکوههای بزرك وکوچك بختیاری ولرستان وکوهکیلویه فراگرفته استو ۳/۵ آن دشتی‌است مسطح وهموار که بجزچندرشته تپه‌های کم ارتفاع-کوه اهوازوبنه وگبیر ومشداخ بلندی دیگری در آن‌نیست وازاینجهت برخی از قدما خوزستان را مانند عراق‌عرب اقلیمی هموار نوشته‌اند (۱)

---

(۱) این‌مقدارمساوی سه‌مملکت اروپائی‌است: سویس۱۵۹۰۰میل‌مربع، هلند۱۲٦٤۸میل، بلجیك۱۱۳۷۳ میل که در آنها۱۷ ملیون نفوس زندگانی میکنند. بلجیك۷، هلند٦، سویس٤ ملیون.

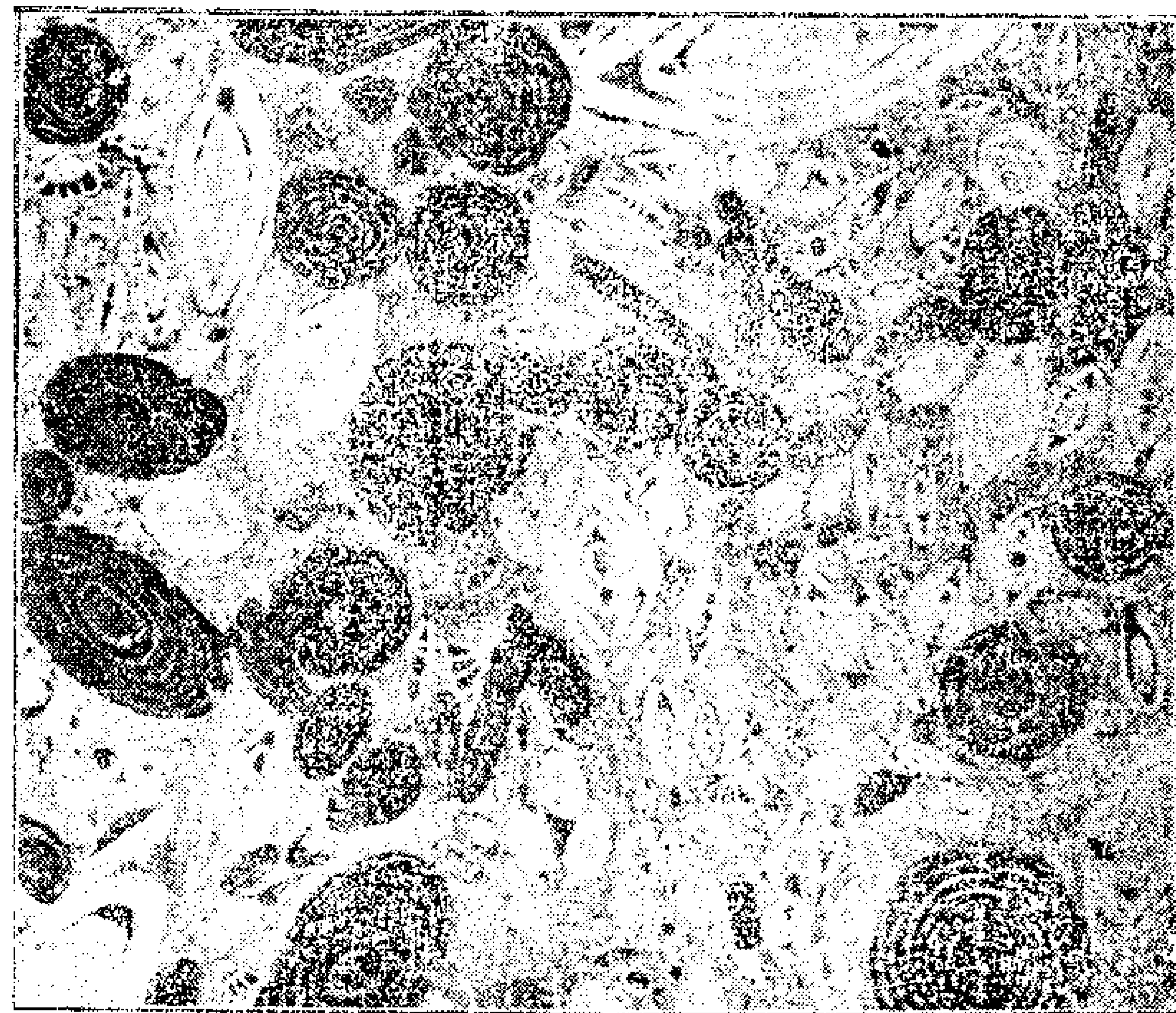
(۱) اصطخری ص۸۹ گوید (خوزستان زمین صاف وهموار است) ودرص ۹۰ گوید (خوزستان کوهستان و دهستان نیست مگر کمی در نواحی شوشتر وجند شاپور وایذج واصفهان) وکلام مقدسی و یاقوت نیز بهمین مضامین است.

البته این را باید تصدیق کرد که در ازمنه قدیمه چه در بابل و بین‌النهرین وچه‌در شوش‌وخوزستان‌ایجادجنگلهای مصنوعی‌وتوجه ازآنها ودقت‌زیادی‌درپرورش‌ونگهداری آنها جریان داشته وشاید ازجنبه دیانت بخصوص این موضوع همیت بسیاری داشته‌است.

در خوزستان بخصوص آثار برجسته‌ازعملیات آبیاری و آبادی ایام ساسانیان‌هنوز پدیدار است وهر کس‌بین رودخانه‌های دیز و کرخه ازشوش بطرف اهواز وجنوب‌غربی شوش‌گردش نماید این‌شواهد را خواهد دید . همین رودخانه شاوریکـه امروز دولت شاهنشاهی بندی‌درمقابل‌آن میبندد در ابتدا فقط برای آبیاری حفاری شده‌وآثارشعبات این اقدام عظیم هنوز بخوبی نمایان است. همین آثار بخودی خود شاهد براین است که در ازمنه قدیمه‌وضعیات سطح‌الارض و آب وهوای این نواحی چندان فرقی‌باامروزنداشته وفرقی هم که در بین بوده بکلی مصنوعی بوده‌است .»

۳ ـ معرفة الارض خوزستان

«برای تدقیق درمعرفة‌الارض خوزستان بهترآنستکه آنرا بدومنطقه تقسیم‌بندی نموده. خوزستان علیا وخوزستان سفلی ـ مقصود از خوزستان علیا آن قسمتی است که در دامنه کوهستانهای جنوب غربی ایران قرار یافته و مقصود از خوزستان سفلی آن



٤ ـ یك عکس ذره‌بینی از سنگهای گچی کوه آسماری

قسمتی است که همسایه با خلیج فارس و بین‌النهرین است این تقسیم بندی لازم‌است‌زیرا که معرفة‌الارض خوزستان سفلی تقریباً کلیة زیر رسوبات رودخانها که درفوق گفته شد مستور مانده وبرای آشنائی بآن شخص باید متوسل گردد بقشرهای اطراف خلیج فارس و جزایر آن ولی ازطرف دیگر درخوزستان علیا قشرها و طبقات زمین بخوبی هویدا هستند ولهذا بهتر تشریح ومطالعه شده.

الف ـ خوزستان سفلی : چون این قسمت ازخوزستان رویهمرفته عبارت از آن نواحی است که در ازمنه قدیم جزء خلیج‌فارس ومحل تجمع رسوبات بوده و بخودی‌خود جز آنچه ذکر شد معرفة‌الارض دیگری ندارد ولی بد نیست که مختصری راجع بنقاط همجوارآن‌تذکری داده شود.

سنگهای غیر رسوبی : احجاریکه رویهمرفته مربوط به عوامل آتشفشانی است در حوالی مسقط فراوان است‌گرچه بعضی ها معتقدند که این احجار قدیمی‌ترین‌سنگ های کلیه نواحی‌خلیج فارس است ولی بطور تحقیق این‌موضوع هنوز ثابت‌نگشته‌است.

کوههای نمك و احجارشان : این سنگها را احجار هرمز نامیده‌اند زیرا که این قبیل تپه های نمك در قشم وجزیزه هرمز فراوان است بوسیله فوسیل هائیکه در این احجار یافت شده آنرا مربوط بقدیمیترین طبقات معرفة‌الارض دانسته ایم این سنگهای عهد عتیق‌بوسیله نمك‌هائیکه فشارهای زمین آنها را بزور ازقعر بسطح زمین‌رانده‌بالا آمده ونمایان گشته‌اند .

سنگهای رسوبی که مخلوط با احجار غیررسوبی هستند : در نواحی مسقط و در قسمتی از سواحل عمان احجار غیر رسوبی فوق‌الذکر ممزوج و مخلوط اند با قشر های سنگهای آهك وچخماق ولوحه سنگهای دیگری فسیلهائیکه یافت شده در این‌قشرهای رسوبی نشان میدهدکه این احجار مربوط بعهد کاربون میباشد . و همین بخودی خود ثابت مینماید که این احجار غیر رسوبی عتیق‌ترین سنگهای این نواحی نیستند زیراکه سنگهای کوههای نمك فوق‌الذکر ازعهدکاربون قدیمترند.

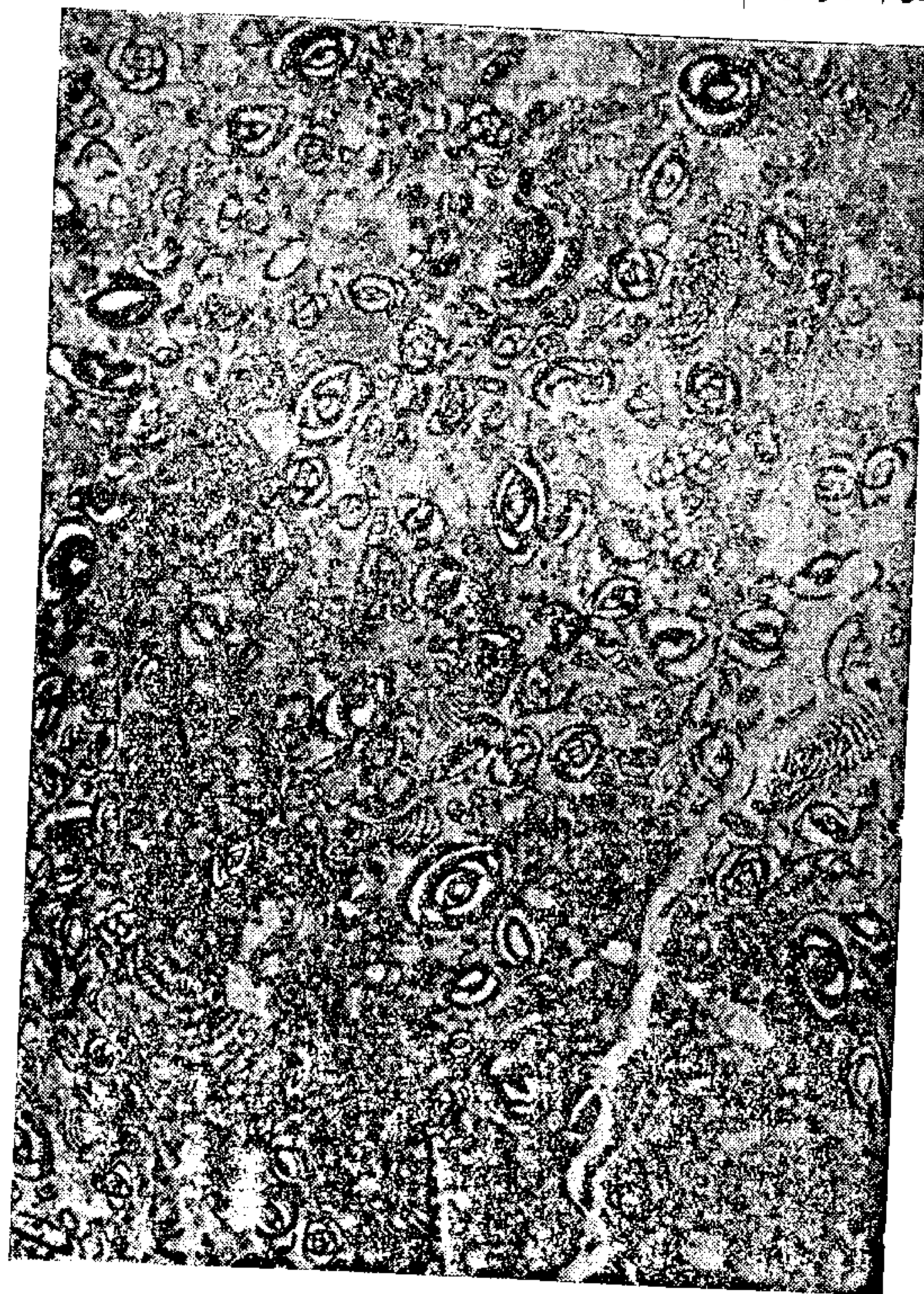
احجار رسوبی کریتشیس(۱): سنگهای این عهد در ایران زیاد است ولی در این نواحی درحوالی خیرو در مسقط یافت میشود و درمغرب خلیج فارس هم نیز موجودند ودر نتیجه مطالعات این‌صفحات چنین تصورشده است که دریائیکه دراین‌عهد موجودبوده و این رسوبات در آن تهنشته خیلی وسعت داشته وقسمت مهمی از بیابانهای امروزه عربستان درزیرآن دریا مستور بوده است .

احجار رسوبی عهد ایوسین (۲) : در نواحی خلیج این رسوبات در بحرین و شبه جزیره قطریافت میشود . قسمت اعظم جنوب غربی ایران دراین عهد درزیردریا مستور بوده وآثار بسیاری از خود بیادگار گذاشته است .

احجاررسوبی‌عهد الیگوسین(۳) : آثار این عهد دراین نواحی نسبت بعهود قدیم فراوان تر است قشرهای آهکی آن در خمیر یافت شده. قسمت اعظم آثار این‌عهد در خوزستان علیا است و بموقعش ذکرمیگردد .

Cretaceous(۱) Eocene (۲) Oligocene (۳)

احجار رسوبی عهد مایوسین(۱) رسوبات این عهد قسمت اعظم خوزستان علیارا تشکیل میدهد ولی درخوزستان سفلی هم بسیار یافت میشود این رسوبات دارای گچهای زیادی است و درقشم وخمیر وشلیل وخارك هم موجودند.



۵ ـ سنگهای رسوبی عهد ایوسین در زیر ذره بین چنین دیده میشود

Miocene (۱)

احجار رسوبی عهد پلیوسین(۱) قسمت اعظم رسوبات این عهد در آبهای‌شیرین ته نشین نموده و آثاری از فسیلهای دریائی در آن یافت نشده و یا بندرت یافت شده است رسوبات این‌عهد درحوالی خلیج فارس و خوزستان سفلی وعلیا بسیار است . مثلا از حوالی بندرگناوه وبطرف بندر شاهپور و اهواز وهمین‌طور بطرف سرحد ایران و عراق تا خفاجیه رسوبات این عهد بسیار فراوان و قسمت اعظم خوزستان سفلی را شامل میشود .

رسوبات عهد پلایستوسین(۲) و عهد جدید : این قسمت از خوزستان سفلی که مرکب از رسوبات عهد پلیوسین نیست مشتمل از رسوبات این عهد است و هر آنچه بیشتر برویم بطرف اراضی پست و دجله و فرات و شط‌العرب تماسمان با این رسوبات بیشتر میگردد .

ب ـ خوزستان علیا : اگر مثلا از اهواز شروع نموده و بطرف مشرق یا شمال شرقی روانه شویم بتدریج ازتلهای مختصر نواحی اهواز گذشته وبه تپه‌های عظیم تری میرسیم وپس از آن بتدریج میرسیم بکوهستانهای عظیم بختیاری و لرستان که دائره زاگروس را تشکیل‌میدهند . دراین سیرما اراضی‌خوزستان علیا را طی‌مینمائیم‌ورسوبات آن از قرار ذیل است.

رسوبات عهدالیگوسین(۳) : درخوزستان و کلیه جنوب غربی ایران رسوبات‌این عهد بسیار مهم است زیرا که قشرهای فوقانی این رسوبات ارتباط تامی دارند باخزائن نفط این نواحی . احجار این عهد بطور مختصر در نقاط مختلفه ذیل بر سطح زمین نمایانند . خمیر (خلیج فارس) شرق شوشتر .کوه آسماری و نواحی کوهستان‌بختیاری. جنوب شرقی . مشرق وشمال شرقی مسجد سلیمان . این رسوبات معمولا عبارتند از : سنگهای آهك که دارای منفذهای ریز زیادی میباشند.

رسوبات عهد مایوسین: رسوبات تحتانی این عهد هم ارتباط تامی بامخازن نفت این نواحی دارد ولذا بسیار مهم است .قسمت فوقانی رسوبات این عهد قسمت اعظم‌این اراضی را تشکیل میدهد ومیتوان گفت از حوالی قصر شیرین وپشتکوه تا نزدیکیهای بهبهان وگناوه تا برسد بسواحل دریای عمان شخص غالباً با این رسوبات تماس دارد این رسوبات عبارتند از قشرهای بسیارضخیم گچ وقشرهای نازك سنك آهك وخاکهای رسوبی سرخ وخاکستری ـ تئوریهای مختلفی راجع بپیدایش گچها بیان شده است‌ولی امروز اغلب متخصصین معرفة الارض معتقد برآنندکه در اواخر عهد الیگوسین واوایل عهد مایوسین این نواحی مستور بوده است از دریاچه‌های‌آب شورکه بتدریج تبخیر گشته واملاح‌خود را ازقبیل نمك وگچ وغیره‌بدین وسیله جا گذاشته تقریباً همان‌وضعیتی را دارا بودکه مثلا دریاچه ارومیه امروز دارا است.

رسوبات عهد پلایوسین: بقیه خوزستان علیا مشتمل است ازرسوبات این‌عهد. مثلا

Oligocene (۳) Pleistocene(۲) Pliocene (۱)

کلیه تلها وتپه‌هائیکه در اطراف شوش واهواز ورامهرمز ومغرب شوشتر یافت میشود مرکبند از رسوبات این عهد رویهمرفته رسوبات این عهد عبارتند از سنگها وقشرهای قلبه سنگی ورسوبات خاك سرخ وتك‌وتوکی قشرهای نازك سنك آهك معمولارسوبات این عهد درآبهای شیرین ته نشسته وارتباطی با دریا نداشته زیرا که فسیلهای دریائی در آن یافت نمیشود ولی در بعضی نقاط ایران ثابت شده است که بی ارتباط بدریـا نبوده است .»

بهره دوم

کوهستانهای خوزستان

روی زمین در آغاز پیدایش وروزگار گردش از حالت گازی ومیعان بحالت جمود و سختی صاف وهموار بوده است واین پست و بلندیها واختلاف سطح در نتیـجه جنبشهای زیر زمینی وبیرون آمدن گازها وآبها اززیر پوست آن وچین خوردگیها که در برخی نقاط آن پیدا شده بتدریج دراعصار بعد بعمل آمده است چنانکه دردانه سیب رسیده وسایر میوه‌ها دیده میشود . پس هر کوه ودره وتل وتپه دوره هائی طی کرده ومانند سایر موجودات تاریخ مخصوصی میدارد.

چون این تغییرات سطحی دفعة نبوده بلکه در ملیونها سال بتدریج وتناوب بعمل آمده است (مانند قدیمتر بودن چین‌های مناطق قطبی نسبت بمناطق استوائی) در تاریخ طبیـعی زمین برخی از سلاسل جبال را پیرتر وبعضی را جوانتر نشان میدهند وبیشتر کوههای کنونی را مربوط بعصر دوم وسوم جیولوجی میشمارند ودر عصر چهارم (عصر کنونی) بواسطه ضخیم شدن قشر زمین تغییرات سطحی آن کمتر شده وبکندی صورت میگیرد والا رشته عمل بریده نیست وطبعاً در اثرسرد شدن مستمر مغز زمین وجمع‌شدن آن پست وبلندیهای دیگری همواره در سطح آن بعمل میآید نهایت آنکه پیدایش‌جبال بردونوع صورت میگیرد: یکی آنکه برخی‌نقاط بتدریج فرومیرود ونقاط مجاور آن بالا میآید (زیراکه جمع شدن زمین در تمام نقاط یکسان نیست) ودیگر اینکه در نتیجه فشارهای جانبی قطعات قشرزمین یك‌قطعه بتدریج بالامیگیرد.

پیدایش کوههای خوزستان راکه محل بحث ماست بیشتربعصر سوم نسبت میدهند که در آن عصر فشارها وحرکات زمینی دراین حدود حادث شده ودر نتیجه خلیج‌فارس فرورفته وفلات ایران بالاگرفته است وپنج شش‌رشته کوه متوازی‌بین‌این‌دو بعمل‌آمده.

چنانکه در بهره پیش یادآور شدیم در میانه این رشته‌ها ابتداء دریاچه‌هائی‌بوده که ازبقایای دریـای بزرك پیشین مانده بوده واین دریاچه‌ها بتدریج خشکیده شده و بجلگه‌های کنونی تبدیل گردیده است والبته جریان رودخانه‌ها وآب‌شدن برفهاوآمدن بارانها ووزش بادها در تغییر وضعیت سطحی خوزستان‌نیز دخالت داشته است.

سطح خوزستان: در نتیجه این تغییرات بقدری اختلاف پیداکرده است که بلندی

آن نسبت به سطح دریا ازچهار متر بچهارهزار متر میرسدولذا نمیتوان متوسط مناسبی برای آن فرض نمود واگر آنرا بمناطق چند تقسیم کنیم میشود گفت که متوسط خاك بختیاری دوهزار متر وکوه کیلویه ولرستان ۱۵۰۰ متر ومنطقه مرکزی یکصد ومنطقه ساحلی آن ده متر زست پس بلندترین نقاط خوزستان در ناحیه شمال شرقی و پستترین جای آن درسمت جنوبی آن واقع است وبعبارت دیگر حصه شمالی وشرقی خوزستان کوهستانی ومرتفع است وقسمت مرکزی وغربی وجنوبی آن دشت وهموار .پس اگر خطی از زاویه شمال غربی بزاویه جنوب شرقی مرور دهیم کوهستان ودشت خوزستان را ازیکدیکر جدا میکند. قسمت کوهستانی آن دریائی را ماند که درحال تموج منجمد باشد وخطوط موج بیشتر ازشمال غربی بجنوب شرقی کشیده شده است واین رشته‌های کوهستانی(تقریباً متوازی) پلکانی دارند که از دشت خوزستان بفلات ایران میرود و ممکن است آنهارا پلکان فلات ایران نامید(۱).

پله نخستین یکرشته کم ارتفاعی است که در خاك عراق شروع شده واز پشت لرستان وشمال شرقی دزفول وشوشتر ورامهرمز وبهبهان میگذرد وبساحل خلیج میرود ساختمان این رشته بیشتر گچی وخاکی وکمتر سنگی است وارتفاعش غالباً سیصد متر است. ارتفاع قله معروف بکوه جراحی در شرقی خلف آباد به۳۸۵ متر وگچ ماماتین در شرقی رامهرمز ٤۹٦ متروقله‌های حسن بیکی وتخت موسی وقلعه مدرسه وتل‌خیاط در شرق شوشتر به ٦۰۰ میرسد واین رشته دارای معادن نمك ونفت وقیر وگوگرد و گچ وچشمه‌های شوروتلخ میباشد.این رشته دراز را سرحدنشینان عراق عرب جبل‌حمرین مینامند ودر حدود شوشتر که سیه(سیاه) شهوت دارد ودر حدود رامهرمز بکوه گچ ودر جراحی آنرا کوه عریان خوانند .وسایر رشته‌ها را حال بدین منوال است . ما برای روشن شدن وضعیت حال این جبال تمامی آنها را بسه دسته ذیل(شمالی. شمال شرقی. شرقی) تقسیم نموده وازهریك جداگانه گفتگومینمائیم وآنگاه از آتش فشانها وزلال خوزستان بمناسبت ارتباط آن با کوهها شرحی میآوریم تا موضوع از هر جهت روشن گردد .

کوههای شمالی خوزستان(لرستان فیلی)

این کوهها در میانه دره دجله بغداد ورود سبزاب که بآب دزمیریزد واقع شده‌و همگی بهم پیوسته است نامی‌ترین آنها کبیر کوه است که لرستان‌را به‌پیشکوه‌وپشتکوه تقسیم نموده است. آنچه ازآنها درسمت شمال واقع شده است بلند تر وپیوسته پوشیده از برف است وآنهائیکه در سمت جنوب لرستان است کوتاه‌تر وهوای آنها معتدل یا گرم است وکوههای گرمسیر نامیده میشود. ارتفاع کوههای لرستان میانه دوتا سه‌هزار متر است وروبهم‌رفته‌در اثر یکچین‌خوردگی پیدا شده‌وبیشترموازی ومحاذی یکدیگرند

(۱) این رشته ها جزء سلسله جبال کردستان است که از مجمع‌الجبال‌مرکزی آسیا جدا شده است واز جنوب وغرب ایران میگذرد ودر کردستان بسلسله البرز میپیوندد ونویسندگان یونان آنرا زاگرس نامیده اند و برخی این کلمه‌را ازریشه‌کلمه سقز دانند.

چین بزرك آنها کبیر کوه است که امتدادش از شمال بجنوب واندکی سر آن مایل بغرب ودمش مایل بشرق است ورشته‌های فرعی آن(کوههای پشتکوه) هم تقریباً در همین امتداد واقع است ورشته‌های شرقی(کوههای پیشکوه) تمایلشان بشرق وغرب بیشترودر کتب‌جغرافیائی قدیم‌ازآنها تفصیلی نداده‌اند. تنها مستوفی درص۲۰۳ کوهی را نام‌برده گوید دوکوه با مدار بلر کوچك درزبدةالتواریخ آمده که در آن سنك است که بجای هیزم بکار میبرند واز بخار دودش جانوران میگریزند».ودرص۲۰۷ گوید :«هوین کوه (هرین کوه خ ل) بلر کوچك درآن معادن آهن است» ودر ذکر معادن آهن وزاج ومرقیشیا وکبریت نیز آنرانام برده وشاید مقصودش‌همان کبیر کوه باشد.

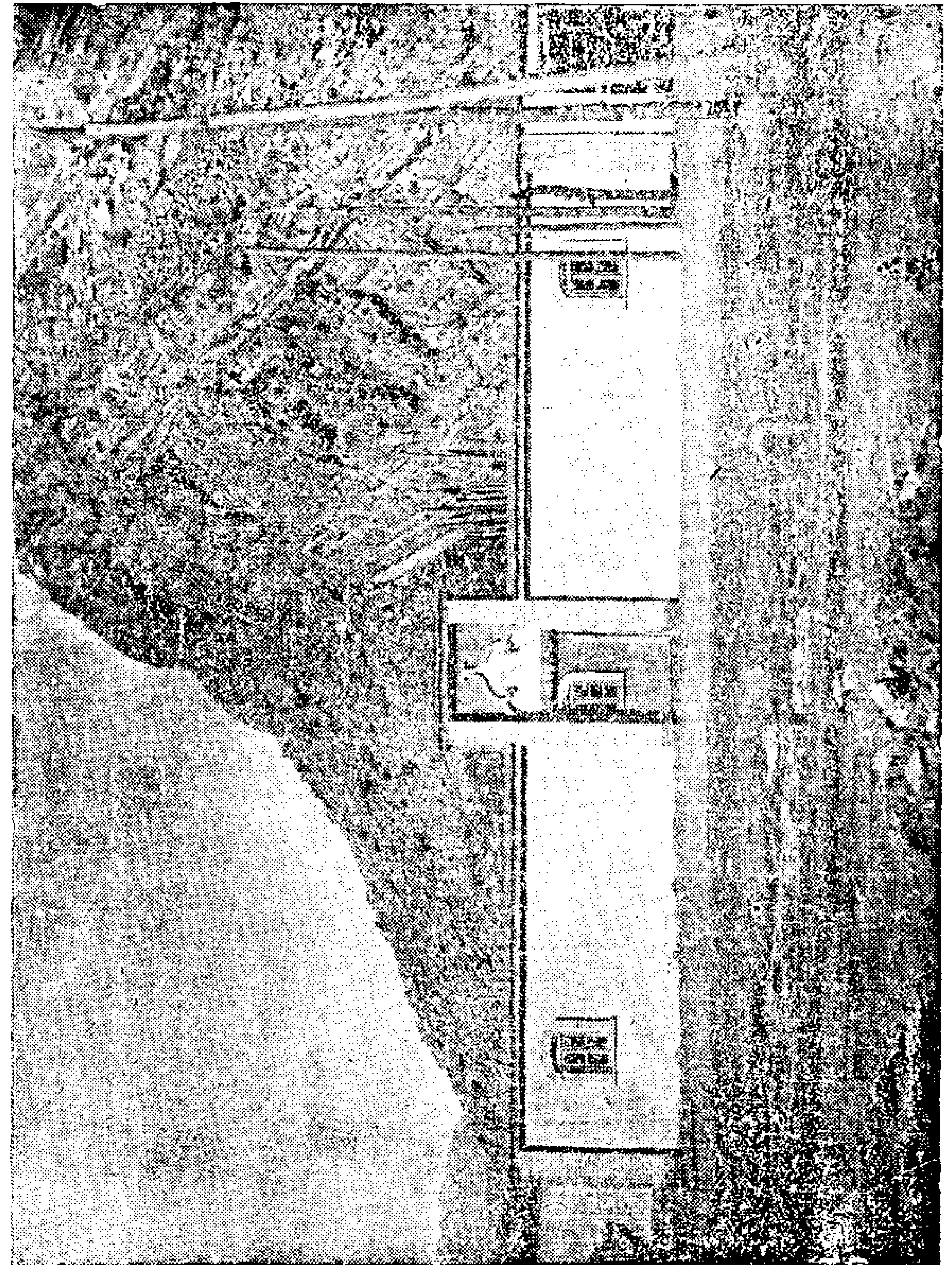


٦- تنگ شیخ مکان در کبیر کوه لرستان

مانخست از کبیر کوه سخن رانده آنگاه از رشته‌های دیگر که به‌پنج دسته تقسیم شده است گفتگومینمائیم.

کبیر کوه : این کوه بزرگترین رشته کوههای لرستان است و از شمال تا جنوب آن امتداد دارد درازی آن متجاوز از دویست کیلو متر است و پهنایش به ـ ده دوازده کیلو متر میرسد . بلندیش دو هزار متر و در برخی نقاط بدو هزار و هشتصد متر میرسد . ساختمانش بیشتر سنگی و کمی خاکی است و آن دیواری را ماند که از ساروج ساخته باشند عبور ازآن بسیار سخت است وجز چند راه صعب‌العبور که بیشتر طرف دم آن است راه‌گذر ندارد . قلل معروف آن عبارتست از شاه احمد که مقبره شاهزاده احمد درآنست وقله تبریز که وسیع و بزرك است وکله‌بادوفیلمان که سخت‌ترین قلل کبیر کوه است ودماغه انار که بوسیله طناب ازآن‌بالا میروند ودیواسان که خیلی بلند است وپونه که آنهم سخت وبلند است ودر بالای کبیر کوه باندازه تخم

افکن سی‌خروار غله زمینهای زراعتی قطعه قطعه موجود است وبزرگترین جنگلهای لرستان در دامنه‌های این کوه واقع است وبیشتر درختان این جنگل بلوط انار وانجیرو

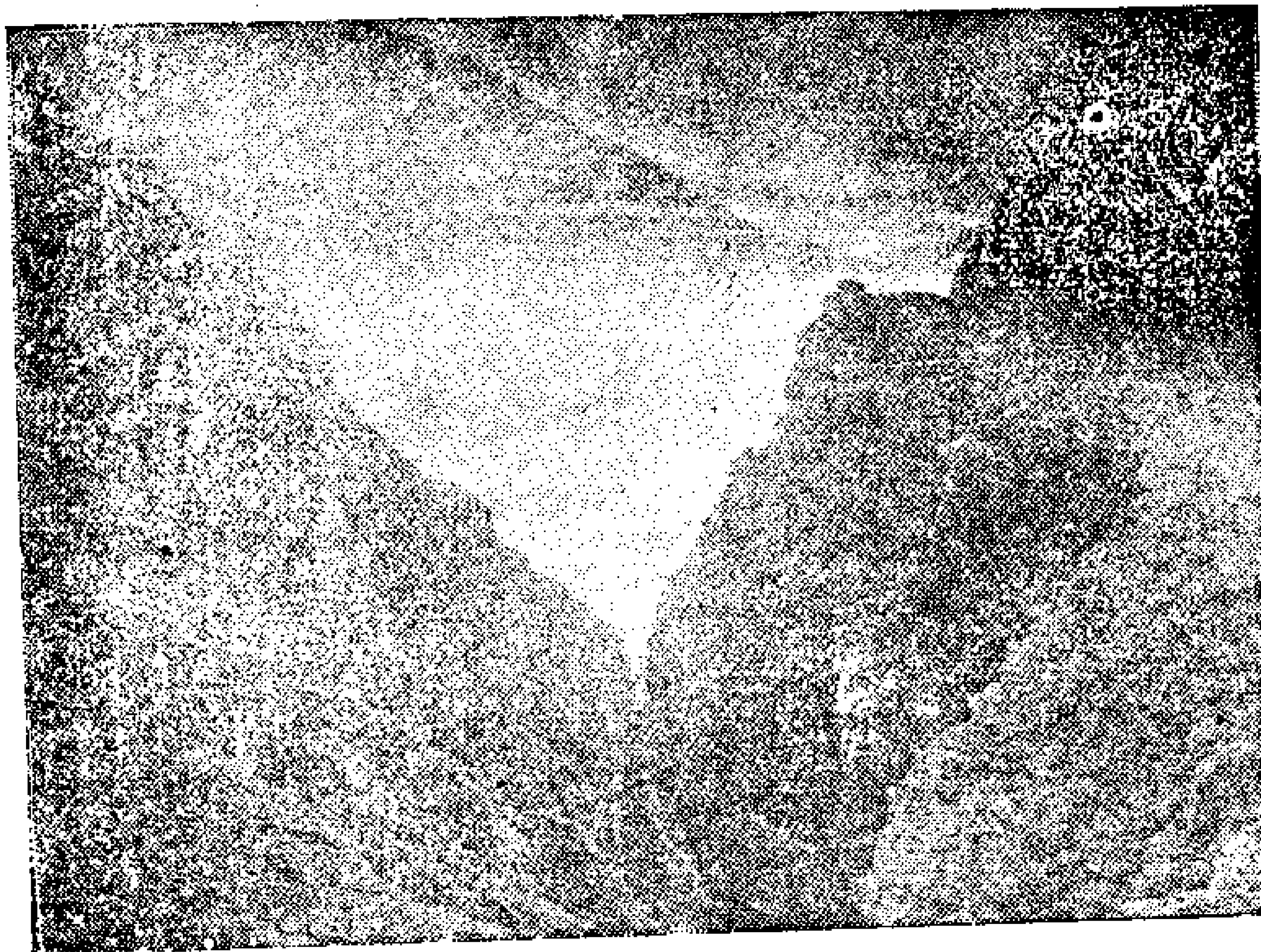


۷ ـ تلگرافخانه ملاوی در لرستان.

گلابی و موسیر ومورودونی نیز در آنها فراوان است . در چراگاههایش میتوان پنجاه ملیون گاوو گوسفند پرورانید. معادن ذغال وسنك و گچ وموميائی وزاج وسرب‌ومرمر در آن‌هست . بیشتر بلندیهای آن مخصوصاً در سمت شمال در تمام سال پوشیده از برف است. دامنه‌های شمالی آن معتدل وجنوبی گرم است وشکافها ومغازه‌های بسیاری‌در آن دیده میشود که معروفتر از همه اشکفت عماره است و آن دارای آثارابنیه قدیم میباشد. دردامنه‌های شرقی آن‌تنگهای بزرگی هست که هریك‌چائی را از نقاط دامنه‌های‌غربی مقابل است مانند تنك کلم مقابل مله پنجاه تنك‌لات مقابل هندمنی تك . زین کوش‌مقابل راه خربزان. تنگ‌دره کمرمقابل راه سراب‌چینه. تنك شاه‌پری مقابل کورآت‌تنك‌سیکان مقابل راه سیا خانی تنگدره شهر(شهرصیمره) مقابل راه لیحرآب. تنك‌شیخ‌مکان‌مقابل چشمه‌لر. تنك بهرام چوبینه مقابل پیرمحمد. تنك یوژاندر مقابل سرآب نقل‌وشاه‌احمد بزرك. تنك روبروی پل‌زال مقابل طاق اکبر .وسمت جنوبی کبیر کوه ازقسمت‌شمالی‌آن سهل العبورتر است.

الف ـ رشته‌های شمالی‌لرستان کوههای الیشترودلفان میباشد واین دسته عبارت است از سلسله گرون‌و کوه‌های میانه خاله‌دلفان ودال گیر که درجنوب‌دلفان‌است‌ووردلان وزردلان ومانشیت و گچه کوه.

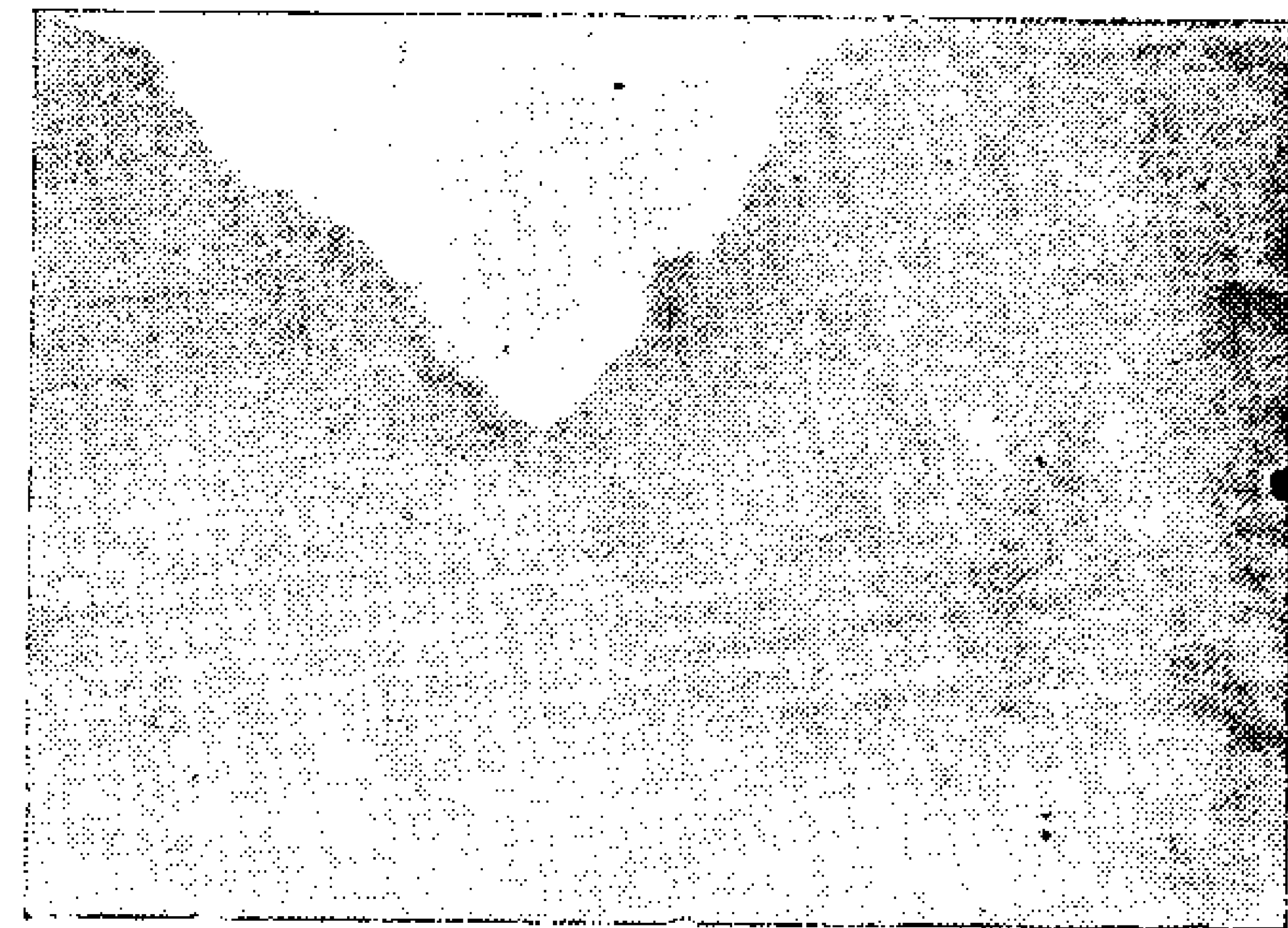
سلسله گرون یاگیروه پس از کبیر کوه بزرگترین جبال لرستان‌است وآن رشته‌ای است دراز دارای شاخه های بسیار که اززیر نهاوند تا زیر بروجرد کشیده شده است و آن شمالی ترین نقاط لرستان است . بلندی آن به ۲۵۰۰ متر میرسد ودامنه هایش



۸ـ تنگه رباط (شخیبون)

دارای نشیب بسیار و بلندیهایش همواره پوشیده از برف میباشد قلل آن عبارت است از : چهل نابالغان . قارئین . چك قارمئین . بیکسه ــ شاه نشین ــ باغ بیره گروه ــ کوچکه. آسمان دول . چال قورچ وساختمان این کوه سنگی و جنگل آن کم است و کوههای میانه دلفان رشته‌هائی است که بیشتر بهم پیوسته است وآنها عبارت است از کوه گردو کوچغا دزدان که بلند وسنگی است وسر کشتی که دارای جنگل ومراتع است و بز کن که دارای زمین زراعتی وجنگل وهوای خوش است.

شاه ذیلان که سنگی وکم درخت است وسرخه کوه که خاکی وکم درخت ومهراب کوه که سنگی است ومنگنی کوه که قسمتی از آنرا دال گیر گویند وآن از کناره کشکان تاخاك کاکاوندکشیده شده است و کوه زردلان در مغرب جلگه هلیلان واقع است.آب قره‌سو از دامنه‌های شرقی وآبچردآور ازدامنه‌های غربی آن روان است وکوه‌وردلان در شمال‌چردآور موازی مانیشت کوه واقع وآبهای کرندوشاه آباد ازدامنه آن گذشته بخاك لرستان وارد میشود ومانیشت کوهی است سخت در شمال ده بالا بشکل بادامی دارای جنگلهای فراوان وآن خط فاصل سرآبهای پیشکوه وپشت کوه است واین سه کوه در سرحد خاك کرمانشاه واقع است،بلندی مانیشت ۲۹۰۰ متر وبلندی وردلان

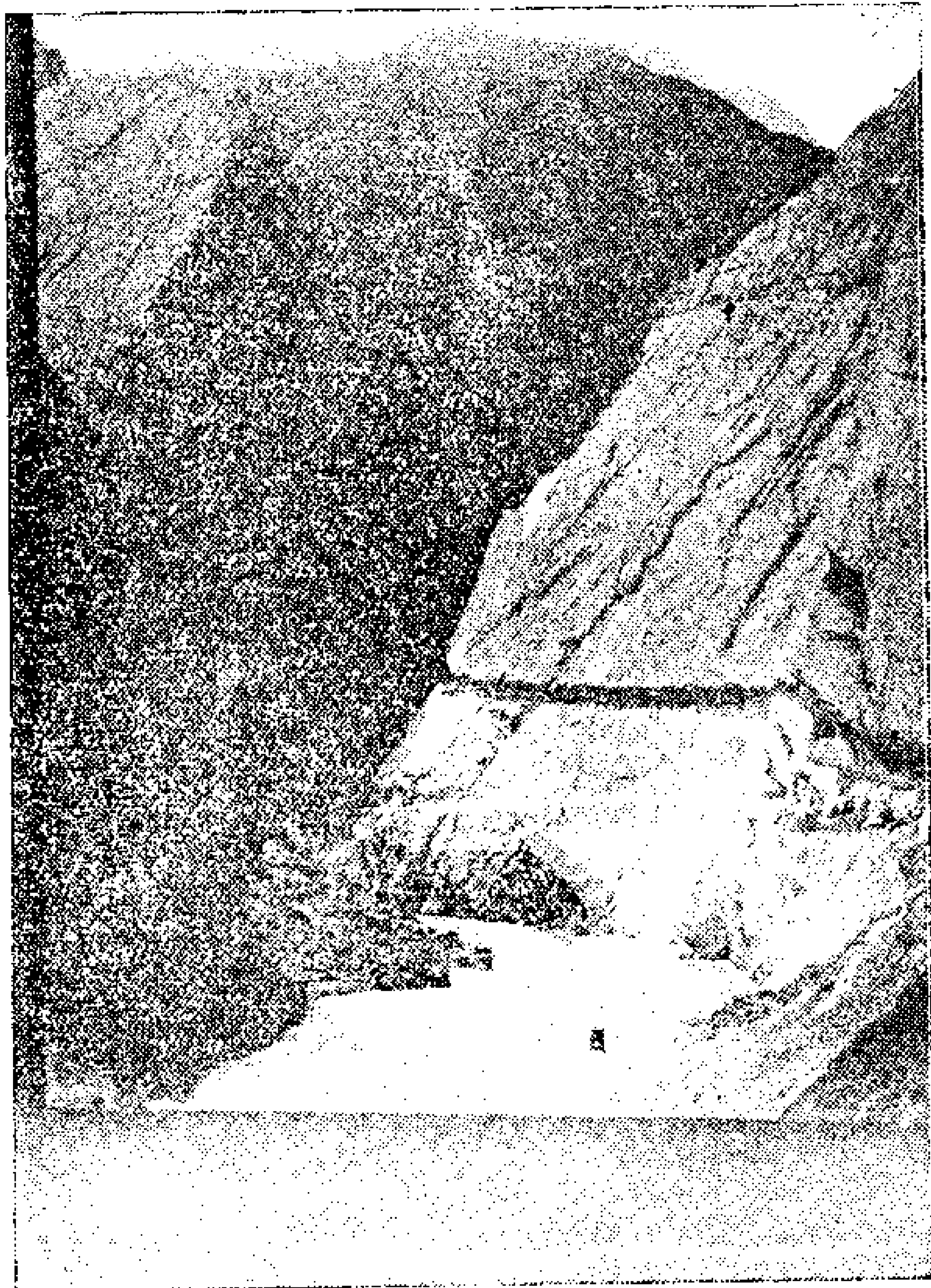


۹ ــ تنگ کلهر

وزردلان به ۲۰۰۰ متر میرسد وگچه کوه که آنرا سهونکوه نیز نامند در جنوب‌شرقی مانیشت واقع است وآن دارای سه شاخه روی بجنوب است یکی متوجه دره شیروان و یکی روی‌بزنکاور وسومی تا نزدیکی‌های کبیرکوه میرسد . ارتفاع این کوه از دوهزار متر متجاوز است واین کوه‌وکوه مانیشت راجزء پشتکوه میشمارند.

ب ــ رشته‌های مرکزی لرستان (کوههای چکنی وترهان) وآنها چند رشته بزرگ وکوچك میباشند که موازی هم واقعشده و از کناره های قره سو شروع میشود ودر کناره‌های کشکان با آبخرم آباد محاذی سلسله‌های شرقی لرستان خاتمه میپذیرند ونامهای رشته های مهم آنها ازاین قرار است. ۱ ــ کوه سفید که آنرا اسپی کوه

(اسفید کوه) نیز گویند وآن از جنوب غربی خرم‌آباد شروع شده بامتداد هفت‌فرسنك در تنك گاو شمار خاتمه پیدا میکند . واین کوه را یکرشته فرعی است بدرازای شش فرسنك که ازتنك شروع به تنك‌تیر مقابل زردلان تمام میشود. ۲ ــ کوه یافته وآن کوه بزرگی است که از نزدیك دم کو سفید جنوب غربی خرم آباد شروع میشود ودرمیانه این دو کوه را تووه بابا عباس نامند. ۳ ــ کوه سیاه دان بدرازای یکفرسنك درامتداد کوه سپید مجاور تنك کاوشمار واقع است . رودتشگره ازغربی آن میگذرد ودر میانه آن‌دوکوه را تووه‌شط نامند. ٤ــ کوه برآفتاب بدرازای دوفرسنك در امتداد کوه‌سفید واقع ودامنه‌اش مسکن طولابیها است.



۱۰ ــ تنگه ٥ قسمت ٤ــسه منظره زیبا و با شکوه از کوههای لرستان

واین چهاررشته مابین آب خرم آباد ورود کشکان واقع میباشد. ٥ ــ کوه‌چلوان رشته‌ایست که از کناره کشکان تاکنار قره سو کشیده است قسمت غربی آنرا که‌دوفرسنگ میشود وساختمانش سنگی ودارای‌جنگل است کوه میل گویند وقسمت غربی آنراهفیخت

وسر کوه ذرون و کوه باوالین نیز گویند. بلندی این رشته بدوهزار متر میرسد وجزء خاك دلفان محسوب میشود. ٦ـ کوه گراز که رشته ایست درازوان ازتنك تیز کناره کشکان شروع شده بسامتداد یازده فرسنك در کناره صیمره و زردلان خاتمه پیدا میکند. ساختمانش سنگی وخاکی و دارای جنگلهای بلوط فراوان است وموازی رشته میل واقع شده است و در کناره رودتشکن درهمان نزدیکی کوه خاکی کم ارتفاعی هست که آنرازنگلول نامند و ارتفاع این رشته از دوهزار متر کمتر است وآن خاك دلفان را از ترهان جدا میکند. ۷ـ سرخ دلم لری. ۸ـ سرخ دملکی واینها دو رشته خاکی و سنگی هستند که جلگه کوهدشت را از دوطرف درمیان دارند و درسمت جنوب غربی کوه گراز واقع میباشند درازای هریك بچهار فرسنگ میرسد. ۹ـ کوه چنگری که آنرا پیشکوه نیز گویند ومقبره شاهزاده محمد در آن واقع استو از کناره آب صیمره شروع و در میانه ترهان خاتمه پیدا میکند ارتفاعش ازدوهزارمترمتجاوزاست. ۱۰ـ هیزم آباد که از کناره کشکان شروع ودرجلگه کیش ماهیورمادیان رودخاتمه پیدامیکند ودارای جنگلهای بسیار وچشمه‌های متعدد است. ۱۱ـ کلخانی. ۱۲ـ سراستان. ۱۳ـ بلودان که هر سه بهم پیوسته ودر حقیقت دنباله هیزم آباد میباشند ودنباله بلوران تا کناره صیمره امتدادداردو آن کوهی بزرگ است و آب ودرخت آن کم است وامام زاده در آن هست که آنرا شاه بلوران مینامند و کوه بلوران راسورامار (سوراخ مار) نیز گویند. ۱٤ ـ سماق. ۱۵ـ تموخان. ۱٦ـ چناران. ۱۷ـ دم ویسیان واین چهار نیز یك سلسله است که از کناره کشکان تا کناره صمیره کشیده است وعموماً کم آب است ۱۸ـ دم شیران. ۱۹ ـ خرسدر. ۲۰ـ سه دندانه. ۲۱ـ خارشینه. ۲۲ـ گود. ۲۳ـ سرترهان واین شش کوه نیز یك سلسله بموازات دوسلسله فوق تشکیل داده از کناره کشکان شروع وبکناره صیمره خاتمه پیدامیکند. ۲٤ـ مله که آنرا دولیجا گویند وآن کوهی وسیع و مرتفع وسنگی است دارای مغاره های متعدد و درشمال جلگه جایدر واقع است. ۲۵ـ ویزنهاد. ۲٦ـ سر گچ. ۲۷ـ سیاب که آنرا کوه رودبال نیز گویند زیرا در بال(جناح) آب صیمره واقع است وویزنهادوسر گچ میانه آسیاب ومله واین چهار نیز یکسلسله است که درموازی سلسله دم شیران و سلسله سماق وسلسله هیزم آباد و گراز ومیل واقع میباشد. ارتفاع این چندرشته ازیکهزارتا دوهزار متر است ودر میانه سلسله امیران و دم شیران چهار رشته کوه کم ارتفاع بی آب استکه آنها را چول هول مینامند.

ج ـ رشته های شرقی (کوههای هرو خاك. سکوند. کره گاه. پابی) وآنها چندین رشته بزرگ و کوچك میباشد که عموماً بموازات هم واقع شده وازجنوب شرقی بسمت شمال غربی متوجه است رؤس شرقی آنها محاذی کوههای بختیاری ورؤس غربی آنها محاذی کوههای شمالی لرستان است وآب سبزاب از شرقی این رشته ها میگذرد وآب های کاکارضا وخرم آباد وکشکان از سمت مغربی آنها بیشتر این رشته‌ها سنگی و دارای جنگلهای انبوه است وجلگه‌های میانه آن تنگ وزمینهای زراعتی زیاد ندارد و تفاصیل مهمات آنها ازین قرار است:

۱ ـ سلسله پونه وآن میانه بروجرد وخرم آباد تقریباً موازی سلسله گرون واقع

است ساختمانش بیشتر سنگی و کمتر خاکی است قلل وشعب آن عبارت است از خاك مالك. رازان. اشکفت. محمد خان. سوچ. چك واسیانی. خرسان. مورچه دوه. گل کوتاه. شیشه. پونه وغیره و این سلسله حوزه آب دزرا از حوزه کرخه جدا میکند و گردنه رازان وزاغه ازآن میگذرد. بلندی قلل آن به ۲٦۹۰ متر میرسد.

۲ ـ سلسله دیملوان محاذی سلسله پونه افتاده بیشترش خاکی وپراز جنگل است و این سلسله از کناره آب سزار تا کناره آب کاکارضا امتداد دارد. نامهای قلل وشعب مهمه اش این است: اذگینه. دزدلیه. چال خایه. سه کلاه بان. بلومان. دیمله. چاسونی دارمرو. علیجان کشته. داق دایه. یاسین کوه. بلومان دارای حیوانات درنده بسیار است و در میانه آن اصطخر عمیق کوچکی واقع است که دراطراف آن درخت گلابی جنگلی فراوان است واین کوه را نمك زار بلومان نیز گویند وسه کلاه بان دارای سه قله سنگی است شبیه به کلاه و جنگل تنگ و در شمال مهمیل واقع است و یاسین کوه شاخه ای از آنست.

۳ ـ سلسله اشترمل که محاذی سلسله ریمله افتاده و تا کنار رودخانه کاکارضا میرسد وامتدادآن برخلاف سایر کوههای لرستان بسمت جنوب غربی استوارتفاع سلسله ریمله و اشترمل از دوهزار متر بیشتر است.

٤ ـ سلسله سیاه کمروانرا مخمل کوه نیز گویند. این سلسله بیشتر سنگی و در نزدیکی تنگ رباط از سفید کوه جدا شده بسمت جنوب شرقی میرود. تنگ زاهد شیر معروف آنرا بریده است و کوه دارسفید که مشرف به امامزاده زید محمد است و کوه کفشگران که دارای جنگلهای بلوط و شکار بسیار و آثار وابنیه قدیمه است نیز جزء این سلسله محسوب است و در جنوب جلگه ازنا است و کوه کوچك سر گلستان که انبوه وپوشیده از اشجار است ودر غرب ازنا سرحد بلوك کره کاه واقع میباشد

۵ ـ کوه کلات وآن رشته درازی است که از کناره های آب سزارتاحدود کره کاه کشیده است و قسمت شرقی آنرا کوه چنار گل نامند و کلات در تمام سال پوشیده شده از برف وبلندیش از دوهزار متر متجاوز است و جلگه های کریت و دیرآب در دامنه های این رشته اند و کوه بون (بام) در کناره کره گاه از دنباله های این رشته است.

٦ ـ طاف که کوه بزرگی است از یك قطعه سنگ که چشمه ای از بالای آن جاری است وآبشار مانند پائین میاید و از این جهت آنرا طاف یا قطعه طاف گویند و کوه شاهنشاه و کوه کوماس که در کناره های کره گاه است دنباله طاف میباشد ۷ـ دادآباد ۸ـ غزالان ۹ـ کوه گرد ۱۰ـ کنگردز ـ که هر چهار در خاك بالاگریوه واقع است و عموما سنگی و پر از جنگل میباشد وهمچنین رشته های کلنگ کرپیله ـ لاذگیر ـ هلاکوو ـ نژدیان ـ پادز ـ کلاه چکه ـ تیل مرو ـ چال پو ـ تان نان راکه در سواحل آب سزارو در خاك پابی است میتوان جزء سلسله طاف شمرد. دنباله این سلسله بکوه معروف هشتاد پهلو پیوسته است و بیشتر جنگلهای لرستان در رشته های شرقی واقع وهیزم و ذغال خرم آباد از آنجا تهیه میشود.

د ـ رشته های غربی (کوههای پشتکوه) این رشته مانند کوههای پیشکوه عموماً

از شمال غربی بجنوب شرقی امتداد دارد اما باهمیت آنها نیست و گویا در این حدود تمام عظمت و ارتفاع بکبیر کوه داده شده است . رشته کوههای پشتکوه دو دسته‌اند : یك دسته‌دارای‌ساختمان سنگی وجنگلهای انبوه‌است که نامهای آنها از این‌قرارمیباشد. تل ورخدا . انجیر کوه . دنیار کوه . سیاه کوه . شلف . کاسه ماست . دال پری کوه بیرانوند. ارتفاع این کوهها از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متر است و اگررؤس اینها که بوسیله دره‌ها ازهم جداست بیکدیگر پیوسته شودیك سلسله بموازی و درازی کبیر کوه‌تشکیل میگردد. دسته دیگر ارتفاعاتی است خاکی‌بنامهای زیرین : تین.وخیزر— کلات.سنگ بهرام.عین خوش. تیشه کن. قلعه پالمول . هیجده دولان. شرشرآب . سر کج واینها همه از خاك‌رس ساخته شده وقره‌زرنگ میباشد . تل‌ور خدا به بلندی ۱٤۰۰ متر میانه‌آب کنیگیر وترساق واقع‌میباشد . انجیر کوه موازی کبیر کوه و ۱۵۰۰متربلندی داردودر شرقی امام‌زاده نصیرالدین و خشك دول واقع است . دینار کوه بدرازای۱۲ فرسنگ موازی کبیر کوه نهاده میباشد وتمام‌گچی است . ساختمان سیاه کوه‌سنگی است ومثلث وکاسه ماست بشکل نیم دایره و دارای آثار وابنیه قدیمه و جنگلهای بلوط است ودال پری چند رشته کوه کم ارتفاع و درجنوب سیاه کوه واقع است که دارای مغاره های متعدد وآثار و ابنیه قدیم میباشد و درسرحد ارتفاعاتی بنام انارك وجبل حمرین است که اهمیتی ندارد .

ه ـ رشته‌های جنوبی (کوههای بالا گریوه و گرمسیرات) وآن چند رشته کوه‌سنگی است که ازطرف مشرق بآب‌سزار ورود دزو ازطرف مغرب وجنوب غربی باب کشکان‌و رود کرخه محدود است ومهمات آنها از قرار زیر است:

۱ ـ کیالان وآن رشته‌ایست که از کنار کشکان(پل دختر) تاکناره مـزال کشیده است وآب کرخه ازدامنه‌های‌جنوب غربی‌آن میگذرد ارتفاعش‌بهزار وپانصد متر میرسد تنك معروف فنی وتنك معروف‌ایلام در این رشته است وکوه معروف به چل چایدر که طبقه سنگی‌روی آن از هم‌پاشیده است جزء این رشته است. سراین رشته درشمال‌غربی برابر کوه هله ودمش روی بجنوب شرقی باریك کشیده شده است . درازای کیالان به سیزده فرسنك وپهنایش بیك فرسنگ میرسد.

۲ ـ دهلیج وآن موازی کیالان بدرازای ده فرسنك در شمال شرقی آن واقع است وکوه سریخه ودهلیج کوچك‌از شاخه‌های این رشته است وبلندی آن به۱۸۳۰متر میرسد ودر بند ملاوی‌ورود کشکان در زیر آن‌واقع میباشد .

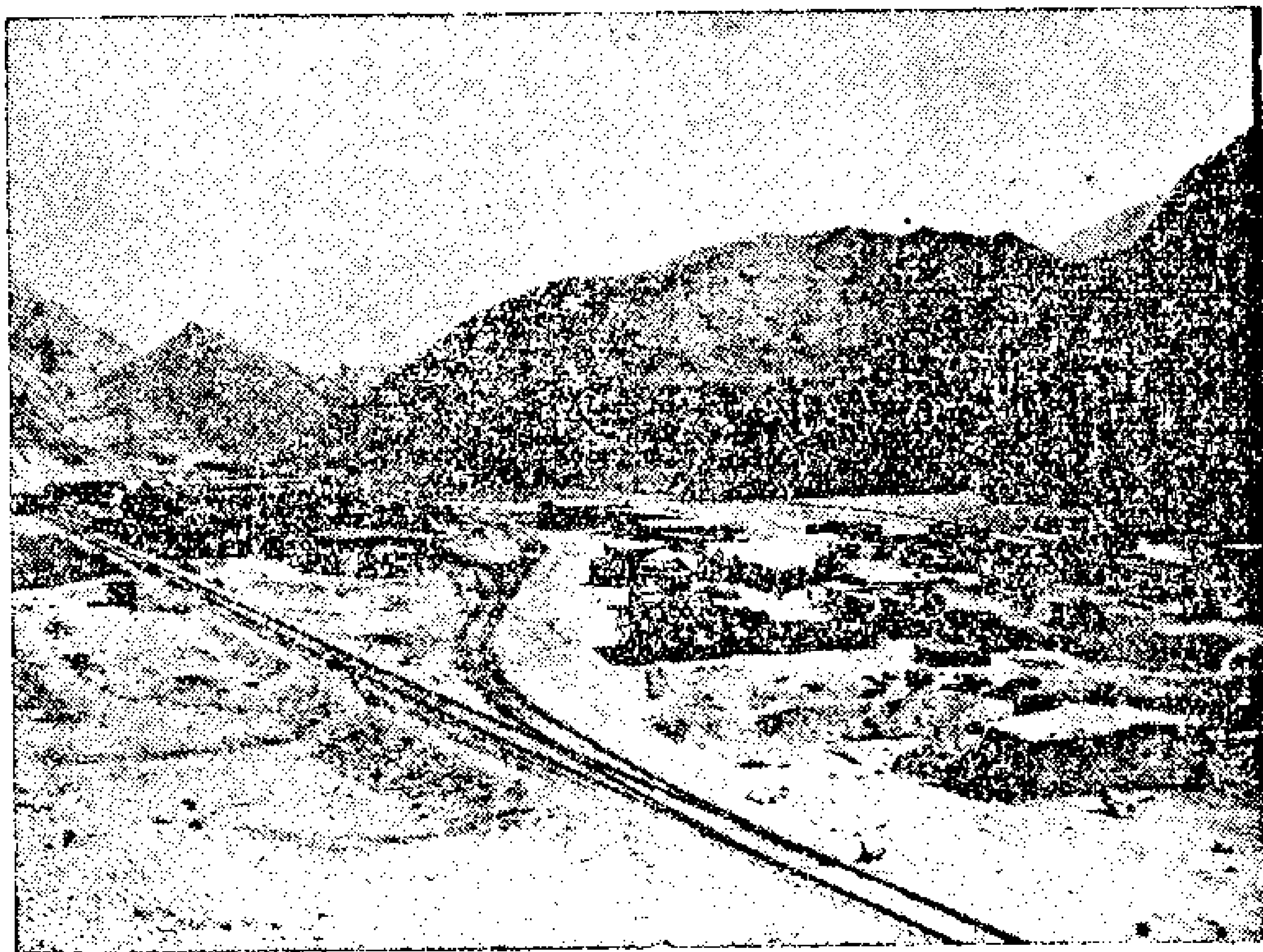
۳ ـ کوه هشتاد پهلو که آنراهفت پهلونیز گویند وآن کوهی است درسمت‌مشرق رشته دهلیج درکناره آبسزار برابر شرقی ترین قوس‌آن که‌کوه مالو درخناك بختیاری مقابل آن‌واقع میباشد بلندیش تخمینا دوهزارمتر است وشکل آن نیم دایره غیرمنظمی است وبواسطه داشتن شاخه‌ها وتنگها ازهرطرف آنرا هشتاد پهلونامند ودامنه‌های آن بسلسله طاف ودامنه‌های کوه گرد پیوسته است .

٤ ـ سلسله کوی کرناس که آنرا کوه کبوتران نیز گویند. این سلسله‌ازکناره‌آب زال برابر سلسله دهلیج شروع شده است و بکناره سزار ختم میشود ـ قلل آن عبارت

است از ونج ـ بوکان ـ رغ گرد کانه ـ میشه ـ کرناس کوس ـ کرکی ـ کاوه و کوه‌ی آب و بهشت کوه و کوه چاوانی وزهتاب را هم باید از این‌سلسله شمرد . بلندی برخی‌قلل‌آن به ۳۳٤۰ متر میرسد ودر میانه‌این‌رشته و کوه کیالان ودهلیج وشالی راه(گردنه‌سخت معروف) یك‌منطقه تمام سنگی کم ارتفاعی‌است که طول آن به پنج فرسنك میرسد واین منطقه دارای‌شکافهای بسیار عمیق ودره‌های خیلی گود استکه در آنها آب‌ودرخت‌بسیار هست والوار آنرا تحت چون گویند.

۵ ـ تخت اره وآن نیز سلسله ایست مانند کوس کرناس وموازی آن وازکناره آب زال شروع وبکناره آب‌دز تمام میشود ورشته هفت‌تنان گرمسیر بختیاری دربرابر آن افتاده است ـ قلل آن. تخت اره‌اومیر (محمودعلی). کوه لك . وکوه چنار و کوه خدر (خضر)راکه درکناره آب دزافتاده وکوه باریك‌آب که درسمت شرقه‌حسینه‌است‌میتوان‌از شاخه‌های این‌سلسله شمرد ـ منگره وقیرآب دربالا وپائین این سلسله است .

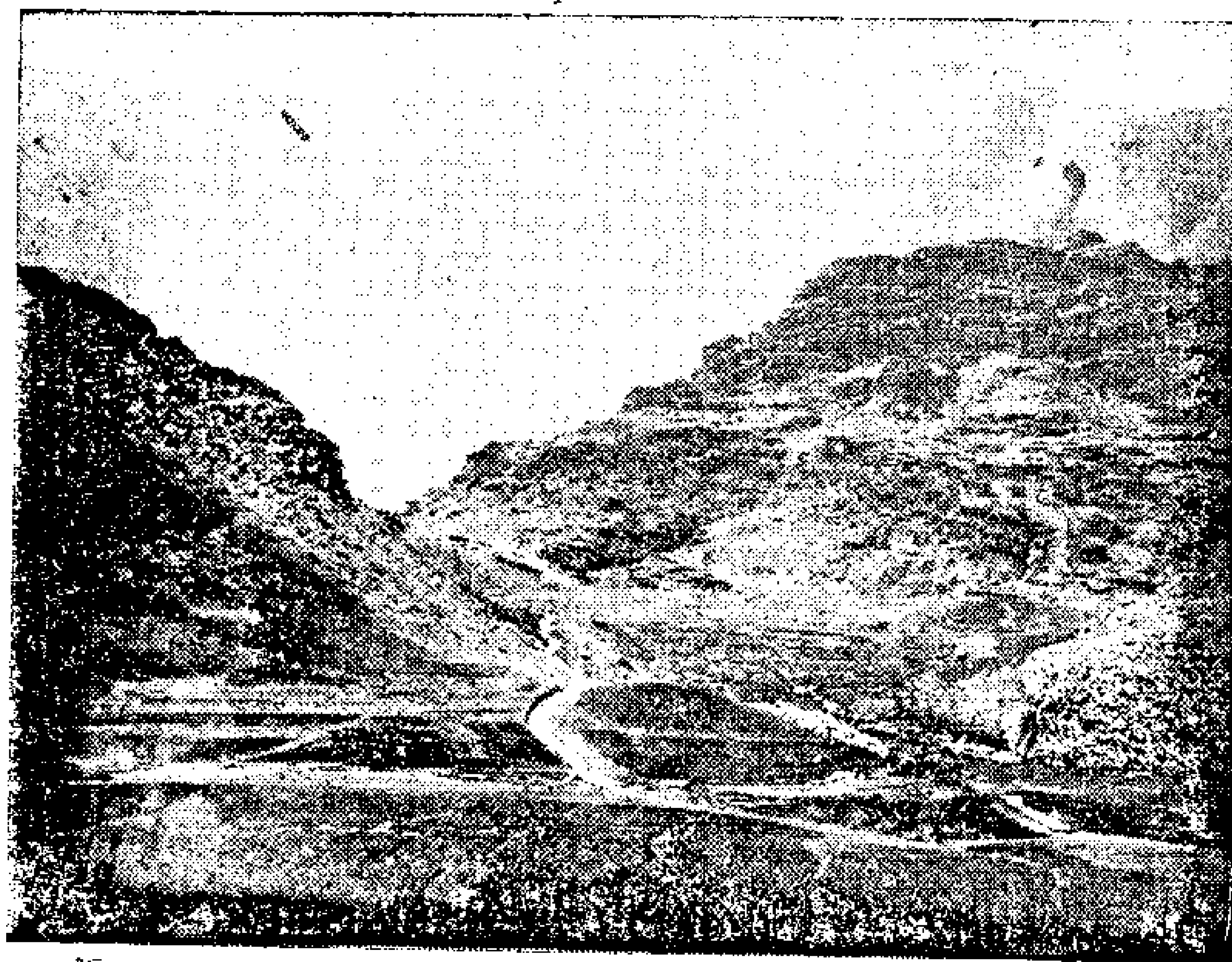
٦ ـ تنگوان وآن کوهی است که درکناره آب دز به‌بلندی ٦٦۵ متر بشکل‌بادامی که آب بلا رود از شرقی‌آن‌میگذرد وراه بالارفتن بآن منحصر بیك راه است‌وازطرف قیرآب که آنراکل‌داد گویند ونام اصلی آن بام(بان) بود که تنگ مجاور آنراکه آب دز ازآن میگذرد تنگ بان میگفتندو کم کم تنگوان گردید وبکوه گفته شده است ودر میانه بلا رود درکرخه تپه‌های کم ارتفاعی است که‌آنها رارگ ذغال وگلال مورت و زیربند مینامند.



۱۱ـنمائی از کوه کرناس

کوههای شمال شرقی خوزستان ـ کوههای بختیاری

کوهستان بختیاری سر زمینی است واقع در میان آب کارون وسزار که سراسر آنرا کوههای بزرك وبلند پوشانیده است وجز دره های عمیقی چندکه دارای چندان گشادگی نیست زمین هموار وقابل کشت در آن دیده نمیشود بیشتر این کوهها چنان بهم پیوسته که گوئی یك کوه است که دارای شاخه‌ها وقله های چند میباشد واین پیوستگی مخصوصاً در منطقه مابین آب دز وکارون که بخاك هفت لنك معروف میباشد از منطقه (خاك چهارلنك) بیشتراست وازاین جهت‌درروزگار پیش تمامی این کوهها را بنام کوه زرد میخوانده‌اند ـ مستوفی در ص۲۰٤ گوید «کوه زرد بلرستان آب جوی سروکه



۱۲ـ دره وبیابان میان راه خرم آباد ودزفول

سرچشمه زنده رود اصفهان است وآب‌رود دوجیل که آغازش از آنجا برمیخیزد» وتا کنون هم‌گاهی مردم اینحدود این کلمه را بکار میبرند ومقصودشان کوههای‌پیوسته بآن است که هر کدام رانامی جداگانه‌است.

این منطقه که میتوان آنرا مجمع‌الجبال نامید اگر چه درتاریخ پیدایش مانند کوهستان‌های بالا وپائین خود(کوهکیلویه ولرستان) میباشد اما در وضعیت ساختمان باآن دوناحیه تفاوت دارد زیرا امتداد کوههای لرستان وکوهکیلویه نوعاً از شمال غربی بجنوب شرقی است ورشته‌های کوه ازدامنه‌ها بهم پیوسته است ودر این منطقه‌هر کوهی سمت مخصوص برای امتداد خود گرفته وبیشتر سرهای کوهها بهم پیوسته میباشد برای اینکه صورت جامعی از این جبال در خیال آریم بایستی سفری بآنجا نموده وبه

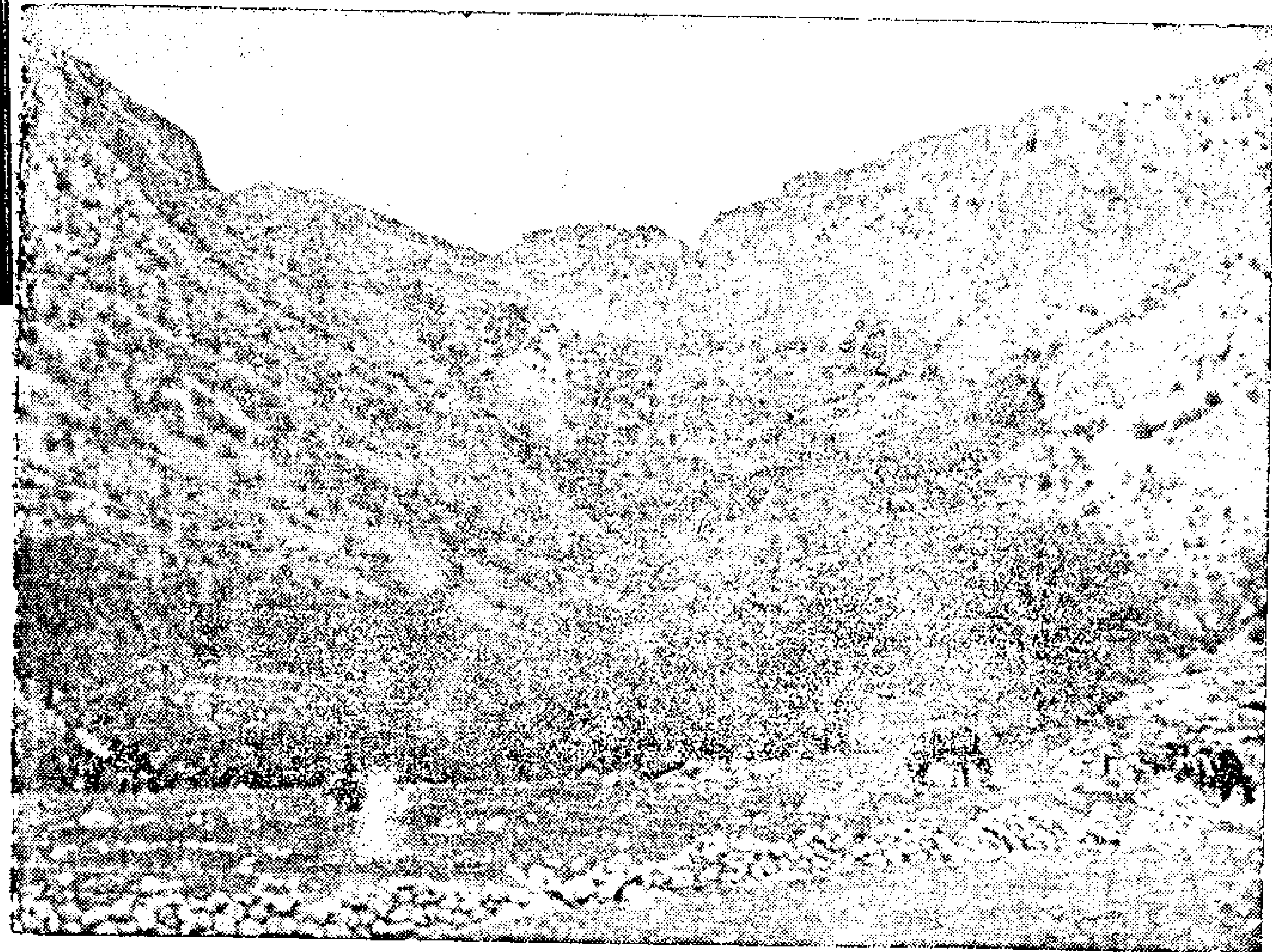
بلندترین قله مرکزی این کوهها که بنام کینوومنار معروف است خود رابرسانیم واین قله در جائی است که ۴۹٫۳۰ در شرق گرینویچ و۳۲٫۴۰در شمال خط استوامیباشد. واگر ازآنجا باطراف خود نگاه کنید ازهر طرف قله‌های جبال تاآخر افق‌پشت‌سرهم دیده‌میشود.درسمت مشرق کوه هفت‌تنان.. کوه رنك‌ کوه‌زرد. زرد کوه.اسپیانه کوههای چهار محال اصفهان ودر شمال کوه رتبه. بزم نوی. کراد. اشتران. شاهان. کوههای خونسار وگلپایگان وخمین وکوههای زیر سلطان آباد ودر مغرب کوه مارك.مالو. سالند.غالی کوه. کوههای لرستان. ودر جنوب کوه‌لیله .منارادیو.هفت تنان.گرمسیر. دز. سفید کوه. کوههای ایذه‌وجانکی وکوهکیلویه قرار گرفته است. اینك‌داخل‌جزئیات شده واز هریك شرحی مینگاریم:

کینو کوهی است ببلندی۴۱۲۰ متردر جاییکه در بالاتراشاره شده وبفاصله کمی درسمت شمال غربی آن قله‌ایست که آنرا منار گویند وبلندی آن‌نیز از۴۰۰۰ متر بیشتر است .آب گنداب که شعبه‌اصلی آب‌دز میباشد دردره عمیق دردامنه شمالی این دو کوه روان است. این دوقله مانند دودکمه است که بوسیله آنها سرهای چندین کوه‌را بهم پیوند نموده باشند و اگر این دوکوه توأم را بمنزله پشت دستی فرض کنیم کوههای دیگر که در پائین ذکر شده انگشتان آن دست رامانند که هریك بطرفی مایل است ولی در بالا بکف‌پیوسته‌اند. ازشرقی کینو شاخه‌ای‌جدا شده ببلندی ۴۰۰۰ متر که‌روی بشرق رفته واندکی‌مایل بجنوب گردیده است وآنرا هفت‌تنان گویند. وجه‌تسمه‌اش آنکه درآنجا مزار وحوضی است در جلو مغاره‌ای که الوار آنرا غار اصحاب کهف دانند و این کوه پس از جدا شدن از کینو وطی کردن بیست میل دو شاخه میشود یکی کوتاه‌و شرقی ببلندی۴۰۰۰ متر معروف بکرنك (کوه رنگین) که سرچشمه اصلی کارون در دامنه آنست ودیگری‌دراز کوه که‌تا کناره‌کارون(برابرلوردگان) کشیده‌است‌وامتداد آن از شمال غربی بجنوب شرقی است درازی این رشته بیشتر ازهفتاد میل است وآنرا دو قله‌بلنداست یکی‌درسمت مغرب کورنك که آنرا کوه‌زردنامند بلندیش۴۰۰۰متراست؛آب کرنگ‌ازدامنه مشرقی‌وآب‌نازی ازدامنه‌غربی آن روان‌است‌ودیگری بنام اسپیانه به‌بلندی ۳۷۷۵متر که‌آب معروف به‌دواو(دواب‌یادوغ‌اب) ازدامنه‌های شرقی‌آن جاری‌است وآب بازفت ونازی درمغرب‌آن بهم میرسدو کوه سالداران درمشرق‌آن قرار گرفته‌است ودر دنباله اسپیانه یکرشته بلندی واقع است که آنرا کره گویند.آب بازفت آنرا ازکوه سفید که در مغرب وموازی آنست جدا میکند.آبادی معروف بشلیل در دامنه آنست و گردنه لغام‌گیر برروی دنباله آن ودنباله‌اش تا کناره‌کارون کشیده میباشد.

از سمت ضلع جنوبی کوه کینویك رشته کوه جدا میشود که بلندی‌آن ۳۳۳۰متر است واین رشته روی بجنوب اندکی مایل بشرق امتداد دارد وچون قدری پائین‌آید دو شاخه شود یکی راکوه لیله گویند که بلندی آن۳۲۸۰ متر است وآن در شمال‌شرقی جلگهٔ کنك وللر واقع میباشد ودنباله‌اش تا مشرق تزار میکشد و دیگری زرده کوه نام دارد وبلندی آن۳۷۶۰ متر است. آب بازفت این دوشاخه را ازیکدیگر جدا میکندو آب نازی از دامنه شرقی زرده کوه روان است ودر موازی کره کوه بسمت مغرب یك رشته کوه‌دراز موجوداست که بکوه سفید معروف است. ارتفاع آن ازهزار وششصدمتر

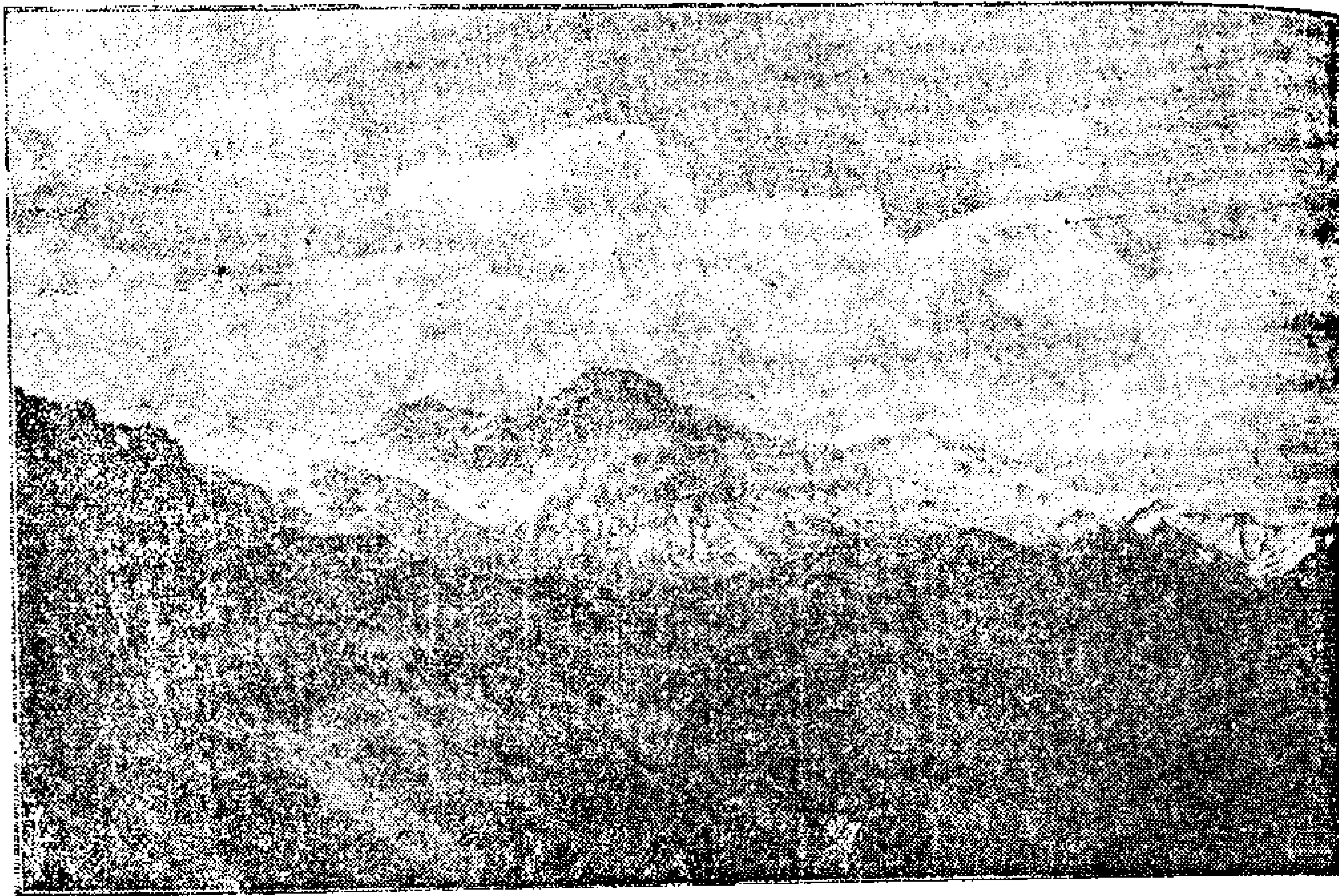
بیشتر نیست و در تابستان برف آن منحصر بگودالهای پشت بآفتاب میباشد. امتدادش از دنباله کوه لیله و تازار شروع شده و پس از طی ٤٥ میل در کناره کارون مقابل بارش تمام میشود. آب بازفت و نازی در بالای این رشته بهم پیوسته وازسمت شرقی در دره ایکه میانه آن و کره کوه است روان میباشد تادر کارون میریزد و کارون ازدامنه جنوبیش گذشته بموازات آن روی بشمال غربی روان است وقصبه ده دز دردامنه آن واقع و گردنه مرواریه برروی دنباله آنست.

در مغرب کوه لیله یکرشته کوه است که آن نیز از ضلع جنوبی کینوجدا شده و محاذی همان قله است که بنام منار معروف میباشد و باین مناسبت آن رشته را کوه منار نامندو آنرا دنباله قله منار دانند. امتدادش از شمال بجنوب است وچون محاذی چولیار و حوض نورسد بالای آن پهن شود از این جهت آنرا چال منار نامند. بلندی ایـن قسمت ۲۱٤٥ متر است ودنباله جنوب آن بکوهی پیوسته که آنرا کوه دولامینامند (از کلمه دو+لا) وبلندی اینکوه ۲۱۰۰ متر است.



۱۳ـ یك منظره از جلگه جنوبی کوه سفید

چنانــکه این کوه را جزء رشته منار بشمار آریم درازی این رشته از کناره آب گنداب تا کناره کارون به پنجاه میل میرسد وبازاز زیر قله منار یکرشته دیگر جداشده

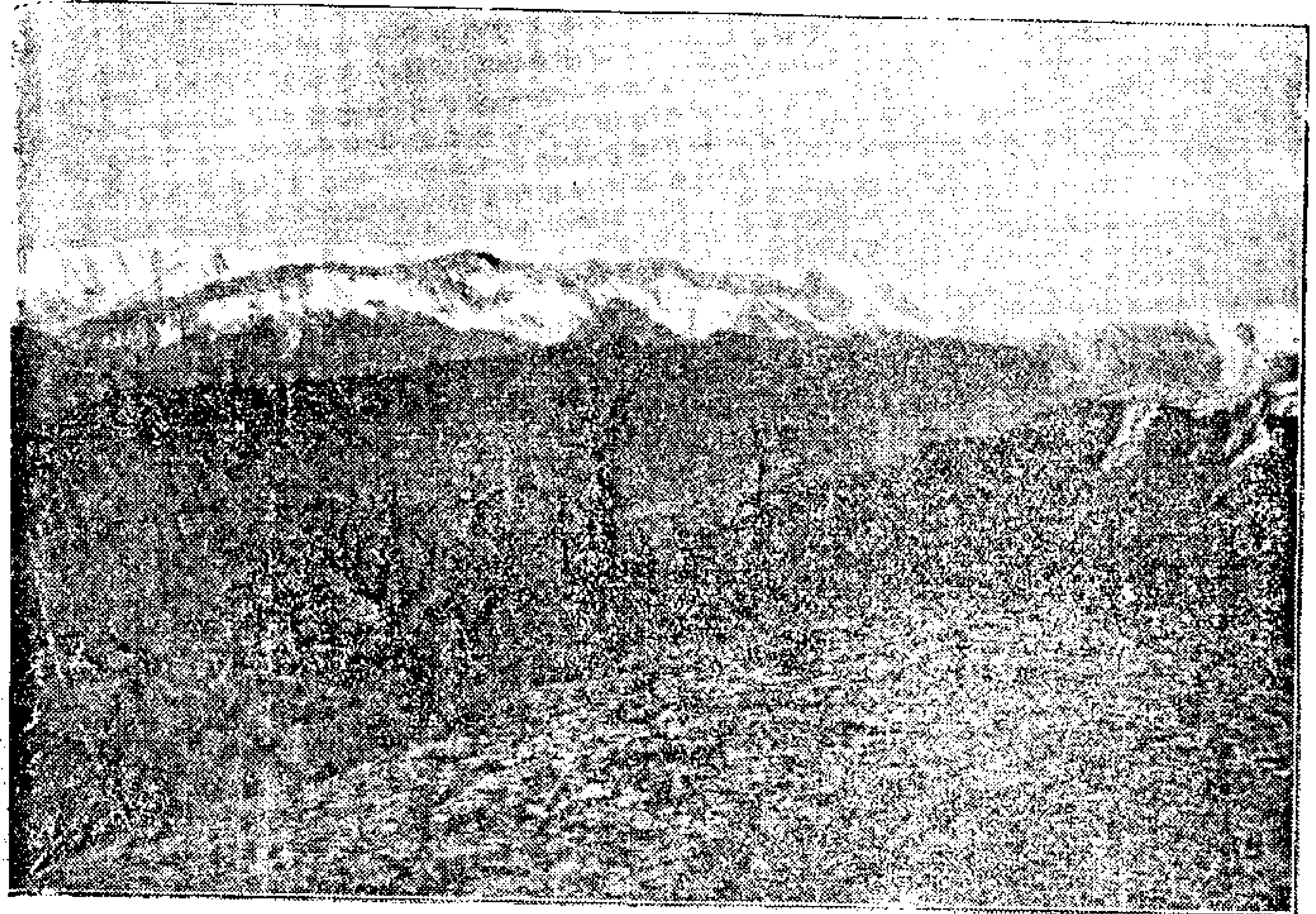


۱٤ـ قله شاهان بلندترین کوه دربختیاری

روی بجنوب تا بالای امامزاده بابا احمد میاید، بلندیش ۲۵۹۰ متر است ودز اسد خان در سمت جنوب این رشته واقع است وآن کوهی است ببلندی هزار وپانصد تا هـزار و ششصد متر دارای آب وزمین زراعتی که آنرا جز یکراه سخت نیست وقسمتی از آنرا بوسیله طناب بالا میروند ودر قدیم بدز مروان ودزپلنکان معروف بود، چون دراواسط قرن پیش اسد خان بهداروند مدتی یاغی ودر آن متحصن بود بنام اومعروف گـردیده است ومحاذی دز درسمت جنوب کوه لنده است که در کناره بلوك اندکاافتاده ارتفاع آن ۱۱۸۷ متر است وآن درساحل دست راست کارون واقع میباشد.

از جانب جنوب غربی کینوومنار یکرشته کوه جدا میشود که ارتفاعش از ۲۵۰۰ متر بیشتر است واین رشته در پائین پست تر شده ودر چند شاخه روی بغـرب میرود و شاخه بـزرك آن روی بجنوب غرب دارد بالایش پهن است وبلندیش ۲۳۱٤ متر واین شاخه نیز دارای شاخه‌های فرعی است که برخی تا کناره تنك بابا احمد میرسد و برخی بکناره آبشور برگت میرود و کوه هفت تنان گرمسیر در سمت جنوب غربی محاذی و موازی آن افتاده است وهفت تنان ازبالای بلوك لالی درکناره کارون تا کناره آب دز

کشیده میباشد، ارتفاع بلندترین قله‌اش که بآب دز نزدیکتر است ۲۲۳۰ متراست ودر آنجا آنرا هفت‌تنان گرمسیر مینامند تا بهفت تنان متصل بکرنك مشتبه نشود ودر این -



۱۵ ـ یك منظره زیبا از قله جهان بین در خاك بختیاری

کوه مغاره‌ایست که آنرا لران غاراصحاب کهف دانند وازاین‌جهت‌آنرا هفت‌تنان‌مینامند وقطعی است که غاراصحاب کهف که از نصاری قرون نخستین مسیحیت میباشند درحوالی شهر آنیس بوده‌است نه‌درخوزستان‌وازجانب‌شرقی کینوومنار یکرشته‌جدامیشودومستقیماً تاکناره آب‌دزروی بغرب میرود واین رشته‌را چندقله وشاخه است که بلندترو بزرگترین آنها کوه معروف سالند است وآنرا سالان وسالم وسالن نیز گویند ، بلندیش ۲۵۰۰ متروشکلش مثلثی غیر منظم است وآن در اول سردسیرات خوزستان واقع میشود ودر تاریخ نادرشاه وطغیان الوارنام آن برده شده‌است.

کوه شاهان که آنرا شاهان مکران نیز نامند وبلندی آن۲۸٤۰ متر است ودر شمال شرقی هفت تنان و کرنك وموازی آنها قرارگرفته است، پیوسته پوشیده ازبرف است. آب‌گواوآب‌گوکن از دامنه‌های بالا وپائین آن‌روان است وکوه رتیه وکوه بزم نوی ببلندی دو هزار وپانصد متر در میانه شاهان و کینوافتاده است ورود گندآب این دو کوه را از کینوومنار جدا میکند و کوه کرار که آنرا هرگون نیز نامند بلند ترین کوه اینحدود است (بارتفاع ٤۲۲۰متر) وبموقعیت سخت نظامی معروف است

چنانکه اگر ده نفر بآن پناه برند دستگیر کردن آنها مشکل بلکه محال است و کوه تمندی به بلندی ۳۰۲۰ متر که‌مانند گراد درشمال شرقی‌شاهان‌افتاده واز حیث چراگاه وشکار بسیار مهم است ودز محکمی در بالای آنست که بدز بلال معروف است و کوه تمندی‌بادامی شکل است وهرگون مثلث میباشد ورشته ها وشاخه‌های چند در پائین‌آن کشیده است.

غالی‌کوه یاغاله‌کوه از قشنگترین کوههای دنیا و به ارتفاع ۲۷۰۰ متر درسمت شمال شرقی‌کینوافتاده آب‌زاز از دامنه شمالی آن روان‌است. فراوانی گل‌وریاحین و نباتات معطره آن گردش کنان را مدهوش‌کرده اقسام شکار (بز. پازن. قوچ . کبك) و درندگان (خرس ـ کفتار ـ پلنك) درآن بحد وفور و نوعاً جسیمتر ازحیوانات‌جاهای دیگر است .چشمه سارها وجنگلهای بادام وبلوط وارژن وچنار تمام آنـرا فرا گرفته است معادن ذغال‌سنك در آن بسیار است. درخت‌اورس که پس‌از شکستن دراثرمجاورت هوا مشتعل میشود ونباتات فسفردار دیگر در آن فراوان است بحدیکه در شبها مانند آنکه چراغانی نموده باشند فضای آن روشن است‌واین کوه را مغاره‌هائی است که کمتر ته آنها دیده شده‌الوار همه ساله قیروموم وعسل بسیاری ازاینگونه جمع‌آوری‌میکنند وبیشتر نقاط اینکوه در تمام سال پوشیده از برف است و کوه هارك ببلندی ۲٦۱۲ متر درجنوب غالی‌کوه‌وکوه مالو ببلندی۲۵۰۰ متردر مغرب آنست واین هر دو کوه جزء رشته‌غالی‌کوه محسوب‌است .

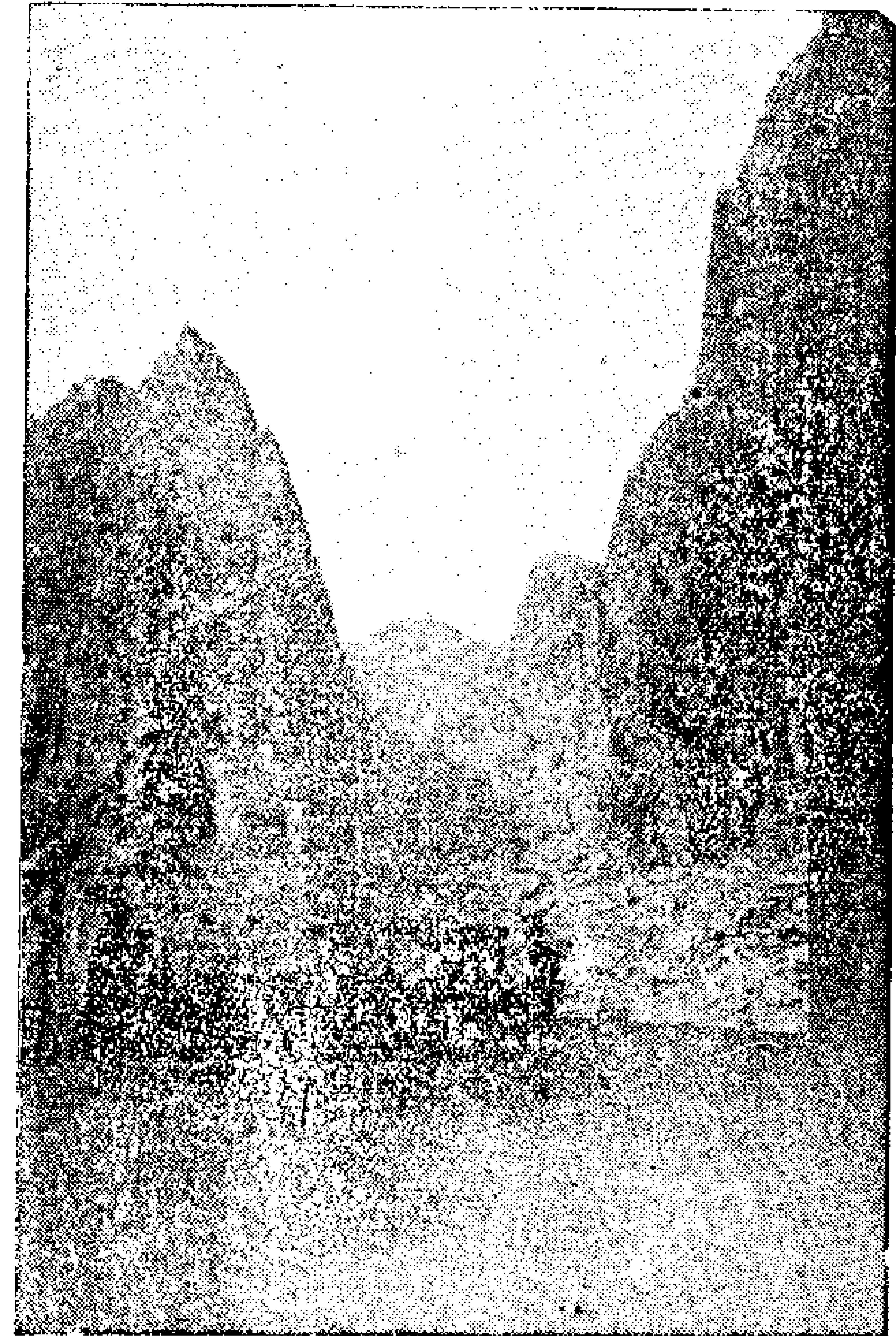
شتران‌کوه ببلندی۳۰۰۰ متر درشمال‌شرقی غالی‌کوه‌است، دردامنه آن‌دره‌ایست که آنرا کول‌ازنا نامند ودر آن دره طاق برفی بزرگی است‌بعرض هشت متر که‌رودی از زیرآن جاری،است‌برخی سیاحان تا هزارذرع زیرآن رفته‌اند وبواسطه شدت‌سرما بیشتر نتوانسته‌اند رفتن وبقدری زیبا است که گویاماهر ترین معماران آنرا ساخته‌است طولش بدوهزار ذرع تخمین شده است وآبی که درزیر آن جاری است ازغاری‌بیرون میآید ودریاچه قهر دردامنه جنوبی این کوه است ودر سمت مغربی اینکوه کوهی‌استکه آنرا قارن کوه‌وغاران کوه وقاری کوه نامند، قله‌اش‌مخروطی ودربالای آن‌قلعه‌محکمی استکه گویند از بنای قارن پدرکشواداست وآن از پناهگاههای مهم الوار است ودر نزدیکی آن‌غاری است که چون کسی درآن درآید در اثر ارتعاش هوا صدای مهیبی شنیده شود وآبی ازشکاف ته‌آن فروریزد.

کوههای شرقی خوزستان ـ کوهکیلویه . جانکی . لوردکان ، ایذه

خوزستان شرقی (**کوهکیلویه. جانکی . ایذه، لوردکان**) منطقه‌ایست کوهستانی‌و کوههای بزرك وکوچك سراسر آنرا فراگرفته است.جلگه آن کم وجلگه‌های‌بزرك درآن ایذه وجانکی است‌امتداد کوهها ازشمال غربی بجنوب شرقی است ولی انحراف آنها بغرب وشرق کمتر از کوههای بختیاری وپیشکوه لرستان است وتاریخ تکوین این‌رشته‌ها مانند رشته‌های‌شمالی وشمال شرقی است، شماره کوههای معروف‌ورشته‌های مهم آنها از یکصد افزون است واطلاعات نسبت‌بچگونگی آنها در کتب و نقشه‌ها بسیار

کم و ناچار ما بکوههای معروف ورشته های مهم آنها اشاره نموده وآنچه را تاکنون بدست آورده‌ایم دراین نامه مینگاریم.

کوه دنا (گویند دنا مخفف دینار است) درسرحد شرقی خوزستان افتاده و ناحیه تل خسروی را از بلوك سرحد شش ناحیه (خاك فارس) جدا میکند. امتدادش از شمال بجنوب وسرآن اندکی مایل بغرب دمش کمی مایل بشرق است (مانندکبیر کوه لرستان) این



۱۶ – تنگ فی در لرستان

کوه پس از دماوند بلندترین کوه ایران بلندی آنرا کمتر از ۴۲۷۶ متر ننوشته اند و برخی متجاوز از پنج هزار گز دانند – وآن سلسله‌ایست عظیم که ازطرف بالا بکناره

کارون رسیده است ودنباله‌هایش بکوه برم فیروز و کوه بامودر فارس (نزدیك شیراز) – دورشته کوه بلند میباشد که در تمام سال قله‌های آن از برف سفید است ودامنه‌های آن پیوسته سبز وخرم ودرچراگاههایش میتوان چندین ملیون گاوو گوسفند چرانید. آبهای گوارا و جاهای بسیار با صفا دارد. طوائف قشقائی و کوهکیلویه را اطراف آن جایگاه زمستانه است. گویند کبك دری که در اینحدود فراوان است جزدراینکوه توالد و تناسل نکند، در زمستان های سخت کبکان دسته دسته بجاهای دیگر روند و در بهار برگردند.

کوه بایاررشته‌ایست دراز موازی کوه دنا ودر سمت مغرب وجنوب غربی آن افتاده است بلندیش از ۲۶۰۰ متر متجاوز است وآن درحدودفارس واقع ودنباله‌اش بکوه علی آباد پیوسته است و کوه شبگیران که نام آن در فارس‌نامه آمده گویا این رشته باشد وکوه دل (یادیل) که یکی از کوههای معروف کوهکیلویه ودر میانه خاك باوی واقع است در سمت مغرب کوه بایاروهشت فرسنك شرقی بهبهان میباشد بلندیش ۳۱۷۰ متر است. در فارس نامه گوید: « بساتین انگور وانجیر دیمی در اینکوه فراوان است از تابستان تا پائیز در بهبهان انگور جزازدیل نیاورند». درمنطقه‌ای که میانه کوه دیل و بایار واقع است چندین رشته کوه بزرك و کوچك موجود استکه برخی در خاك باوی است. مانند کوهی که درسمت شرقی ده بزرك است ورشته دیگر در سمت غربی آن بنام کوه کوا ورشته‌ای که پشت کوا موازی کوه بایاراست واین رشته اگرچه بلندیش از بایار کمتر است اما درازیش از آن بیشتر است ومانند رشته هائی که در میان دهدشت و دراهان واقع میباشد وبلندی آن رشته‌ها غالباً از دوهزار متر کمتر است.

در میانه خاك کوهکیلویه در ناحیه طیبی و بهمئی سه رشته کوه معروف موجود است یکی بنام کوه سفید در جنوب مونگرمان و قلعه کلات که تا اواخر بهار قله آن پوشیده از برف است و دیگر بنام کوه سیاه که در سمت شمال شرقی دهدشت وجنوب غربی کوه سفید واقع است و کوه سومی که بکوه نیل یانیر معروف است که در شرقی کوه سیاه واقع میباشد وآب باران از دامنه‌های شمالی آن روان است ودر قسمت شمالی خاك کوهکیلویه میانه خاك بویر احمد سرحدی و بهمئی چندین رشته کوه موجود است که تاخاك لوردگان و بارس (در کناره کارون) امتداد دارند وارتفاع برخی از آنها بدو هزار وششصد متر میرسد ودر سمت شمال بهبهان کوهی است که بلندی آن ۵۰۰ متراست ودر فارس نامه کوهی بنام انجیره ودیگری بنام شاه‌نشین ودیگری بنام برفکان در خاك بهمه‌ای نام میبرد و کوهی بنام دین در ناحیه شمس‌الدین عرب باوی و کوهی بنام ساورز میانه بویر احمد وچرام ودیگری بنام کوه سرخ در ناحیه شمس‌الدین عرب که تمامی برشته‌های بالا پیوسته‌اند.

کوه بنکشتان (کنجشکان) که در سرحد کوهکیلویه وجانکی واقع میباشد وآب یوتانك از مشرق وشمال آن روان است و ۲۴۸۰ متر ارتفاع داردودرازی آن از بیست میل بیشتراست و کوه بادرنگان در میانه آب یوتانك وآب‌الاواقع است. شکلش بیضی غیر منظم وبلندیش به ۲۷۵۰ متر میرسد ودر سمت جنوبی آن دوسه رشته کوه موجود

است که بلندی آنها کمتر از ۱۵۰۰ متر نیست .و کوه غاران که آنرا قارون نیز گویند شکلش بادامی است ودر سمت مشرق قلعه‌الاافتاده است. آب‌الا از دامنه های جنوبی آن روان است و بلندیش ۳۲۰۳ متر است و آن در جنوب کوه معروف منگشت‌است، آب ابوالعباس و برم شاه منگشت این دو کوه را از یکدیگر جدا میکند ومؤلف فارسنامه غاران ومنگشت رایکی پنداشته که گوید.« کوه غاران‌از ناحیه بهمئی کوهکیلویه گذشته بناحیه مالمیر بختیاری رسیده است» و کوه منگشت یکی از کوههای بزرك‌ومعروف این نواحی‌است. امتدادش‌ازشمال بجنوب‌است‌وخاك‌ایذه وجانکی رااز ناحیه‌بهمئی کوهکیلویه جدامیکند بلندیش ۳۳۱۸متر ودرازیش بسی میل میرسد. قله‌هایش در تمام سال‌پوشیده از برف است و برف آنرا در تابستان بجانکی میآورند ومراتع فراوان ومناظر بسیار با صفا دارد. دامنه‌هایش سبز وخرم وچشمه های گوارای بسیاردارد. بلوك جانکی در مغرب آن‌وخاك ایذه در شمالش واقع است و کوه مردفل‌یا(موردفل) بارتفاع ۱۵۰۰متر در جنوب غربی جلگه ایذه افتاده است ودنباله اش در خاك جانکی کشیده است و کوه آسماری(آسا ـ ماری ـ مانند ماری) موازی موردفل ودر سمت غربی آنست . ارتفاع آن به۱۴۰۰ متر میرسد وقریه گورگیر وتمبی در دامنه آسماری است‌وچشمه آب‌معدنی از زیر سرآن روان میباشد که در آب گورگیر میریزد . الوار را عقیده این است که اینکوه.راصل اژدهای عظیمی بوده ویکی از پیغمبران آنرا عصائی زده وسنك گردانیده است .واین چشمه شور وتلخ زهر آن اژدها است ودرختان بادام وبلوط در آسماری‌و موردفل فراوان است و کوه‌دلی (دو+لا) رشته‌ایست که دردنباله آسماری تاکناره‌رود زرد کشیده است واین رشته بطول از میانه شکافته است از این جهت آنرادلی گویند و کوه پیان (مردان) و کوه وردز در شمال جلگه مالمیر (ایذه) واقع و تاکناره کارون کشیده‌اند وبلندی آنها از ۲۲۰۰ متر بیشتر است.

در خاك کوهکیلویه وبهبهان چندین کوه موجود میباشد که‌در ایام پیشین دزهائی در بالای آنها ساخته شده است وبنام دزها خوانده میشود مانند دز گل .گلاب کاحماد . دزکوه. دزسلیمان. دزآب. وقله.گل کوهی است از همه جا بریده ودر بلوك زیدون واقع است وچندین راه دارد وبرعکس آن‌قله گلاب که هزارگز غربی قله گل است و جز یکراه برای صعود آن نیست وآن بطوری‌است که بدو نفر نگهداری میشود.وسعت بالای آن بقدری است که هزار خانوار را گنجایش دارد ودراین‌قلعه‌اشگفتی‌است ودر میان آن‌حوضی از سنك بریده‌اند وچشمه ازسقف اشگفت جاری است که آبش درحوض آید واهالی قلعه را بقدر کفایت آب میدهد و چندین خانوار در این قلعه سکونت‌دارند واین دز را در تاریخ خوزستان ذکری است واز آنجا تا بهبهان شش فرسنك است و این دودز در جنوب بهبهانند رکاحماد کوهی است در سه فرسنك جنوبی شمس‌الدین‌عرب ناحیه باوی که آبش از باران است.دز کوه دوفرسنك بیشتر میانه شمال ومغرب دهدشت است. وسعت بالای آن‌ازنیم فرسنك بیشتر است‌ونیم‌سنك آسیاگردان آب داردو آب آن

بسیار گوارا‌است ودرختان بلوط برفرازش فراوان است ودز سلیمان کوه کوچکی است بمسافت کمی درمشرق شمس‌الدین‌عرب‌ودز آب‌نیز کوه کوچکی‌است‌درسه فرسنك‌جنوبی شمس‌الدین‌عرب که آبش از چشمه است.

ناگفته نماند آنکه در کوههای خوزستان بویژه در قسمتهای‌سردسیر آنهامناظر زیبا و جاهای با صفا باندازه ای فراوان است که اگر شخص عمر را در گردش آنها بگذراند سیر نمیشودواین مناظرواماکن اگر در دنیا بی نظیر نباشند ازمناظر واماکن آلپ ولبنان کمی ندارد. تفاوتیکه در میانه است راههای شوسه ومسافرخانه وابنیه‌زیبا وقشنك آنجا است که در اینجا نیست وچنانکه از طرف دولت وملت اقدامی در این‌باب شود ووسایل آسایش گردش کنندگان فراهم گرددسالی هزاران‌نفر باین نواحی‌خواهند آمد ومردم ا پرتو رفت وآمد آنان سود ها خواهند برد والبته این اقدام در تربیت الوار کوه نشین آثار خوبی داشته ودر آبادی این سر زمین تاثیراتی سریع وبلیغ خواهد کرد .

کوه آتش فشان- در این ازمنه بخوزستان نیست اما آثار نشان میدهد که‌درقدیم کوهستانهای آن‌خالی ازآتش فشان‌نبوده‌است ومورخین‌در کتب خود بدان‌اشاره نموده‌اند مسعودی‌در ص۱۲۹ج۳ مروج‌الذهب وص۱۶۰ التنبیه والاشراف پس‌ازذکر برکان صقلیه (ولکان‌سیسیلیا)وبرهوت‌حضرموت‌دوآتش‌نشان‌درخوزستان‌نشان‌میدهد که‌یکی‌در کوهستان شرقی طرف شمال بهبهان و دیگری در کوههای لرستان بوده است . ما محض اتمام مرام عین عبارتش را نقل میکنیم .گوید «واطمه بلاد آسك وآن مابین بلاد فارس و خوزستان است وآتش آن در شب از بیست فرسخ دیده میشود و آن در ممالك اسلام مشهور است واطمه بمعنی چشمه آتشی است که از زمین بیرون‌میآید . و من در این کتاب متعرض نشدم چشمه‌های گوگردی ونه زاجی را ونه آب گرمهائی راکه آتش از آنها بیرون میآید مانند چشمهٔ که در ماسبذانست در بلاد آذربایجان و قیروان وصمیره وآن در قریه‌ایست که آنرا تومان (تومان خ.ل.) گویند وآنچشمه چنانست که آتش از وسط آبش زبانه میکشد وآبها را بزور خود دور میکند و آب نتوان او را خاموش نمودن ونیزیکی از عجائب عالم است».

ونیز اصطخری در ص۹۲ متعرض موضوع شده گوید «ومردم خوزستانرا بناحیه آسك در سرحد فارس کوهی است که پیوسته آتش ازآن شعله میکشد وخاموش‌نمیشود. در شب آتش آن دیده میشود ودر روز از دور دود آن بنظر میآید ومحتمل است که در اصل چشمه نفت یا قیر بوده ودر قدیم آتشی در آن افتاده باشد و این را از کسی نشنیده وعلامتی بر آن نیافته‌اند بلکه بحدس‌خود میگویند». میشود گفت که این درمحل منافذی بمعادن نفت داشته است که پیوسته گاز معدن بالا آمده ومشتعل میشده وبعد در نتیجه زلازل بند آمده است وگویند که مسجد میدان نفت(مسجد سلیمان) درایام باستان

آتشکده بوده که بواسطه گاز نفت دائماً بدون مواد قابل احتراق میسوخته است وشبیه آن را در بادکوبه قفقاز نیز نشان داده‌اند.

زلازل در خوزستان مخصوصاً در قسمت کوهستان بسیار است ودره‌ها وشکافهای دندانه دار در آن قسمت شهادت میدهد که در اعصار پیشین زلزله های بسیار شدید و هولناکی در این حدود حادث میشده وبعد ها در اثر ضخیم شدن قشر زمین وتغییرات طبقات‌الارضی امثال این موقوف شده است ودر دوره‌های پسین نیز زلزله های بسیار در این حدود واقع میشده که سلسله آن تا این ایام امتداد دارد وخرابی بعض شهرهارا مانند صیمره مورخین بدان نسبت داده‌اند.

یاقوت در ص۳۸۵ ج۱ گوید«واینج را(مالمیر) زلزله‌ها بسیار است».وحمزه در ص۱۲۱ مینویسد«در سال ۲۲۵ درشهر اهواز زلزله‌ای واقعشده که چهار شبانه روز امتداد داشت وکوه مشرف بشهر منشق گردیده» و ابن اثیر این زلزله را در حوادث سال بعد آورده گوید« پنج شبانه روز زلزله شدید در اهواز واقعشد وبادهای شدید میوزید تمام مردم خانه ها را خالی کردند واکثر آنها خراب شد» وباز حمزه درص۱۲۳ گوید «در سال۲۵۸درصیمره تکان وصدای زیرزمینی بزرگی شنیده شدکه بیشتر دیوارهای شهر خراب گردید وزیاده از بیست هزار نفر تلف‌شدند ونیز ابن اثیر در حوادث سال ٤٤٤ گوید «در این سال در خوزستان وارجان وایذج زلزله‌های شدید بسیار واقعشد»همچنین درحوادث سال ٤٧٨ نویسند«در این سال زلزله شدید در خوزستان وفارس واقعشد و شدت آن درارجان بود».

رویهمرفته در هر قرنی چند زلزله در خوزستان واقع‌میشده نهایت‌اینکه در کتب ثبت نگردیده است. ازجمله زلزله‌های اخیر زلزله ایست که در قرن سیزدهم هجری در بسیاری از نقاط خوزستان بوده است که حکایت آن در افواه مانده است وترجیع‌بندی که بلهجه شوشتری درباب آن گفته شده است این است :

« ای زمین مجمنش   ای بجمنیش مرمنش »

۱ ــ در سال فوق که در شوشتر و نواحی آن اتفاق افتاده .

۲ ــ در ربیع‌الاول۱۳٤۷ که باز در شوشتر وحوالی آن بوده است.

۳ ــ در ۱۳٤۸ که در بختیاری ومسجد سلیمان واقع گردید و کوه لنده چندین شکاف پیداکرد که چشمه‌ها از آنها جاری شد وچند نفری در قلعه زراس وندکاوغیرها تلف شدند.

٤ ــ درهمان سال زلازل عدیده در دزفول اتفاق‌شد اما تلفات جانی‌واردنگردید.

هولناکتر از همه زلزله ۱۳٤۷ شوشتر بوده که در شب۱۱ ع ا تا صبح ۱۸مرتبه زمین بشدت تکان خورد بحدیکه اهالی خانه‌ها را تخلیه کرده بمیدانها وفضاها ومساجد

وسیعه پناه بردند وصبح این زلزله شدیدتر از شب اتفاق شدکه تمام بناها خلل‌پذیرفت واهالی شهر سراسیمه سیل مانند سر بصحرا گذاشتند وجز از نظمیه کسی درشهر نماند ودو سه روز بعد که مردم مطمئن شده کم‌کم بنای شهر آمدن را گذاشتند مجدداً در شب ۱٦ دودفعه زلزله شدید واقع شدکه دهشت ووحشت آن‌بیشتر از بیشتر بود.مجدداً اواخر ماه زلزله‌های خفیفی مکرر واقع میشد ومردمان دراطراف شهر خیمه ها برپـا کرده میزیستندلذا چندان‌تلفات جانی نداشت وسر استحکام بنا وکلفت ساختن دیوارها که در شوشتر معمولست ظاهر گردید.

بهرهٔ سوم

رودهای خوزستان

کارون . کرخه . هندیان . آبهای دیگر . آبشارها .

رودهای خوزستان پرآبترین رودهای ایران است واین کشور از حیث آبخیزی همچشم عراق ومصر وپنجاب هندوستان میباشدو نواحی آب خیز آنرا ممکن است بچهار حوضه تقسیم نمود که در نتیجه عوارض ارضی ووضعیت سطحی آن ایجاد شده است .
۱ ــ حوضه کارون که شامل تمام خاك بختیاری است وحصه ای از لرستان ونصفه ای از کوهکیلویه ۲ ــ حوضه کرخه وآن قسمتی از پیشکوه لرستانست ومنبع اصلی این رود خاك همدان وکرمانشاهان است ۳ ــ حوضه هندیان وآن قسمتی است از کوهکیلویه که در سرحد فارس واقع میباشد ٤ ــ حوضه آبهائیکه در خاك عراق جاری استوآن تمام پشتکوه لرستان است.

بطور اجمال چند نکته را باید در نظر داشت ۱ ــ چون بلندیهای خوزستان که منابع رودها استدر شمال وشرق اتفاق‌شده وپستیهای آن در جنوب آبها اغلب‌ازشمال وشرق متوجه جنوب است ۲ ــ رودها تا در بستر کوهستانی سیر میکنند مجاری آنها تنك وبسیار پر قوه وسریع‌الجریان‌اند بطوریکه در مواقع بسیار تشکیل آبشارمیدهند وصدای آنها ازدورشنیده‌میشود وچون بجلگه ودشت‌داخل گردندنوعاً آرام شده ومجاری آنها وسیع میشودوتامسافتی قابل‌عبور کشتی رانی‌میباشند. ۳ــ طغیان رودهامنحصر بایام زمستان وبهار است که هنگام آمدن باران وسپس ذوب شدن برفها میباشد وگاه بحدی آب زیاد آید (تا ۱۰ و۲۰ برابر موقع عادی)که رودخانه را پرکند ودشتها را فرا گیرد وبسیار شده که طغیان سیل مزارع وقرای سواحل را غرقاب کرده مانند سیلهای ۱۲۲۸ ــ ۱۲۸۵ ــ ۱۳۰۳ ــ ۱۳٤۱ ــ ۱۳۵۲ قمری. زیاد شدن‌آب رودها دراثرذوب برف از اوایل بهارتا اواخرآنست واز اول تابستان آبها روی بکمی گذارد و نهایت کمی تا اواسط پائیز است . اینك در تفاصیل داخل شده ووضعیت رود ها را یك‌بیك می نگاریم .

۱ ــ کارون وکرند معرف کلمه کرنگ است که اصل کوه+رنك یا کوه+رنگین بوده است وکرنك نام شاخه شرقی زردکوه بختیاری میباشدکه سرچشمه این روداست. از عبارت حمزه در ص۳۷ چنین فهمیده میشود که کرنك در قدیم نام بلوکی بوده است درکوهستان بختیاری که آنرا وهشت درمز (بهشت هرمز) نیز میناميده‌اند ومقدسی

شهریرا بهمین نام در این حدود نشان میدهد پس باید گفت که نام رودخانه وکوه‌از نام آن بلوك وشهر گرفته شده است . بالعکس لهاسترانج انگلیسی در کتاب ممالك خلفای مشرق بدون تحقیق گوید :«جغرافی نویسان عرب وایران لفظ کارون را نشناخته‌اند .»

در ایام باستان این‌رود راچه‌میناميدند؟ نویسندگان یونان‌آنرابنام پاسی‌تیگریس والتیوس نوشته‌اند. محتمل است که پارسی تیگریس‌محرف (بچه تیگره) بوده باشد چه





۱۷ ــ (۱) عکس کارون درنقطه موسوم به گدارلندر شرق مسجد سلیمان درحال عادی (۲) کارون درهمان نقطه هنگام طغیان که سطح آب ۲۰ متر از حال عادی بالا آمده است .

تیگره در فرس قدیم بمعنی تندوتیز استعمال‌میشده ولفظ تیر-تیز ــ تیغ از آن مأخوذ است ورود بغداد را که نسبت بهمسایه اش فرات تند روتر بوده در آن ایام تیگره میناميدندکه بعدتیگله شده وعرب معرب نموده دجله گفته‌اند. یاقوت درص٤۱ ج٤ بنقل از حمزه گوید: که پیش‌از اسلام این‌رودخانه رادیله کودك میناميدند وعرب کلمه دوم‌را انداخته برای حفظ معنی آن بقاعده عربی تصغیرش نمودندودجیل‌الاهواز گفته‌اند .

منبع اصلی این رودخانه چشمه کرنك وچشمه محمودیست که محمود کرهم نامیده میشود .کرنك ازدامنه جنوبی کوه رنك معروف میجوشد ومحمودی ازدامنه شرقی‌رشته جنوبی زردکوه واین دوازمناظر بسیار باصفای ایران واز شاهکارهای دست قدرت‌الهی

است. چشمه محمودی ازشکاف سنك بیرون آمده درحوض سنگی بزرگی میریزد و پس از میان حوض بیرون آمده آبشار ده ذرعی دلربائی تشکیل میدهد که حقیقة تماشائیست سپس در چند قدم پائین‌تر این آب بپرتگاه دیگری رسیده خود را باضطراب تمام بقعر دره میاندازد و بسرعت راه جنوب شرقی رامیپیماید وچون ۳۰۰ قدم طی نمود به آب کرنك رسیده نام ماربورا بخود میگیرد .

سلاطین صفویه در صدداِعتادند که مقداری از این آبرا بزاینده رود اصفهان ضمیمه نمایند ولی پیشرفت نکردند وتا بحال آثار اِقدامات آنان در پائین نقطه تلاقی کرنك ومحمودی برجاست. کوه آنجا راکارکنان گویند و آب ماربور پس ازطی چهل میل رو بجنوب شرقی با آب چری متحد شده کارون نامیده میشود وچون چند میل دیگر پیمود ،آبهای چهار محال از تنك ورکش ور کش در آن میریزد و قدری پائین تر در نقطه دوپلان سبزآب بدان منضم میشود.رودکارون در اینجا بسیار بزرك شده واز صخره‌های عظیم به دره های عمیق سرازیر میشود . چنانکه تماشائیان را دروحشت میاندازد.

این رود پس از طی یکصدو بیست میل رو بجنوب شرقی با آب کندمان ملاقات میکند و یکدفعه خط سیرخود را تغییر داده و بجنوب غربی میپیچد واز این نقطه بپائین خاك بختیاری و کوهکیلویه را از هم جدا میسازد ودر خط سیر جدید امتدد زیاد نداردزیرا پس از۳۵ میل در ناحیه بارس متوجه شمال غربی میشود و کم کم دررأس شمال منگشت مستقیماً متوجه شمال میگردد . در این قسمت آب سرخون ورود خرسان وآب بازفت از یمین ویسار درآن ریخته دوبرابرش میسازند .

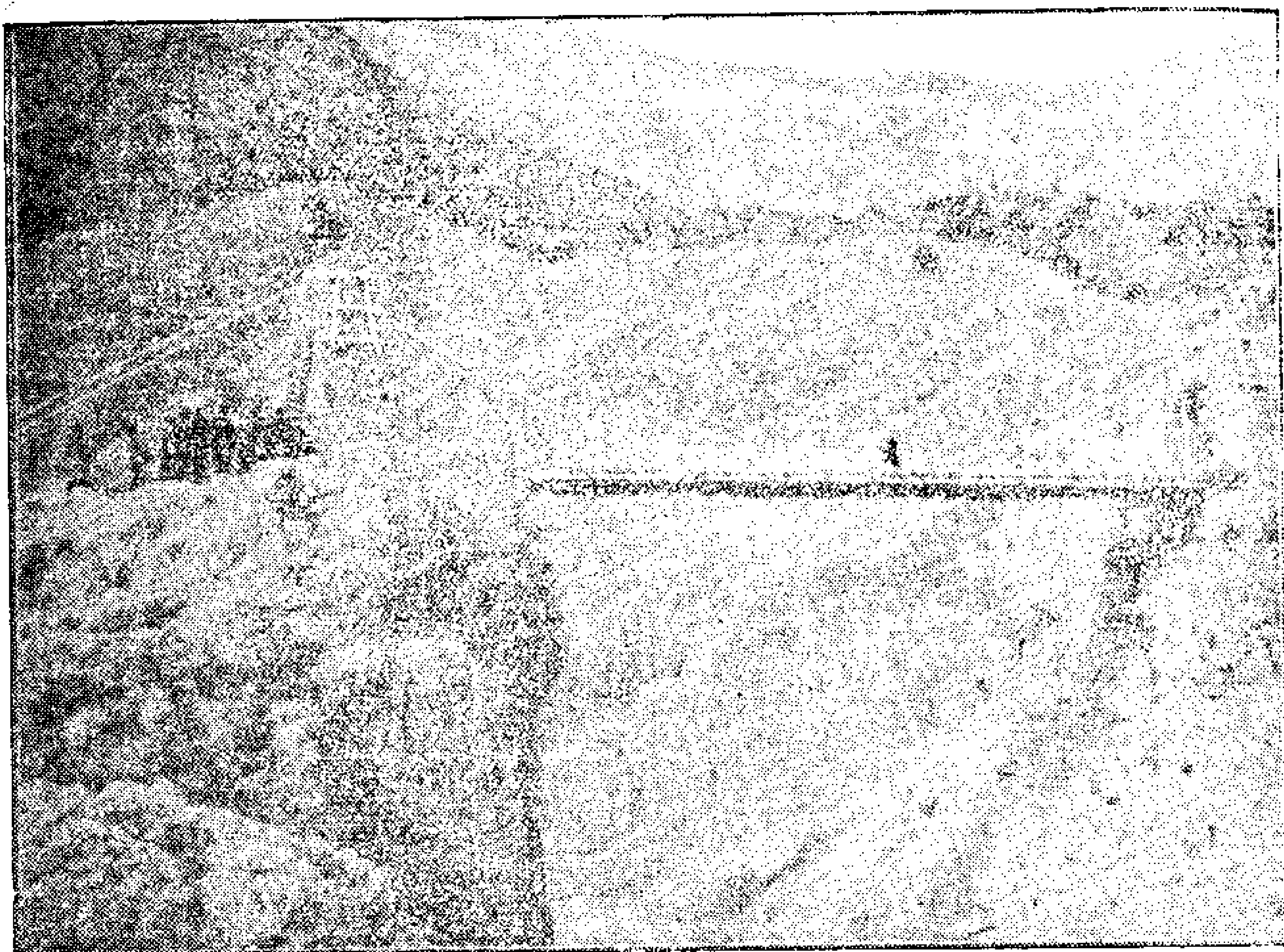
چون آب کارون شصت میل دیگر راه پیمود آب سوسن درآن میریزد ودر آن حدود متوجه مغرب میشود آنگاه بیست میل بشمال وسی میل دیگر بیسن شمال ومغرب طی نموده در بالای قصبه گوتوند یکدفعه متوجه جنوب میشود. در این قسمت نیز آبهای دولاب . شورلالی شورعقیلی . در پائین‌تر بدان میپیوندند وآبهای کوچکی مانندایوه. قیلاب .دره گچی . مرغا . جریك .دلی. زیورو. عنبل بدان آمیخته میشود.

آب کارون از بالای سوسن تا حدود گوتوند نسبة آرامش سیری داردو بستر آن فی الجمله وسیعتراست که ممکن است از بعض نقاط آن بوسیله کلك عبور نمود. وآن نقاط را الوار گدار (گذار) نامند مانندگدار سوسن .گدار لنده .گدار خانی وغیره وکارون از شمال کوتوند صد وپنجاه میل رو بجنوب اندکی متمایل بغرب طی میکند تادر بهمنشیر وشط العرب میریزد و در این مسافت رود دز ریزبند قیرورود جراحی بالای خرمشر (محمره) در آن داخل میگردد. ما درآتیه نزدیکی از آبهای مذکور ودوشعبه کارون (شطیط و گرگر) وکارون سفلی وسدهای بین‌راه شرحی خواهیم داد .

آب چری ازدامنه کوه چری که در سمت شرقی زردکوه واز کوههای چهارمحال محسوب میشود جاری است وآب دواو(دوغ+آب یادوآب) وشامسیری (شاه‌منصوری) نیز نامیده میشود وآبهای چهار محال مرکب از بیست وچهار رشته مانند آب میزوچ و آب دهکوه وآب قهوه رخ وآب سفید دشت وآب پرادینه وآب شلمزار که بهم پیوسته واز بین دوقریه کاج وآرول گذشته بکارون میریزد.وسبزاب ازدامنه‌های غربی کلار کوه

وشرقی سبز کوه سرچشمه میگیرد دردره درازبین این‌دو کوه بطرف شمال غربی جاریست تا درقریه دوپلان بکارون میپیوندد .

آب کندمان ـ سرچشمه آن در چمن‌وجلگه معروف کندمان وچغاخوراست ومجرای آن متوجه جنوب است تا بکوه شمس‌آبادمیرسد آنگاه بدوران پیچ خورده متوجه شمال غربی میشود واز زیر پل خاربست عبور میکند وخود را بکارون میرساند.وآب سرخون



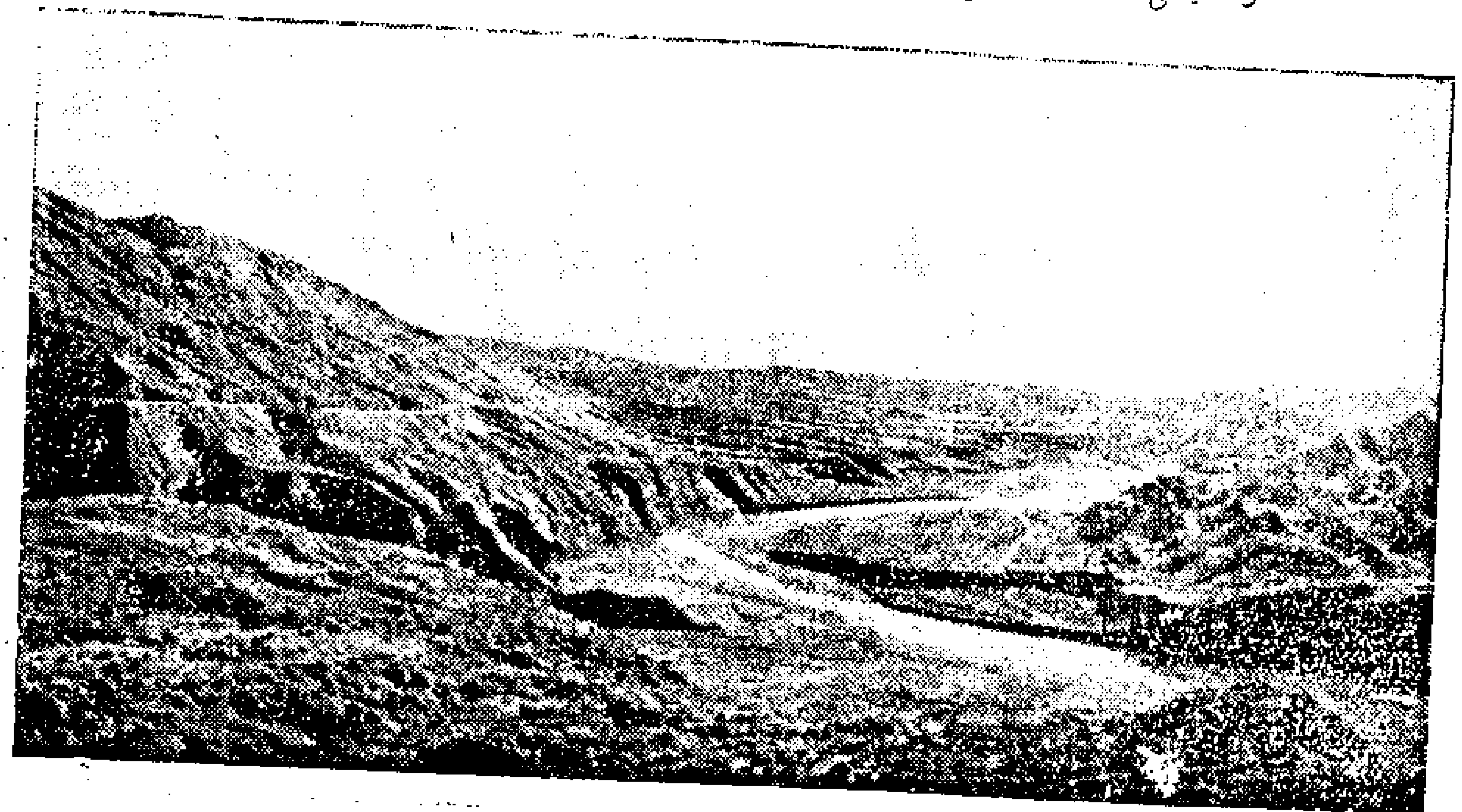
۱۸ ـ رود بازفت درخاك بختیاری وپلی که برای عبور کاروانها برآن بسته بوده‌اند .

ازدامنه کره کوه میجوشدودر چندمیل جنوب قریه شیاسی درکارون داخل میشود وخرسان رود از حدود اردکان فارس سرچشمه میگیرد ودر دامنه شرقی کوه دینار جریان دارد تا باجانکی سردسیر میرسد، پس آبهای لوردکان وفلاردبدان منضم میشودسپس بکارون ملحق میشود . وآب بازفت سرچشمه‌اش دامنه غربی زردکوه ومجرایش دربازفت است و آب نازی که دردره طولانی بین کوه زرد وزردکوه جاریست بدان تلاقی میکند آنگاه این آب از دره بین کوه سفیدو کره کوه آبشارمانند سرازیر ونزدقریه شیرگاه درکارون میافتد وآب بارس قدری پائین‌تر از ساحل یسارنیز وارد میشود.

آب سوسن ـ از چند رشته مانند آب للروآب شیمبارو آب تارازو آب شلاتر کیب شده واز شمال بجنوب آید تا درکارون ورود نماید وآبهای دیگر که نامبرده شده‌ودر

کوهستان گرمسیر جاری هستند غالب آنها کوچك و بی اهمیت میباشند بزرگترین آنها دوآبست یکی شورلالی که آنرا شور برکت نیز نامند و آن از چند رشته آب ترکیب میشود که بعضی ازدامنه کینو و منارو برخی دیگر از دامنه هفت تنان گرمسیر میآید و دیگری شور عقیلی و آن نیز مرکب ازچند رشته است. ۱ـ رشته شمالی که ازترك دزوچم اسباب ومسجد سلیمان جاری است . ۲ ــ رشته شرقی و آن از دامنه موردفــل سرچشمه گرفته ازرأس شمالی آسماری بین گر گیر و تمبی شور تمبی نامیده میشود. ۳ ـ رشته جنوبی و آن از حدود قریه جاروروبشمال غربی جریان دارد ونزد قریه چهار بنیچه شورآ بلشگر که ازدامنه‌های جنوبی آسماری سرچشمه میگیرد بدان ملحق میشود آنگاه بدشت له بهری میگذرد لذا بشورله بهری معروف است. پس این سه رشته در بتوند یکی شده بوسیله دره ماهور وارد عقیلی شده بکارون میپیوندند.

رودخانه گرگر (مسرقان) آب کارون چون بشهر شوشتر رسد در بالای آن دو شاخه گردد یکی در سمت غربی شهر جاری است که در پیش برود چهار دانگه معروف



۱۹ ــ یك منظره از شور تمبی نزدیك مسجد سلیمان

بود ودر این ایامش شطیط (تصغیر شط) نامند ودیگری در مشرق آن جریان دارد که در سابق بآب مسرقان ودودانگه شهرت داشته وامروزش رود گرگر خوانند این دو شاخه اکنون در زیر قریه بندقیر بهم پیوندد وبآب دز ضم شود وراه اهواز گیرد وآنجا را سه شطان گویند، اما درروزگار پیشین وضع این مجاری بدین طرز نبوده است بلکه رود مسرقان چون ازکارون جدا میشد دیگر روی آنرا نمیدید و برای خود گذرگاهی جداگانه تا دریا داشت و آن گذرگاه چنان بود که نخست ازوسط شهر لشگر عبور میکرد وداخل بلوك مسرقان میگردید وآنخاك را سیرآب مینمود وسپس ازپشت شهراهواز

گذر نموده از زیر پل اربك روانه میشد تا باراضی دورق میرسید ودر حدود باسیان (بزیه) وارد دریای فارس میگردید.

ابن خردادبه در ص ۱۷۹ مینویسد «مسرقان در بالای شادروان شوشتر از دجیل (کارون) آب برمیدارد ومصب آن در دریای شرقی است». اصطخری درص ۸۹ گوید «نهر مسرقان از ناحیه شوشتر جاریست واز عسکرمکرم میگذرد وبحدود اهواز منتهی میشود وچون بعسکر مکرم رسد جسری بزرك برآن بسته‌اند ودر آنجا کشتیهای بزرك رفت وآمد کنند ومن ازعسکرمکرم در کشتی سوار شدم که باهواز آمدم و مسافت راه هشت فرسنك است، شش فرسنك را درآب راندیم پس بیرون آمده در وسط رودخانه که خشك ازآب بود بقیا راه را طی کردم و تمام این آب بمصرف مزارع نیشکر و نخلستان وغیر آن میرسد وهیچ ازآن ضایع نمیشود» وعبارت ابن حوقل در این باب همان بیان اصطخری است جز اینکه مسافت بین عسکر واهواز را ده فرسنك نوشته و گوید که هفت فرسنك در آب آمدم وباقی را در رودخانه خشك وجهت آنرا تأثیر جزر ومد پنداشته است. وعلت اصلی خشکی رودخانه این بوده که درهنگام زراعت تابستانی تمام آب این رودخانه در بلوك مسرقان مصرف میشده است فقط در زمستان که هنگام طغیان سیل است رودخانه تا آخر پرآب بوده واز پشت اهواز میگذشته وبدریا میرسیده است وتاالان مجرای آن بنام دهره پیداست وعبارت مقدسی که درص ۴۱۲ میگوید: «نهر مسرقان از پائین شهر اهواز میگذرد ولی در اغلب اوقات سال خشك است» اشاره بهمین مطلب است وابی الفدا در تقویم خود گوید: «آب مسرقان از ناحیه شوشتر جاری است وآن رودی عظیم است وبعسکرمکرم گذرد وپس تمام آن بمصرف نخلستان وزراعات ونیشکر رسد تاحصن مهدی».

آیا نهر مسرقان را که حفر کرده است؟ حمزه در ص ۳۴ گوید: «مسرقان معرب اردشیرکان است» ویاقوت ج۸ ص۵۲ گوید: «مسرقان بفتح میم وسکون سین وضم راو قاف والف ونون نهریست بخوزستان که برآن است چندی از قراوبلدان ومزارع بسیار و نخلستان ومبداء آن از شوشتر است واول کسی که آنرا حفر نموده است اردشیر بهمن پسر اسفندیار واواردشیر پیشین بوده است».

وحمزه گفته که «مسرقان نام نهریست که شاپور ابن اردشیر آنرا حفر کرده است.»

ومستوفی در ص ۱۶۸ نوشته: «شاپور ذوالاکتاف چون ازروم بایران رسید وبر قیصر غلبه کرد وپادشاهی یافت قیصر را الزام نمود تا بعد از تدارك خرابی که در این ملك کرده بود آب شوشتر رامثالثه گردانید وبرآن سدی عظیم بست ..» ودرص ۲۱۴ گوید: «برآن آب شاپور ذوالاکتاف شادروانی ساخته است وآب را مثالثه کرده است وبگرد شوشتر در آورده چهار دانك در ممر اول درغربی شهر روان است دو دانك در ممر جدید در شرقی شهر جاریست ودر حدود لشگر هردو بهم پیوسته است با آب دزفول وکرخه بشط العرب ریزد» وپوشیده نباشد آنکه اسیر کننده قیصر روم (والرین) شاپور ابن اردشیر بوده است وبعضی از مورخین کارهای این دونفر را بهمدیگر مخلوط

کرده‌اند . در هر حال اگر حفر این رودبامر اردشیر اول (درازدست) بوده است در حدود ۴۵۰ سال پیش ازمیلاد اتفاق‌شده واگر بدست‌شاپور بوده درحدود سال ۲۶۰ بعداز میلاد واقع شده است.

آیا نهر مسرقان کی بکارون راه یافته‌است ؟ تاقرن‌چهارم که اصطخری وابن‌حوقل و مقدسی میزیسته‌اند آب در مجرای اصلی روان بود ودر قرن هشتم بتصریح مستوفی



۲۰ـ کارون در شمال شرقی بوسیله بند میزان بدو شعبه تقسیم شده : رودخانه گرگر درزیر بند میزان و چهاردانگه (شطیط) در بالای عکس دیده میشود .

بمجیل پیوسته پس این تغییر مجری بطور قطع در قرون‌پنجم وششم وهفتم بوده‌نهایت آنکه سال آن بدست نیامده است. اما طبق بیان یاقوت‌که در اوائل قرن هفتم‌است مسرقان در آن ایام هم در مجرای دیرین خود روان بوده است ولی چون مطالبش غالباً مأخوذ از نویسندگان پیشین است وخودش شخصاً باینحدود نیامده حرف اودلیل قطعی نخواهد بود. وپوشیده نباشد آنکه این رود پس از اینکه بکارون راه یافته‌است وآب از بلوك مسرقان خشکیده سدی در جلوش زده‌اندکه مجدداً آب بمجرای نخستین روان گردد وپس از چندی آن سد شکسته شد وآثار آن در بالای بند قیر بنام بند دارا

پیدا است وشاید اینقضیه بدفعات عدیده اتفاق شده باشد وبند قیر هم یکی از آن‌بندها است‌نهایت آنکه تواریخ این قضایا در دست نیست .

کارون‌سفلی. بهمنشیر. شط‌العرب. آب‌کارون چون از سد خدا آفرید اهواز پائین آمد تا بشط‌العرب پیوندد کارون سفلی نامیده میشود وتا در قسمت بالاتر جریان داردکارون علیا است واین نام تا حدود شوشتر است اما در خاك بختیاری نام رودخانه بهمان کلمه باستانی کرنك و کرن گفته میشودکه کارون محرف آن‌میباشد .طول مجرای کرنك از سرچشمه تا حدود شوشتر که مشتمل بر پیچ وخمهای زیاد میباشد ۲۵۰ میل است ومسافت کارون علیا ازگوتوندتا اهواز ۶۰ میل وطول‌کارون سفلی تامحرزی ۹۶ میل متوسط،عمق‌کارون سفلی در پائیز (هنگام‌کمی آب) چهار قدم است وجهازاتی که آبگیر آنها بیش ازیك ذرع باشد بدشواری درآن آمد ورفت میکنند.

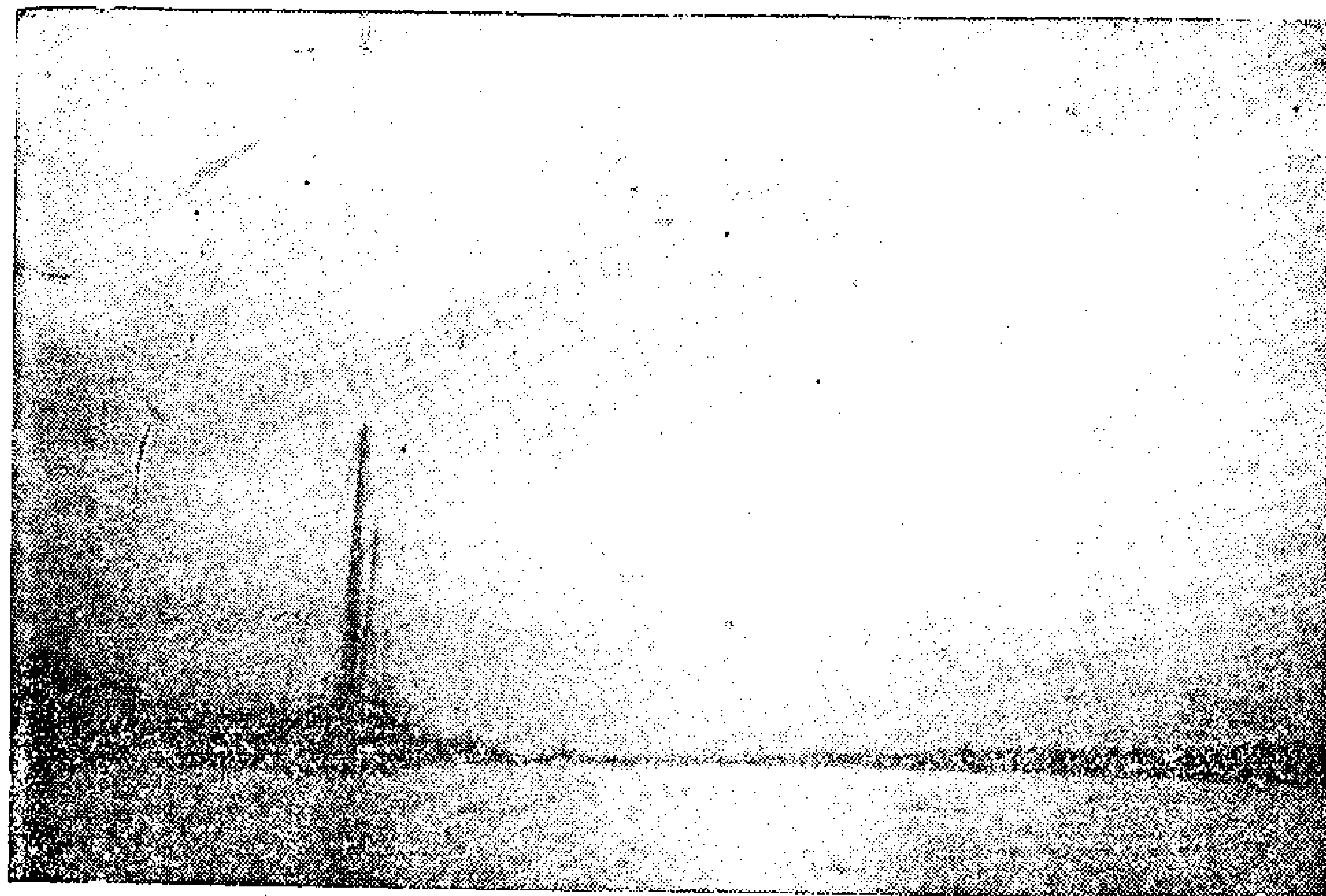
کارون پس ازگذشتن از اهواز وپیمودن۹۶ میل در بالای محمره دوشعبه‌میگردد یکی از کنار قریه محرزی مستقیماً بدریا رودکه آنرا بهمنشیر (مخفف بهمن اردشیر) نامند و دیگری بنام شط (کانال عضدی) از جلوشهر محمره‌گذرد وبشط‌العرب پیوندد وبیشتر آب در شاخه دومین جاریست ورفت وآمد جهازات نیزدرآن است ودر بهمنشیر تنها کشتیهای بادی رفت وآمد توانندکرد .این قسمت را باصطلاح جغرافی یونانی باید دلتای‌کارون نامند . رودخانه نزد محرزی بشکل دلتا(دال یونانی) دولا شده خود را بخلیج میرساند وبتصریح نویسندگان تمام آب‌کارون درروزگار پیشین ازراه بهمنشیر بدریا میرفته وجز در میان خلیج پیوندی باآبهای عراق نداشته است ودرروزگارپیشین بوده‌که‌کارون را بشط‌العرب راه داده‌اند. استرابودرسه‌جا ازکتاب خود تصریح میکند که فرات ودجله وکارون هر یك در مجرای‌جداگانه بمردابی دریاچه مانند واردمیشدند وآنمرداب بدریا اتصال داشت .

آیا اولین کسیکه‌کارون را بشط العرب راه داده کی بوده است ؟

مقدسی در ص۴۲۰ گوید: «بدانکه رود اهواز(کارون) ودجله(شط‌العرب) درایام قدیم جداگانه‌بدریای چین (خلیج‌فارس) میریختندوزمین شوره‌زار مابین این دورودخانه فاصل بوده مسافرین ازاهواز ببصره وورودکارون بدریا میرفتند واز آنجا بدجله داخل شده بابله میرسیدند واز این باب بسیار درزحمت وخطر بودند. عضدالدوله دیلمی‌نهری عظیم ازکارون بدجله رسانیدکه درازای آن چهار فرسنك‌است وراه رفت وآمدکنونی برآنست ». آقای رحیم زاده صفوی در مقدمه کتاب داستان شهربانو حفر این ترعه را بساسانیان نسبت میدهد وآنگاه گوید : « ویرانه گردیده قابل‌کشتی رانی نبوده . . . عضدالدوله دیلمی ترعه ویرانه را باز با مصارف بسیاروسعت بخشیده»اما جای‌نگرانی است‌که ماخذ نقل را بدست نمیدهد اگرچه صحت آن ازاعتبار دور نیست.این ترعه در سنوات اخیره‌بواسطه تردد جهازات بزرگ وبواسطه گود شدن شط‌العرب بسیار وسیع وعمیق شده وبیشتر آب‌کارون در آن روان است وبهمنشیر بتدریج ازگل ولای انباشته می شود .

رودخانه بهمنشیر از مغرب‌روی بمشرق (باقدری اعوجاج متمایل‌بجنوب)جاریست

طول آن از محرزی تا دریا ٥٥ کیلومتر وعرض آن نسبت به پیش خیلی کم شده است زیرا زور آب در ترعه جدید واقع شده که بشط‌العرب میپیوندد و چنانچه فکری برای



۲۱— منظره‌ای از غروب آفتاب در کارون سفلی نزدیك خرمشهر (کانال عضدی).

تنقیه آن نشوداین راه آزاد وخصوصی خوزستان بدریا تا چند سال دیگر ازلای کارون پر شده ونخلستانهای بسیاریکه دردوساحل آنست میخشکد. این وضعیت در اثر عمیق شدن شط العرب است که برای رفت وآمد جهازات دریائی لاروبی میشود. یاقوت در باب رودخانه بهمنشیر اشتباهی نموده وآنرا از راههای دجله بدریا شمرده‌است چنانکه در ص ١٠٥ ج ٦ گوید: «چون دجله بدریا نزدیك شود دوشاخه گردد درنزدیك قریه محرزی یکشاخه از آن بطرف بحرین وعربستان رود وآن در دست راست است و دیگری که در دست چپ است مسافرین سیراف وجنابه درآن روند وزمین مثلثی که در مابین آن دوشاخه باشد عبادان درآن واقعست» ودرص٢١٩ج٨ نیز این بیان راتکرار نموده است.

شط‌العرب‌رود بزرگیست که از اجتماع دجله وفراتدر نزدیك شهر قرنه درعراق عرب تشکیل میشود. طول آن ازقرنه تا دهنه فاو١٦٧ کیلومتر ومتوسطعرض آن٢٠٠ ذرع است وجریان آن باصرف نظر ازقوسهائیکه طی مینماید از شمال غربی بجنوب شرقیست. ساحل راست آن خاك عراق وساحل چپ‌ازدعیجی بپائین خاك خوزستان‌است وشط‌العرب راقدما دجله العوراء (دجله یکچشم) مینامیدند چه دجله‌وفرات پیش ازتلاقی

مانند دوچشمند عرض آن در قدیم بیشتر بوده واکنون بسبب تردد جهازات بخاری و و عملیات حفاری قسمت متصل بخاك عراقش عمیق و آبها در آن جمع گردیده و در نتیجه جریان آب بساحل عراقی میل نموده وفقط هنگام مد،آب دریا ساحل خوزستانرا فراگیرد وشاخه ها راپرکند لذا نخلستانها روبخشکیدن گذاشته است.

۲ -آب‌دز- این رودخانه رانویسندگان یونان گپراتاس نوشته‌اندودر ایام‌آبادی



۲۲ — شط‌العرب روبروی آبادان

جندیشاپور بمناسبت قرب جوار رود جندیشاپور نامیده میشد و چون از پای دزرونش (قلعه دزفول) میگذرد آب دز و آب‌دزفول نام برده میشود . این رود از دوآب بزرك ترکیب میشود یکی آبیکه از کوههای بختیاری سرچشمه دارد واز سمت مشرق میآید و بکندآب و آب‌دره‌ژان مشهور است ودیگری از سمت شمال«از حدود بروجرد» که آب بحرین نام دارد وچون نویسندگان سابق مانند حمدالله مستوفی که‌درص ۱۹۹ آب‌شرقی را اصل قرار داده که گوید: « از کوههای لر بزرك برمیخیزد» معروف در افواه هم‌این است‌ما نخست بشرح کندآب میپردازیم (۱)

کندآب سر چشمه‌اش دامنه شمالی کرنك است جائیکه تا سر آب‌کارون وزاینده رود چندان بعد مسافتی ندارد ودر آنجا باب کاوکان نامیده میشود وجریان آن بسمت شمال غربی است وچون بدامنه جنوب غربی کوه شاهان رسید آب‌گوا در آن‌میریزد . وآب گوا از دامنه های شمال شرقی کرمانشاهان بر میخیزد وآبهای قلعه هومه وملك آباد وارچنك که از نزدیك شتران کوه جاریست بدان میپیوندد و بجنوب جریان داردتا بکازکان رسد . آنگاه این آب از حدود بزم نوی گذشته آب بزم نوی نامیده میشود و در آنحدود نخست آبی از شرقی کوه ریته درآن ریزد وسپس‌آب شاه نشین که‌ازدامنه کرنك وهفتنان سرچشمه دارد بدان منضم میشود وچون‌این آب از شمال کوه کینوعبور کند نام‌کنداب بخود گیردتا اززیرپل‌کول (پل سنگی یك‌پارچه ایست‌خدا آفرین) بگذرد ودر آنحدود آبهائی از دامنه‌های غالی کوه و کوه مالو در آن ریزد و بآب دز نامیده میشود ودر چند میل پائین تر از پل‌کول آب بحرین که شعبه شمالی است در آن وارد می گردد .

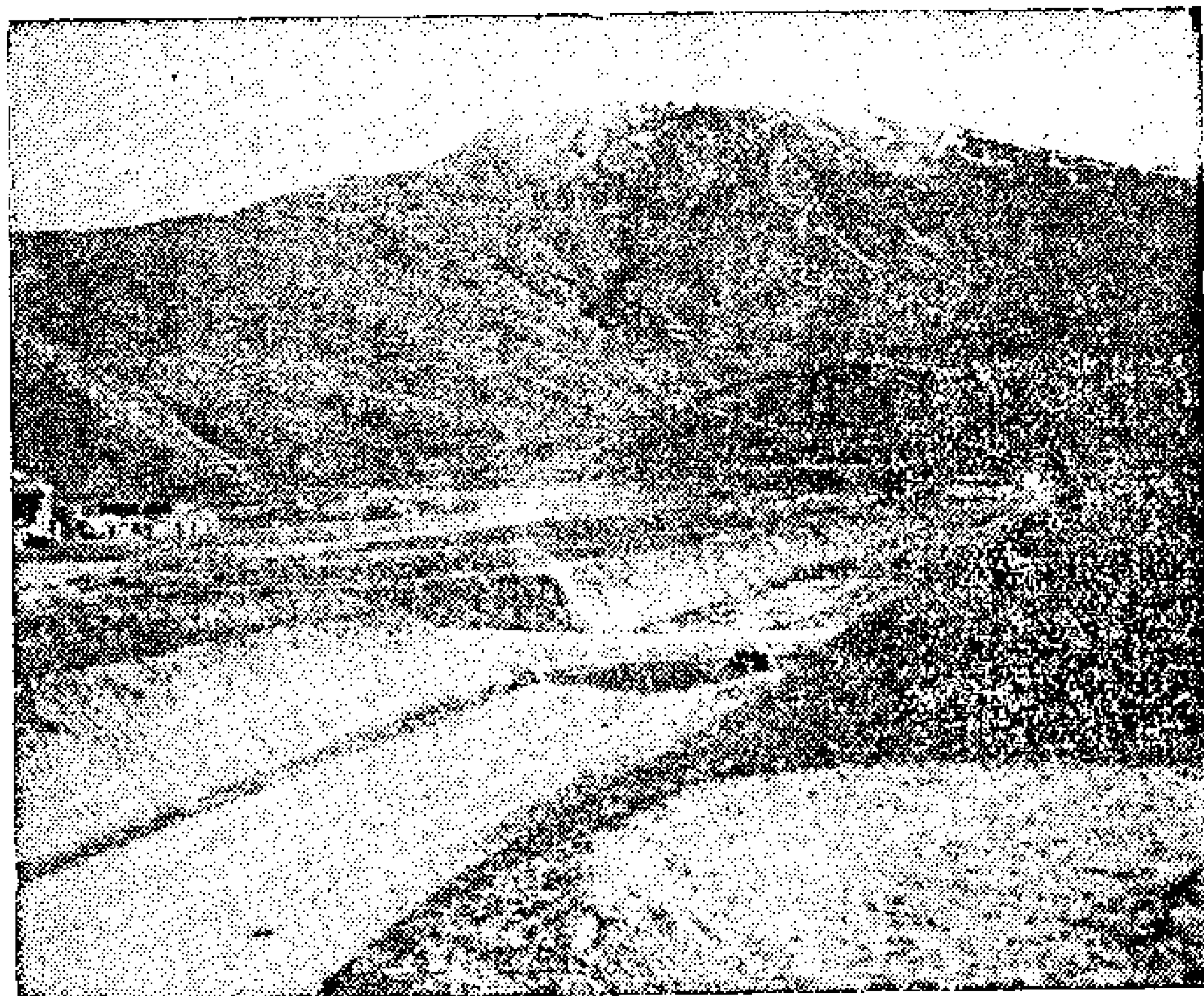
آب بحرین سرچشمه آن در شمال غربی بروجرد(سیلاخور) میباشد که رو بجنوب جاریست ودر نزدیکی کوه رازان آب‌توران تور که از حدودچابلق رو بغرب جاری‌است در آن میریزد ودر غرب بازان آب‌کمندان که‌نیز از محال‌چابلق آید وآب ال‌گودرز در حدود ازنا بآن میپیوندد وآب شانکون که از پای شتران‌کوه جوشد نیزبآن رسیده بآب مامان معروف میگردد وقدری پائین‌تر آب دربند در آن داخل‌شده کندآب نامیده میشود ودر غربی بازان این آب از تنك کاکان گذشته متوجه جنوب میشودواز آنجافاصل خاك بختیاری ولرستان است وبنام سزار خوانده میشود . پس این آب‌از دره‌های عمیق بین‌کوه مالودر بختیاری وگرد کوه در شرقی لرستان آبشار مانند سرازیر میشود و باضطراب تمام آب خود را در تجدز میاندازد واز آن حدود بپائین‌نسبتاً بستر آن‌توسعه یافته آرامش سیری پیدا میکند.

---

(۱) روزی در مجلسی صحبت از سر آب رود دزفول میشد پیر مرد لری بختیاری نشسته بود،این شعر را بخواند :

سرسرای هر سه اوهاکوی جیحون یك به شوشتر یك به سبیل یك صفاهون - یعنی سرآب هر سه آبهاکوه جیحون است که یکی‌بشوشتر آید ودیگری بدزفول ودیگر باصفهان ومقصود زاینده رود است. توضیح میداد که کوه جیحون نام‌کرنك است ومسافت بین سرچشمه کرنك و زاینده رود ازسه میل کمتر است ومسافت بین‌کرنك وآب‌کنداب که سرچشمه اصلی رود دز است از پنج میل متجاوز نیست .

وچون آب دز به تنك وآن رسد متوجه جنوب غربی کردد تا خود را بپای‌دزفول رساند ودر چند میل پائین دزفول آب بلارود (بالا+رودچه آنرا بلهجه محلی بلوررود گویند وبلوروبلول خوانند) که از کوههای منگره وقیلاب جاریست از دست راست در آن میریزد واین آب چون قدری پائین‌تر آمد متوجه جنوب شرقی شده پیچهای‌زیادی میخورد تا در زیرقریه بندقیر که دوشاخه کارون بهم‌پیوسته است خود را در آن‌میاندازد



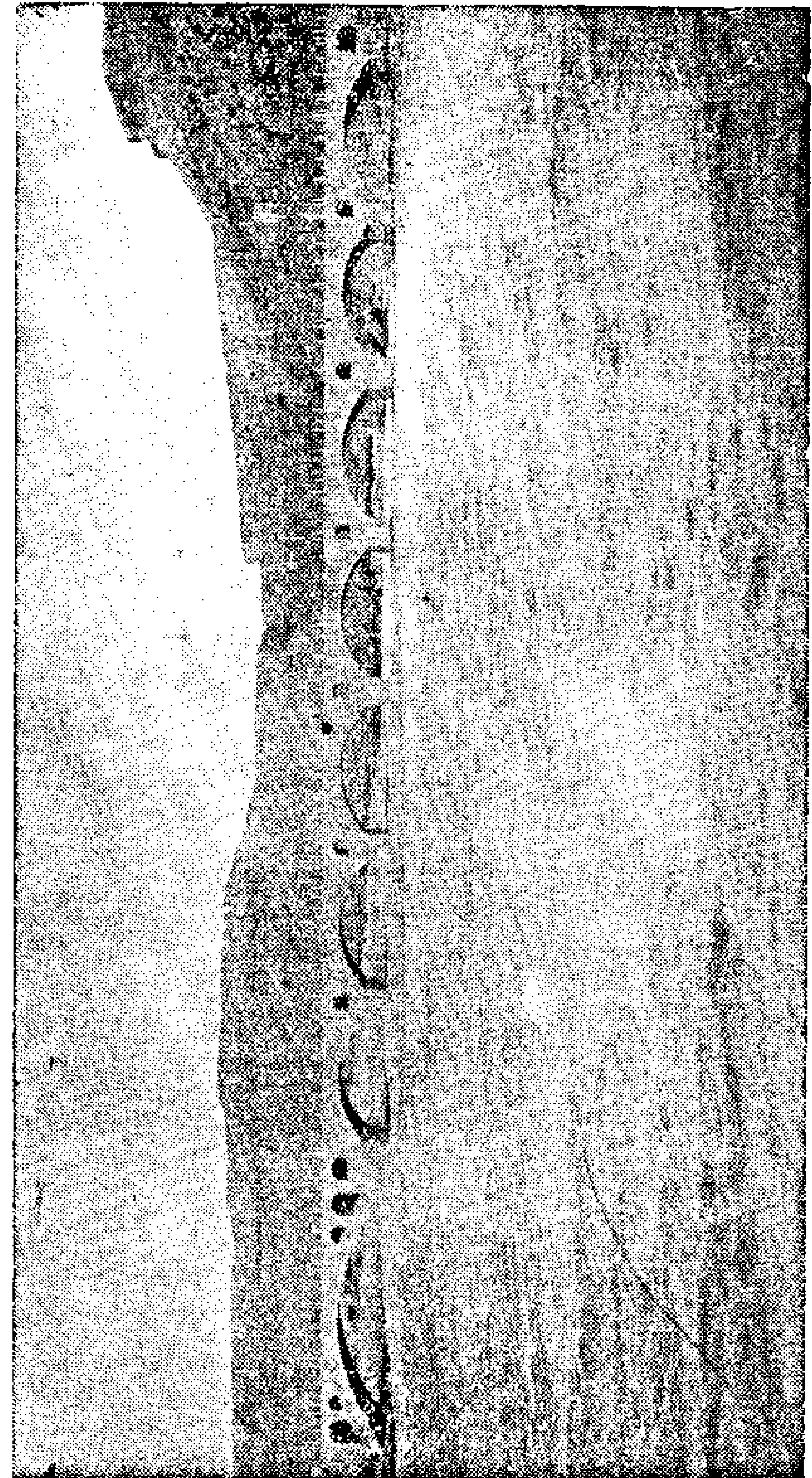
۲۳ - آب دو رود (بحرین) ایستگاه راه آهن در دامنه دیده میشود .

واز این جهت آنجا را سه شطان گویند . پوشیده نباشد آنکه در ایام باستان آب دز پائین تر از محل کنونی بکارون میپیوسته است وچند میل بالاتر نزدیك قریهٔ عنافجه‌در خاك نعیمی مجرای آن تا کنون موجود است که مستقیماً رو بجنوب میرفته ودر پائین‌قریه ویس داخل کارون میشده است و آثار سدی در مجرای جدید دیده میشود که گویا خواسته‌اند بوسیله آن از تغییر مجری‌جلوگیری کنند.

نا گفته نماند که‌از شهر دزفول بپائین آبهای دیگری نیز بروددز ضمیمه میشود که سه‌آب آنها سلیمه . سخیری . عجیرب (عقیرب) از زمینهای جنوبی دزفول میجوشد ودر حقیقت همان آب نهرهاست که در مزارع فرومیریزد واز آن سه مجری بیرون‌میاید ودیگر آب شورکاونك است که از پای کوه هفت تنان گرمسیر سرچشمه دارد و از سر بیشه وقریه‌کاونك میگذرد وپائین‌تر از آب‌عجیرب از یسار وارد میشود. واز طرف یمین آب معروف شاوور (شاهپور) وارد دز میشود که آن قدری بالاتر از شوش از زمین میجوشد ودر دشتهای بین کرخه و دز مزارعی را آباد وباتلاقهائی ایجاد میکند آنگاه

نام خارور بخود گرفته ضمیمه آب دز میگردد ومصب آن بدز از مصب آب‌دز بکارون چندان بعدی ندارد .

۳ ـ رود جراحی: این‌رود ازدورشته آب تشکیل میشود یکی شمالی که آنرا رود



٢٤ ـ آب بالا رود و پلی که برای گذشتن اتومبیلها میان راه خرم‌آباد ـ دزفول در آن بسته شده است .

زرد نامند ودیگری از جنوب‌شرقی که آنرا ماران رود خوانند. این دورشته درزیرقلعه شیخ جنوبی رامهرمز بهم پیوسته و از کوه بصحرای جراحی‌وارد میشود و دراینجاست که آنرا رود جراحی گویند وچون از قصبه خلف‌آباد وقریه مکسر گذرد بخاك‌شادگان وارد گردد ودر آنجا بجویهای بسیار تقسیم شود . پایان آن مردابی است در جنوب‌و مشرق شادگان که آب آن‌نزدیك قریه مارو نه میلی‌خرمشهر بکارون میپیوندد‌ومقداری از آن از راه خوریزیه وخورقبان بدریا ریزد.

رودزرد ازدامنه‌های کوه‌غاران ومنگشت سرچشمه دارد.ابتدای آن دریاچه‌ایست که آنرا برم شاه منگشت مینامند وآن ازآبهای چندکه ازچشمه‌های این‌دوکوه بیرون میآیند تشکیل میشود . این آبها پس از اجتماع در برم روی بغرب نهاده‌از رباط ومال آقا گذشته بجلگه ابوالعباس وارد میشود وآنگاه از دره ابراهیمی‌گذشته بحدود باغ ملك میرسد ودر آن جا آب گلال که از هلالکان وقلعه تل میآید بدان پیوندد ونام‌رود زرد بخود گیرد، دربالای قریه ماماتین شرقی‌رامهرمز آب‌الا (اعلی) که آن نیزازدامنه جنوبی کوه غاران میجوشد واز پای قلعه الا میگذرد در آن میریزد و قدری پائین تر آب بوتانك(بودنه) که از دامنه مشرقی کوه بنگشتان جاری است وبقلعه دالان میگذرد نیز بدان ضمیمه شود وچون برابر رامهرمزرسد جوئی از آن بنام بورشوهی(بورشاهی) ازآنجاجدا شود که زمینهای آنجا را سیراب میکند واز آنجا بپائین رود زرد راجیبور مینامند ودر آنحدود آب دره‌کول که از دامنه‌های غربی کوه بنگشتان سر چشمه دارد درآن میریزد واز آنجا روی بجنوب غربی نهاده باب ماران رسد.

ماران رود از دامنه‌های کوه نیل و کوه‌سیاه و کوه سفید (در میانه کوهکیلویـه) سر چشمه دارد واز مسافـتی بالای شهربهبهان میگذرد ـ چون بقریه چم سیاه رسد متوجه شمال غربی گردد ودر این خط تقریبا چهل میل راه میپیماید و بلوك جایزان را سیراب میکند تا بآب‌جیبور میرسد.

٤ ـ رود کرخه واین کلمه معرب چرخه است که نام شهری بوده عیلامی درساحل رود مزبور ودر کشفیات شوش بتی بنام آنشهر پیدا شده است که‌کلمه چرخیك بر آن نقش‌گردیده ونویسندگان یونان این رود را بنام خوآب یادکرده‌اند وریشه آن‌معلوم نیست ونزد ایرانیان بنام رودشوش شهرت داشته است که‌عربش نهرالسوس خوانده‌اند سرچشمه آبهای این‌رود کوههای کردستان است که در پائین‌تر با آبهای لرستان‌پیوسته از غرب خوزستان گذرد . وما برای توضیح رشته‌های مهمه آنها را دسته‌بندی نموده و هردسته راجداگانه‌مینگاریم .

اول ـ رشته‌های شمال‌شرقی وآنها آبهائیست که ازدامنه کوه الوند همدان‌سرچشمه میگیرد وبنام آبشار وآب‌خرم رود روی‌بمغرب روان است آنگاه آب قزل رودکه از شمال وشرقی کنگاور میاید بدان پیوندد وسپس آب توسرخان که نیز ازدامنـه جنوبی الوند میجوشد بضمیمه آبهای نهاوند وملایر در آن‌ریخته‌بنام‌گاماساب یاگماسیاب‌متوجه غرب شود تا برشته‌های شمال غربی متصل‌گردد وکلمه گاماساب شایدگاومیش + آب بوده که افاده معنی‌بزرك آب نماید .

دوم ـ رشته های شمال غربی و آن آبهای ولایت کرمانشاه است که بنام قره سو (سیاه آب) معروف میباشد وسر چشمه آنها کوههای شمالی وغربی کرمانشاه است که چند میل بالاتر از آنشهر بهم پیوسته ازشرقی آن‌میگذرد ودر چند میل پائین‌تر بآب گاماساب رسند. ودیگر کلمه گاماساب بر آن گفته نشود. وچون آب قره‌سو چند میل



۲۵ ـ یك منظره دلپذیر از کوه منگشت در بختیاری.

دیگر راه بجنوب پیماید آب بدآور که از کوههای شمالی لرستان میجوشد در آن ریزد وباز قره‌سو نامیده شود تا از شرقی کوه زردلان بگذردو آب چنارا بدان پیوندد.

سوم ـ رشته‌های غربی وآن آبهائیست که ازدامنه‌های کوه مانیشیت وزردلان لرستان جاری است وبنام چنارا نامیده میشود وچون آب‌چنارا بقره سورسد رودخانه نام صیمره (بمناسبت شهر قدیم صیمره که آن دردره کناره‌رودخانه واقع بوده است واکنون‌خراب است) بخود گیرد ودر پائین‌تر آبی بنام بلارود از دامنه شرقی کبیرکوه جوشیده ودر آب صیمره وارد میشود وچند میل پائین‌تر از خرابه شهر صیمره از ساحل چپ آبهای فتح‌آبادوخوشاب نیز درآن داخل شود و آب صیمره در اواسط لرستان جنوبی کوه دلیجا بآب کشکان رسد واز آنجا بپائین کرخه نامیده‌میشود.

چهارم ـ رشته‌های شرقی وآن آبهائیست که پس از اجتماع بنام کشکان‌رودشهرت دارد وسرچشمه آن زاغه وهرو(نظامیه) در لرستان است وآب‌البشتر بدان منضم‌میشود واین آب روی بغرب جریان‌دارد تا نزدیك شهر خرم‌آباد. سپس آب خرم آباد وشور آب در آن ریزدوسپس راه جنوب غربی گیرد تا خود را دردرجه ۳۳ عرض شمال‌میان

صیمره اندازد ودر چند میل پیش از این پیوند،آب مادیان رودکه از زیر پل معروف میگذرد در کشکان ریخته‌شود.

پنجم ـ رشته‌های جنوبی که در جنوب لرستان درکرخه میریزد وآنها یکی آب زال است که از دامنه کوه پیان وسریخه میجوشد واز ساحل دست چپ داخل کرخه شود ودیگر آبهای شور که از دامنه‌های جنوبی کبیر کوه جوشیده از طرف دست راست‌وارد آن رود میگردد. تمامی این آبها که در خاك کردستان ولرستان جریان دارند اغلب سریع‌السیر بوده ودر مجاری تنك پیچ درپیچ میتازند وچون‌پیوند یافته خود رابولایت دزفول رسانند آرامشی یافته در بستر خاکی میغلطند.

آب کرخه غالبا روی بجنوب روان است تا محاذی شهر اهواز رسد واز آنجا



۲۶ ـ رودخانه صیمره در لرستان از کوه چرمین

یکدفعه آهنك غرب نماید وخود را بخفاجیه رساند ودر آنجا بشاخه‌ای چند قسمت شده بمرداب‌غربی حویزه که اعرابش هور نامند داخل‌گردد وچون ازهور بیرون آیددر بالای قرنه بدجله میپیوندد ومجرای کنونی از یکقرن بیش بیش نیست که پیدا شده‌است. چه تا نیمه نخستین قرن سیزدهم رود کرخه از مقابل اهواز باز بطرف جنوب روان بود تا محاذی حویزه میرسیده آنگاه‌متوجه به غرب شده‌ازشهر حویزه میگذشت‌ودرهورمیریخت. معروف است که هاشم نامی ازوزرای موالی حویزه درسال ۱۰۲٤ جای مجرای کنونی نهری بیرون آورد که آب را بمزارع غربی رساند، کم‌کم بواسطه سستی خاك وپستی زمین آب آنرا وسعت داده ازمجرای نخستین منقطع گردید ولذا اعراب مجرای جدید رافلت(گریخته) ومجرای قدیم را العمی(کور) نامند.

در این روزگار آب کرخه چنانکه گفتیم وارد آب دجله میشود اما در روزگار دیرین چنانکه از بیانات جغرافی نویسان نخستین مسلمین بدست میآید آب کرخه بکارون میپیوسته است .

ابن‌خردادبه درص۱۷۹ گوید: «سرچشمه رود شوش از دینور است ونیز در دجیل اهوازمیریزد» ویعقوبی در ص۲۷٤ گوید : «بخشی از آبهای ولایت همدان بشوش که از شهرهای خوزستان است روان شده بدجیل‌الاهواز می‌پیوندد وپس ازآن بشهراهواز میگذرد» ودر ص۳٦۱ نیز گوید:«رود دیگراز همدان برخاسته برشوش گذردوهندوان نامیده شود سپس بسوی منادر کبری روان گردیده در آنجا با آن دیگری یکـی شده دجیل‌الاهوازخوانده میشود» وتاکنون‌آثار رودخانه در اراضی غربی اهواز دیده‌میشود که ازکرخه آب میآورده ودر چهار فرسنك پائین اهواز نزدیك قصبه ام تمیر بکارون میریخته است .اما مفاد عبارت یعقوبی آنست که مصب کرخه بکارون‌در بالای شهراهواز بوده است مگر آنکه گوئیم مصب کرخه را بدز اشتباه کرده‌است.

آیا آب کرخه کی بدجله راه یافته است ؟از عبارت ناصر خسرودر ص ۱۲۷ سفر نامه‌اش که‌گوید: «دجله وفرات که بسرحد اعمال بصره بهم میرسند وچون آب حویزه نیز بایشان میرسد آنرا شط‌العرب‌میگویند» آشکاراست که‌درقرن‌پنجم کرخه ضمیمه‌دجله میشده‌است. پس این تغییر مجرای‌را باید در قرن چهارم فرض نمود ومستوفـی در این مطلب‌اشتباه نموده که درص۲۱۸ گوید:«آب کرخه که‌آنرا‌نهرالسوس‌خوانندازکوه‌الوند همدان بر میخیزد و با آبهای دینوروکوکلر(کولکوخل) وسیلاخور وخرم‌آباد کژکی جمع شده برولایت‌حویزه میگذرد وبا آبهای دزفول وتسترجمع شده بشط‌العرب‌میریزد وطول این رود تا شط‌العرب هم صد وبیست فرسنك است» واشتباه دیگر آنکه‌آبهای سیلاخور راکه برود دزفول میریزد جزء کرخه قرار داده است وپیداست که علت اشتباه مستوفی اخذنمودن اواز کتب قدیمی است بدون رسیدگی بچگونگی مطالب وله‌استرانج انگلیسی درکتاب‌خود نیز در این اشتباه اورا پیروی کرده است .

٥ ـ رودهندیان ــ این‌رود که در شرق خوزستان جاری است وبرود زهره نیــز معروف است از سه رشته آب ترکیب میشود یکرشته آب خیر آباد است ورشته دیگر آب شولستان رود است‌که آب شور هم‌نامیده میشود .ورشته سوم فهلیان رود است‌که از فهلیان فارس رو بمغرب جریان دارد ودرنزدیك قلعه‌گلاب بشولستان رود میپیوندد وآنگاه نزدیك قریه عسکری در بلوك زیدان بآب خیرآباد که از جنوب شرقی بهبهان بطرف جنوب غربی جاری است تلاقی‌کند ومجموع بهندیان وزهره نامبرده‌شود واین رود ازقریه عسکری بسمت شمال غربی میرود تا بقریه سویره رسد واز آنجا آهنگ جنوب‌کنـد تا در دریا ریزد . این رود در مصب دوشعبه شود ودلتائی تشکیل دهدکه بنخلستان پوشیده است.

این رودخانه همان نهر طاب است‌که درکتب قدما‌آمده است اگرچه بیانات‌آنان در نشاندادن آن‌خوب‌روشن‌نیست .یاقوت درص۲ج٦ گوید: «طاب از بزرگترین‌نهرهای فارس‌است‌ومنبع آن‌از کوههای اصفهان در نزدیکی‌برج‌شاپوره‌میباشدوجاری‌شودتاجائیکه

در آب مسن (شاید میشان باشد) میریزد وآنهم از حدوداصفهان در ناحیه سرون‌نزدیك قریه مسن میجوشد آنگاه از درب دروازه ارجان زیر پل رگان میگذرد پس روستای ریشهر را آبیاری‌کند ونزد تسر (ظاهراًسینز) بدریا ریزد» .وابوالفدا در تقویم گوید: «رود طاب همان است‌که شاعر درحقش گفته. ماطاب لی قط عیش☆ الاعلی نهرطاب» وبگفته ابن‌حوقل سرچشمه آن نزدیك مخرج است از کوههای اصفهان در جائیکه طول هفتاد وهفت درجه وثلثی است وروودی بنام مسن بدان‌پیوندد واز دروازه‌ارجان‌بگذرد..»

مستوفی درص۲۱۸مینگارد:«آب‌طاب ازکوههای سمیرم لرستان‌برمیخیزد وهمه وقتی‌گذر اسب ندهد وباب مسن پیوسته از قنطره رکان بگذرد ورستا های ریشهر را آب‌دهد وبحدود سینزدر دریا ریزد وآن آب سرحد فارس وخوزستان است طولش۲۷ فرسنك باشد آب مسن از سمیرم وستیجت (؟) بر میخیزد آب بزرك است‌گذار اسب بدشواری دهد وبرولایت شهر طاب افتد طولش چهل فرسنك باشد ». قلقشندی در ص ٤۰۱ ج٤ صبح الاعشی نوشته است :

«نهرطاب منبع آن‌ازجبال‌اصفهان ازنزدیکی برج باشد ونهر دیگر بدان منضم شود تا ازدروازه ارجان بگذرد ونزدیك سینز در دریا ریزد ».

از جملات (رستاهـای ریشهر را آب دهـد) و (در حدود سینز بدریـا ریزد) معلوم میشود‌که مقصود نگارندگان مزبور آب‌هندیان است ولی اززیر پل‌رگان‌ودرب دروازه ارگان گذشتن با این سازشی ندارد چه آب ماران است‌که از دروازه ارگان میگذرد ودر آب جراحی میریزد واگر مقصود آنان آب جراحی‌باشد پس‌هیچ مناسبتی بریشهر و سینز ندارد مگر احتـمال دهیم‌که آب ماران در ایام پیشین باب رامهرمز نمیریخته وضمیمه هندیان میشده است .

اما حکایت سر چشمه گرفتن از سمیـرم اصفهان بکلی عـاری از حقیقت است چه هیچکدام از آبهای ماران وخیر آباد وشولستان وفـهلیان ازسمیرم نمیجوشد وظاهراً این اشتباه درکلمات نویسندگان نخستین دست داده وسپس میان دیگران دست بدست افتاده است .

٦ ـ آبهای دیگر ـ درکشور خوزستان بجزکارون وکرخه وهندیجان آبهای دیگری است‌که چندان دارای اهمیت نیستند‌که یکی از آنها شورکوپال است‌کـه در شرقی اهوازجاری است ودیگران در پشتکوه‌لرستان جریان دارد وبسیاری ازآنهاشور وتلخ وکم فایده میباشد. نگارنده در ذیل بهریك اشاره مینماید :

شورکوپال .(ازکلمه‌کوه+بالایاکاو+بالا) این آب ازشمال ولایت رامهرمز سرچشمه میگیرد ودر ولایت رامهرمز روی بغرب جریان دارد تا در دریاچه معـروف بهور میریزد واز هیچ راه این هور بدریا اتصالی ندارد وچون در نزدیکی ک.وه بنه واقع است آن را هوربنه مینامند .از نویسندگان پیشین جز یاقوت کـی متعرض این‌آب نشده است واودر ص۳۲۸ ج۱ بنقل از مسعربن‌مهلهل گوید:«ودر ولایت‌اهواز آبی‌دیگر است‌که برکنارهای آن ازطرف مشرق میگذرد وازدره شروع میشود که آن را شور‌ـ آب‌گویند ودر آنجا آثارکسرویه موجود است» ودر ص۳۰٦ ج٥ گوید«شورآب‌بمعنی

آب نمك است و آن نهری است بخوزستان که قدری از آن بشهری میگذرد وشایدهمان باشد که بعرب‌سولان گویند و با این نام شیرین است» واین شور ازدورشته آب تشکیل میشود که یکی ازشمال آید که آنرا شور دره کندك گویند ودیگری‌ازسمت مشرق‌حدود رامهرمز و نزد قلعه خمیس به هم‌پیوندند.

آبشار های خوزستان



۲۷ — بخشی از آبشارهای شوشتر و پل گرگر درعکس نشان داده شده است

این سرزمین چنانکه از حیث فراوانی آب برسیاری از قطعات ایران برتری‌دارد از بابت داشتن آبشارهای متعددهم ممتاز است. آبشارهای خوزستان بردوگونه است یکی صناعی که بدست آدمی ساخته شده است وآن منحصر بآبشار های شوشتر میباشد ودیگری طبیعی که درنتیجه بلندی سرچشمه‌های آبها نسبت به پایاب آنها پدید آمده است واین نوع آبشار در کوهستانهای خوزستان فراوان است ومیشود گفت که تمام چشمه سارها وجویبارها ورودخانه‌های این سامان درمجاری کوهستانی حکم آبشار را دارد ونوعاً در اثر سراشیب بستر خود باغرش مهیب وفشار شدید پائین میآیدومیتواند چرخهائی رابگرداند وتولید قوه بنماید زیرا که تمامی سرچشمه‌ها وقسمتهای اولیه بستر هرجوی ورود این سرزمین درکوهستان وزمینهای بلند واقع شده است وپایاب آنها درنشیب وجلگه‌های پست است واین حالت در برخی بیشتر است مانند رود کرخه .

در این سرزمین چندآب هست که در برخی جاهاعمودی پائن میآید و کلمه آبشار بهتر برآنها صدق مینماید مانند طاف درلرستان وآن چشمه بزرگی است که از بالای کوه معروف بقطعه طاف میجوشد واز آنجا به‌پائین کوه میریزد و کوه طاف درسمت

مشرق خرم آباد است و کلمه طاف وطوف بمعنی آبشار میباشد مانند آبشار افرینه در میانه راه خرم آباد بصالح آباد وآبشار شنگ در جانکی.آبشار طاف در زمستان از سر چشمه تا پائین یخ میبندد ومنظره زیبای مخصوصی بخودمیگیرد ودرنیمه بهمن‌ماه



۲۸ — آبشار زیبای افرینه میان خرم‌آباد-دزفول .

یکدفعه این ستون بزرگ یخی افتاده خرد میشود و صدای آن تا چند فرسنگ میرود. آبشارهای کوچك در این کوهستانها فراوان است و برخی از آنها را ممکن است با اندك مخارجی محل استفاده بسیار قرارداد و نتیجه‌های مهم از نیروی آنها بدست آورد .

آبشارهای شوشتر در سال ۱۲۳۳ قمری برای نگاهداری بند میزان ساخته شده است . تفصیلش آنکه چون دولتشاه بند میزان را پس از چند دفعه شکست ببست ملتفت شد که این شکست های پی‌درپی در نتیجه اشراف آب رودخانه بوده است وممکن است باز درهنگام طغیان سیل بند شکسته شود لذا شورائی ازمعماران تشکیل داد ، آخرالامر رأی بر این قرار گرفت که در پائین تر بندی دیگر بزنند که قوه آب گرفته شود . در



۲۹ ـ یك منظره از آبشارهای شوشتر

پائیز آن سال رخنه های بند میزان را چوب بست نموده رود گرگر را خشك نمودند. چون بستر رود بدست آمد سد گرگر را در ۱۰۰۰ ذرع پائین بند میزان بساختند و رخنه هائی از بالای این سد بپائین آن در دو دیوار رودخانه در میان سنك احداث کردند .

سپس آبرا سر دادند درنتیجه این اقدام آبشارهای کنونی تشکیل و خطرشکستن بند میزان مرتفع گردید . آبشاررا در دنیای صنعتی امروزه اهمیت بسیاری است زیرا بوسیله آن قوه زیادی برای چرخانیدن ماشینهای الکتریکی و غیره بدست میآید که مهندسینش ذغال سفید نامیده‌اند و آبشار برخلاف ذغال و بخار یك سرچشمه قوه دائمی کم خرجی است که استفاده از آن خیلی ارزانتر ازسایر منابع تمام میشود لذا دردوره اخیر مورد توجه واقع شده و برای احداث آن در رودخانه ها بند های بسیار زده‌اند . در مملکت اتازونی از آبشارهای نیاگارا و اهایو وسنت انتونی و اسپوکین قوه بسیاری گرفته میشود وهزاران ماشین الکتریکی و آهنگری و نجاری و گندم خرد کنی وغیره هارا بوسیله آنها میچرخانند وشهرهائیرا روشن میکنند .

فوائد کنونی آبشارهای شوشتر که بلندی ستون آب آن به ۷ ذرع وقوه آن ۲۵ هزار اسب تخمین شده است منحصر بگردانیدن چند آسیاب است که عایدات آنها در سال (مالکانه وکارگرانه) چند هزار تومان بیش نیست لیکن چنانکه سرمایه مادی ومعنوی اهالی برای استفاده از آن ضم شود میتوان قوه ای از آن گرفت که هم راه آهن جنوب را براند وهم شهرهای خوزستانرا روشن بنماید وهم ماشینهای بسیار بگرداند واین مطلب ناگفته نماند که ممکن است با مختصر اصلاحی ارتفاع ستوان آب این آبشار ها را بلندتر نموده از هفت بده ذرع رساند ومقدار آب را زیادتر نمود خصوص اگر قطعه سنگهای پائین آبشار راخورد کنند ومقداری از آب شطیط رابر گرگر بیافزایند که در اینصورت قوه آبشارها دوبرابر خواهد گردید.

بهرهٔ چهارم

وضعیت ساحل و دریا

دریاچه‌ها وجزیره های خوزستان

ساحل خوزستان زمینی است مردابی که در قدیم تمام آن درزیر آب دریامستور بوده و بتدریج در نتیجه رسوب لای‌شط‌العرب وکارون‌وهندیان اززیر آب‌بالا آمده‌است وتاکنون قسمتهای مهمی از آن بحالت مردابی وغیر قابل زرع باقیست واین منطقه از حیث پیدایش نوترین قطعات خوزستان است که پیوسته در ازدیاد و توسعه است وسال بسال خشکی از کناره‌های دریا تصرف نموده آبهای خلیج را پس میراند. راولنسن‌در سال۱۸۵۷میلادی نوشته‌است: که درمدت هرهفتادسال‌معادل یکمیل‌ازخلیج‌جزء خوزستان وعراق میشود ودر روزگار پیشین در هر سی‌سال این تبدیل رخ میداده است وانبورث در سال۱۸۲۲میلادی‌مقدار متصرفی خشکی رااز‌دریا سالیانه سی‌یاردتخمین کرده‌است و دیگران ۴۰ ذرع گفته‌اند و کلام ناصر خسرو که مد دریا را در آنزمان تاپشت آبادان نوشته مصدق این مطلب است.

دریا ـ درنزدیک ساحل خیلی کم عمق است وجهازات دریائی جزدر دوسه نقطه از آن‌نتوانند بآسانی آمد ورفت‌کرد یکی مصب شط لعرب است که از قدیمترین ایام راه عبور کشتیهای دریاروبوده است ودیگرخور موسی که بندر معشور در کناره آنست و قسمت میانه هندیان و بهمنشیر بیشتر مردابی و کم عمق است وجز کشتیهای بادی درخورهای آن نتوانند آمد ورفت‌کرد . طول خطی که خشکی را از دریا جدامیکند از شاه عبدالله (قریه ومقبره ایست در سرحد فارس جای شهر مهرویان قدیم) تاقریه معمره در دهنه فاو(شط‌العرب) به۲۲۰کیلومتر میرسد وخط ساحل شط‌العرب ازمعمره تا قریه خین(سرحد ایران روببصره) ۸۰ کیلومتر است که تمام‌طول ساحل دریائی‌وشطی تقریباً ۳۰۰کیلومتر است وچنانکه بوسیله خط مستقیمی این دونقطه را اتصال دهیم طول خط از۲۰۰کیلومتر بیشتر نخواهد بود و۱۰۰ کیلومتر دیگر از انکسارات و انحنائات متعدد ساحل شط ودریا بعمل آمده است .

دهنه ـ شط‌العرب‌که یکی ازراههای بسیار معروف تجارتی دنیای قدیم‌وجدید است در سابق وسیعتر و کم عمق‌تربوده است و کشتیها درآنجا مکرر بزمین خورده‌و غرق میشدند ولذاآنرا جداره (لغزاننده) مینامیدند. ناخدایان ناچار بودند که کشتیهای بزرک را از آنجا باحتیاط بگذرانند تابزمین نخورد ودرگل‌ننشیند یامنقلب گردد ودر

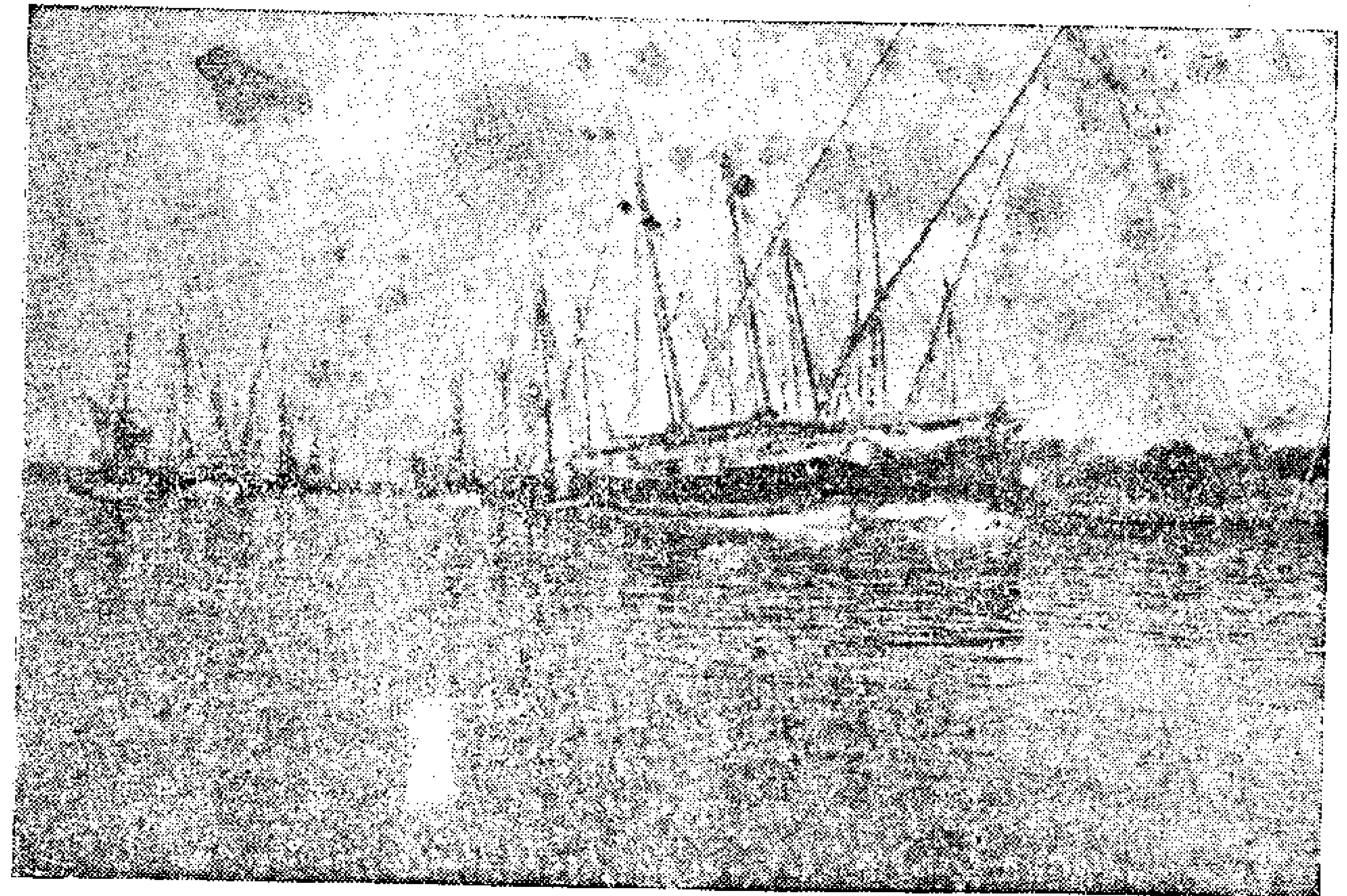
قرن اخیر بواسطه رفت‌وآمد جهازات بخاری واصلاح آن‌از طرف انگلیسهابدستیاری کشتیهای حفاری برگودی آن افزوده شده وتعمیق باعث تضییق‌آن‌گردیده ودوساحل آن از آب بیرون آمده است. پیشینیان برای جلوگیری از گیرافتادن کشتیها منار های بحری در آنحدود ساخته بودند که ذکر آن‌درکتب عدیده آمده‌است.

مسعودی در ص ۱٤۸ ج۱ نوشته «جائیکه معروف است بجداره و آن شاخه ای است از دریاکه روببصره رفته است واز این جهت زمینهای آنحدود شوره‌زار است و در آن‌جداره که چوبهائی دردهانه دریا در زمین فرو برده‌اند و در طرف عبادان و ایله مردمانی هستند که درشب بالای آن چوب بستهای سه گانه آتش روشن میکنند تا مراکب وارده از عمان وسیراف در آن‌گیر نیافتند که خلاصی برای آنها نیست واین دیار از حیث مصب انهارو اتصال آبها بخشگی جور عجیبی است» . ابوالفدا درص۳۰۹ وقلقشندی درص۱۸۷ج۵ بنقل از ابن‌خردادبه هم این منار را بنام خشبات متعرض‌شده‌اند و ناصر خسرو که در سال ٤٤۳ ازاین حدود گذشته این منار را بتفصیل وصف نموده نهایت‌آنکه آنرااخشاب یا خشباب نامیده‌ودر دوفرسخی عبادان نشان داده است‌چنانکه در ص۱۳٤گوید «صفت آن‌چهارچوب است عظیم از ساج چون هیئت منجیق نهاده‌اند مربع که قاعده آن فراخ باشدوسرآن تنك وعلوان ازروی‌آب چهل‌گز باشد وبرسرآن سفالها وسنگها نهاده بعد ازآنکه آنرا با چوب بهم بسته و برمثال سقفی کرده‌وبرسر آن چهار طاقی ساخته که دیدبان برآن جاشود واین خشاب (خشباب‌خ‌ل) بعضی‌میگویند که بازرگانی بزرك ساخته است،بعضی گفته‌اند که پادشاهی ساخته است وغرض‌از آن‌دو چیز بوده است:یکی آنکه در آنحدود که آنست خاکی گردنده است‌دردریا تنك‌چنانکه اگرکشتی بزرك‌بآنجا رسد برزمین نشیند وشب آنجا چراغ سوزند درآبگینه چنانکه باددرآن نتوان زد ومردم از دوربه‌بینند واحتیاط کنند که کس نتوان خلاص کردن. دوم آنکه جهت عالم بدانند واگر دزدی باشد ببینند واحتیاط کنند و کشتی‌ازآنجابگردانند وچون از خشاب بگذشتیم چنانکه ناپدید شد دیگری برشکل‌آن باديد آمد اما برسر این‌گنبدی نبود همانا تمام نتوانسته‌اند کردن».

بهمنشیر (بهمن+اردشیر) که در قدیم مجرای تمام‌کارون بدریا بوده و در این ایام در شرف پر شدن است از پهلوی قریه محرزی ازکارون جدا شده ورو‌ی بجنوب شرقی بطرف دریا میرود وچون دوقوس بزرك طی نماید در مقابل دهنه فاو بدریاریزد طول بهمنشیر از محرزی تا دریا ۵۵کیلومتر است واراضی بین بهمنشیر وخور موسی جایگاه بلوك قبان است‌که در ایام سابق بسیار آباد بوده است وبوسیله جوی‌سابله‌که سلمانه‌اش‌گویند واز نزد قریه مارد ازکارون جدا میشده است فاریاب میگردیده است. اکنون خاك آن‌شوره‌زار شده ودر موقع مدآب دریا حصه بزرگی ازآنرا فراگیرد و شاخه‌های باریك متعددی بنام خوردورقستان وخورمولا وخورسبلق بحری وخورخوبرین که در سابق مجاری انها را آب شیرین بوده‌اند در آنجا موجود است‌که در بالابهم پیوسته بنام خور ابوخضیر تاحدودمارد‌کشیده شده است وگویا همین‌خور گذرگاه‌جوی سابله بوده است.

خورموسی شاخه مثلثی است قائم‌الزاویه‌دررأس خلیج فارس که رأس آن‌درشمال وقاعده آن در دریا است وتقریباً برخط ۳۰ عرض شمال منطبق میشود وخوردر اصطلاح مردم این حدود شاخه‌ای ازدریا راگویند که درخشکی داخل شده باشد وموسی گویند ناخدای معروفی بوده است که این خور بدان منسوب‌است و نوبخت در تاریخ خودبدون دلیل وشاهد کلمه را هورمورا گرفته است. عمیقترین جای‌این‌خور قسمتی است که‌محاذی زاویه قائمه‌اش ازرأس بقاعده امتداد دارد وآن برای پذیرفتن جهازات ازحیث گودی و آرامی بهترین جایگاه در این حدود میباشد. پیدایش این خور را چنین احتمال‌میدهیم که چون اراضی جنوبی خوزستان تمامی‌ازرسوبلای رودخانه است، قسمت غربی‌اراضی ساحلی رارودکارون وقسمت شرقی را رود هندیان ایجاد کرده است وبخش میانه این دوقسمت‌خالی‌مانده‌است که‌امروزخورموسی نامیده میشود.

بندرشاهپورـ که در این‌ایام بحکم دولت پهلوی ایجاد شده و برخورموسی‌واقع است.و اسکله بزرك که انتهای راه آهـن است برآن کشیده شده و در آینده شاهراه تجارتی جنوبی‌ایران خواهدگردید. در رأس خورموسی دوخور باریکتر واقع شده که بمنزله دوشاخ آن میباشد یکی بنام‌خور دورقستان که بطرف‌غرب رفته وبخورابوخضیر پیوسته است ودیگری که قدری وسیعتر‌است‌بطرف شمال شرقی متوجه میباشد وتانزدیك



ـ ۳۰ رود کارون درساحل خرمشهر

بندر معشور امتداد دارد وخور دورق که پایاب هور دورق است بدان‌میپیوندد ودرایام زمستان وبهار جریان‌سیول وامطار آبهای صحراهای اطراف‌بندر معشوررا دراین‌شاخه میریزد وبدریا سرازیر میشود.

خلیج‌فارس ـ که درقدیم کلدانیان آنرا نعرمراتو(نهر مرالطعم) وفارسیانش بگفته حمزه اصفهانی. زراه‌کامسیر زراه‌افرنك (زراه در فارسی دریاست وبحر خزر را از راه اکفوده بمعنی دریای کبود) مینامیدند شاخه‌ئیست در غربی اقیانوس هند واقع میانه ایران وجزیرة‌العرب طول آن تقریباً ٦٥٠ میل وعرض آن در تـگه هرمـز ٥٥ میل ودر وسط ٢٥٠ میل است. متوسط عمق آن٣٥ قامت ومساحت سطح آن ٧٥٠٠٠ میل مربع‌است، سواحل غربی آن بیشتر شنزار وپست وخشك است وساحل ایـرانی آن بلندتر وپر آبتر .شط‌العرب(فرات، دجله، کرخه، کارون) وبهمنشیروهندیان ورود های فارس در آن میریزد وبوسیله تنگه هرمز باقیانوس هند پیوسته است .خط تلـگراف بحری متعلق بدولت هندکه از قریه فاوشروع میشود طول این خلیج را طی میکند و اگر خطی از مصب شط‌العرب بطول خلیج بگذرانیم وخطی دیگراز شاه عبدالله‌سرحد خوزستان بر آن عمود نمائیم مثلثی تشکیل میشود بمساحت ١٦٠٠ میل مربع که باید آنرا دریای خوزستان نامید.

مجاورت خوزستان باخلیج فارس دارای اثرات وفوائد طبیعی واقتصادی بسیاری است که بمهمات آن اشاره میشود .

١ ـ تخفیف درجه گرمای تابستان در قسمت جنوبی.

٢ ـ نزول باران.

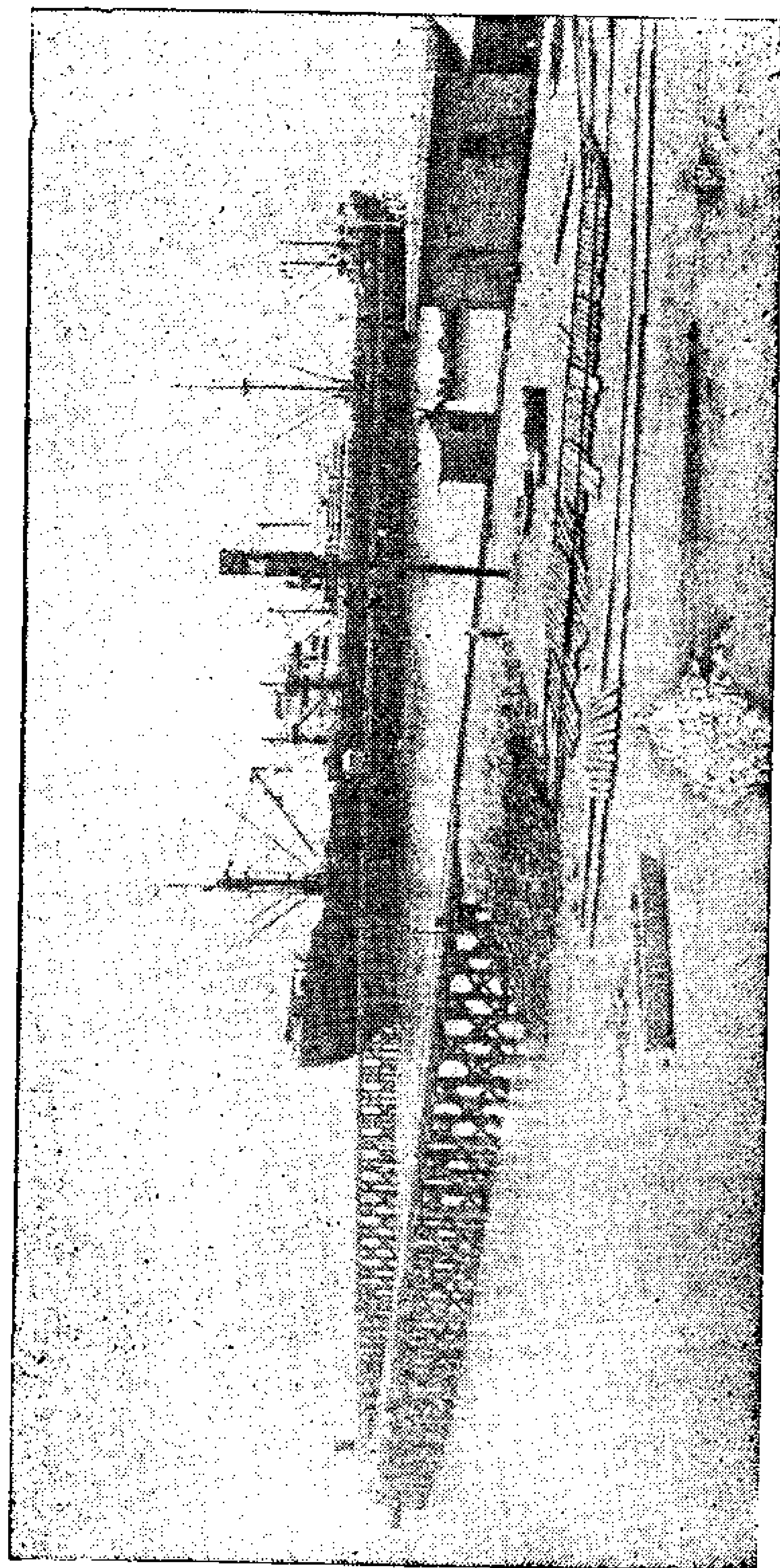
٣ ـ مد وجزر رودها در دنبال‌مد وجزر دریا شبانروزی دومرتبه چنانکه‌وضعیت آن در آتیه نزدیکی نگاشته میشود.

٤ ـ اتصال بـدریا های آزاد وممالك عالم‌که بهترین راه تجارت وآسان ترین وسیله صدور وورود است.

٥ ـ استفاده از شکار حیوانات دریائی و استخراج نمك ازآب دریا.

قسمت سفلای کارون وهندیان همه روزه در اثر مدخلیج بالاآمده وآبهای شیرین را تامسافتی برمیگردانند . مد بلند شدن آب اقیانوس است در اثر جاذبه ماه یاآفتاب در هنگام مقابل شدن بآن وعکس آنرا جزر گویند واین وضعیت در شبانـه روزی دو مرتبه درقسمت‌سفلای کارون‌وهندیان‌همه‌روزه‌واقع‌ودراثرمدخلیج آب‌رودها بالاآمده‌نهایت آنکه‌جاذبه ماه از آفتاب قویتر است خصوصاً درهنگامیکه هلال یابدریامحاق باشد.(در اول‌ووسط وآخرماه‌قمری)ودراعتدالین قوت مد ازباقی اوقات سال شدیدتراست .وچون روز قمری(عبور ماه بر خط نصف‌النهار معینی دودفعه) ٢٤ ساعت و٥٢ دقیقه است‌فتره بین دومدکامل ١٢ ساعت و٢٦ دقیقه میباشد باین معنی‌که در هرشبانه روزی ٥٢ دقیقه مد از روزگذشته عقب ترمیافتد .بزرگترین امواج مد در اقیانوس جنوبی دیده میشود که از مشرق روی بمغرب سیر میکند ودر نتیجه برخوردن باراضی‌متوجه شمال‌میگردد

وسرعت موج مد در دریاهای عمیق ساعتی ۵۰۰ میل است ودر غیر آن کمتر. درجاهائی که دریا بشکل قیفی بین دوقطعه اززمین واقع شده باشد مانند خلیج بنگال وبریستول



۳۱ ـ اسکله بندر شاهپور کنارخور موسی که انتهای جنوبی راه آهن سراسری ایران میباشد.

و تنگه مجلان، موج مد در آنجا ها بلند تر است و خلیج فارس از این جهت دارای مدعالی است.

چون آب خلیج شروع بارتفاع نماید شطالعرب وبهمنشیر وهندیان از ریختن در آن باز ایستد وآنگاه بسرعت بنای برگشت را گذاشته مجاری را پرکند وشاخه ها و انهار فرعی لبریز شده اراضی پست را آب فراگیرد ودر بعضی نقاط صدای آب در حال برگشت شنیده میشود. از نویسندگان قدیم مسعودی در ص۱٦٤ ج۱ این مطلب را متعرض شده که گوید«همچنین مدحادث میشود بین بصره وخوزستان درحدود باسیان تابلاد هند (هندیجان) و در آنجا ضجیج وغلیان عظیم از آب شنیده میشود که کشتی بانان از آن میترسند وکسانیکه از آنحدودببلاد دورق رفته‌اند آنرا دیده‌اند.»

متوسط ارتفاع آب نزدیك محمره ۲/۵ ذرع است . تأثیر مد در کارون تا بالای سبعه (درجه ۳۱ عرض شمال) میرسد ودر اثر مد خلیج است که اراضی جنوبی خوزستان روزی دودفعه برایگان ازکارون سیراب شده وبصورت جنگلستانی از نخیل و اشجار درآمده است وچنانکه قضیه جزرومد نبود دهانه‌های رودخانه‌ها ازشن ورمل پر میشد وراه رفت وآمدکشتیها بندمیآمد وجهازات بزرك نیز از این برآمدن آب استفاده کرده در هنگام مد تابصره آمدورفت میکنند.

در خوزستان دریاچه‌های مهمی مانند دریاچه ممالك دیگر نیست فقط پنج‌دریاچه کوچك که بغدیر ومرداب نزدیك‌ترند تابدریاچه دراین‌خاك‌موجود است که اسامی ومواقع آنها را یاد مینمائیم:

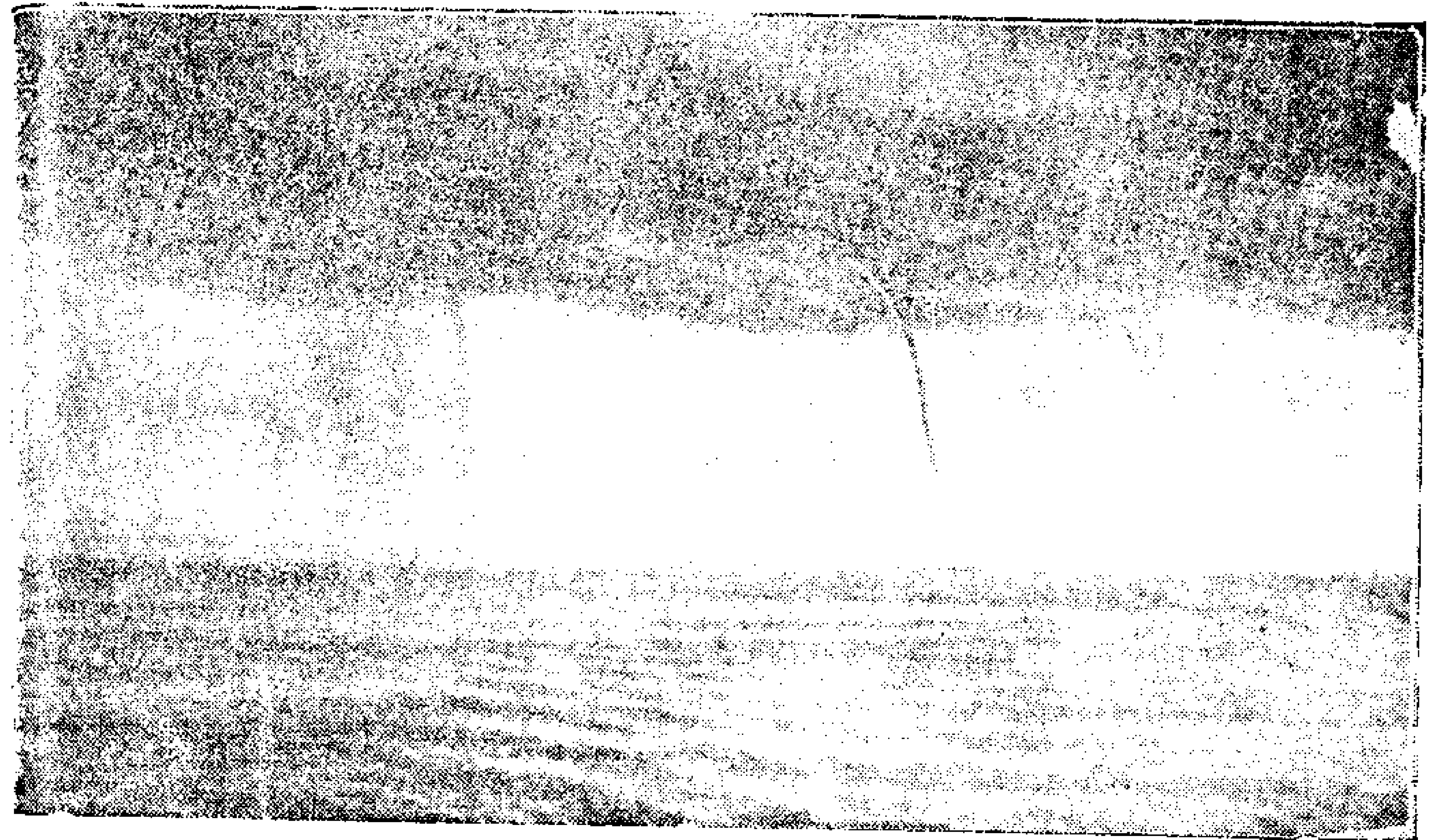
۱ ـ ایرنه و آن دریاچه‌ایست بیضی شکل در دامنه جنوب غربی شتران کوه در شمال بختیاری طول آن نزدیك بهزار ذرع است وگودی آنرا بسیار نقل میکنند و گویند که حیوانات بحری در آن دیده میشود. نگارنده احتمال میدهد که این دریاچه دهانه آتش‌فشانی‌است که قرنهاست‌خاموش میباشد. آبهائی که ازدامنه جنوبی شتران‌کوه میجوشد در این دریاچه میریزد آنگاه از سمت غربی آن بیرون آمده پس از طی مسافتی بآب‌بحرین(سیلاخور)میپیوندد ووارد‌آب‌دزفول میگردد.

۲ ـ منگره وآنرا شط مالمیر نیز گویند وواقع است دردامنه جنوبی کوه‌پیان در شمال شهر مالمیر در بختیاری طول آن تقریباً چهار کیلومتروشکل آن‌مثلث غیرمنظم است .چون تمام آبهای زمستانی جلگه مالمیرو دره‌ی اطراف آن در این دریاچه‌وارد میشودگاهی مساحت آن بدوبرابر میرسد ودرسالهای کم باران خیلی کوچك گردد . گندمی که‌دراطراف‌آن کشت‌میشود بخوبی ممتاز وبگندم شطی‌معروف است.چنین گویند که در ته این دریاچه سوراخی است که آب آنراگرداب مانند بداخل میکشدودردره‌ای که چند میل پائین‌تراست بیرون میدهد و از آنجا بکارون میریزد .یاقوت درص۳۸۵ج۱ بدان‌اشاره نموده گوید: دردوفرسخی ایذج گردابی‌هست‌که آنرافم‌البواب‌نامند وآن‌جای گرد آمدن آبهاست واگر آدمی یا حیوانی در آن افتد پیوسته در جای خود بگرددتا هلاك‌شودآنگاه‌آب‌بکناره‌افکند وهرگز بپائین نکشد واین بسیار شگفت است‌که آن جسم ته نشین نمیشود وآب برآن سوار نمیگردد». علت ته‌نشین نشدن اجسام سبك در این‌گرداب شاید این باشدکه سوراخ آن تنك‌است وتنهاآب‌ته دریاچه را میکشد واگر فراخ بود که از طبقه سطحی شط‌آبرا میبلعید اجسام روی‌آنرا هم‌میکشید.

۳ ـ دریاچه بندان (از کلمه بهندیان بمعنی پرندگان) و آن کوچکتر و کم عمقتر از شط مالمیرودرجنوب شرقی آن واقع است آب چشمه‌ها ودره‌های آن اطراف در آن گرد آمده واز آنجا بشط مالمیر داخل میشود وچون گودی آن کم است در برخی از سالها بکلی میخشکد ودر آن زالوهای درشت فراوان است.

٤ ـ برم شاه وآن غدیر بزرگی است واقع بین کوه منگشت وغاران در سرحد کوهکیلویه وجانکی وسرچشمه آب ابوالعباس از آنجاست وبرم بمعنی غدیر است و بمناسبت قرب جوار بمرقد شاه منگشت (امام زاده عبدالله) ببرم شاه معروف‌شده‌است.

٥ ـ هوربنه وآن دریاچه مانندی است‌درشرقی اهواز نزدیك براس شمالی کوه



۳۲— یك منظره شگفت‌انگیز ازطوفان درخلیج فارس. درسمت چپ‌عکس نزول‌باران سیل‌آسائی نشان داده میشود عکس بوسیلهٔ آقای ـ هادربنك مهندس یکم کشتی — اقیانوس پیمای (بریتیش سلجر) برداشته شده است .

بنه وقریه عوید در ساحل غربی آن واقع است وآب شور کوپال که ازولایت رامهرمز جاری است در آن میریزد، طول آن از شمال بجنوب٥میل وعرض آن۳میل وشکل آن بیضی است .

در جنوب وغرب خوزستان مردابهائی بنام هور موجود است که میتوان آنها را نیز دریاچه نامید. بزرگترین آنها هورحویزه است که درسرحد غربی خوزستان واقع وبهور امظیم که درخاك عراق است پیوسته میباشد . طول آن از مصب آب دویرج در شمال، روی باراضی نشوه در جنوب٦٠ میل است وعمق آن در بعض نقاط ازیك قسامت

بیشتر است و بین خفاجیه و حویزه نیز هوری است که از هور حویزه کوچکتر و کم عمق‌تر است و آبهای مزارع شلتوك در آن میریزد و آب های این هور بهور حویزه داخل و بدجله وارد می‌گردد و میانه رود دز و کرخـه درجنوب دزفول نیزمردابی بنام هور مزرعه موجود است که پاباب شاوور بدان وارد میگردد و آب آن درپائین تر بنام خارور بآب دز میپیوندد ودر ولایت فلاحیه (جنوب خوزستان) مردابی بسیار پهن بنام هوردورق هست که حصه مهمی اززمینهای غربی وجنوبی آنولایت را فراگرفته‌است و پاباب مزارع برنج‌کاری فلاحیه درآن میریزد وازاین جهت درفصل زراعت برنج بسیار وسعت پیدا میکند .

این هورها بقایای همان دریاچه و مردابـی است که استرابو بنقل ازپلکلتوس و نارخوس درجنوب خوزستان نشان میدهد که درآن ایام همه بهم پیوسته و خیلی پهنتراز حالیه بوده است وبتدریج دراثر رسوب رودخانه‌ها مقدار بسیاری‌ازآنها بزمین‌زراعتی تبدیل شده‌است وتا کنون هم سال بسال از عمق ووسعت آنهاکاسته میشود . استفاده‌ای که اکنون ازاین مردابها میشود یکی‌شکارماهی وپرندگان آبی است که‌درآنهافراوان است ودیگری بدست‌آوردن نی که اعراب‌دربنای منازل (کپرها) وبافتن بوریامصرف میکنند و در مقابل این جزئی منافع ، آنهـا را مضار بسیاری است که یکی از آن تولید پشه مالاریـا میباشد. ممکن است بوسایلی چند بر سیر طبیعت افزود و در خشکانیدن آنها تسریع نمود که‌درنتیجه ، این مضار برطرف‌شده‌واراضی‌حاصلخیزمهمی بجای آنها‌بدست بیاید.

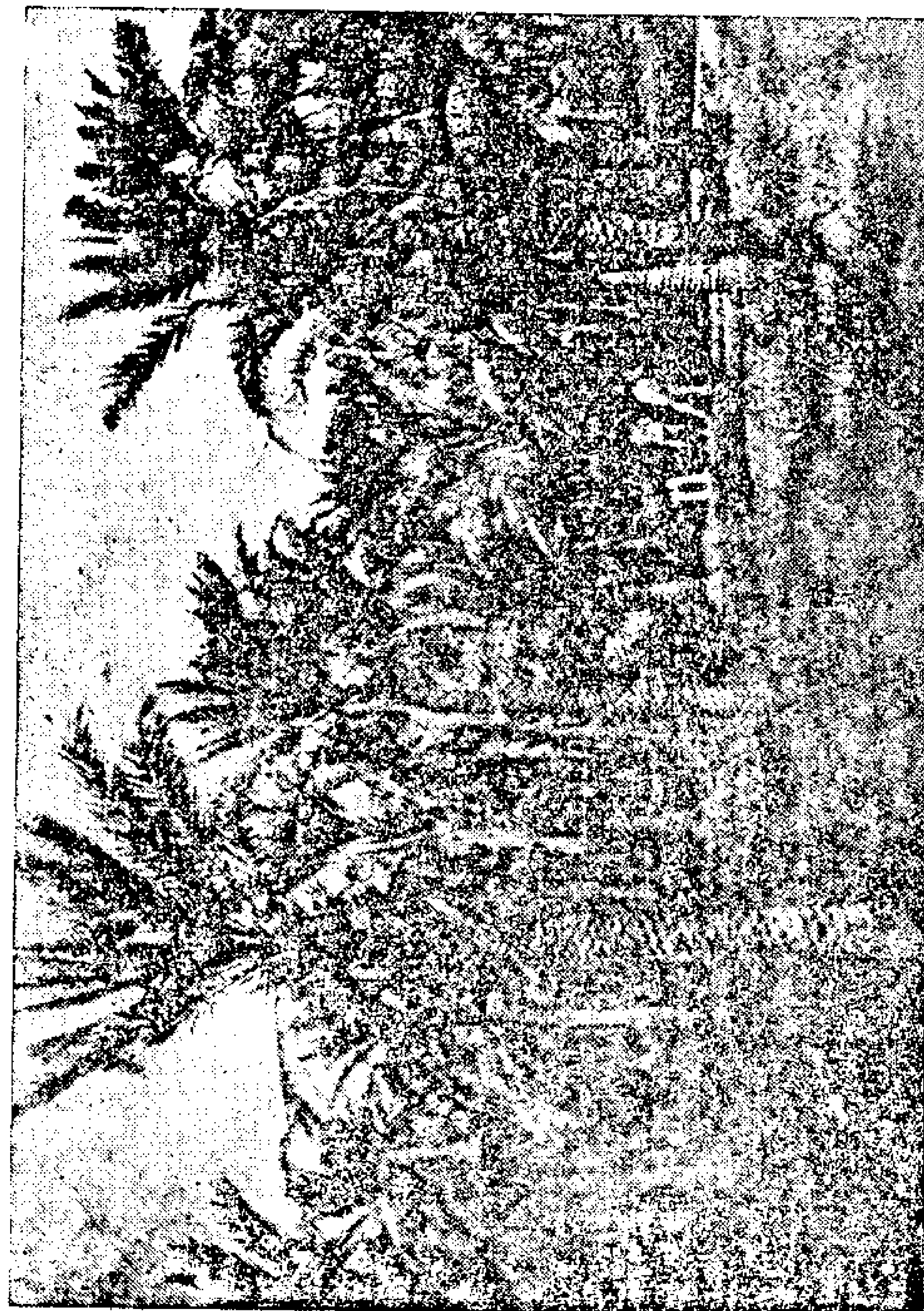
دره شیمبار بشهادت آثار در قدیم الایام دریاچه ای بوده است که بوسیله نقبی آب آنرا بیرون کرده‌اند . طول دره ازچهار فرسنك متجاوز است و عرض‌آن از یك‌تا سه فرسنك وآن نقب سوراخی است در زیرکوهی که در جانب شمال شرقی دره‌ایست بطول۱٥٠٠ذرع ووسعت آن‌بقدری است که‌گاوی بخوبی میتواند ازآن بگذرد ولران آن رانقب مینامند . . از وضعیت دره بسی‌آشکار است که دریاچه بسیارگود بوده است اما در این ایام جنگلی باصفاست که ازدرختان‌گوناگون پوشیده شده است .

جزیره(۱) ـ جزیره دردریای خوزستان جزدیره و بنه‌نیست وآن دوجزیره‌است در خلیج‌فارس‌مقابل‌خورموسی‌ودیره(ازکلمه‌دارایا از کلمه‌دایره) دروسط‌خوردورازساحل واقع شده وشکل‌آن تقریباً مدور است . وبنه (بضم باء وفتح نون مشدد) نزدیك بساحل معروف براس تنوب واقع میباشد .

نادری کازرانی در کتاب خوداین‌دو جزیره رانام برده‌گوید :«درمیانه خارکو و بصره دوجزیره واقع است یکی ازآن دیره نام دارد و ثانی بنه وجزیره دیره بی‌آب و

(۱) علمای تاریخ طبیعی دریاچه‌ها را از حیث تکوین برهفت قسم ذکر نموده‌اند:
۱ـ دریاچه‌هائیکه از اجتماع یخها تشکیل شده است و غالباً کم عمق‌اند . ۲ـ دریاچه‌هائیکه از لغزش برفها بعمل آمده‌اند . ۳ ـ دریاچه‌هائیکه در اثر جریان انهار و قطعات یخ حفر شده ٤ ـ دریاچه‌هائیکه در نتیجه هبوط وارتفاع طبقات الارض ایجاد شده است ٥ ـ دریاچه‌هائیکه از دهانه‌های آتشفشانهای خاموش شده بعمل آمده . ٦ـ دریاچه‌هائیکه بواسطه‌گود شدن تدریجی زمینهای سست ایجاد شده . ۷ ـ دریاچه‌هائیکه از تغییرمجرای‌رودخانه‌ها بواسطه سقوط کوههای‌یخ یا قطعه سنگها یا اجتماع‌سنك وخاك‌درمجاری‌آبها حاصل‌شده‌است.

غیر مسکون وجزیره بنه آب گوارائی دارد و بعلت خرابی اطراف آن دو جزیره مذکور، بغیر از معلمان خارکی عبور سایر اهل دریا بآن دو جزیره دشوار است زیرا که بیم شکستن سفائن در حوالی آن جزایر ناهنجار است و مسافت میان جزیره بنه ودیره وخارك وخارکو چهار زام است که هرزامی چهار فرسنك باشد ». در رودخانه‌های خوزستان نیز جزیره هائی هست که بزرگترین آنها جزیره حاج صلبوخ است و آن درشط العرب بالای آبادان واقع شده طول آن تقریباً ۳ کیلو متر وشکلش سه گوش است وجزیره -



۳۳ - جنگل خرما در اطراف خرمشهر.

های دیگر عموماً از آن کوچکتر وپائین تر اتفاق شده است و باصطلاح اعراب آنها را شلهه مینامند.

در مجاری کارون جزیره‌های کوچك بسیار است که باصطلاح اهالی (تاش) نامیده میشوند مانند تاشهای عقیلی در شمال شوشتر و اغلب این تاشها از درختان بیدو کز پوشیده شده است وچون در ایام طغیان سیل زیر آب میروند قابل سکونت وزراعت نیستند وتنها از چوب درختان آنها استفاده میشود، این تاشها یا قسمتی ازساحل بوده است که آب رودخانه از پشت آنها راه پیدا کرده ودور آنها را فرا گرفته است ویا قسمتی از مجرای رود که شن وخاك در آن گرد آمده وپشته گردیده وزمین آنها بالا آمده است.

بهره پنجم

اوضاع جوی خوزستان

چون موقعیت هر کشوری از کشورهـای روی زمین را در اوضاع افقی وجـوی و سیاسی واقتصادی وصحی آن دخالت کاملی است ما نخست موقع خوزستان وشهر های آنرا بدقت شرح داده سپس بذکر مطالب دیگر میپردازیم(۱)

(۱) علمای ریاضی برای شناسانیدن مواقع مختلفه روی زمین دوائری بر سطح آن فرض نموده اند که خطوط طول وعرض نامیده میشود . بزرگترین دائره از آنها خط استوا است که زمین را بدونیم کره متساوی تقسیم نموده است وبین خط استوا دو قطب شمال و جنوب دوائری موازی خط استوا فرض شده که هرچه باستوا نزدیکتر باشد بزرگتر و آنچه بقطبین رود کوچکتر وآنهارا خطوط‌عرض مینامیم پس مسافت معموره بین‌قطب و خط استوا که ربع محیط کره است بر ۹۰ درجه تقسیم نموده هر یك را درجه ($\frac{۱}{۳۶۰}$ دائره عظیمه) نامیده‌اند و این درجات خطوط عرض است که اشاره شد مثلا گوئیم عرض فلان شهر ۳۰ شمالی است معنایش آنکه‌آنشهر بر دائره‌ای از دوائر عرض واقع است که ۳۰ درجه در شمال خط استواست و مقدار هر درجه از درجات عرض تقریباً ۶۰ میل است که هرمیل ۱۸۵۰ متر (باصرف نظر ازکسور) محسوب میشود .

سپس برای ضبط کامل هرنقطه خطوط دیگر فرض نموده‌اند که از قطبی بقطب دیگر آیند و آنها نیم دائره‌هائی هستند که باخط استوا تقاطع نموده زاویه‌های قائمه تشکیل میدهند که آنها را خطوط طول یاخطوط نصف‌النهار یا خطوط زوال مینامند و برای تعیین خطوط طول یکی را مبدأ (صفر) قرار داده و اگر برروی خط استوا و بشرق یا غرب ۱۸۰ درجه برویم بخطی میرسیم که راسین آن با راسین خط مبدأ در قطبین تلاقی کرده و زمین را بدو نیم کره شرقی و غربی تقسیم میکنند چنانکه خط استوا آنرا بدونیم کره شمالی و جنوبی تقسیم مینمود ومسافت بین هردو و نصف‌النهار که یك درجه طول است برخط استوا میل جغرافی و بر قطبین صفراست و در مابین خط و قطبین بنسبت تغییر جیب زاویه عرض تغییر میکند مثلا در خوزستان تخمیناً ۵۰ میل جغرافی میباشد لذا عبارت قدما در تعیین مقدار آن مختلف است . و اما موقع آن برخطوط طول پس اگر مبدأ را جزایر خالدات قرار دهیم خوزستان واقع است بین ۴۰ و ۶۱ و ۱۵ و ۶۷ طول شرقی وچنانکه مبدأ رصد خانه گرینویج (لندن) باشد پس آن واقع است بین خط ۴۰ و ۴۵ و خط ۱۵ و ۵۱ طول شرقی توضیح آنکه از اقصی نقاط غربی خوزستان (دامنه غربی سیاه کوه لرستان در سرحد عراق عرب) تا اقصی نقطه شرقی آن (کوههای شرقی لوردگان درسرحد فلاورد) ۳۵ و۵ درجه خواهد بود . چنانکه هردرجه را ۵۰ میل جغرافیائی تخمین کنیم درازی خاك خوزستان از مغرب بمشرق تقریباً ۲۸۰ میل میشود.

اما مواقع بلاد، پس پوشیده نباشد آنکه اقدم منابع دراین بـاب جغرافیای بطلیموس معروف است که در قرن دوم میلادی تـالیفشده (چه بیش از اورا تستین یونانی متوفی درسال۱۹۶ق. م: تمام معلومات فینیقیها وتحقیقات صاحب منصبان اسکندر را که در سفر نامه‌های خود نوشته بودند جمع آوری کرده اما مواقع شهرها را بـدقت ضبط نکرده است و پس از او استرابون معروف که معاصر حضرت مسیح است جغرافی خودرا نوشته و از مواقع جغرافیائی بلاد ذکری نکرده است و مشارالیه در کتاب خود ۴۳۵ شهر و ۲۰۰ کوه را نام برده است ومواقع آنها را ذکر نموده است و کتابش را ثابت بن‌قره صابی حرانی برای معتضد عباسی بعربی ترجمه کرده وآن سرچشمه بیانات بیشتر نویسندگان اسلامی است .

پس گوئیم کشور خوزستان واقع است بین درجات ۳۰و۳۴ در عرض شمال باین تفصیل که جنوبیترین نقاط آن (نزدیك مصب رود هندیان وآخرین نقطه جزیرة الخضر در کنارمصب شط‌العرب) از درجه ۳۰ تجاوز نمی‌کند وشمالی ترین نقاط(کوه گروه در شمال‌اشترلرستان) با درجه۳۴ منتهی می‌شود پس مسافت‌آن از شمال بجنوب۲۴۰ میل جغرافی خواهدبود واین مسافت که‌بردرجات عرض امتداد دارد عرض این کشوراست چه مسافت آن ازمشرق بمغرب بیشتر میباشد.

قدیمترین تألیف درعالم اسلام کتاب اکام‌المرجان حنین‌ابن اسحق است که درقرن سوم هجری برای متوکل عباسی تألیف شده است ودر همان قرن ابن‌خرداذبه وقدامة‌بن جعفروابن واضح یعقوبی وابن سرابیون‌وابن رسته‌وابن‌فقیه همدانی کتب خود رانوشته‌اند ودر اول قرن چهارم ابوزید بلخی صورالاقالیم را نوشته است وابواسحق اصطخری و ابن حوقل ومقدسی نیز در این قرن پیروی از اونموده کتابهای خود را تألیف کرده‌اند ویاقوت صاحب معجم (مفصلترین قاموس جغرافیائی اسلامی) وابوالفدا مؤلف تقویم و مستوفی مؤلف نزهت‌القلوب وقلقشندی وغیرهم که درقرون بعد بوده‌اند غالباً مـطالب خودرا ازآنان اخذ نموده‌اند وتا اندازه‌ئی اشتباهات قدما را اصلاح کرده‌اند.

این مطلب ناگفته نماندکه بیانات قدما درذکر درجات ودقائق مواقع بلاد بسیار مختلف آمده‌است چه در قدیم درجات ودقائق را برموزابجدی نشان میداده‌اند نه‌عبارت صریح وآنها در نتیجه دست برد نسخه نویسان بیسواد زیاد دچار تحریف میشده است لذا هر متاخر در اخذ ازکتاب متقدم در اشتباه افتاده ودرجات راکم یا زیاد ثبت‌کرده است . وما بااینکه نیازی بکلمات آنها نداریم محض تکمیل‌جنبه تاریخی موضوع‌بیانات آنانرا ذیلا در جدولی درج می‌نمائیم وپوشیده نباشد آنکه مبداء طول برخی از قدما جزائر خالدات (کناری) است وبرخ دیگر اول معموره از برمغرب (غرب افریقا)که تفاوت آنهاده درجه است وازآنجا تاگرینویچ ۱۰ تا ۱٦ درجه که تاخوزستان٦۱درجه میشود وقدما آنرا زیاده از۷۰ یا۸۰ درجه نوشته‌اند.

اسامی بلاد	از زیج الغیبك		تقویم ابی الفداء بنقل از قانون		بنقل از الاطوال		نزهة‌القلوب مستوفی		صبح‌الاعشی قلقشندی	
	طول	عرض	طول	عرض	طول	عرض	طول	عرض	طول	عرض
ارجان	فول	له‌ل	—	—	—	—	—	—	—	—
اهواز	نه‌ها	لاها	عه	لا	—	—	قدع	لاع	—	—
ایذج	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—
تستر(شوشتر)	ندل	لال	عدل	لال	عدل	لال	ندل	لال	۷۵/۲۰	۳۰/۳۰
جبی	—	—	—	—	عدله	لپ	—	—	۷٤/۳۵	۳۰/۵
جندی‌شاپور	فده	لانه	عده	طر	عده	لانه	نده	لاو	۷٤/۵	۳۱/۵۵

گرما وسرماـ این کشور بااینکه در منطقه معتدله واقع وجنوبیترین نقاط آن هفت درجه از مدار رأس سرطان بالا تر است بگرمی هوا موصوف وزور گرمای آن در کتب معروف‌است. مقدسی آنرا بعبارت (اقلیم حار) وصف میکند وسپس مانند نویسندگان دیگر گوید:« برف در آن نیاید وآب در آن یخ نبندد مگر در بلوکات رامهرمز» وبر واضح است که نظر آنان بخوزستان مرکزی وجنوبی بوده است امـا هوای خوزستان شمالی وشرقی را با منطقه‌های دیگر فرق بسیار است که مورد استثناء واقع شده است . نهایت چون قسمتهای سردسیری این کشور نسبت بمناطق گرمسیری آن اندك‌است این کشور را از گرمسیرات شمرده‌اند.

نخستین کسیکه از گرمای خوزستان گفتگو نموده استرابواست ولی در کـلام او مبالغه زیادی واقع شده است. او گوید:«اگر چه خوزستان حاصلخیز است اما گرمای سوزنده دارد بخصوص نزدیك شهرشوش اگرچلپاسه ومار در وسط روز از کوچه‌ها عبور نمایند کباب میشوند آب سرد حمام را با آفتاب گرم میکنندوجورا اگر در مقابل آفتاب بگسترند برشته میشود مانند آنکه در تنور گذارده باشند واز این جهت در پشت بامها يك ذرع خاك میگذارند که گرما باطاق ها اثر نکند ولذا مجبور شده‌اند که خانه‌ها را تنك بسازند چونکه بامها خیلی سنگین است و دیگر جهت نداشتن تیرهای دراز وعـلت گرمای سوزنده‌اش آنست که کوههای شمالی مانعند که بادهای سرد بزمین رسد و بادهای سرد از بالای کوهها میپردو بدشت نمیرسد». زور گرمای تابستان درخوزستان ازسنجش آن بکشورهای دیگر خوب دانسته میشود. مثلا قاهره مصر در عرض محمره (درجه ۳۰ شمال) واقع است وحال آنکه متوسط درجه حرارت در چله تابستان بمیزان سانتیگراد در قاهره ۲۸ ودر محمره ۳۴ است وبیت‌المقدس مرکز فلسطین تقریباً با شوشتر هـم عرض میباشد اماگرمای آن بزور گرمای شوشتر نمیرسد ومانند خوزستان از این حیث در کشورهای هم‌افق آن عراق عرب است که در گرماووزش بادهاووضعیت فصول ورودخانه‌هاو نزول بارانها کمال موافقت رادارند وقسمتی ازفارس نیز دراوضاع جوی بخوزستان مانند است.

علت شدت گرمی هوا چند چیز است. ۱ – پستی زمین‌ها چه متوسط ارتفاع آن از سطح خلیج در خوزستان جنوبی ده ومرکزی ۱۰۰ متر است ۲ – وضعیت اراضی که نوعاً سراشیب روی بجنوب واقع شده است واینگونه اراضی برای اخذ اشعه آفتاب حاضرتر است از زمینهائیکه در عرض باآنها یکی اما وضعیت اینها بعکس آنها باشد ۳ـ وزش بادهای گرم از بادیة الشام وجزیرة‌العرب در ایام تابستان ۴ـ طبیعت خاك که اکثر آن خاك رستی میباشد واینگونه خاکها برای پذیرفتن گرما حاضر است اما نقاطی‌ـ که خاك آن پوك وسیاه زمین است مانند بلوك دیمچه در ولایت شوشتر هوای آن خنکتر از نقاط مجاور است ۵ – نبودن دریا و کوههای برفدار وجنگلها در سمت مغرب که بادهای غربی راخنك کند(۱).

(۱) بس آشکار است که گرمی روی زمین در اثر تابش خورشید است ولذا در بدوامر گمان میرود کـه گرمی تمام نقاط روی زمین یکسان باشد اما درحقیقت نه چنین است زیراچند چیز دیگردرقضیه دخالت دارد که اثرتابش رادرنقاط مختلفه تفاوت بسیار داده است .

متوسط درجات گرما درچله‌های تابستان ۳۵ میباشد (زیرا که دربین‌الطلوعین‌از ۲۶ تا۲۸ بالای صفر است وبعد از ظهر ۴۲ تا۴۴ ونادراً در بعضی نقاط به ۴۷ رسیده است) واین تقدیر مربوط بخوزستان مرکزی‌است اما منطقه ساحلی در اثر وزش نسیم دریاو بادهای مرطوب‌تا اندازهٔ خنك‌تر است ولی استنشاق آن‌خسته کننده‌میباشدمخصوصاً در هنگام آخرتابستان که‌رطوبت آن لباس وبدنرالزج وچسبناك میکند امادر کوهستان هرچه بالاتر رویم هوا خنکتر میشود تا بکوههای یخدار برسیم که در تابستان مانند زمستان نقاط دیگر محتاج بآتش ولباس کلفت خواهیم بود(۱).

۱ـ تفاوت در قطعات روی زمین (دریا . یخ. زمین مزروع . زمین‌خشك. سنك . گچ . اقسام خاك وغیر هـا) از حیث قبول حرارت وانعکاس آن در جو مثل اینکه دریا بیشتر ازخشکی اشعه رامنعکس نموده وزیادتر در عمق‌خود فرومیبرد وحال‌آنکه انعکاس اشعه در خشکی کمتر وچندگره بیش در عمق زمین داخل نمیشود و سطح دریا دیرتر گرمی پذیر میشود ۲ ـ میل کلی که در تابستان نیم کره شمالی وزمستان نیم کره جنوبی گرمتر میشود ۳ ـوزش بادهای قطبی واستوائی که در گرمی وسردی زیاد مؤثر است ٤ ـ وضعیت کوهها ودریاها که در عامل قبل تأثیر مستقیم دارد ٥ ـ پاکی‌جو از ابر ومه وغبار ورطوبت که در اینصورت برای اخذ حرارت حاضرتراست وغیرذلك.

۲ ـ متوسط درجه گرمای هرروز نصف مجموع نهایت درجه گرمی وسردی آنست که در سایه معین شده باشد ومتوسط گرمای سالیانه خارج قسمت مجموع درجات ایـام سال است بر شماره آن وتجربه نشانداده که در هر۱۶۵ متر روببالا یکدرجه میزان ـ الحراره پائین میآید که متوسط درجات آن درچله زمستان ۱۰ بالای صفر است (ازمحل صفر تا درجه ۲۰در تمام شبانه روز واحیاناً در بین‌الطلوعین بعض روزها ٤زیـر صفر دیده شده است ودرسالی چند شب آبهای ظروف یخ میبندد و گاهی آب حوضها وغدیرها بسته شود ونادراً در خوزستان مرکزی برف آمده است مانند سالهای۱۳۵۲ قمری و ۱۳۲۸ خورشیدی نهایت آنکه چون بزمـین میرسیده بزودی آب میشده است امـا در کوههای گرمسیری تاچند روزدوام آورده‌است. تگرك‌هم مکرر درخوزستان‌میآیدو کمتر سالی دیده شده که برمحصول صدمهٔ ازتگرك وارد نشده باشد .

پس باید گفت گرماوسرمای‌خوزستان‌هردوزور آور است‌زیرا۴۰درجه‌اختلاف‌هوا بین تابستان وزمستان مقدار کمی نیست وزندگی راپر خرج وزحمت میکند واین مطلب از سنجش این کشور بکشورهای هم‌افق مانندپنجاب در هندوستان وجنوب‌سوریا وفلسطین وممالك شمالی افریقا دانسته میشود واین اختلاف درجه هوا بیشتر در نتیجه خشکی‌افق خوزستان میباشد ولذا تابستان خوزستان با این زور گرما ودرازی صحی‌وکم خطراست زیرا گرمای خشك‌آن کشنده اکثرمیکروبها است.

فصول چهارگانه در خوزستان بامناطق مجاور آن از حیث عوارض جوی‌دیگرـ

(۱) کیفیت وروداشعه برزمین مختلف‌است‌زیرا که زمین کروی است وخطوط‌شعاع دراواسط‌آن مستقیم ودر طرفین‌مایل وارد میشود پس درجه گرمی بتناسب انحراف زاویه‌ایست که ازخطوط اشعه تشکیل‌میشود.

گونه است. بهار ازیکماه پیش ازنوروز شروع و بیك ماه بعد انجام میپذیرد(هوا گرم میشود) واز اول اردیبهشت تاآخر مهر تابستان است واز آبان تا نیمه آذر پائیز و از نیمه آذر تاآخر بهمن زمستان. پس تابستان در خوزستان ٦ ماه است وفصول سه گانه دیگر شش ماه.

نازك مزاجان خوزستان در روزگار پیشین برای دوری ازگزندگرما خنك خانه درست میکردند وآن غرفه‌هائی بود دارای هواکشهای چند ودرها ودریچه‌هاکه آنها را بخار اشترخار بسته کرده آب پاشی میکردند تا باد در هنگام وزش ازمیان خارهـا فضای غرفه را خنك کند وچند قرن است که حفرشوادان درشوشتر ودزفول رواج گرفته وکم خانه‌ای هست که دارای شوادان (ازکلمه شب+دان=جای شب) نباشد وآن‌اطاق مانندی است دارای روزنه‌هاوسیسرا (ازکلمه سی‌محرف‌سوبمعنی روشنائی وسرا بمعنی خانه) وبادکشهاکه درزیر زمین خانه حفر کنند وگودی آن‌از ۷تا ۱۰ذرع است‌وبیشتر مردم هنگام گرمی هوا روز را در آنجا بسربرند ودر هنگامیکه‌گرمی هوا ٤٤ درجه است در شوادان ۲٤ درجه میباشد وگاهی شوادان را دوطبقه ساخته بالائین راشبستان گویند . در اهواز وحویزه وجنوب خوزستان احداث‌شوادان‌نتوانندکرد زیرا اگرزمین را دوسه ذرعی حفر کنند بآب میرسد.

مردم دزفول‌در ایام‌تابستان میان رودخانه مقابل شهرکه خیلی پهن‌وکم عمق‌است صفه هائی از سنك ریز های ته رودخانه درست کرده که برای بسربردن شب جای‌خنك وبا صفائیست. هوای مجاور دراثر تموجات وجست وخیـزهای رود لطیف وخنك شده بر صفه‌ها میگذرد وآب خنك درهم از زیر سنك ریزهای صفه روان است لهذازندگی آنان درشبهای تابستان بالای این صفه‌ها بسیار راحت ومطبوع است. در شبهای‌مهتاب رودخانه ماننددریای سیماب میدرخشد ودر شبهای تاریك از بسیاری چراغهای‌صفه‌نشینان مانند آنست‌که رودخانه را چراغان نموده‌اند وروی هم رفته آن ناحیه از حیث صفای روزوشب در خوزستان بیمانند است.

بادوباران ـ بادهای خوزستان غالباً از دونوع است: ۱ـ بادهائیکه ازطرف بحر ابیض متوسط بدین حدود میوزد وآن رابادشمال مینامند وحال‌آنکه مهب حقیقی آن بین شمال ومغرب است۲ـ بادهائیکه از طرف خلیج فارس میوزد وآنرا بادشرجی(شرقی) گویند ووزشگاه آن غالباً بین جنوب وشرقی است و در حقیقت نقطه مقابل باد شمال اصطلاحی است اما باد شمال حقیقی پس در اثر جلوگیری کوههای شمالی در این‌کشور نمیوزد مگر بطورکمی که آنراکوه باد مینامند وهمچنین باد شرجی گاه بطرف جنوب متمایل میشود وآنرا قبله باد میگویند واین اتفاقات مخصوص زمستان است.

این دوبادکه گفتیم در تمام سال متناوبا در خوزستان میوزدکه گاه شده درشبانه روزی دوسه دفعه باد از شمال بشرجی واز شرجی بشمال تبدیل یافته است نهایت آنکه درسه‌ماهه بهار وچله اول تابستان بیشتری با بادشمال است وازچله‌کوچك تابستان تا اواخر زمستان با باد شرجی و باد شمال در زمستان سرما آورد ودر بهار تا موقعیکه دامنه های کوهستان کردستان ولرستان برف دارد باعث خنکی هوا میشود وچون (در

نیمه اردیبهشت) برف دامنه‌ها آب شد این بادگرم میشود ودر تابستان سوزندگی پیدا میکند .معذالك تنفس‌واستنشاق آن از هوای غلیظ‌شرجی که دارای بخار دریاست‌آسانتر است مخصوصاً در شب که هوا رالطیف وآبها را خنك میکند واز این جهت مردمان‌این سامان درایام تابستان‌پیوسته آنرا خواهانند. مقدسی در وصف شهر اهواز گوید:«اهالی آن پیوسته منتظر شمالند وازوزیدن باد جنوبی هراسان».

وگاه باد شمال از وزشگاه خود پائینترگرفته از بادیة الشام برعراق وخوزستان وزد وشن وغبار آنجا را برای سکنه بسوغات‌آردنهایت آنکه درشت آن برسرعراقیان فروریزدوریزه‌های‌آنرا برفرق خوزستانیان‌بیزد . واین‌خاك‌پاشی‌درایام هرسال‌پیش کم اتفاق میشده است . صنیع الدوله در ص۱۸۷ج۲ مرآت‌البلدان گوید:«درسال۱۲٤۸ در ۱٦ رمضان درمحمره غباری‌ظاهر شد وروزبروز در تزاید بود وچنان غلیظ شدکه‌اکثر روزها از صـبح تا شام آفتاب پیدا نمیشد وبعضی روزها روشنی‌کم بودکه در ۱۰ قدم آدم را ممکن نبود تشخیص بدهند مگـر بآواز وصدا. ازدوساعت از شب گـذشته غبار برکنار رفته الخ » دراین سنوات‌که بادیة الشام راه تردد اتومبیلهای بین عراق وشام قرار گرفته هر روزه چندین اتومبیل بزرك وکوچك در این دریای پهناور ریك وشن شناور میشود وغبارآنرا بر انگیزاند بادشنهارا بلند نموده بر رؤس عراقیان وسکنه جنوب‌خوزستان‌فروریزد ومزه آن تلخ واستنشاق آن دشواراست. نخلستانها ومزارع‌را صدمه میزند وگاه که‌شدت‌کند خوزستان مرکزیرا فراگیرد ودرعراق غلظت آن‌بطوری میرسدکه در تمام‌روز آفتاب دیده نمیشود ودر اطاقها چراغ روشن‌کنند.

گاهی در ایام تابستان باد های گرم سوزنده از طرف مغرب بعراق وخوزستان وزد وچون این باد نخست بریگزارهای‌گرم جزیرةالعرب میوزدکسب سمیت مینماید و لذا آنرا بادسام وبادسموم مینامند. وزش آن درآفتاب مخصوصاً در وسط روز شخص‌را مسموم مینمایـد وهرگـاه یخ یا آب خـنك برای شخص باد سام زده بدست نیامد تلف میشود واین باد در صحرا های لُور واراضی غربی اهواز سالی چند نفررا ازرهگذران میکشد ودرکتب تاریخ ازشدت این باد ذکری آمده است.

حمزه اصفهانی درص۱۲۱ نوشته .«درسال۲۳٤ باد سموم شدیدی وزیدکه مردم مانند آن ندیده بودند مدت آن زیاده از ۵۰ روز بود آغـازش از سوم حـزیران و انجامش آخرتموز، این بادکوفه وبغداد وواسط را فراگرفت وبعبادان رسید وازواسط باهواز رفت و همگی راهگذران وکاروانها را بکشت وچـون بهمدان رسید مزارع را بسوخت ودر صحرای‌سنجار موصل هر بشر وشجر ودابه راهلاك‌کرد وبازارهای موصل چند روز تعطیل شد وراه دهات از شهر منقطع گردید».

باد شرقـی در اوائل تابستان از خشکی وسوزندگی هوا بکاهد ولی آنرا غلیظ کند ودر اواخر آن هوا را لزوجتی دهد مخصوصاً در قسمت‌سواحل دریاکه بسیارهوا چسبناك شود بطوریکه در محمره شبها از درختان وسقوف وپشه بندآب مـیچکد ودر پائیز باد شرقی گاهگاه ابر نبارنده آرد که آنراگلونه گویند وبیشتر لزوجت هوا در شهریور ماه است‌که مقارن‌طلوع سهیل به‌نیم کره شمالی است‌معذالك جنوب‌خوزستان

در این ایام نسبت ببنادر خلیج ییلاق محسوب است - از بندریان پرس که اهواز بهشت است- ودرزمستان باد شرقی ابر وباران آرد واز شدت سردی هوابکاهد .وزش این باد غالباً بانواء نجومی مصادف میشود .نزد الوار خوزستان انواء ونظرات راکـه غنشت نامند اعتبـاری تمام هست وقمر یعقرب که جنك مه گردیم گویند در انقلاب هوا وآمدن باران مؤثر کامل دانند.

در بعضی سالها بادهای سرد شدیدی ازطرف شمال بهاین کشور وزد ومدت آن بدوسه شبانه روز امتداد یابد وبسیاری از مردم را بزکام وانفلونزا مبتلا کند واین باد بیشتر بمه غلیظ و ناصافی همراه است و این وضعیت را بورون (شاید محرف باران باشد) نامند واز آن هم ذکری در تاریخ آمده است. حمزه اصفهانی درص ۱۲۲ گوید «در سال ۲٤۱ باد سردی از بلاد ترك وزیدن گرفت در سرخس بسیاریرا بزکام مبتلا کرده بکشت وازآنجا بنیشابوروری‌وهمدان‌وحلوان‌وزید ودرآنجادوشعبه گردیدشعبه‌دست راست گرفته بسامره رفت وشعبه‌ای بدست چپ آمده ببغداد وواسطواهوازوبصره وزید و مردم رابزکامی شبیه بصداع مبتلاکرد».

فصل بارندگی خوزستان از اواخر آبان است تا اواخر فروردین وگاه از پیشتر هم شروع شود ویا تا اردیبهشت امتداد پیداکند وبارانش غالباً از خلیج فارس استو نادراً از دریای خزر ومتوسط مقدار آن در جنوب خوزستان ۵تا۱۰ ودرمنطقه وسطی ۱۰ تا۱۵ ودر کوهستان۱۵تا ۲۰گره است .وحامل آن باد شرقی وجنوبی است که از سمت‌خلیج میوزد وگاه میشودکه چند روز پی درپی پیوسته‌باران آید مانند سال۱۳٤۲ قمری‌که ۱۷ شبانه روز باران بارید وبسیاری از ابنیه راخراب کرد ودرهر قرنـی‌سه چهار دفعه این اتفاق میشود.

پیداست که بارانهای بسیار سیلابهای سرشار را در پی‌داردکه رودخانه‌ها را پر کرده ودشتها وپستیها را فرا میگیرد بخصوص هرگاه باران در تمام خوزستان آمـده باشد چنانکه درسال مزبوررخ داد واراضی آبهائیراکه خورده بودند بیرون میدادندو بسیاری ازدشتهای پست‌را آب گرفت ودر نتیجه قرای‌سواحل رودها را سیلاب برداشت. هزاران نفوس از مردم بختیاری ودهات وساکنین دره‌ها غرقاب‌فنا شدند وچنان‌پستیهای خوزستان پرآب شده بودکه اگر دوروز دیگر باران میآمد ویکذرع بیشتر آب‌بلند میشد ثانی طوفان نوح حادث میگشت . باران مفصل ۱۲۲۸ چنانـکه از سفینه دری بدست میآید وسیلاب آن از اینگونه بوده است وخطرناکتر آنست که بارانهای‌مفصلی در خوزستان وعراق عرب با هم اتفاق شود ودجله وفرات وکارون باهم طغیان کنندچه طـوفان نوح بیش از اینگونه حادثه نبوده است وآثار آن بتصدیق اهل خبره ازپای کوههای‌لرستان وکردستان است تاجبال‌نجد.

قبله‌خوزستان- چون شناختن قبله هرمسلمانیرا برای بسیاری از فرائض وسنن (مانند نماز وتذکیه ذبیحه وتوجیه محتضر وتلحید اموات وجلوس‌در بعض مواقع)درکار است نگارنده‌طریق تحقیق آنرا مناسب مقام‌یافته مختصری در این باب مینگارم. بدانکه طریق معرفت قبله(سمت کعبه برای اشخاص دوراز آن) باجماع علماء اسلام منحصر بدو

امر است یکی مشاهده کعبه برای کسیکه در مسجدالحرام باشد دیگری دلائل وعلامات خاصه که برای دور از کعبه معین شده است وماخذ تعیین قبله یکی اخبار است که‌منحصر در چهار است . ودیگر قواعد علم هیئت که علما درجای خود بدان تصریح نموده اند . نویسندگان‌قبله خوزستانرا یا متعرض نشده ویا باختصاربرگذار نموده اند وما درپائین برخی ازبیاناتشانرا نقل میکنیم.

مقدسی در ٤۱۵ گوید .«قبله خوزستان درست نیست بخصوص قبله شهر بصنا و چون از خوزستان ببصره برگشتیم‌دوستانم بشوخی‌میگفتند نمازهائیراکه‌در خوزستان گذارده‌ای اعاده‌کن زیراکه در آنجا بغیر از سمت نماز میخواندند».ازاین کلام معلوم است که در آن ازمنه در تعیین سمت قبله این کشور گفتگوبوده است وبعضی از مردم در صحت آن حرف داشته‌اند. محقق علامه سید عبدالله جزائری در تذکره شوشتر میفرماید . « قبله مسجد جامع را سخت درست ساخته‌اند وکمترین بدائره هندی و سایر اعمال ریاضی در کمال دقت احتیاط نموده در نهایت استوا واستقامت یافته ومحاریب اکثر بلاد راکه ملاحظه نمود از خراسان وآذربایجان وبعضی بلاد فارس وعراقین وقرای نجد وحـجاز بغیر از مسجدکوفه هیچیك را بآن اعتدال ندیده وقبله مسجد میرشکار بروفق آن بـی زیاده ونقصان اعتبار شده واینکه‌مابین عوام بلکه بعضی خواص‌شوشتر نیز شهرتی‌داشت که در قبله مسجد جامع اندك تیامنی هست وباین سبب درنماز تیاسر مینمودند ومساجد جدیده را نیز میتاسر ساخته‌اند شهرتی بی‌اصل است». واین اختلاف در افواه تـاقرون بـعد بوده است حتی آنکه شیخ حسین بن زعل بحرینی که ازفقهاء قرن دوازدهم بوده است و در نواحی شرقی خوزستان میزیسته محاریب ومقابر بهبهان ودورق را تغییرداده وضع سابق آنهارا خارج ازقبله میشمرده. سیدعلامه‌در اجازات گوید:«چون شیخ‌حسین بمکه مشرف شد ووضع کعبه وارکان وافاق ومشرق ومغرب آنجا را بدقت ملاحظه کرد خطای خود را دریافته صحت قبله قدیم را ملتفت شد ودر مجمع اصحابش باین مطلب اعتراف‌نمودو نزدیك‌مردن برآن‌وصیت کرد.

باری فقهاء ماقبله خوزستان را در کتب خود بدقت ضبط ننموده‌اند جز اینکه‌بعضی از ایشان فرموده‌اندکه قبله‌آن تابع عراق شرقی(بصره) میباشد وآشکار است که قبله بصره ۳۵ درجه از جنوب بسوی مغرب انحراف دارد وعلامت قبله‌اش آنست که جدی را بر کوش راست قرار دهند وبلاد خوزستان چون طول وعرض‌آنها از مـکه بیشتر است بطور قطع مانند بصره قبله آنها بین جنوب و غرب خواهد بود ولی نمیتوان تمام بلاد را در انحراف با بصره مساوی دانست نهایت آنکه شرع مقدس را در مسئله قبله‌توسعه است که علما انحراف یسر را در آن مغتفر شمرده‌اند وسماحت وسهولت احکام اسلامو انتفاء عسر وحرج در شریعت سیدالانام این حکم‌را تائید میکند وبسیاری ازفقها ذکر نموده‌اندکه ظن بقبله‌کافیست وتحصیل‌قطع در آن واجب نیست.

ولی چون از مراجعه بقواعد ریاضی در ضبط سمت قبله اطمینانی برای قلب‌مؤمن حاصل میشودکه در اتکال بر غیر آن نیست وکسی مقدار انحراف بلاد خـوزستان را بتفصیل ذکر نکرده است نگارنده انحراف یك‌بیك شهرها را در اینجاذکر مینمایم.

حسینه در پشت کوه لرستان ۲۳، خرم آباد ۳۰، حویزه ۳۲، دزفول ۳۳، شوشتر ۳۵، اهواز و مسجدسلیمان ۳۷، محمره و فلاحیه ۳۸، مالمیر و آبادان ۳۹، رامهرمز ۴۰، لوردکان و هندیان ۴۲ درجه ازجنوب بطرف مغرب انحراف دارد و بعبارت دیگر انحراف قبله لوردکان و هندیان از مغرب بطرف جنوب ٤٨ درجه ورامهرمز ٥٠ ومالمیر وآبادان ٥١ ومحمره و فلاحیه ٥٢ واهواز ومسجدسلیمان ٥٣ وشوشتر ٥٥ ودزفول ٥٧ وحویزه ٥٨ وخرم آباد ٦٠ وحسینه پشت کوه ٦٧ درجه میباشد وز پیشینیان کسیکه متعرض درجه انحراف قبله برخی از شهرهای این کشور شده مرحوم حاج میرزا فتح‌الله مرعشی شوشتری معروف بکیمیائی بوده است که در جنگی انحراف قبله شوشتر را ٣٥/٢٤ وانحراف اهواز را ٤٠/٤٠ ودورق را ٥١/٥٣ ثبت نموده است وقطعی است که درمقادیر انحراف دوشهر اخیر اشتباه کرده است.

بهره ششم

مردم خوزستان

کشورهای غربی آسیا چنانکه تاریخ و آثار نشان میدهد از ازمنه پیشین تادوره‌های آخرین پیوسته چهارراه عبور اقوام و بارانداز طوائف مختلفه بوده است و کشور خوزستان نظر بموقعیت واستعداد اراضی آن ووفور آب وخاك و کوه‌وجنگل ومجاورت دریا از میان سایر کشور های همسایه بیشتر مورد طمع وهجوم آنان واقع شده واز چهار هزار سال پیش تا امروز طوائف مختلفه از نژاد های عدیده بشری در آن ورود وزندگانی نموده‌اند نهایت آنکه این نژادها بمرور زمان وتأثیرفشار بریکدیگر برخی منقرض و برخ دیگر در طوائف دیگر منحل گردیده وبعضی تاکنون پایدارمانده‌اند. ما برای روشن شدن موضوع مردم این سامان را بدودسته (نژادهای باستانی - نژادهای کنونی) بخش نمودیم واز هریك جداگانه بحث خواهیم کرد.

نژادهای باستانی خوزستان

مقصود از نژادهای باستانی مردمانیست که پیش ازاسلام در این خاك نشیمن داشته ودر قرن بعد منقرض ویا دردیگران منحل شده‌اند. آنانکه نامشان از آثار بدست آمده یا در کتب ذکر شده است یازده طائفه‌اند ۱ - سیاهان ۲ - مارد ها ۳ - اوکسیها ٤ - کیسیها ٥ - پراتاکینها ٦ - صابیان ٧ - اسرائیلیان ٨ - یونانیان ٩ - رومیان ١٠ - هندیان ١١ - عیلامیان. این طوائف از نژادهای مختلفه بشرند که بعضی باهم و برخی پشت سرهم در نواحی این کشور پیدا شده وچند طایفه‌از اینها سلطنتهائی تشکیل داده بوده‌اند. اینك درپائین از هریك جداگانه گفتگومیکنیم.

۱- سیاهان - از سیاهانی که در خوزستان نشمین داشته‌اند آثاری نمانده‌لیکن از برخی تصریحات برمیآیدکه باستان زمان پیش ازعیلامیان مردمی از نژاد سیاه در خوزستان سکونت داشته‌اند.

۲- ماردها - باماژدها یاآماردهاو آنان مردمانی بوده‌اندساکن کوهستان بختیاری کنونی ونام ایشان درکتیبه‌های اشکفت‌سلمان مالمیرمکرر آمده‌است.

۳- اوکسیها - وایشان نیزدرکوهستانهای مشرقی‌خوزستان نشیمن‌داشته‌اند. ریشه نژاد وتاریخ مهاجرتشان باین خاك غیر معلوم ولی تا دوهزار سال پیش بطور یقین‌در اینحدود سکونت داشته‌اند. استرابو گوید : «آن کوهستان که دارای گردنه های سخت است زمین اوکسیها است واز آنجا میروند بپارس وآنجا را اسکندر بزور گرفت در

هنگامیکه هجوم میبرد بر پارس بعد از رود خواسپ کبراتاسن و پاسی تیگریس است که سرچشمه میگیرند در زمین او کسیها...».

۴ـ کیسیهاـ و آنان مردمانی بوده‌اند ازسکنه کوهستانهای شمالی خوزستان که کلمه خوزستان از نام آنان اخذشده است. هرودت درص۳۵۵ وص۴۲۶ خوزستانرا بنام آنان کیسیانامیده‌است ومردمش را درص۴۶۱ وص۴۶۶ کیسیان خوانده است و از این تسمیه



شماره ۳۴ ـ یك نمونه از لباس محترمین شوشتر

چنان بدست میآید که دریك زمانی این مردم جمعیت زیادی داشته وبر بیشتر این خاك فرمانروا بوده‌اند وگویادوره استیلای آنان بعد از عیلامیان بوده است واز کلام‌استرابو که گوید:« کیسیهامانند کوهستانیهای دیگر که همسایه‌ایشانند مردمانی تیراندازمیباشند وچون سرزمین آنان جای کوچك وبی آب و گیاه است ناچارندکه باخرج دیگران زندگانی کنند وقهراً قوی‌وجنگی هستند وهنگامیکه عیلامیها با بابلیها وسوسیها جنگ میکردند کیسیها آنان را با سیزده هزار نفر کمك نمودند» معلوم میشود که در آن ایام قطعه کوچکی ازاینخاك در دست ایشان بوده است وجایگاه ایشانرا در مشرقی لرستان

حدس میزنند چه‌تاکنون در آن حدود زمینی بنام‌کاسیان موجود است که باید بنام‌آنها باشد زیرا کلمه کیسی و کوسی‌وکاسی وخوزی همگی یکی است.

۵ـ پراتاکینهاـ این‌مردم نیز طائفه‌ای بوده‌اند ازسکنه کوهستان‌شمالی‌این کشور استرابو گوید:« بالای‌بابل وشوش در طرف شمال بسوی شرق عیلامیها هستند وهمچنین پراتاکینها و آنها مردمانی راهزن هستند که در آن عزلتگاه خودشان اعتماد دارند بسختیهای کوهها و پراتاکینها نزدیکند به‌ابولونیاعیها واز این جهت آنها رابیش‌ازهمه دشمن میدارند وعیلامیها در جنك هستند با آن مردم وباشوشیها... وپراتاکینها بیشتر بزراعت میکوشند وبا وجود این ازدزدی کوتاهی ندارند » از کلام او بدست میآید که ابولونیاتیها هم در آن نواحی زندگانی میکرده‌اند. امامحل خاص‌این دوطائفه در کجا بوده است؟ معلوم نیست.

۶ـ صابیانـ وآنان‌مردمانی هستند ازجنس سکنه قدیم مملکت کلده که بنام نبط نیز در کتب ذکر شده‌اند وبطوریکه از تواریخ و کتب جغرافیا بدست میآید مساکن ایشان در قرون اولی اسلامی در جنوب عراق بوده است .ابن‌الندیم درص۴۷۷ فهرست در ذکر صابئه گوید: « مغتسله مردمان بسیاری‌هستند درنواحی بطائح و ایشان صابیان بطائح‌اندکه معتقد باغتسال‌اند وهرچه را میخورند نخست آنرا میشویند ورئیسشان را که مؤسس طریقه آنان‌بوده حسیح‌خوانند واو گفته که اصل ایجاد نروماده‌است وبقولات ازنراست و کشوث‌ازماده ودرختان رگهای آنند وایشانرا گفته‌های ناپسندیست که‌بخرافه نزدیکند و گویند نام شاگرد حسیح شمعون بوده است ودر اعتقاد بدواصل برای عالم‌با مانویه موافق‌اند ودر مطالب‌دیگر مخالف ودر ایشان مردمانی هست که‌تا امروز بتعظیم ستارگان میپردازند وبعضی گویندکه صائبه بطائح برمذهب نبط قدیمند وستارگانرا تعظیم کنند ودارای اصنام باشند وآنها عوام صابیان حرنانیین هستند وبعضی گویندکه این دواجمالا وتفصیلا غیر از آنان اند.»

چنانکه از کلام یاقوت درص ۷۶ج۶ برمیآیدمساکن صابیان در قرون وسطی در شهر طیب ونواحی غربی خوزستان بوده است وگویا پس ازخرابی شهرهای‌غربی بوده است که بشوشتر ونواحی آن انتقال داده‌اند وتا اواخر قرن سیزدهم در شوشتر وبلوك شاهولی وفرج‌آباد نشیمن‌داشته‌اند ولی‌در اثر فشارهای عوام‌کم‌کم برخی اسلام‌پذیرفته وبرخ دیگر بمحمره وبصره‌انتقال داده‌اندواکنون در شوشتر ونواحی آن‌یکنفر ازایشان پیدا نمیشود ودر اهواز ازایشان هست وجایگاه خانه‌ها وقبرستان ایشان درکنار شهر شوشتر تاالآن بمحله صابیان‌وگورصابیان معروف است .

در باب دین وطریقه ایشان گفتگوهای بسیار شده برخی‌آنانرا از یهود و برخی از نصاری نوشته‌اند وبعضی ایشانرا بستاره پرستی نسبت داده‌اند وباظهار خودشان از انبیاء ابراهیم ویحیی راقبول‌دارند .نگارنده را عقیده این‌است که چون این مردم‌بقایای کلدانیان‌اند اعتقاد بتعظیم کواکب‌را از اجداد خود بمیراث دارند نهایت آنکه درنتیجه مجاورت با زردشتیان ویهود ونصاری برخی از عقاید وعادات این ملل بایشان سرایت کرده است وصابیان مقیداند براینکه در جائی زندگانی کنندکه‌آب روان باشدوریش

خود را اصلاح نمیکنند وشغلشان در محمره واهواز عموماً زرگری است ودر سابق رکاب ودهنه‌های اسب خوب میساخته‌اند ودهنه‌ها ورکابهای حویزه‌ساخت‌ایشان بوده‌است ومحله ایشان درمحمره بالای شهر کنار شط است.

۷ـ اسرائیلیان(یهود)ـ دسته‌ای کوچك وسامی‌نژادند که درتاریخ شهرت‌مفصلی دارند، اجدادشان‌از کنعان بمصر رفتند ودر آنجا این مردم نشوونما نموده مورد دشمنی فراعنه‌واقع گردیدند، دوازده یا چهارده قرن پیش ازمیلاد حضرت موسی آنانرا ازدست فرعون نجات داده از مصر بیرون آورده وبه‌شبه جزیره سینا رسانید این مردم دوسه قرن باسکنه فلسطین کشمکش داشتند تا بالاخره در حدود هزار سال پیش‌از میلادبدست داود سلطنتی قوی تشکیل دادند که سلیمان پسرش آنرا بینهایت اقتدار رسانید اما پس از مرك سلیمان در ۹۳۰ ق‌م نفاق بین آنان‌در گرفت‌ومملکتشان بدودولت یهودواسرائیل منقسم‌شد واین افتراق‌منجر بضعف هردوشده تا آشوریان در۹۲۵ پایتخت یهودا اورشلیم را باجگذار وغارت نمودند ودر ۷۲۲ مملکت اسرائیل رابکلی منقرض کردند ودر۵۸٤ بنوکدنظر (بخت‌النصر) پادشاه بابل اورشلیم را بکلی خراب نمود و یهود را اسیر نموده بیابل آورد، این مردم مدت هفتاد سال درمملکت بابل‌بودند تا در۵۳۸ق.م کورش آنجا را فتح نمود و آنانرا آزاد ساخت.

در این مدت اسرائیلیان که مردمانی کاردان بودند سررشته‌های کسب وتجارترا بدست آورده در تمام شهرهای مملکت بابل که خوزستان در آن ایام جزء آن بوده پراکنده شده بودند ومملکت بابل وطن ثانی ایشان قرار گرفته بوده چه‌میبینیم پس‌از آزاد شدن بدست کوروش بازبیشترایشان دراینحدود مانده اند وبزراعت وتجارت می‌پرداختند وجز کهنه ومقدسین وبیکاران کسی بطرف اورشلیم نرفت وبطوریکه از توراة وتلمود وقرائن دیگر بدست میآید در دوره هخامنشیان جمعیت و اهمیت آنان در این نواحی زیادتر شده ودرکارهای مهم دخالت مینموده‌اند وشایدآنان ازاین کشور بجاهای دیگر ایران مهاجرت نموده باشند .یوسف رزق الله غنیمه درص ۸۵ تاریخ خود تصریح میکند که در آن ازمنه درشوش وبیت لافط (جندیسابور) یهود بسیارسکونت داشته‌اند والبته شهرهای دیگر نیز ازآنان خالی‌نبوده است.

یهود اینحدود از دوره هخامنشی تاعصر عباسی پیوسته‌مورد طمع زورداران بوده ودچار فشار میشده وبا وجود این چون نوعاً زیرك ومالدار بوده وسررشته تجارترادر دست داشته‌اند از میان نرفته‌اند وتا قرن چهارم هجری آنانرا درخوزستان بسیارمیبینیم. ابوعلی‌مسکویه درص۲۵۷ گوید: «معظم تجار شوشتر یهود میباشد» وقطعی است که‌در سایر شهرهای خوزستان مانند شوشتر هم ازایشان بوده است. مقدسی‌درص٤۱٤ گوید: « در خوزستان نصاری کم‌اند ویهود ومجوس هم بسیار نیست » ودر قرون وسطی که بیشتر شهرهای خوزستان خراب شده است وامنیت وآرامشی کمتر در آن اتفاق میشده اسرائیلیان تماماً از این خاك بیرون رفتند وگروهی که در این‌ایام بمحمره واهوازدیده میشوند در سنوات اخیره از عراق آمده‌اند. از آثار یهود قدیم دراین‌کشور مقابر و مزاراتی است که بیشك مربوط بآنهاست ولی بعد از ایشان مورد احترام مسلمین‌واقع

شده مانند دانیال شوش وسوسن وحزقیل وجرجیس وشمعون وروبیل ومرد خای وغیره اما در کتب تاریخی اسلام ازاین مقابر جز دانیال شوش‌نامی نیست.

۸ـ یونانیانـ مردم‌یونان یك‌تیره از آریای‌غربی‌میباشند که درشبه جزیره بالکان زندگانی میکرده‌اند وآنمردم خود راهلن وخاك خویش راهلاد مینامیدند وارتباط‌آنان بخوزستان آنستکه گویند گروهی ازایشان در ایام هخامنشیان بعنوان اسارت باین خاك آورده شده اند . از تاریخ کنکورس یونانی نقل شده‌است که اسکندر پس از تصرف شوش آهنك‌پارس نمود چون از پاسی‌تیگرس بگذشت بکوهستان اوکسین‌داخل گردید در آنجا بشهری کوچك ومحکم رسید که مردمش اظهار نافرمانی کردند اسکندر آنرا محاصره کرد وپس از سه روز اهالی شهر اظهار اطاعت نمودند. اسکندر ازآنجا کوچ کرده بکوهستانی خرم رسید که دارای ده‌های بسیار بود ودر وسط‌آن شهری دید پس در یك میلی آن‌فرود آمد در آنجا چهارهزار کس از مردم یونان بنظر در آورد که برخی کور وبرخی دیگر دست یابینی بریده بود وآنان کسانی بودند که در جنگهای ایران ویونان اسیر شده ودر آن نواحی جایشان داده‌بودند، اسکندر را برایشان دل بسوخت وفرمان برگشت بوطن داد آنجماعت گفتند وقتیکه ما ازیونان آمده‌ایم همگی جوان ودرست بوده‌ایم واکنون پیر وناقص‌الاعضاء هستیم از این جهت روی رفتن‌بوطن را نداریم اسکندر آنجلگه را بایشان بخشید واسباب زراعت بداد که در آنجا کشت و زندگی نمایند .

۹ـ رومیان ـ یاقوت در ص٤۸۸ج۳ گوید : «چون‌شاپور ذوالاکتاف بالجزیره آمد وغیر آن از شهرهای روم را بگرفت ومردمان‌آنها را خوزستان آورده ونشیمن داد واز آن وقت بافتن دیباج شوشتری واقسام حریر در شوشتروخز در شوش وپرده‌ها وفرش بصنا ومتوث رواج شد» ودر ص ۱۸۰ج۱ گفته است«فارسیان گویند چون قبادبن فیروز پدر انوشیروان مملکت رااز برادرش‌جاماسب بگرفت وبارومیان بجنگید میافارقین وآمدرا که دردیار بکراست ودردست روم بود بگشاد آنگاه شهری درسامان‌فارس و خوزستان بساخت وایزقباد نامید که امروزش‌ارجان گویند واسرای این‌دوشهررا درآن جای داد»ودرص۱٤۹ج۲ نیز گفته‌است: «جندیساپور شهریست‌درخوزستان‌ساخته‌شاپوربن اردشیر که اسرای روم را درآن سکنی داده‌است.»

مسلم است که مردم میافارقین وآمد وسایر سرحدات مملکت روم از مردم رومی اصل نبوده‌اند بلکه نام رومی برآنها بمناسبت آنستکه آن‌بلاد در آن ایام در تصرف رومیها بوده است وگویا آنان ازمردم سریان بوده‌باشند .

۱۰ـ هندیان ـ در ناحیه جنوب شرقی خوزستان بلوك پهناوری است که بنام هندیجان وهندیان وهندوان نامیده میشود وهرسه کلمه از لفظ هند مأخوذاست. آیا این قطعه زمین را بهندچه مناسبت است ؟ یاقوت درص٤۸۳ج۸ نقل میکند: «مردمانی ازهند بجنك پادشاه فارس آمده بودند که مملکتش رابگیرند. در این مکان جنگی واقع شد وهندیان‌شکست خوردند‌ازاین‌جهت فارسیان این محل رامتبرك شمرده‌هندیان‌نامیدند». این‌حکایت به‌افسانه نزدیکتراست چه هیچ دلیل‌وقرینه برصحت‌آن نمییابیم وتاریخ نشان

نمیدهد که یکوقتی هندیها بخیال فتح ایران افتاده باشند پس این کلمه از کجا باینجا انتقال یافته است ؟ باید جستجوی بیشتری کرد.

تحقیق مطلب آنکه در ایام ساسانیان دسته‌ای از مردم هند که بنام جات یاکات نامیده میشدند در این حدود نشیمن کرده ازاین جهت آن سرزمین بنام ایشان هندیان یا هندیکان نامیده شده‌است و کلمه زط که نام شهری بوده است در بلوك جراحی قدری شمالی هندیجان معرب همان کلمه جات است. در قاموس گوید: «زط بضم زاء طائفه ازمردم هند است معرب جست بفتح جیم وقیاس مقتضی آن بود که زط بفتح زا گفته شود ». این گروه در سال ۲۱۹ قمری براهزنی پرداخته راههای جنوبی عراق وخوزستان رامغشوش کردند عجیف نام بحکم معتصم عباسی با لشگری جرار بر ایشان تاختن آورد و بیشتر آنان را اسیر کرد و ببغداد برد پس بحکم خلیفه ایشانرا بسرحد روم انتقال دادند.

قوم زط وهندی چون از راه کابل بطرف ایران آمده‌اند کابلی خوانده شده اند که کلمه بعد کاولی شده‌وامروزه کولی گردیده‌است و آنانرا غربتی نیزمینامند. جرجی زیدان درص۲۳٦ کتاب طبقات الامم گوید: «این مردم که بجهانگردی وتکدی‌ودزدی وساختن مناخل وغرابیل ودیدن بخت وطالع زندگانی میکنند در آسیا واروپا وافریقاپراکنده‌اند ودر سوریاآنان نورو ودرمصر غجر ودر ترکستان زنگاری ودرروسیا زنکالی ودر آلمان زیگوند ودر ایتالیازیکانی‌ودراسپانیا کیتانوس نامند وزنگالی که احیاناًخودشان نیز آنرا بکار میبرند لفظی هندی قدیم است یعنی سیاهان هند ... واز تحقیقات جورج بورو متوفی در۱۸۸۱ که مدتها با این جماعت معاشر بوده بدست میآید که آنان ازمردم شمال هندوستان میباشند. . . . . واین طائفه در اوائل قرن دوم میلادی ازهند به اروپا مهاجرت کرده‌اند».

باید دید در چه زمانی اینان بایران مهاجرت کرده‌اند؟ حمزه اصفهانی درص ۳۸ گوید : «بهرام گور حکم داد که مردم ایران نیمه روزکار کنند ونیم دیگر را خوش بگذرانند واز این جهت عمله طرب عزیز شدند که مزد هر دستی بصد درهم رسید. روزی بهرام از راهی میگذشت جمعی را بیکار نشسته دید از ایشان پرسید که چرا بخوشگذرانی مشغول نیستید؟ آنگروه تعظیم کرده عرض کردند دسته مطربی بصددرهم بدست نمیآید بهرام فوری کاغذ وقلم برگرفته خطی به‌پادشاه هند نوشت‌واز اوخواهش کرد که جمعی از اهل طرب ولهو باینجا گسیل دارد. پادشاه هند دوازده‌هزار مرد از اهل طرب برای بهرام روانه کرد بهرام آنانرا برشهر های ایران پخش کرد پس آن گروه‌در ایران مانده توالدوتناسل نمودند واولادآنان اکنون هست اگرچه کم‌شده‌اند وآنها طائفه زط میباشند».

چون بلوك زط وهندیکان تا قرنها بعد آباد بوده است نباید باور کرد که معتصم تمام این قوم را نقل مکان کرده وازاین حدود ریشه کن نموده باشد چه‌تاکنون هم‌میتوان ازبقایای آن گروه در خوزستان پیدا نمود. مثلاطائفه سیه کلون (سیاه کبودیاسیاه کلاهان) که در شوشتر بنام غلامزادگان جابر معروف‌بوده‌اند واعقابشان اکنون در شهرو بلوك بدلاکی اشتغال دارند ازآنان میباشند. تاکنون بختیاریها توشمالها(مطربها)ومسگرها

وسایر صاحبان‌حرف که درمیان ایشان میباشند ازاصلی‌حساب نکرده وهندی‌مینامند و در مقام بدگوئی، اشخاص پست نژاد را هندی گویند واین خود دلیل است که اصل اینان از آنان میباشد.

دور نیست که کولیها وغربتیهائیکه همه ساله از حدود فارس بخوزستان میآیند از اعقاب قوم زط باشند که ایلی اختیار کرده‌اند وبسیاری ازمردم اراضی جنوب‌شرقی را بشهادت رنك رخسار وملامح باید از اعقاب زط وهندیها شمرد.

۱۱ - عیلامیان - سلطنت بزرگی در خوزستان برپا کرده بودند وباکلده و آشور جنگها وکشاکشها داشته در این سرزمین نشیمن‌داشته‌اند. ازحیث‌نژاد جزء دسته سامی بشمار میآیند ودر حقیقت باکلدانیها برادر بوده‌اند.

نژاد های کنونی

مردمانیکه اکنون در این خاك زندگانی میکنند چه نیاکانشان پیش از اسلام در اینجا بارانداخته باشند وچه‌بعدها آنانرا نژادهای کنونی میشماریم واینان‌چهارصنف‌اند:

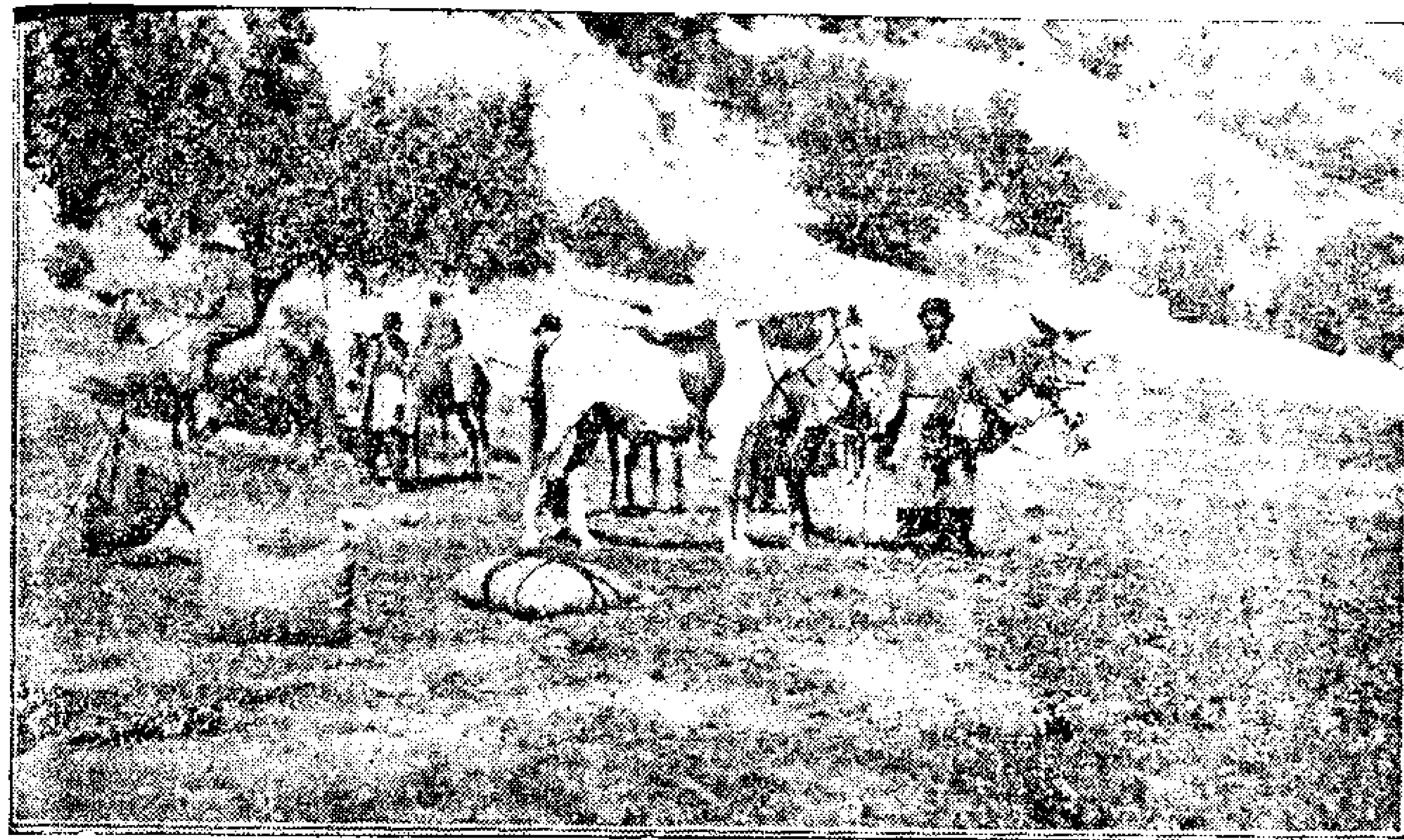
۱ - بقایای نژادهای باستانی که بیشتر دردزفول وشوشتر نشیمن دارند لیکن جداکردن‌آنان از دیگران بسیار دشوار میباشدزیراکه‌در نتیجه اختلاط نسلها ومهاجرت خاندانها ازنقطه بنقطه‌دیگر ممیزات وخواص اصلی آنها ازبین‌رفته‌است وبطور قطع نمیتوان نسبت بهیچ خاندان قطعاً عقیده‌داشت که ازچه نژادی است.

۲- الوار که در تمام خوزستان‌شمالی وشرقی نشیمن دارند ودر خوزستان‌مرکزی نیز ازایشان هست ۳ - اعراب که بیشتر سکنه خوزستان غربی وجنوبی ازآنان است. ٤ - اتراك که در حدود شوشتر وجانکی‌سا کنند وزبان ایشان‌بکلی لری شده است. در پائین از هریك جداگانه گفتگو مینمائیم.

لر ها - تاریخ نویسان در ذکر وقایع آغاز اسلام تمام کوه نشینان این حدود را که اکنون بلرشهرت دارند کرد نامیده‌اند (طبری‌درذکر وقایع سال۲۳و۲۹). نخستین بار کلمه لر در مؤلفات قرن چهارم‌مانند التنبیه‌والاشراف مسعودی‌ص۸۹ واصطخری‌دیده میشود که بلفظ اللریه وبلادالریه وبلاداللور آنرا ذکرنموده‌اند. مستوفی در تاریخ گزیده وجه تسمیه‌لر را اززبدةالتواریخ چنین نقل میکند: «وقوع این اسم براین قوم بنوعی گویند از آنستکه در ولایت مانرود دهی است که آنرا کرد خوانند ودر آنحدود دربندیست که آنرا بزبان‌لری کول خوانند ودر آن‌دربند موضعی است که آنرا لرخوانند چون‌دراصل ایشان‌ازآن‌موضع برخاسته‌اند آنانرا لرگفته‌اندوجه‌دوم‌آنکه بزبان‌لری کوه پردرخت را لر گویند بجهت ثقالت وی کسره‌لام را تبدیل بضمه کرده‌اند ولر گفتند وجه سوم آنکه شخصی که این طائفه از نسل اویند لر نام داشته وقول اول درست نماید ». محتمل است که‌کلمه‌لر مخفف لورباشد وآن شهری‌بوده است درشمال دزفول‌و بمناسبت مرکزیت آنشهر نسبت بآن نواحی نام شهر بطوائف اطراف سرایت‌نموده وکم کم از باب توسعه در استعمال برتمام کوه نشینان این حدود گفته شده‌است واین نوع‌سرایت نام درتاریخ عشایری مشرق، امثله بسیار دارد.

لرها از شعب چهارگانه کردها (لر. کرماج. گوران. کلهر) هستند وانتساب آنان

باکراد معروف تاریخ ایران است ومورخین بکرد بودن الوار ومهاجرت بسیاری از ایشان از کردستان باین حدود تصریح کرده‌اند چنانکه بعد اشاره میشود. واکراد مادهای



۳۵ ـ نمونه ای ازلباس کوهکیلویه

قدیم‌اند که از حیث نسب باپارسیهای ایام باستان برادرند ومادیها وپارسیها دوشاخه از آریائیهای شرقی‌اند ولران هراندازه که روی بجنوب پائین‌تر رفته‌اند. پارسی‌تر شده‌اند. مثلا بختیاریها از حیث لهجه وعادات بپارسیها نزدیکترند تامردم لرستان وپیشکوهیهای لرستان پارسی‌تراند نسبت به پشتکوهیها که تاکنون کلمات کردی در زبان آنان فراوان مانده‌است. مهاجرت الوار بدین سرزمین در دودوره صورت گرفته است یکدوره پیش از اسلام که وقایع قرون اولی اسلامی برایشان رخ داده‌است ودوره دیگر در ایام اتابکان لر بزرك (قرن ششم هجری) اتفاق شده که طوائف بسیار ازغربی کردستان باین حدود مهاجرت کرده اند بختیاریان دسته نخستین را ولایتی ودسته دومین را مهد مینامند. بتلیسی در احوال اتابك هزار اسف ص۴۷ می نویسد: «بنابراین اقوام بسیار ازجبل السماق شام بدیر پیوستند چون گروه عقیلی ازنسل عقیل ابن ابی طالب وطائفه هاشمی ازنسل هاشم بن عبد مناف ودیگر طوائف متفرق چون استرکی ومماگویه وبختیاری وجوانکی وبعداینان و زامدیان وعلانی ولوتوند وبتوند وبوازکی وشنوندوراکی وخاکی وهارونی واشکی وکوی ولیراوی وموبیی وبجسنوی وکمانکشی ومماستی وآدمکی وتوابی وکنداوی و مدیحه واکورد وکولارد ودیگر عشایر وقبایل که انساب ایشان معلوم نیست». ونیز در ص ۵۷ گوید: «چون در آن کول مردم بسیار شدند هرگروهی بموضعی رفتند وایشانرا

بدون موضع باز خوانند چنانکه در آن کول جنگروی واوتری بودند وهرقبیله از لران که در آن کول مقام ندارند لر اصلی نیستند وشعب ایشان بسیارهست چون کرسکی ولنبکی وروزبهانی وساکی وشادلوی وداود عیانی ومحمدکلماری وجنگروی که امرای لر کوچك وخلاصه ایشانند از شعبه سیلوری واز شعب دیگر این اقوام اند کارانه وزرهنگری وفضلی



۳۶ ـ یك نمونه ازلباس مردم بختیاری ـ دامنه کوه ایلا

وستوندوالانی وگاگاهی ورخوراکی ودری براروند وهانگره داروانارگی وابوالعباسی وعلی مامائی وکیجای وسلگی وخودکی وتدروی وغیرهم که منشعب شده اند اما قوم سامی واسبان وسهی وارکی اگر چه زبان لری دارند اما لر نیستند و دیگر از اقربای لر نیستند روسائی‌اند». (۱) وطوائف مزبوره در مدت هشتصدساله اخیر برخی تغییرنام یافته‌اند وبرخی بخاك فارس (ممسنی شبانکاره) مهاجرت کرده‌اند وبرخی دیگر منقرض شده‌اند ویا در دیگران منحل ومستهلك گردیده‌اند. الوار کنونی که بیشتر اعقاب عشایر سابق‌الذکرند در قرون اخیر بچهاردسته بسیار مهم تقسیم شده‌اند (لرستانی. بختیاری. کوهکیلوئی. الوار فارس) وما درپائین بذکر چهار دسته مذکوره میپردازیم.

۱ ـ لرستانیها

این مردم از حیث نژاد وجایگاه وعادات باکراد نزدیکترند وبسیاری ازایشان جزء طوایف لك شمرده میشوند که شعبه‌ای از کرد محسوب است.

ریاست این طائفه از اواخر قرن ششم تا سال ۱۰۰۵ قمری درخاندان شجاع‌الدین خورشید بوده است که بحکام لر کوچك معروفند وآخرین فرد این خاندان، شاهوردی خان، بدست شاه عباس مخذول ومقتول گردید وحکومت لرستان بحسینخان جدوالی پشتکوه داده

۱ ـ در نسخه‌های متعدد تاریخ گزیده وشرفنامه اسامی این طوایف را بصورتهای گوناگون نوشته‌اند.

شد .واولاد حسینخان که بوالیان لرستان شهرت دارند تا اوائل قرن سیزدهم بتمـام لرستان فرمانروا بودند .دولت قاجاریه برای گرفتن قوه آنان پیشکـوه را از ایشان پس گرفته فرمانروائیشان بخاك پشتکوه منحصر گردید وآنهم در سنوات اخیره ازدست ایشان گرفته شد وحکومت پیشکوه غالباً ضمیمه بروجرد یا کرمانشاه یا خوزستان بود و گاه از مرکز تعیین میگردید.

تیمور کورگان نیز بخاك لرستان لشگرکشی نمود ومـردم بسیاری از سکنه آنسرزمین را بکشت،یکی در سال ۷۹۵ که بعنوان مطیع نمودن ملك‌عزالدین بلرستان هجوم آوردو بگفته علی یزدی در ص۵۸۸ «مردم دلاور را در کمین‌گاه ها میگذاشت و کوچ میفرمود تا جماعت دزدان وقطاع‌الطریق لر که از کوهها فرود آمده بیورت در



۳۷ – سیاه چادر ولباس زنان و مردان لرستان درعکس دیده میشود

میآمدند خبث وجودایشانرا بآب تیغ ازلوح هستی فروشویند..»!.

مردم لرستان تا پیش ازقشونکشی دولت پهلوی بدوقسمت پیشکوهی و پشتکوهی منقسم‌میشدند وهر قسمتی نیز بچند طائفه وهرطائفه بچندعشیره‌منقسم‌بود که درذیل نامهای آنهارامینگاریم‌اما پس از لشگرکشی دولت به لرستان که در نتیجه نادانی لران پیش آمد تشکیلات طوائفی آنان بهم خورده برخی را بخارج لرستان مهاجـرت داده‌اند و برخی دیگررا درکناره جاده‌ها نشیمن مقرر فرمودند که تدریجاً تمام آنمردم از خـانه بدوشی بیرون‌آیند .

طوائف‌پیشکوه‌ آنان به‌پنج دسته‌تقسیم‌شده‌اند. ۱-بالاگریوه ۲ -سلسله۳-دلقان ۴ - ترهان ۵ - متفرقه‌که در اطراف خرم‌آباد ساکنند به‌تفصیل ذیل:

بالاگریوه }
بیرانوند= برازجان- کدخداعلی‌پناه - میرحیاتی-زارعلی- کدخداامم‌جعفر
کدخدا اعلا - ملااسدالله - منش - جوجوند - شمس‌الدین - تاری - یار
احمدی - چفلوندی - اسدخانی - زیدعلی - شعبان - شاهوردی -مرادی
شیخه - خسروی - مهی‌آب - ابوطالب - پیردایه- مسیوند -لطفعلیخانی
جوزعلی .

باجلوند=دالوند- کایدرحمت-سکوند-بابی-جودکی-دبرکوند-رازانی-چکینی

سلسله = حسن وند - یوسف وند- کولی‌وند - کرمعلی - فلك‌الدین .

دلقان= کاکاوند - ابوتیوند - اولاد قباد - بیژنوند(پیرآزادخانی -یحیی‌بیکی صفرخانی)میومیوند(میربیکی-نورعلی) .

ترهان= امرائی-سیری (سوری)گونائی - آزادبخش-آدینه‌وند- زرینی‌دماوند- گراوند - چواری (بوالی - غیرها).

متفرقه= رومیانی - رکرك-رشنوی - میرزا جعفری - گرزبری - تولابی .

طوائف‌پشتکوه‌وآنان نیزدودسته‌اندیکدسته طوائف‌مهمه که‌ازحیث‌عدد بردیگران برتری دارند ودسته دیگر طوایف کوچکتری هستند که آنها را درجه دوم قراردادیم .

درجه اول= هلیلان - کبیرکوهی - بالاوند - کرد دیناروند - ملکشاهی-مهکی میش خاص - منی منی - خزل - باد رائی - زینی وند-سکوند که ازپیشکوه رفته‌اند

درجه دوم= زرین آبادی- ناری - سید ابراهیمی - کاید رحمت - سیدفخرالدینی ابدامانی - احمد جنسی -کاوری - شعبان - دشتی - گچینه - زیروندی.

۲ - بختیاریها

کلمه بختیاری چنانکه در تاریخ گزیده وشرفنامه آمده است نام یك طائـفه از اکراد بوده است که از سوریا باینحدود مهاجرت کرده‌اند واز زمان صفـویه باینطرف توسعه یافته برتمام‌الوار شمال شرقی خوزستان گفته‌شده مانند توسعه در کلمه‌لر که‌نخست نام‌بعض قبائل بوده‌وبعد بهمگی قبائل این حدود اطلاق شده ومانند کلمه کرد که‌استرابو آنرا نام یك‌قبیله از سکنه کردستان مینویسد وسپس برصدها قبیله اطـلاق شده است . برخی نادانسته آنرا محرف بختریا (باختر) شمرده ودیگران بمناسبت عزالدوله بختیار دیلمی یا بختیار پسر حسنویه کردی خیال کرده اند واحتمال اخیر بیمناسبت نیست. باری تمام عشایر وقبایلی که میانه کوهکیلویه‌ورامهرمز وشوشتر ودزفول ولرستان وبروجرد وعراق عجم زندگانی میکنند بختیاری نامیده میشوند.

این مردم که در خاك معروف بلر بزرك زندگانی میکنند پیوسته دارای رؤسای متنفذی بوده که بر اطراف فرمانروائی میکرده‌اند . از رؤسای آنان در قـرون اولی اطلاع تفصیلی در دست نیست.مقدسی در کلمه ایذج بطور اختصار میگوید.«سلطان آنجا از جانب خود فرمانرواست» ولی اورا معرفی ننموده‌است ودر اواسط قرن ششم‌خاندان فضلوی که باتابکان لر بزرك معروفند بر این مردم حکومت یافتند و حکمرانیشان تـا اواسط قرن نهم امتداد یافت ودر آن سنوات بدست میرزا سلطان ابراهیم پسر مـیرزا شاهرخ خاتمه پذیرفت ودر اواسط قرن دهم، شاه طهماسب صفوی حکومت بختیاری را بتاج امیرنام استرکی داد که تاآخر دوره نادری در خاندانش، بود وپس از انقراض آن

خاندان ، ریاست این طوائف بین دوسه خانواده تقسیم شد واخیراً به پسران حسینقلی خان منحصر گردید که بنام ایلخانی بختیاری فرمانروائی میکردند و اقدامات اخیره دولت درده نشین کردن بختیاری آنانرا از داشتن ایلخانی بینیاز خواهد ساخت . طوائف بختیاری بدودسته بزرك منقسمند هفت لنك وچهار لنك. وجه تسمیه آنکه: مالیات این طوائف در قدیم بیازده لنك (پا کنایه از سهم) تقسیم میشد. هفت پا بعهده هفت لنکان بود وچهار پا بعهده چهار لنك وهردسته چند طائفه وهرطائفه بچند عشیره تقسیم میشود تفصیل آنکه طوائف هفت لنك مرکب از چهار شعبه مهم است بنام دور کی و دینارانی و باوادی و بختیاروند وچهار لنك مرکب از پنج شعبه کنرسی، محمود صالح، موگوئی، میموند وهر شعبه راشاخه هائیست که در پائین مینگاریم.

طوائف هفت لنك

دورکی:

ایهاوند = احمد خسروی ـ توشمال ـ عمله جات چغاخوز نشین ـ

شهو = میر ـ زنبور .

کو کور = خدر سرخ ـ خدری (خضری) گرگر ـ باپیر ـ سیف الدین وند .

اسیوند = بردین ـ پل ـ خواجه ـ گاودوش ـ شماروند .

موری = بابائی ـ الیجه وند (عالیچوند) بوری ـ بوری.

کندلی = جلیلوند ـ ورناصری ـ صالح باوری (گویند کلمه کندلی قندعلی است) .

بابا احمدی = کشکی ـ سراج الدینوند ـ درویش ادینه.

استرکی = چاربری ـ کائیوند.

عرب = کنگریز ـ اولاد علی بیك.

شهی وسزاروتور آباد نیز سه طائفه از دورکیها میباشند که دارای طوائف جزء نیستند .

دینارانی:

آورك = خواجه ـ زنگی ـ قلعه سروی ـ علام ـ موزوموئی ـ کشی خالی ـ اولاد حاج علی ـ غریبی ـ جلالی ـ ممسنی ـ چهار بیچه

طوائف مالمیروسون ـ نوروزی ـ بویری ـ سرقلی ـ سعید ـ لجمیراورك گوروئی ـ شالومالمیری ـ کور کور ـ بتدونی ـ علی محمودی علی محمدخانی ـ علی محمودی ـ علیمردانخانی . شالوگدار بلوتك.

باوادی:

عالی انور = تقی عبدالله ـ عالیور ـ ارنپائی ـ پیرقاید ـ زهرا.

کاشه = مراد ـ عالونی ـ جوی ـ شهروئی ـ کلاموئی ـ گله سن ـ سله چین.

راکی = کلاوند ـ قاسموند ـ ارزونی وند ـ مدملیل.

گله = کله ـ پیدنی ـ (یابدیتی) ـ احمد محمدی.

بابادی:

ململی = سله چین ـ کوروند ـ لمورچی ـ حلوائی ـ شهنی ـ نصیر ـ گمار .

بختیاروند:

بهداروند = منجزی ـ علاءالدینوند ـ بلیوند ـ ده باشی ـ استکی ـ سهرد ـ لراوزنی ـ مش مرداسی ـ عالی جمالی ـ تردی ـ بزام عالی.

طوائف جانکی سردسیر = جلیلی ـ معموری ـ ریگی ـ بارزی ـ بردبر ـ هلوسعد ـ شنباسی ـ سوتك ـ بوگر .

طوائف چهار لنك

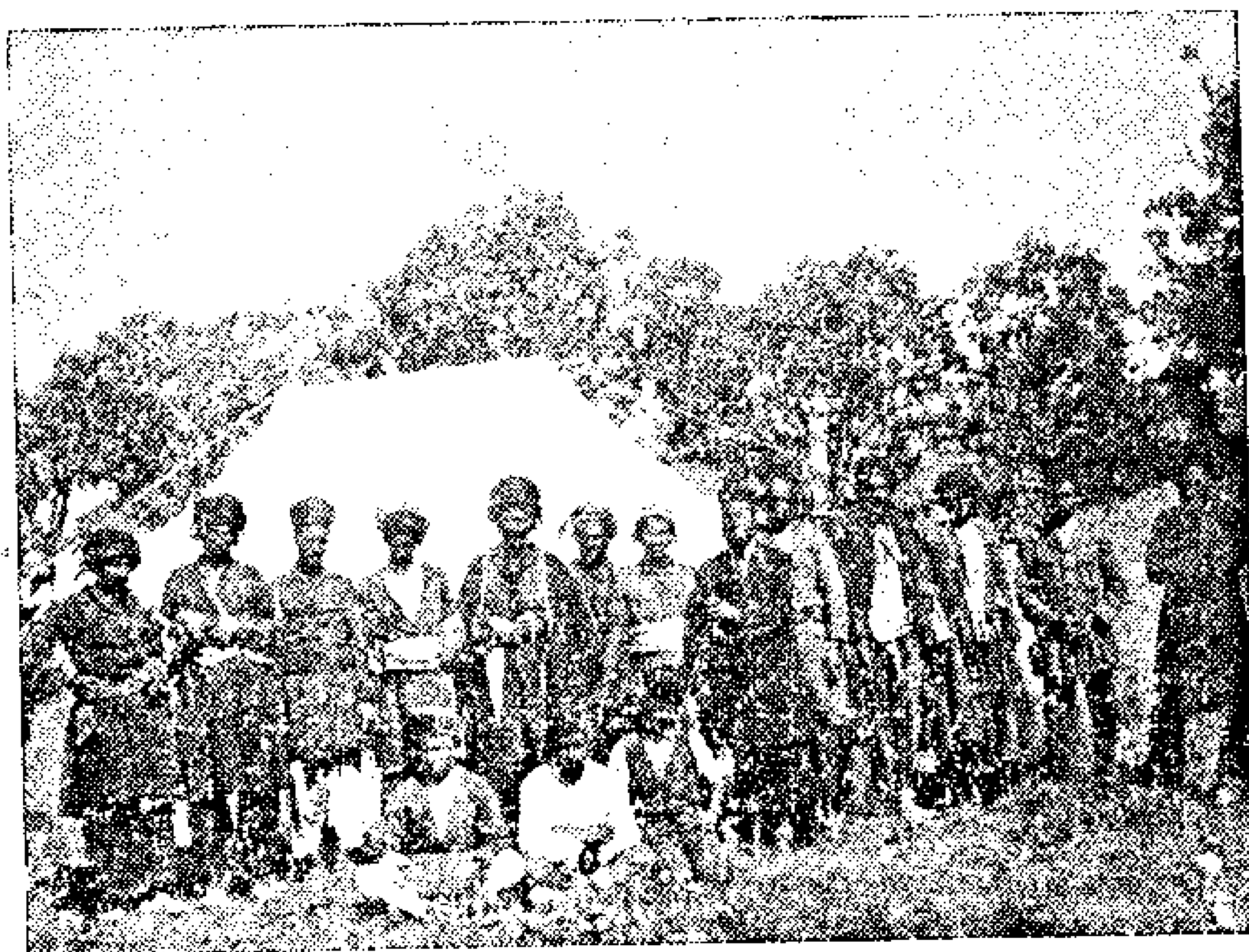
کنرسی = محمدجعفری ـ باباجعفری ـ عالی جعفری ـ غریبوند ـ هرکل ـ کشبل ـ سندلی ـ ایش کشاس ـ مکوند ـ زنگنه ـ کرد زنگنه ـ بلواسی (ابوالعباسی) ـ آل خورشیدی مم بینی ـ کریچه ـ سیلان ـ پوستین بکول ـ اسفرین ـ بوربورون ـ ورمحمد ـ استکی عاشوروند ـ عالینوند ـ برون تمبی ـ شیخ ـ گرگری ـ سهونی (باورساد وحموله و کهکش ومترك وشنکی وساد).

محمود صالح = اورش ـ مم جلالی ـ کاقلی ـ عادکار ـ آل داود ـ قلی ـ ارنپائی ـ منزائی (١٦ تیره است خلیل وتساروند ودویروند وفرخوند وجمالوند وخونباوا وچهار بره و در بالائی و بدرفته و گوروئی و مور زمینی و اورك و باوا وهارونی و کشول و اودنگه)

زلکی = دوغ زنی ـ جاوند ـ میمونجائی ـ سادات احمدی .

موکوئی = شیخ سعید ـ پیرگوئی ـ جوی گوئی ـ دیویستی ـ شیاس ـ مهدر .

میموند = بساك ـ (مخفف بواسحاق) و طوائف پولادوند و ابدال وند و عبدالوند ـ حاجیوند ـ عینی وند .



۳۸ - یك نمونه از لباس ایل عمله پشتکوه

۳ ـ کوه کیلویه ای ها

طوایف کوه کیلویه به‌سه‌قسمت عمده تقسیم میشوند . آقا جری ـ باوی ـ جاکلی.
آقا جری نزدیك ۲۰۰۰ خانوارند و شامل تیره های افشار ـ بیگدلی ـ تیلکو ـ بنالکو ـ جامه بزرگی ـ ختائی ـ داودی ـ شعری ـ قره باغی ـ کشتیل‌واز بیان است و محل سکونت تیره های فوق اطراف بهبهان میباشد .

باوی در حدود ۱۲۰۰ خانوار و در ناحیه باشت و کوه مره اقامت دارند و تیره های عمده آن بقرار ذیل است : علی شاهی ـ کیشی ـ موسائی ـ برافتابی ـ قلعه ای که آنرا عمله نیز گویند .

جاکی ـ این نیز به دو شعبه بزرگ چهار بنیچه و لیراوی منقسم میشود : چهار بنیچه مشتمل است بر چهار بخش : بویر احمدی ـ چرام ـ دشمن زیاری ـ نوئی .

لیراوی مشتمل بر دو قسمت است : لیراوی دشت و لیراوی کوهستانی و دومی نیز به چهار ایل قسمت شده بهمهٔ ـ شیر علی ـ طیبی ـ یوسفی ـ شهروئی .

تقسیمات تیره های چهار بنیچه بقرار زیر است ـ : بویر احمدی ـ در اون ـ تل خسروی ـ بلده شاهپور .

چرام ـ عده خانوارآن نزدیك بهزار است و تیره های آن بقرار زیر میباشد . بلگو ـ بناری ـ بورخون ـ تارمونی ـ حسام بهاءالدینی ـ ویلگون ـ شیخ گلبار ـ گشتاسب کمان کشی ـ مسیح شاهی .

دشمن زیاری ـ که در ناحیه شاهپور ورون ساکن هستند و به دو قسمت الیاسی و کشتاسبی تقسیم میشوند . تیره های الیاسی عبارت است از : باورد ـ دیناری ـ بویری ـ سلطانی ـ لودیناری ـ شیر محمدی ـ قلندری و تیره های گشتاسب عبارتند از میر احمدی ـ نیازی .

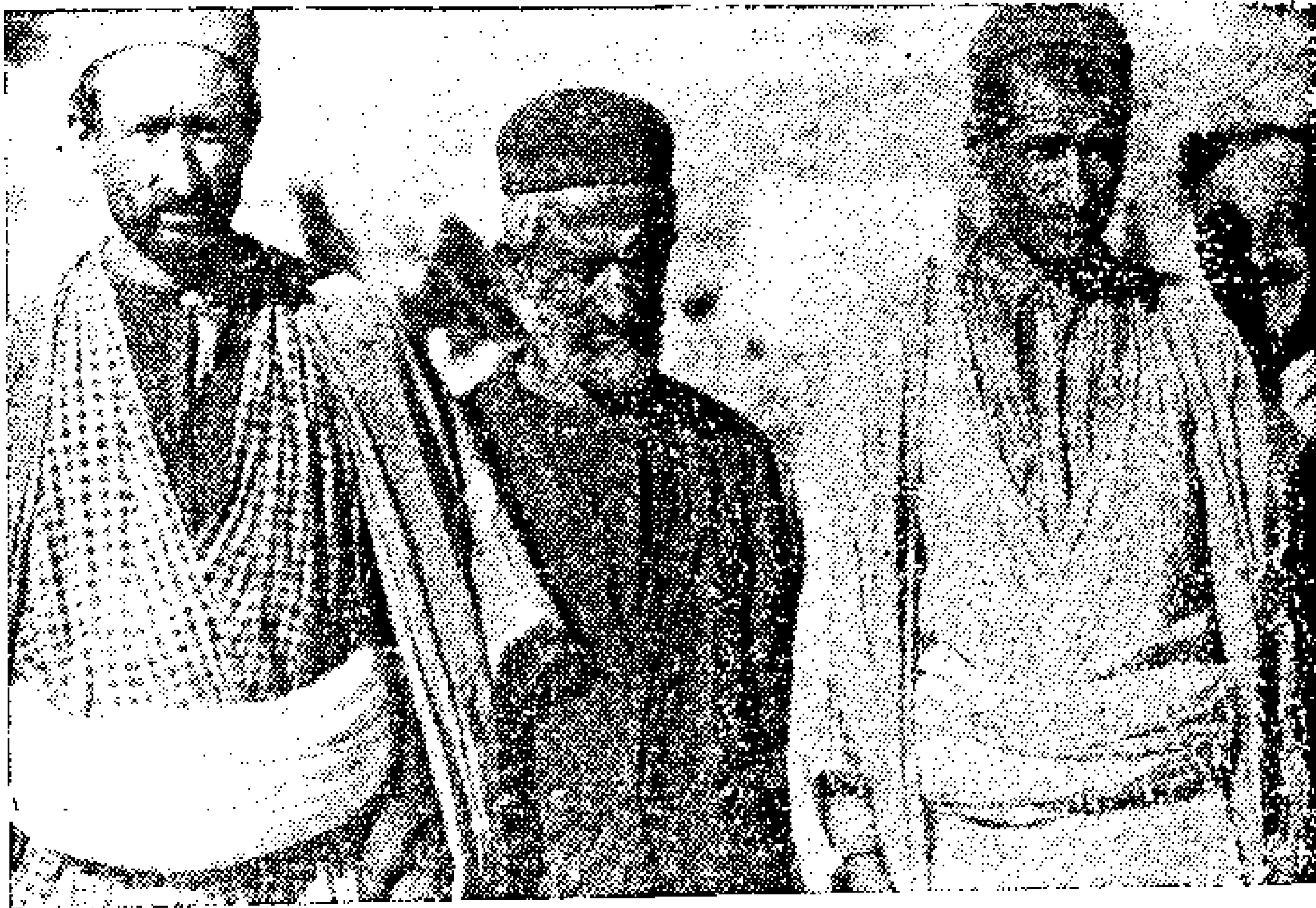
نوئی که چند محل از ناحیه رون و چند محل از ناحیه شاهپور را تصرف دارند و نزدیك به ۱۳۰۰ خانوار اند و تیره های عمده آن بقرار ذیل میباشد :
پابی ـ جلاله ـ دره موردی ـ دلاوری ـ زنگنه ـ زیلوئی ـ شیخ شیوارگان ـ شیخ هابیل ـ محمود شاهی ـ مهوینی .

لیراوی ـ دارای تیره‌های زیر است :
بهمهٔ مرکب از تیره های : بوالعباس ـ نیازی ـ بیژنی ـ جلیلی ـ خلیلی ـ رود تلخی ـ علاء الدینی ـ عمله ـ کلاه کج ـ کماهی و غیره .

شیرعلی ـ این طایفه با تیره شهروکی که شعبه ای از آنست در سال ۱۲۵٦ قمری از فارس متواری و بطرف رامهرمز و شوشتر آمده در آن نواحی پراکنده شده اند .

طیبی ـ عده آنان ۲۰۰۰ خانوار و به تیره های زیر تقسیم میشود . تاج طیب تاجین شاهی ـ تارضائی ـ تاعین علی ـ تاماولی ـ تامرادی ـ تاویسی ـ چهار گاهی غداچه وزکی ـ عالی طیب ـ قنبری ـ کرائی ـ گیوه چرمی ـ ناصر طیب ـ یوسفی ـ عده این عشیره سابقا ۸۰۰ خانوار بوده بعد کم کم پراکنده شده اند و اکنون

صد خانوار بیشتر نیستند که اطراف دریاچه الا در قرای اوسل و قلات و کوف زندگی میکنند.



۳۹ ـ یك نمونه دیگر از رخت ایلات کوه کیلویه . ملا فرامرز بویر احمدی

۴ ـ عربهای خوزستان

عمده طوایف عرب نژاد خوزستان عبارت میباشد از :

۱ـ قبیله بنی کعب ـ این قبیله بچند تیره اصلی منقسم میشود بقرار ذیل : محیسن ادریس ـ نصار ـ البوغبیش ـ عساکره ـ البوعلی ـ البوصوف ـ البونصری ـ شوام ـ مسطور ـ قصبه ـ مینجر ـ عشایر اصلی محیسن بعضی در خاك عراق ساکن اند و برخی نیز اطراف خرمشهر در طرفین کارون و شط العرب و برخی نیز در جزیرة الخضر، از کسبه تا محمره متوقف اند. عشایر مجدم و خنافره و جذبه در فلاحیه سکونت دارند . از طایفه نصار جمعی در اهواز سکونت دارند .



۴۰ ـ نمونه رخت عربهای خوزستان .

۲ ـ قبیله باوی ـ اعراب باوی درشمال اهواز تا قریه ویس وبنه در کنار شرقی کارون سکونت دارند و نزدیك هشتاد خانوار از آنها در طرف مغرب کارون سکونت دارند و برخی نیز در راشد و زاویه در سیاه چادرها ساکن و به تربیت احشام اشتغال دارند .

۳ـ آل کثیر ـ این قبیله تقریباً از سه هزار خانوار تشکیل شده و تیره های

بزرگ آن عبارت از سبعه و عنافجه وضياعه‌است ودر نقاط غربي و جنوبي دزفول تا نهر هاشم، در سياه چادر ها زندگي ميكنند . ۳۰۰۰ خانوار از آنها در جريه قومات مسكن دارد و ۳۰۰ خانوار درقريه عشاره و نيزقسمتي ازتيره هاى عنافجه وضياعه در زمينهاى ميان رودخانه شوشتر و دزفول مسكن گزيده اند .

۴ـ اعراب منتفج ـ اين طايفه در سبعه وام تمير در ضلع غربي كارون‌ساكن‌اند و بزراعت و گوسفند داري مشغولند .

۵ـ چنانه (كنانه) در اطراف دزفول سكونت دارند .

۶ـ بني طرف ـ از اين قبيله هزار خانوار در خفاجيه كه مركـز شيوخ ايل محسوب است ساكن و در بساتين از توابع حويزه هزار خانوار ديگر اقامت دارد . تيره هاى كوچك ديگرى از اعراب هست كه از ذكر آنها صرفنظر شده .

تقسيمات سياسى خوزستان در عصور قديمه

از تقسيم بنديهاى خوزستان در دوره عيلاميان و هخامنشيان اطلاع درستى‌در دست نيست چه كتيبه ها و نوشته ها كه از آن روزگار بيادگار مانده است در اين زمينه چيزى‌بدست نميدهد . هردوت كه درآن ايام بوده نيز در اين باب چيزى در كتاب خود نياورده است . نخستين كسى كه در اين خصوص اندكى متعرض شده‌است‌استرابو ميباشد كه از روى هم رفته كلماتش ميشود در اين زمينه في‌الجمله استفاده اى نمود . نويسنده مذكور در صفحه ۱۳۰ كتاب جغرافياى خود گويد : «سوسين (خوزستان) واقع است ميان پارس و بابل و داراى شهر مهمى است كـه سوسا (شوش) ناميده ميشود . چون پارسيها وكورش برماد استيلا يافتند ديدند كه خاك خودشان در كناره مملكت واقع شده وكشور سوس بوسط مملكت و بابل و به‌ملل‌ديگر نزديكتر است لذا نشيمن شاهانه (پايتخت) خود را در آنجا قرار دادند و از اين هم خوشحال بودند كه در اين كشور شهر مهمى مانند سوسا هست كه پيوسته زير فرمان ديگران بوده و محل اقدامات مهمه واقع نشده است مگر در دوره پهلوانى قديم .... و ساحل آن از سرحد پارس‌است تا دهانه تيگريس (دجله) بمسافت سه‌هزار استاديا.... بالاى بابل و سوس در شمال بطرف مشرق خاك عيلاميهاست وهمچنين پراتاكينها كه مردمانى راهزن هستند و اعتماد دارند در آن عزلتگاه خود بر سختى كوه‌ها و آنان نزديكند باپولونيائيها ... وعيلاميها در جنگند با پراتاكينها وشوشيهاواوكسيها...». و در صفحه ۱۵۳ گويد : « نزديك سوسيان سرزمين عيلاميها است بيشترآن كوهستانى ودزد نشين است كه پيوسته است‌بكوههاى زاكرس واوكسيها مثل‌همسايگان خود تير اندازند چه خاك آنها كم وكم آب وگياه است ناچار بدست رنج ديگران زندگـانى ميكنند لذا قهراً جنگى و قوى هستند ..... و عيلاميها در سرزمين بزرگترى هستند كه قسمت حاصلخيزش زارع نشين است وكوهستان آن شكارگاه »(۱) و در خصوص راههاى شهر سلوكى بازگويد « سه راه براى ورود اين زمين هست يكى از ماد

۱ ـ گويا استرابو از دوره‌هاى اقتدار و عظمت قديم عيلام و شوش خبرى نداشته است .

از راه زاكرس از وسط ساباتيك دوم از سوس از ميان دشت كابيانه و راه سوم از پارس است وكربيانه هم ولايتى است عيلامى ».

از روى‌همرفته كلمات استرابو چنين بدست ميايد كه خوزستان در آن زمان به چهار بخش منقسم بوده است. ۱ـ سوسيان كه مركز آن شوش و شامل جلگه‌خوزستان بوده تاكنار دريا. ۲ ـ خاك عيلاميان كه بالرستان منطبق است وساباتيك در شمال پشتكوه وكابيانه درجنوب‌آن بوده وكربيانه هم‌نام قسمتى‌ازاين خاك‌بوده‌است. ۳ـ خاك كوسيها كه در شرقى لرستان و سواحل سزار بوده است. ٤ـ خاك اكسيها كه بختيارى وكوهكيلويه كنونى باشد و پراتاكينها مردمانى بوده اند درشمال شرقى خوزستان تا حدود اصفهان كه كلمه فريدن و پوروتدكان چهار محال از نام آنـان گرفته شده است ودر چهارقرن بعد امين‌مـارسلن در كتاب‌تاريخ روم قسمت۲۳ نوشته است : «خاك سوسيان متصل بخاك كلده‌وبلادش كم ومختصراست.شهر سوسا كه غالباً پايتخت‌پادشاهان بود از شهرهاى معظم اين ناحيه است وشهرهاى ارسبا تاوسلا «شله» وارإخاهم از بلاد معتبر محسوب‌ميشود .لكن ساير بلاداين ناحيه چندان معتبر نيست ودر اين خاك‌رودهاى متعدد جارى است كه معظم آنهاروداراواتس‌وهاراكس‌ومسئوس ميباشد».از بيانات‌مزبور چيزى‌درست بدست نميآيد. بعلاوه درجغرافى بطليموس شرحى از شهرهاى خوزستان و عـروض و اطوال آن نيزآمده است. اين بود آنچه نويسندگان پيش از اسلام در اين باب نوشته‌اند.

اما جغرافى نويسان اسلامى پس خليل‌ابن‌احمد در كتاب‌العين بنقل از معجم‌گويد: «خوزستان را هفت‌كوره است بين‌فارس و بصره كه هريك را نامى خاص ميباشد» وابن خردادبه درص۴۲ گويد: «كور(ولايات)كشور اهواز(خوزستان) سوق‌الاهواز است و رامهرمز وايذج وعسكرمكرم وشوشترو جنديساپور وسوس وسرق‌كه دورق باشد ونهر تيرى ومناذر كبرى ومناذر صغرى . . . واقليم اهواز كشورى است وسيع مشتمل بر هفت ولايت». نويسنده مزبور با اينكه تصريح ميكندكه اين‌كشور بهفت ولايت تقسيم‌ميشده اسامى ولايات وبعض بلوك را بهم خلط‌كرده. قدامةابن جعفر در ص ۲۴۲ كتاب خراج گويد:«خوزستان را هفت ولايت است نخست از سرحد بصره سوق الاهـواز است واز حدود مذار نهرتيرى پس ولايت شوشتر وولايت شوش وولايت رامهرمز وولايت‌سوق العتيق» گوياكلمه‌اخير سرق‌العتيق باشد .

ابن رسته در اعلاق‌النفيسه ص۱۸۸ مينويسد: «نامهاى‌كشور اهواز وشهرهاى‌آن سوق‌الاهواز وآن هرمشيراست ،رامهرمز ،شوشتر، جنديشاپور، شوش ، دورق، منـاذر صغرى، عسـكر مكرم، رستاق ذط ،سنبيل ايذج، كلتانيه وبنيان » واين نـويسنده نيز نامهاى ولايات وشهرها وبلوك را بهم مخلوط كرده است. ابن فقيه همدانى دراخبار‌البلدان مينويسد :«واهواز آن‌سوق‌الاهواز استورامهرمز وايذج وعسكرمكرم‌وشوشتر وجنديشاپور وشوش وسرق ونهر تيرى ومناذركبرى».

اصطخرى درص۸۹ نوشته است: «اما شهرهائيكه درخـوزستان واقع شده است پس‌آنها ولايات هستند .يكى اهوازاست‌كه نام مركز آن هرمز شهر است وآن‌ولايتى

بزرك است که سایر ولایات بدان نسبت داده‌میشود وعسکرمکرم وشوشتر وجندیشابور ورامهرمز وسرق... وایذج ونهر تیری وحومه ذط وخابران واین دو یك ولایت است و حومه بنیان وسوق سنبیل ومنادر کبری ومناذر صغری وجبی وطیب وکلیوان‌واینها همه شهرهائی هستند که هریك راکوره است» . وعبارت ابن حوقل در این باب عین عبارت اصطخری است که عده ولایات را هفده‌ولایت شمرده است .

مفصلترین بیان در باب تقسیمات سابق خوزستان کلام‌مقدسی است که درص۴۹۵ گوید: بدانکه اقلیم خوزستان در سابق اهواز نامیده میشد وآن مشتمل بوده بر هفت ولایت که بعضی از بین رفته وحدود بعض دیگر بهم خورده است و برخی هم موافقت با قاعده تشکیل ولایات ندارد.ماگفتیم که مثل پادشاهان در این علم مثل صحابه است در علم شریعت پس اگر یکی از آنان در مسئله‌ای حکمی نمود ومخالفی نداشت قــول او حجت خواهد بود . وعضدالدوله که از اجله پــادشاهان زمان خود بود وآثار بسیار از شهرهاو نهرهاوسدهاو بندهاو تشکیلات واصلاحات ازاودر بلاداسلام مانده است این‌اقلیم‌را سبع کور (هفت‌ولایت) میخوانده است ونزد مردم هم این معروف است لهذا ماهم اورا پیروی کردیم .پس اولین ولایت از ناحیه جبال شوش است بعد جندیشابور و بعدشوشتر وپس از آن‌عسکر مکرم آنگاه اهوازسپس رامهرمز و بعد دوروق‌واین نامها شامل‌است تمام ولایات‌وقصبات‌را.ولایات خوزستان کم شهرند وحدوداین کشور بهم نزدیك‌است». آنگاه مقدسی ولایات را.یك‌بیك نام میبرد ومواقع‌وخصائص ومحصولات نباتی‌وصنعتی وشهرهای مهمه آنها را میشمارد .

عده شهرهائیکه‌نام برده است۵۹ شهراست که مادر آینده از آنها گفتگوخواهیم کرد واین شهرها وولایات سوای‌ولایات ارجان است (بهبهان) وکوهکیلویه‌ومهرجان ومابندان (لرستان) میباشدکه آنها را در حساب خوزستان نیاورده است زیـرا در آن ایام ارجان وکوهکیلویه جزء فارس ومهرجان وماسبذان جزء اقلیم جبال(عراق عجم) محسوب میشده است وچنانچه شهرهای این دوولایات را در حساب‌آوریم خوزستان در آن‌زمان دارای هفتاد شهر آباد بوده است.

فیروز آبادی مؤلف قاموس درماده هوز گوید:واهواز رانه ولایت است بین‌بصره وفارس که‌هریك را نامی‌است و آن رامهرمز است وعسکر مکرم وشوشتروجندیشابور وسرق ونـهر تیری وایذج ومناذر ونامهای بسیاری از شهرها را در مطاوی کتاب خود ذکر نموده است.

بخش دومین

این بخش‌مشتمل است بر یکمقدمه وپنج بهره ومقدمه در سه گفتار گفتگو مینماید: از حدود سیاسی خوزستان وتقسیمات سیاسی آن در اعصار پیشین وقرون اخیره ودر بهره‌ها گفتگو میشود از جغرافیای سیاسی خوزستان بتفصیل از هر بخش وبلوك باذکر تغییرات وقضایای مهمه هر قسمت وبیان تاریخ آبادی وویرانی شهرهائیکه در این‌خاك بوده وذکر آثار قدیمه که در هربخش دیده میشود وتحقیقات در باره آنها.

مقدمه

گفتار یکم ـ حدود خوزستان

حدود طبیعی خوزستان در بخش نخستین نگارش یافت وسرحدات سیاسی آن از هزاران سال تا کنون نسبت بقوت وضعف سلطنتهائی که در آن تشکیل میشده است با اختلاف تشکیلات دولی که خوزستان ضمیمه قلمروآنهابوده مکرر تغییر نموده‌وخطوط سرحدی جابجا میشده است .گاهی حدود آن‌ازقصر شیرین تا بندر لنکه امتدادداشته(۱) زمانی از بالای‌دزفول شروع وبپائین دورق (شادکان) انتها میپذیرفته است از اینجهت کلمات جغرافی نویسان در خصوص سرحدات آن‌مختلف دیده میشود. برای نمونه‌وگواه برخی را دراین‌نامه یادآور میشویم:

اصطخری درص۸۸ گوید: «اما حدود خوزستان پس‌شرقی آن فارس‌واصفهان‌است وبین حد آن وفارس رود طاب است تا نزدیك مهرویان آنگاه حدبین ولایت دورق و مهرویان در خشکی است تا دریا وغربی‌خوزستان روستای واسط است ودورالراسبی. شمالی آن حدصیمره وکرخه ولرستان تا متصل شود بجبال (عراق عجم) تا اصفـهان و گویند که لرستان از خوزستان بوده وبعد بجبال ملحق شده‌است...».

مقدسی‌در ص۴۰۲ گفته است: «اول خوزستان از جانب کوهستان‌شهر شوشتراست پس جندیشابور وبعد عسکرمکرم‌آنگاه اهواز سپس دورق» ویاقوت در مرصادالاطلاع گوید:«خوزستان واقع است بین‌فارس وبصره وواسط وکوهستان لرکه مجاور اصفهان است» اما در تقویم ابوالفدا چنین آمده‌است .«سرحد خوزستان از طرف غـرب بلوك واسط ودورالراسبی است واز طرف جنوب عبادان ومهرویان ودورق تا حدود فارس و از جهت مشرق وشمال‌شرقی حدود اصفهان وبلاد جبل واز جانب شمال صیمره و کرخه‌و کوههای لرستان است ».

(۱) دیولافوائیس سابق هیئت حفریه شوش گوید: حدود خوزستان در دوره عیلامیان ازسمت جنوب تا بندر لنکه امتداد داشته‌واز سمت شمال راهی بوده که ازبابل باکباتان میرفت‌ودر مشرق خاك بختیاری وکوهکیلویه در آن داخل بود ورودخانه دجله سرحد غربی آن محسوب میشود.

حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب ص۱٦۸ مینویسد: «حدودش تا ولایات عراق‌عرب و کردستان ولرستان وفارس‌پیوسته».وخانجی‌درذیل کتاب معجم گوید :«خوزستان‌واقع است بین کوههای زاگرس‌ودجله وشمال‌آن مادی‌وجنوبیش خلیج فارس است». بستانی درج۷ دائرة المعارف میگوید : « خوزستان از طرف شمال وشمال شرقی محدود است بلرستان واز جنوب‌شرقی بفارس واز سمت جنوب‌بخلیج فارس واز مغرب بولایت‌بغداد» ودر ج۱۰ ذیل کلمه شوشتر میگوید:«ولایتی است قدیم ووسیع در بلاد ایران که قسمت شمال آن کوهستان است واکثر آن دشتهائی است واقع بین کوههای زاگرس ودجله‌و شمال آن مادی وجنوبیش خلیج فارس است » . اسعد منصور در جغرافی کتاب مقدس گفته:« مملکت عیلام در جنوب آشور وشرقی دجله وغربی فارس واقع است».

سرحد غربی کنونی خوزستان همان خطی است که ایران را از عراق عرب جـدا میکند وتعیین آن از آثار سلطنت آل‌قاجار است که دنباله آن تا این ایام کشیده‌شده. تفصیل قضیه آنستکه چون دولت صفویه در ایران تشکیل گردید عراق عرب راجزء خاك ایران دانسته، ضمیمه متصرفات خود نمود وگاهی که عثمانیان دست‌اندازی به‌بین‌النهرین مینمودند ایرانیان بمحض یافتن فرصت آنرا پس میگرفتند واین رویه تادوره نادرشاه‌و کریمخان زند امتداد داشت.

بدیهی است کـه در اینصورت احتیاجی بسرحدبندی نداشتند اما قاجارها چـون مقاومت با عثمانی را ازقدرت خود خارج میدیدند بناچار تسلط عثمانی را بر عراق تا اندازه‌ای تصدیق کردند ودر نتیجه محتاج بسرحد بندی شدند زیرا مکرر بین طـرفین نسبت بنقاط سرحدی کشمکش واقع میشد . مخـصوصاً دست اندازی عثمانی بسلیمانیه کردستان وهجوم علیرضا پاشا بر محمره اسباب اختلاف شده بود و بالاخره بـوساطت روس و انگلیس عهد نامه ارزروم منعقدگردید که بخشی از آن مربوط بتعیین حـدود خوزستان وعراق است.

این‌عهدنامه که شط‌العرب را تا بالای محمره سرحد قرار داده در فقره دوم چنین گوید:«دولت عثمانیه نیز قویا تعهد میکند که شهروبندر محمره وجزیره الخضرولنگر گاه وهم اراضی ساحل شرقی یعنی اراضی یسار شط‌العرب که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است بملکیت در تصرف دولت ایران‌باشد وعلاوه براین حق خواهندداشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلیکه به‌بحر منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در شط مذکور آمدورفت نمایند » وخط غرب رابتعیین کمیسیون مخـتلط از نمایندگان ایران وعثمانی وروس وانگلیس واگذار مینماید .این عهدنـامه را در سال ۱۲۵۳ قمری(۱۸۴۳میلادی) بسته‌اندودردنبال آن کمیسیون‌تشکیل گردید. نتیجه مطالعات‌و مذاکرات کمیسیون‌این شدکه دولتین ایران وعثمانی برخی اززمینهای سرحدی رامبادله نمایند تا رفع کشمکش گردد. ودر سال ۱۸۴۹ میلادی کمیسیون مبادله اراضی‌در بغدادو محمره تشکیل شد وسه‌سال دامنه مذاکرات امتداد یافت ونتیجه در این باب گرفته نشد. در ۱۸۵۱ میلادی لرد پالمرستون وزیر خارجه انگلیس پیشنهاد نمود کـه برای کمك بکمیسیون‌مزبور کمیسیون دیگری در استانبول تشکیل شود که برطبق عهدنامه سرحد

فیمابین را بطورکلی تعیین ونقاط لاینحل را معوق گذارند که تا بعد رفع اختلاف‌شود. این کمیسیون نه‌سال مشغول بود تا نقشه‌ای از آرارات تا شط‌العرب (۸۰۰×۴۰ میل) برداشت ومقرر کرد که در اختلافات روس وانگلیس‌حکم باشند.

با این تـرتیب باز قضیه خاتمه نیافته هریك بوقت فرصت، بخاك‌دیگری تجاوز میکردند.منجمله در زمان حسینقلی‌خان ابوغداره،عثمانیان معدن‌نمکزار راتصرف کردند. والی مذکور بزور آنرا پس‌گرفت .در پائیز ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲٦قمری) که دولت ایران دچار انقلاب مشروطیت بود عثمانیان در چند نقطه بخاك ایران تجاوز نمودند که منجمله اراضی صیفی وباغائی را ازپشتکوه اشغال کردند .والی پشتکوه سه‌هزار نفرلر وکرد بریاست جواد خان سرهنك عموی خود فرستاده آنان را ازخاك پشتکوه بیرون کرد (امین‌المسافر ص۱۴). دولت ایران‌بناچار تقاضای حکمیت نموده نمایندگان‌طرفین بهمراه مأمورین روس وانگلیس بسرحدات عزیمت نمودند . این کمیسیون از شط العرب شروع بنقشه‌برداری نمود تا حدود آذربایجان خط‌سرحدی را تعیین ساختند بعدهم‌علائم سرحدی نصب شد واختلافات را تااندازه‌ای مرتفع نمودند. خط سرحدی که خوزستان‌را از عراق‌عرب جدا مینماید بموجب نقشه‌های ترسیم‌شده وصورت‌مجلسها که‌در کمیسیونها بامضاء رسیده است ازاین قرار است.

خط سرحدی از نهرخین میگذرد تا نقطه‌ای که معروف‌است به‌الحد محمره‌وقبلیه وخزعلیه وپس از آن خط سرحدی ازنهر خین میگذرد تا نهرابوالعرابیه قریب به‌دعیجی وحد بعدازآن‌بسمت شمال غرب مستقیماًمتوجه گشته‌پس‌ازعبوراز بیابانها داخل‌هورالعظیم میشود وچون این هور باطلاقی غیر قابل عبور است که ازآبهای دویرج وکرخه‌تشکیل وتمامی نیزار است آنرا سرحد قرار داده‌اند. خط‌سرحدی از وسط هور گذشته بدهانه نهرام‌الجیر(ام‌القیر) میرسدتامنتهی‌شود بشط‌العمیا (رودخانه کور)شط‌مزبور در کوههای رشید داغ وقبورالابدال داخل خاك ایران است. ازدویرج خط‌سرحدی‌تغییر کرده از رشته جبال فکه وجبال حمرین برودخانه تیب منتهی میشود واز آنجا بعد سلسله جبال حمرین متعلق بایران است تا برسد به‌میل بالك که رودخانه خشکی است‌واز میان کوشیر (تپه شیر) میگذرد مقابل‌دز رباطیه واز آنجاخط سرحدی منحرف میشود وداخل‌میگردد برود کنجیاچم واز کوههای کولبك گذشته میرسد برود ترساق ودر آنجا بقلعه میبك‌واز آنجا برودخانه تلخاب واز تلخاب متوجه شمال شده در امتداد قلل آن میرود تا آب کافی شیخ واز آنجاگذشته میرسد بکوه‌کله سوان‌و از آنجا برودخانه کنگیر و کوه وربلند درسرحد کردستان .

بعبارت دیگر خط سرحد غربی خوزستان خطی است منطبق برشط‌العرب‌ازدهانه خلیج فارس تا نزدیك قریه دعیجی بالای خرمشهر واز آنجا منطبق‌بر درجه ۴۸شرقی گرینویچ مستقیماً متوجه شمال‌شده میرود تا درجه۳۱ عرض شمال واز آنجا متوجه‌غرب شده داخل میشود بهورالعظیم (مرداب بزرك) حویزه واز میانه هورروبشمال میرود تا مصب دویرج که از شمال بجنوب جاریست وکناره آب‌دویرج سرحد است تا درجه ۳۲ عرض شمالی. سپس‌منطبق است برخطی که دامنه کوههای پشتکوه‌رااز جلگه جدامیکند تاآب گنگیر در سرحد کردستان .

بهره یکم

خوزستان مرکزی = اهواز ـ شوشتر

سر زمینی که در میانه کشور خوزستان است و از روزگار کوچك شدن شهر شوش تا کنون که نزدیك به دو هزار سال میشود پیوسته جایگاه فرمانروایان این کشور میباشد (نهصد سال در اهواز قدیم و هشتصد سال در شوشتر). این سر زمین را ما خوزستان مرکزی نامیدیم . درازای آن از شمال قریه گتوند در ولایت شوشتر تا دارخوبه درجنوب اهواز نزدیك به هشتاد میل و پهنای آن ازکوه گچ وشور کندك تا شورکاونك و رودخانه کرخه شصت میل ومتوسط ارتفاعش از روی دریا یکصد گز است . بیشتر سطح آن هموار و جز چند رشته کوه کوتاه و تلهای دراز کـه نام برده میشود در آن نیست. آب کارون از شمال آن وارد وازگوشه جنوب غربی خارج میشود. آب دز و آب کرخه در حدود غربی آن جریان دارد و شور کوپال در شرقی آن روان است . این سرزمین در این زمان بدو ولایت اهواز و شوشتر تقسیم شده است اما در روزگار پیشین ولایت دیگری بنام عسکر مکرم بین این دو بوده است که تا هفتصد هشتصد سال پیش آبادان بوده و کم کم در نتیجه شکستن سدها و خشکیدن نهرها ویران و بیابان گردیده است . (۱)

ولایت اهواز

یاقوت کلمه اهواز را بغلط جمع هوز محرف حوز از لغت عرب پنداشته است و این کلمه محققاً محرف اوازّ یا اواجا میباشد که در کتیبه بی ستون آمـده است . (در کتیبه نقش رستم کلمه خواجا ذکر شده) و عربی نیست و این ولایت در هـزار سال پیش بنام شهر بـزرگ آن سوق الاهواز نامیده میشد . و آن در جنوب ولایت شوشتر و دزفول و مغرب ولایت را مهرمز و مشرق ولایت سوسنگرد و دشت میشان (حویزه) و شمال ولایت خرمشهر و آبادان و شادکان واقع میباشد . طولش از شور کندك در مشرق تا رود کرخه در مغرب شصت میل و عرض آن از بند قیر در شمال تا دارخوبه در جنوب پنجاه میل است . خاك آن هموار و جز چند رشته تلهای بلند کـه

(۱) عسکر مکرم ولایتی بسیار آبادان و مشتمل بر شهرهای چند بوده است و حاکم نشین آن همان شهر عسکر یا لشکر است که ولایت بنام آن خوانده میشده . مقدسی در صفحه ۴۰۶ گوید : « اما عسکر پس آن ولایتی است بس مهم که آنرا سه رودخانه میشکافد و فرا میگیرد ودرآن ولایت است بلوك مسرقان و شهرهای آن جویك (جونك خونك خ . ل) و زیدان (زندان) دندان خ ل وسوق الثلثاوجنك (سکك خ‌ل) وذوقرطم وبرجان (یزجان خ ل) و خانطوق (خورطوق خ . ل) میباشد وبازار شهر عسکر در روز جمعه است بعداز آن تا خان طوق شش شهر است باسامی ایام هفته که هرروزی را بازاریست .

اعراب آنها را جبل مینامند کوهی در آن نیست مانند کوه اهواز که بدرازای چهار میل در مشرق شهر اهواز افتاده است و کوه بنه بطول بیست میل از کنار کوپال تا کنار رود جراحی و کوه مشریه بدرازای ده میل در جنوب شرقی اهواز و یك رشته دیگر در ساحل غربی کارون مقابل اهواز که در حقیقت از همان رشته کوه اهواز میباشد . (۱)

آب کارون از شمال وارد این ولایت شده پس از طی هفتاد میل از زاویه جنوب غربی خارج میشود . آب دز و آب کرخه در نواحی غربی این ولایت روان است وشور کوپال (از کلمه گاو ـ پالا) در نواحی شرقی آن جریان دارد و در هوربنه میریزد در چند سال پیش سر راه اهواز برامهرمز پلی بر این شور بسته بودند و این شور (آب‌شور) درکتب قدما نیز ذکر شده است.(۲)

این ولایت بگفته مقدسی در هزار سال قبل بغیر ازاهواز حاکم نشین آن‌دوازده شهر دیگر داشته است باین نامها : نهر تیری . مناذر کبری . مناذر صغری . جوزوك (خوردك خ . ل) . سوق‌الاربعاء . حصن مهدی . باسیان . شوراب. بندم الـدورق (مندم الدورق خ.ل) سند . جبی . بیره که در این ایام جایگاه بیشتر آنها بر ما مجهول است . نویسنده مذکور تصریح میکند که نهر تیری و مناذر از ولایات مستقله پیشین بوده‌اند که در اثر کوچك شدن ضمیمه اهواز شده بوده و باسیان و جبی در این زمان جزء ولایت شادکان و حصن مهدی جزء خرمشهر و نهر تیری جزء دشت میشان است که از هر کدام در جای‌خود گفتگو خواهیم نمود . ما نخست از شهر اهوازقدیم گفتگو نموده آنگاه باهواز کنونی خواهیم پرداخت .

اهواز قدیم ـ که اهواز کنونی در جای آن آباد شده است درایام ساسانیان هرمشیر و خوزستان بازار نامیده میشد . حمزه در ص ۳۳ گوید :«هرمزاردشیر نام دو شهر است چون اردشیر آنها را بنا نهاد هریکی را بنامی مرکب از نام خود ونام خدای بنامید آنگاه بزرگان و اشراف را در یکیْ جای داد و کسبه وبازاریان‌را در دیگری لذا شهر بازاریان به هوجستان واجار (خوزستان بازار) معروف شد و عرب معرب (ترجمه بعربی) نموده سوق‌الاهواز خواندند و نام شهر دیگر را معرب(مخفف) کرده ، هرمشیر گفتند وآن در فتح عربی خراب شد و جای بازاریان بماند » و یاقوت از ابوزید نقل میکند که نام قدیم آن هرمز شهر است که هرمشیر شده و قول حمزه

(۱) یاقوت درصفحه ۳۸۲ جلد یك گوید« اهوازیان این کوه را از کف طوفان نوح دانند وگویند در نمو است ونزد عرب به قمیئمان معروف است » و باز در صفحه ۱۳۳ جلد ۷ گوید: «ستونهای جامع بصره را از این کوه تراشیده‌اند و حمزه پسر عبدالله زبیر آنرا قمیئمان نامیده » و باز در صفحه ۳۸۲ جلدیك گوید « افاعی درآن بسیار است » .

(۲) یاقوت در صفحه ۳۲۸ جلد یك از گفته مسعربن مهلهل گوید : در ولایت اهواز آبی دیگر است که بر حدود آن از طرف مشرق میگذرد و از دره‌ای شروع میشود که آنرا شورآب گویند ودرآنجاآثاری از ساسانیان دیده میشود » و در صفحه ۳۰۶ جلد پنج گوید: «شورآب بمعنی آب نمك است و آن رودی است از خوزستان که قدری از آن بشهری میگذرد و شاید همان باشد که عرب سولان نامیده‌اند و با این نام شیرین است » و این عبارت را جز به شور کوپال نتوان تطبیق کرد .

اگر مگس نداشت و بهاران اگر کیك‌هائی نداشت که بگرك ماند و با وجود این برای ضعفا از بابت لباس آسایش است" و آن مثل شهر رمله دوقسمت است نهایت آنکه مسجد جامع و بیشتر بازارها در جانب فارس است .جانب عراقی جزیره‌است که عمده رودخانه ازپشت آن میگذرد مانند شهر فسطاط در مصر ومابین دوقسمت شهر پلی است که آنرا پل هندوان مینامند . و بر کناره این شهر دولابهائی چنداست که با آب میگردد و آنها را ناعور مینامند واین ناعورها آب‌را بەقناتهائی میاندازد که بحوضهای خانه‌ها و باغها میرود ورودخانه از پشت شهر میپیچد طرف شادروان... وجوی مسرقان از پائین شهر میگذرد ودر بیشتر سال خشکیده است».

یاقوت در ذیل کلمه اهواز پس از گفتگو از نام و بانی شهر وموقعیت وطالع آن گوید :«واهل اهواز ببخل وحمق وپست همتی معروف‌اند وهر کس یکسال درآن‌ساکن شود کمی درعقلش ظاهر گردد و برخی از اشراف در آن ساکن شدند به‌طبیعت مردمش منقلب گردیدند وتب‌داران فراوان است وچهره‌های‌مردمش زرد وتیره‌ازاین جهت‌مغیرة - ابن سلیمان گفته که زمین اهواز مس‌است که طلا میرویاند وزمین بصره طلائی است که مس میرویاند... ومسعر بن مهلهل گفته سوق‌الاهواز را چند آب میشکافد یکی رودخانه بزرك که آب شوشتر باشد وآن ازکناره شهر میگذرد واز آن رودی بزرك جدا شده داخل شهر گردد وبراین روداست که پلی بزرك ومسجدی وسیع ساخته‌اند وآسیابهای عجیب وناعورهای شگفتی بدان میگردد وآب آن در وقت سیل سرخ است وبطرف باسیان ودریا میرود وورود مسرقان نیز از این شهر میگذرد وآن نیز از شوشتر است که از میان عسکر مکرم میگذرد وآب‌آن در هنگام کمی آبها سفید است ودرهنگام طغیان سیل سفید ترمیشود . شکرآن بهترین شکر خوزستان است وبه رودخانه بزرك شادروان نیکوی عجیب محکمی از سنك تراشیده‌ساخته شده است که آب‌را بچندجوی برمیگرداند ودر برابر آن مسجد علی بن موسی‌الرضا۴ است که درسفر مدینه بخراسان ساخته است ...».

احمدبن محمد همدانی گوید :« که اهل اهواز لئیم‌ترین و بخیلترین مردم‌اند وصابرترین خلق خدا هستند در تحمل غربت وسفر از شهری بشهری وهمین بس است‌که در هر شهری داخل شوی دسته‌ای ازمردم خوزستان‌میبینی واین‌بواسطه حرص‌ایشان درجمع مال است... وهیچ‌گونه سرخ در آن دیده نشود وآن کشنده اشخاص غریب است . و این بدی‌ها از خود شهر است واز این جهت است‌که درکوه مشرف برآن افاعی‌بسیار است وهمچنین عقربهای جراره در خانه‌ها ودرمنازل ومعابرآن... واگر در دنیا چیزی بدتر از اینها بود اهواز در تولیدآن کوتاهی نمیکرد. واز بلاهای آن یکی اینستکه در پشت شهر شوره‌زارها ومردابهای گندیده واقع شده است ودر شهر نهرهائی است که‌آب‌روها ومستراحها ومنجلابها میگذرد وآبهای باران وشستشودر آنها میریزد که آنها در زمینهای زیاد میماند هنگامیکه آفتاب براینها میتابد وکوه هم بخارات‌وگرما را پس دهد هوای شهرفاسدگردد وهمه چیز بدان فاسد شود وبعضی ازمعمرین گفته اند که از زنهای قابله شنیده شده‌که برخی بچه‌ها تب دار بدنیا آمده‌اند واز چیزهائیکه

باعث زیادی گرمای آنجا شده‌آنکه خوراك مردمش نان برنج است واین نان بایدگرم وتازه خورده شود ودر منازل اهواز همه روزه این نان پخت میشود وبتخمین در این شهر روزی پنجاه هزار تنور گرم وتابنده میشود پس‌چه‌شگفت‌است که این گرما وبخار بگرمی هوا افزون شود...».

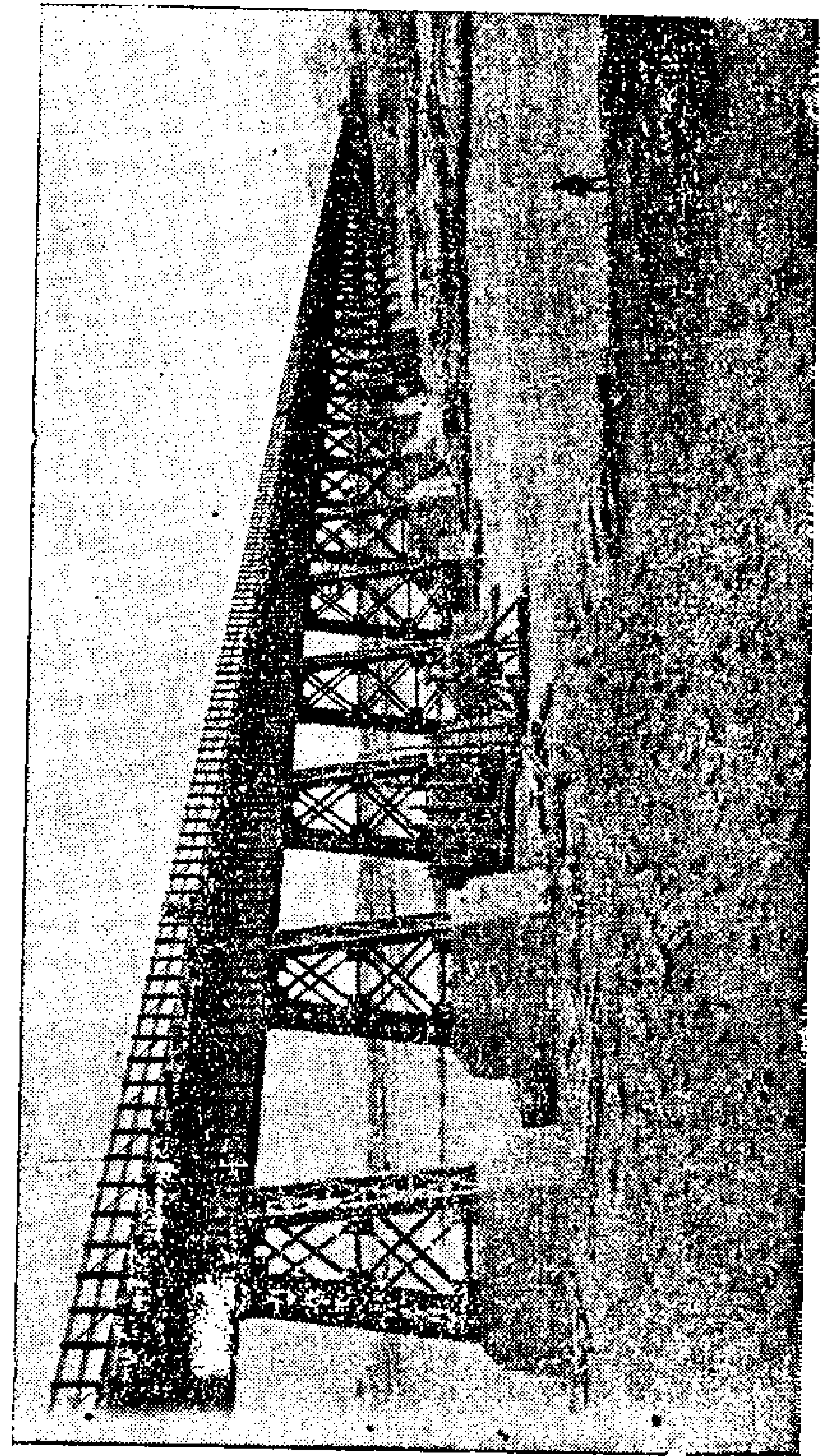
در کتاب حدود العالم ص ۸۱۱ میگوید : «اهواز شهری است سخت خرم واندر خوزستان شهری نیست از این خرم‌تر با نعمتهای بسیار ونهادی نیکوی ومردمانی زرد روی وگویند که‌هر که باهواز مقیم شود اندرخردوی نقصان افتد وهمه‌طبی که آنجا بری از هوای وی‌بوی او برود واندر کوههای وی مارشکنج است»

آیا شهر اهواز کی‌خراب شده است؟. صاحب تذکره شوشتر گوید:«خرابی اهواز بواسطه خروج صاحب‌الزنج برعباسیان وجنگهای متوالیه بوده که اکثر سکنه‌اش‌متفرق شدند ودیگر خلفا را بتعمیرآن رغبتی نماند مردم هم‌ازعهده جمع نیشکر واداء‌دیوانی برنمیامدند لذا بیشتری جلای وطن کردند ونیشکرها تولید جراره بسیار نمود بقیه‌سکنه را متفرق ساخت».بلی در فتنه زنگیان خیلی ازسکنه این شهر تلف شد وخرابی بسیار وارد گردید. اما پس از چندی پادشاهان دیلمی مخصوصاً عضدالدوله آنها را ترمیم‌و تدارك نموده شهر را بآبادی نخستین برگردانید .در این‌باب افسانه‌ای برالسنه مشهور ودر کتاب مرآت‌البلدان وروضة‌الصفا وتحفة‌العالم مسطوراست. بیان آن:«آنکه تاجری هندی تمام شکر اهوازرا بخرید ودر آنجا انبار نمود وبرفت پس ازچند سال که‌درب انبار ها را باز کردند تمام آن بعقرب جراره تبدیل شده بود جراره ها بشهر ریخته بسیاری از سکنه را بگزیدند وتلف نمودند ودیگران ناچار فرارکردند. »

ولی نگارنده را عقیده این است که خرابی اهواز نه بسبب فتنه زنگیان بوده‌ونه جنگهای دیگران(اگر چه اینها هم بخرابی آن شهرکمك کرده است)بلکه علت‌بزرك آن شکسته شدن سد اهواز وانتقال مرکزیت خوزستان بشوشتر بوده است زیراآبادی این شهر فقط باین دوسبب بوده. مقدسی گوید:«مردم اهواز میگویند اگر سد نمیبود اهواز آباد نمیشد ونهرهای آن‌سودی نداشتند» مقصودش آنکه اگر این سدنبود آب بجوهای اهواز داخل نمیشد واین شهر آبادان نمیگشت .پس باید دیدکه سد اهواز در چه‌سالی شکسته شده‌است؟ تاکنون تاریخ آن بدست نیامده لیکن یقین است‌تا اواخر قرن پنجم هجری اهواز از شهرت نیافتاده بودزیرا نام آن در ذکر وقایع آن ایام‌زیاد برده شده است . ممکن است گفت‌که این سد بتدریج شکسته وجوی های آن بمرور ایام‌کم کم خشکیده است از این جهت در کتب ذکر نشده است .اما قضیه وفور جراره در اهواز که مثل زد شعراهم هست«گلالهای توجراره‌های اهوازی» پس درزمان‌آبادی آن بوده است چنانکه یاقوت ودیگران در کتب خودبدان اشاره نموده‌اند.

در قرن ششم بوده که خاندان برسق (امرای خوزستان) پایتخت‌خود را ازاهواز بشوشتر آوردند واین‌کار اگرچه خود یکی از اسباب ویرانی اهواز بودولی دلیل‌است که آن‌شهر روبخرابی گذاشته بوده. عبارات یاقوت در معجم (قرن هفتم) ومستوفی در

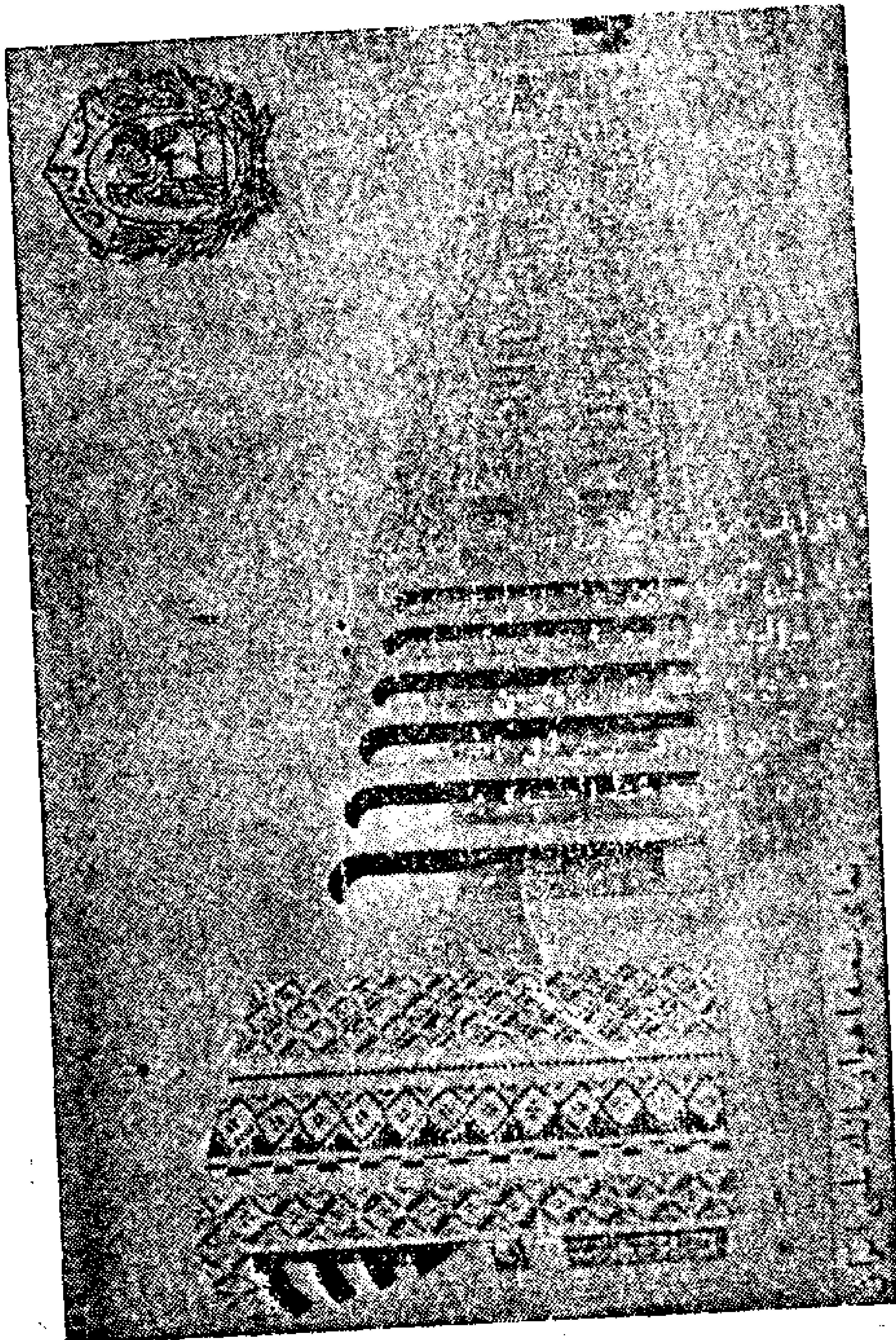
کاروانسراهائی بنا نمود و کم کم آنجا شهریتی بخود گرفته بمناسبت شرکت ناصری که بنام شاه مزبور تأسیس شده بودشهر ـ ناصری ـ نامیده شد و در این سالها که مرکزیت یافت این کلمه منسوخ شده نام قدیم آن اهواز بار دیگر متداول گردید .



۴۲ـ پل آهنی اهواز که قطار راه آهن از روی آن میگذرد

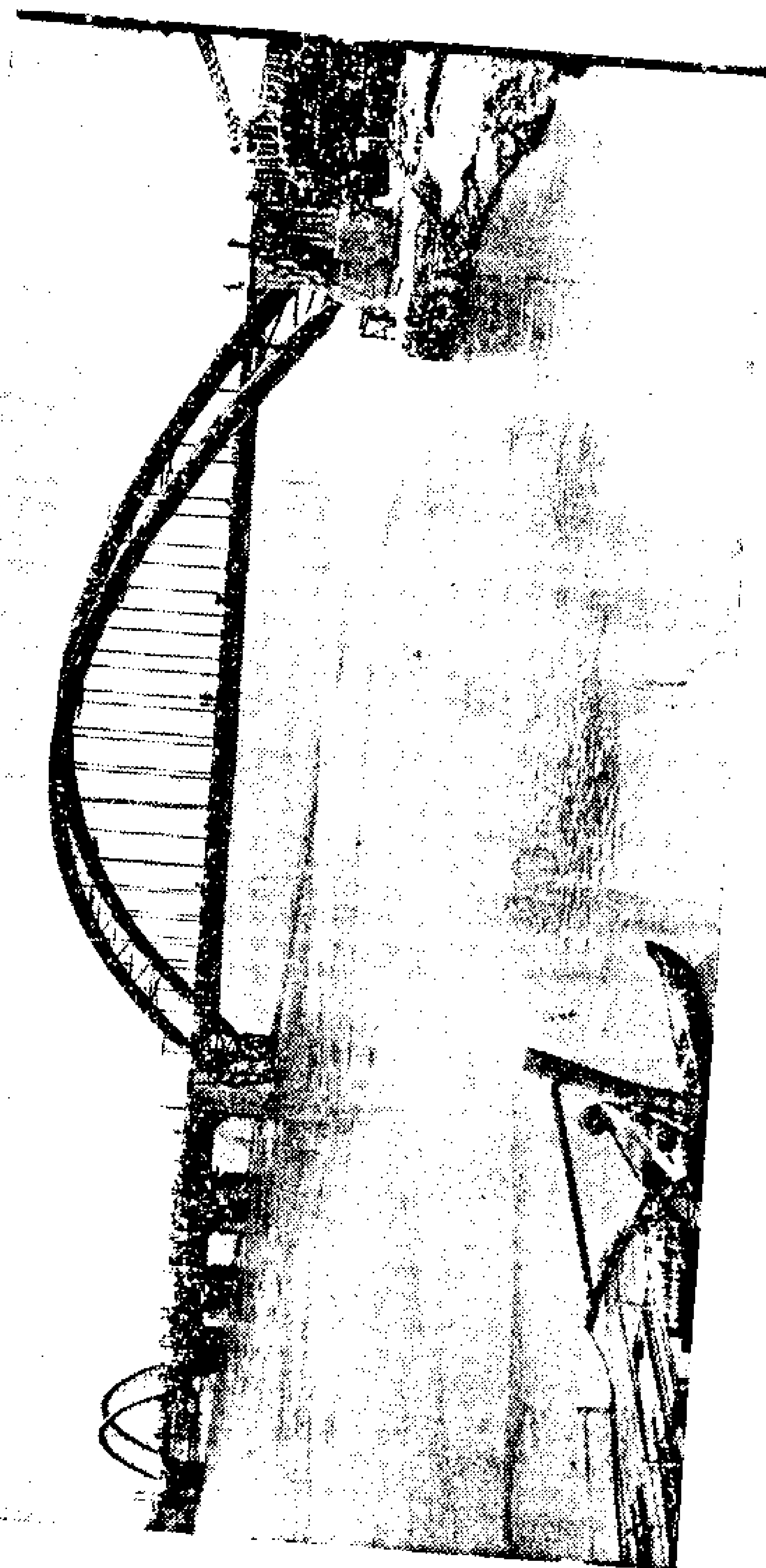
در دوره هرج ومرج (۱۳۲۵ تا ۱۳۳۵ قمری) که شهرهای شوشتر و دزفول و بهبهان در آتش جنگهای محلی میسوخت و همه چیز مردم دستخوش غارتگری

اشرار بودکسبه و تجار بناچار بطرف اهواز فرار اختیار کرده و در آنجا نشیمن ساختند و در هنگام جنگ انگلیس و عثمانی که راه تجارتی ایران و عراق بخوزستان افتاده بود این شهر مرکز صدور وورود مال‌التجاره های داخله و خارجه واقع شدتجارتخانه های بزرگ ازایرانیان و دیگران در آن افتتاح و شعب عدیده از بانکها در آن تأسیس شد در نتیجه روز بروز بر اهمیت آن میافزود تا در هزار و سیصد وچهل وسه قمری (۱۳۰۳ شمسی) که مرکزیت ایالت یافت وبحکم دولت پهلوی پس از هشتصد سال مجدداً شهر اهواز والی نشین خوزستان گردید .



۴۳ـ نمای ساختمان بانک ملی اهواز درساحل غربی کارون

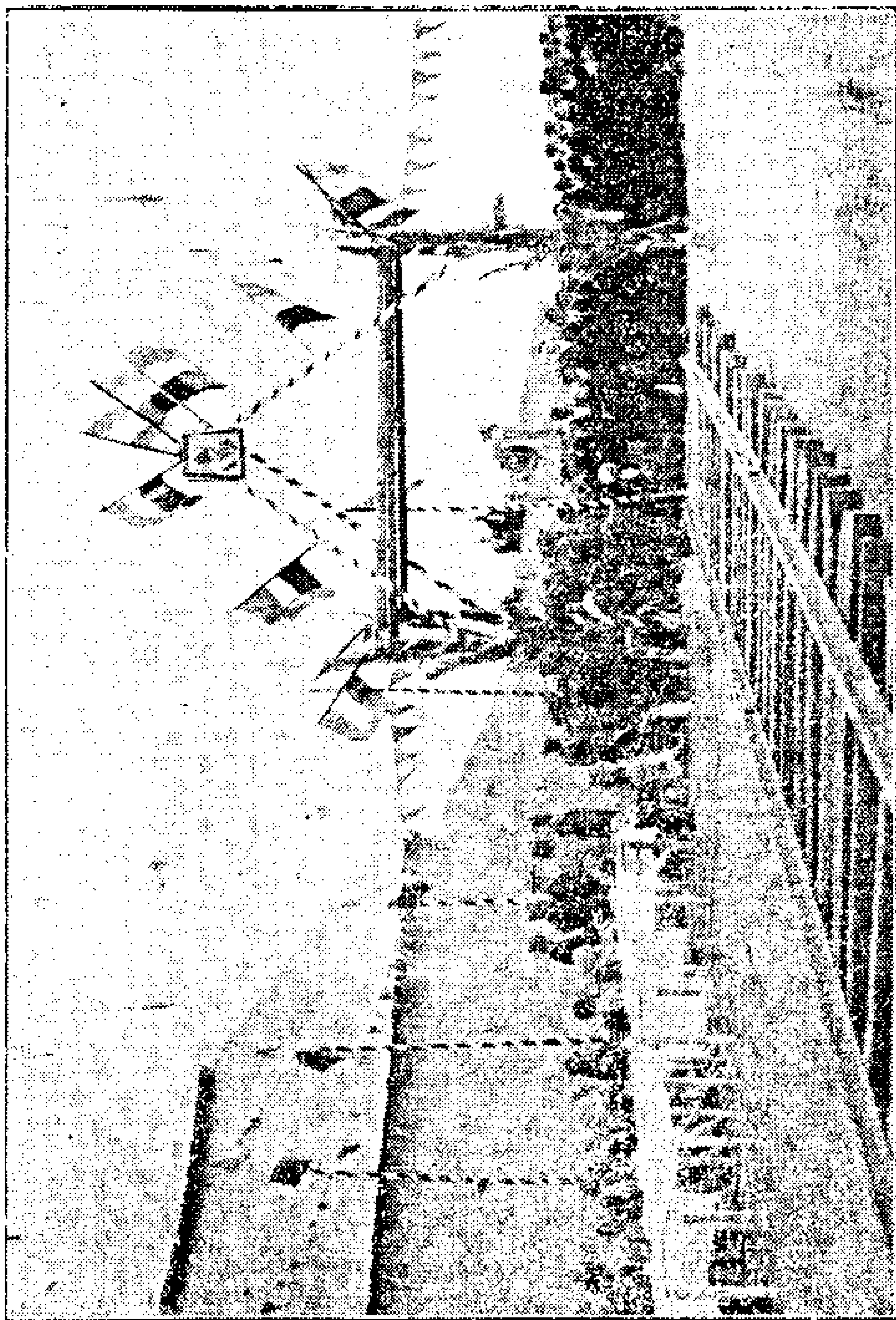
چون شهر اهواز در ناف خوزستان واقع شده است موقعیت آن برای مرکزیت سیاسی و تجارتی این سامان بهتر است و بیشتر تجارت داخلی و خارجی این کشور در آن انجام میگیرد . تجار بزرگ خوزستان ناچار از سایر شهرها بدانجا انتقال



۴۴- پلی که دو کوی شهر اهواز را بهم پیوسته میدارد.

داده و ساختمانهای بسیار درآن بنا نهاده اند مخصوصاً در ده ساله اخیره که دکاکین و مغازه‌ها و کاروانسراها و تیمچه ها و گاراژهای بسیار در آن احداث شده وآسیا-

های آتشی و ماشینهای آبیاری و الکتریکی در آنجا نصب نموده اند و باغهای فالیز و اشجار در اطراف آن ایجاد کرده اند که بوسیله تلمبه های بخاری سیراب میشود و ساختمانهای بسیار مفصل و مجلل از طرف ارتش و اداره فلاحت و راه آهن جنوب در



۴۵- یک منظره از جشن آغاز ساختمان راه آهن در اهواز

قسمت غربی آن بنا شده است و دو ایستگاه راه آهن در دوقسمت شهر ساخته شده و دو پـل آهنی بزرگ در بالا و پائین شهر بنا گردیده است و درسمت مشرق شهر کارخانه ریسندگی بزرگی تأسیس گردیده است. بیشتر این آبادیها در اثرافتتاح شاهراه

ارستان و امتداد راه آهن جنوب است که اهواز را از مهمترین شهرهای ایـران و
دروازه هند و ژاپن و فرنگستان نموده است و هنوز هم بترقی آن امید است.
اداره ثبت املاك شهراهواز راکه از حیث عمارات عالیه و تجـارت و آبادی و
خیابانهای مستقیم اولین شهر خوزستان است ، بسه ناحیه تقسیم کرده است .

۱ ـ ناحیه شمالی که از خیابان پهلوی تا شمال شهر است و قریه عربی اهواز قدیم و قبر علی بن مهزیار اهوازی وعمارات شرکت نفت ملی ایران که به خرم کوشك معروف است دراین قسمت میباشد .

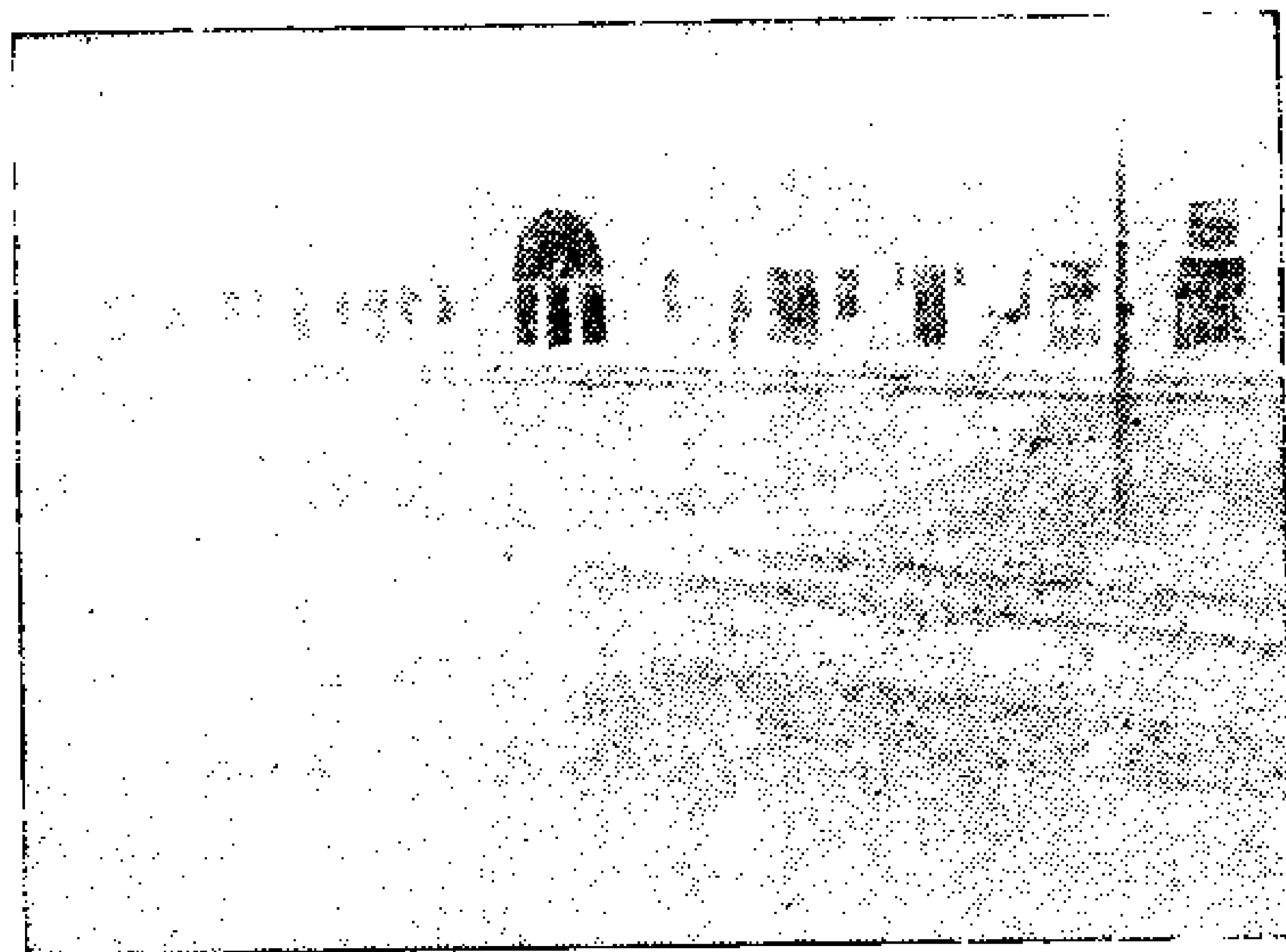
۲ ـ ناحیه جنوبی که از خیابان پهلوی تا جنوب شهر امتداد دارد .

۳ ـ ناحیه غربی که به امانیه معروف است و بیشترها امنیه مخفف امینه (بنام امین عباسی) گفته میشدامابوعلی مسکویه در تجارب الامم نام آنرا مأمونیه ضبط کرده است و آن تا چند سال قبل دهی عرب نشین بود و اکنون محل ایستگاه بزرگ راه آهن و مؤسسات آن و ساختمان های ارتش و اداره فلاحت است و ساختمانهای دیگر از طرف دولت برای آنجا در نظر گرفته شده .

این شهر از آغاز طبق نقشه صحیحی مشتمل بر خیابانهای مستقیم طولی وعرضی ساخته شده است و از این حیث درایران منحصر بفرد میباشد وعبارت ابن مقفع که نسبت بهجندیشابور گفته (بشکل رقعه شطرنج ساخته شده) بآن نسبت دارد. طول آن ازشمال بهجنوب ۶ کیلومتر وعرض آن چهار کیلومتر وخیابانها بیشتر یکدیگر را میبرد. مهمترین خیابانهای طولی خیابان جمشیدی میباشد و بهترین خیابانهای عرضی خیابان پهلوی است. این شهر اکنون دارای ۱۷ دستگاه آسیای آتشی و پنج بـاب دبستان ویکباب دبیرستان و سه باب مریضخانه و شش باب داروخانه و سه کارخانه تولید برق وچهار کارخانه یخ سازی و چهار باب کتابخانه و دوباب چاپخانه و دو ماشین آبیاری است که خانه های شهر را بتوسط لوله های آهنین آب میدهد و دوباب باشگاه و مهمانخانه ها وقهوه خانه های چند میباشد . شماره نفوس آن از یکصد هزار نفر بیشتر است.

دهستانهای اهواز- این ولایت در روزگار پیشین دارای بلوك بسیار و مزارع فاریاب بیشمار بوده که همگی جایگاه کشت نیشکر وحبوبات و درختان خرما ومیوه ها بوده و این همه در نتیجه جویهائی که از بالای سد اهواز از رودخانه جدا میشد یا از پایاب نهر مسروقان یا شاخه های دز و کرخه که باین حدود میآمد شاداب و آباد بوداما در قرون وسطی که سد بشکست و نهر ها بخشکید کم کم زارعین پراکنده و مزارع بشوره زار تبدیل گردید . زارعین کنونی منحصراند به عشایر عرب که دربرخی نقاط آن دهات عربی برپاکرده و مختصر زراعتی با آب باران میکنند . در این چند ساله اخیر تجار اهواز تلمبه هائی در سواحل کارون نصب کرده و مناطق ساحلی را فاریاب کرده اند و باغهای درخت و فالیز در آنحدود احداث نموده اند و اداره فلاحت نیز بوسیله بستن سدی در جلو آب شاهپور اراضی آن بلوك را فاریاب نموده استوسعی میکند که زراعت پنبه در آنجا رایج شود و زندگانی عشایری که مبنی بر نقل وانتقالات بود بحکم دولت مـوقوف شده است و زارعین و عشایر این ولایت تمـامی ده نشین

شده اند . خاك اهواز در نتیجه گذشتن آب کارون از میانه آن بدو منطقه تقسیم می ـ شود . منطقه شرقی و آن دهستان باوی است که بلوکهای حصنیه و زرگان و شاخه بنه جزء آنست و منطقه غربی و آن دهستانهای شاهپور و عنافجه و نهـر هاشم را تشکیل میدهد .

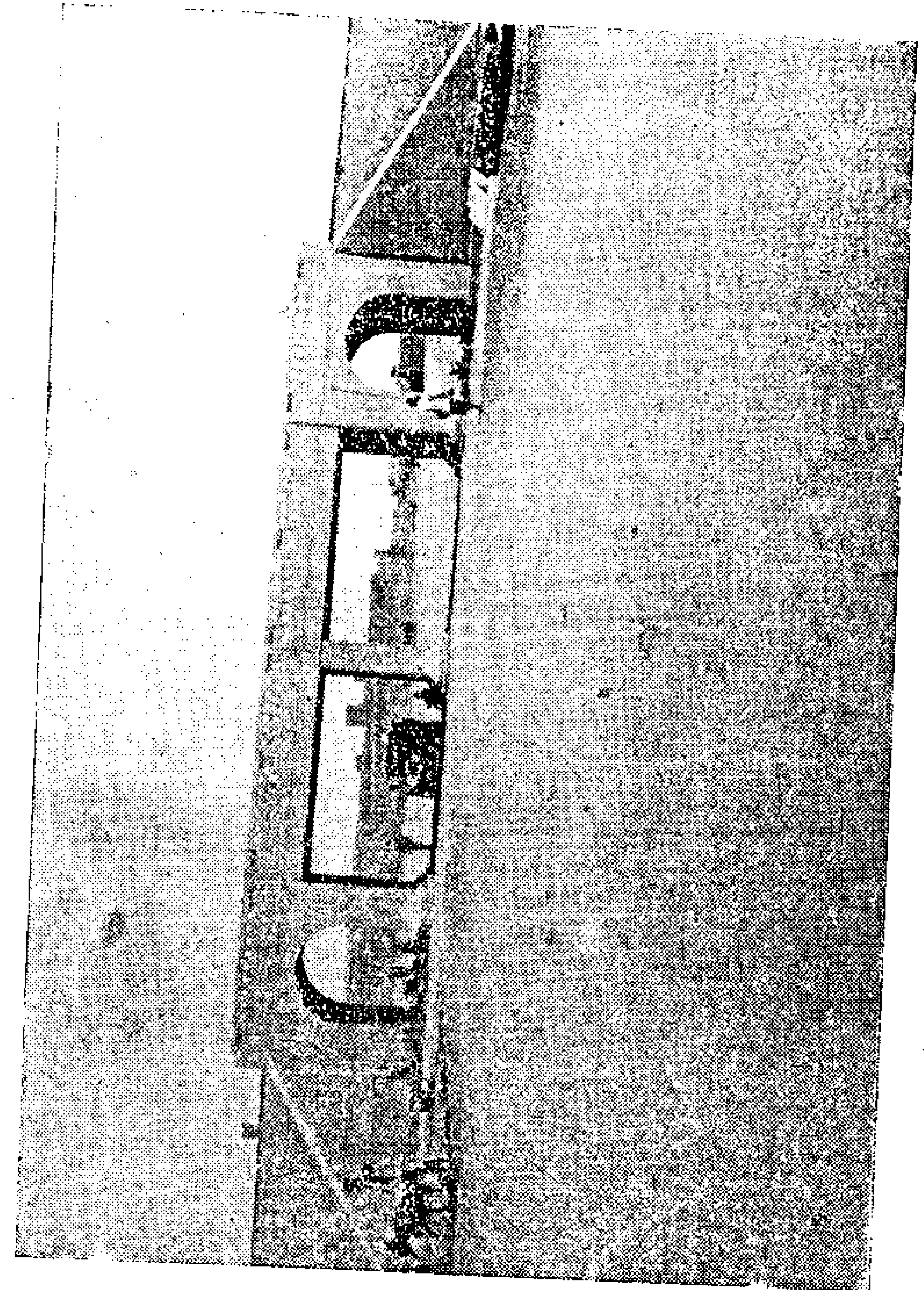


۴۶ـ ساختمان ایستگاه راهآهن اهواز .

دهستان باوی ـ از طرف شمال محدود است بدره هدام که آنرا ازخاك خران (بلوك شوشتر) جدا میکند و از سمت مشرق بخاك جراحی و رغیوه (جزء رامهرمز) و از طرف جنوب بخاك خرمشهر و مرداب شادکان و از طرف غرب برود کارون بلوك حصنیه که سابقاً جزء خاك ولایت شوشتر بوده است . در شمال این دهستان است بلوك زرگان (زرقان) در بالای اهواز و بلوك شاخه که آنرا شاخه بنه نیز گویند درسمت شرقی آن واقع شده است . سکنه اش طوائف باوی و زرگان و حمید و نواصر است که پیوسته ریاست آنان در دست مشایخ زرگان بوده است . عده آنان به ۳۶ هزار نفر میرسد.زراعت این بلوك منحصر بگندم وجو بارانی است و در بلوك شاخه مقداری زراعت آبی میشود که بوسیله آب کوپال سیراب میگردد . در زمینهای ساحلی آن تلمبه هائی نصب شده است که بوسیله آنها باغهای درخت غرس گردیده و فالیز بسیار بعمل میآید.دهدارنشین آن قصبه ویس است . بلوك مسروقان قدیم وولایت عسکرمکرم در اینخاك بوده است .

قصبه ویس- در ساحل شرقی کارون ۴ فرسخ شمالی شهر اهوازواقع شده است و نام آن از مقبره و بارگاهی است که آنجا بنا شده وگویند صاحب قبر اویس قرن است ولی مسلم است که اویس درجنگ صفین کناره فرات شهید شده نه در کناره کارون پس این اویس نام شخص دیگری بوده که کلمه مخفف شده وبویس معروف گردیده است . ویس آبادی قدیمی است که از زمان صفویه آباد بود و اکنون در نتیجه نصب سه دستگاه تلمبه آتشی زمینهای آن فاریاب شده و باغهای انگوری در آنجا بعمل آمده

است و انگور آن در خوزستان بخوبی معروف است. جایگاه بلوك مسروقان و شهرهای ولایت عسکر مکرم در اطراف این قصبه بوده که تاکنون در چندین جا تپه‌های بزرگ



۴۷- پل راه آهن در اهواز قدیم، شمال اهواز کنونی که راه شوشتر ورامهرمز از زیر آن میگذرد .

و کوچك و آثار جویهای بسیار در آنجا دیده میشود و از این تپه‌ها سنگ و آجر بیرون میآورند .

مسروقان بلوك بسیار آبادی بوده است در جنوبی شهر عسکر مکرم (۱) و این مطلب از دقت در عبارات طبری جلد ۱۱ و مستوفی در صفحه ۱۷۰ وصفحه ۲۲٤ ونقشهٔ که برای خوزستان ترسیم کرده است و همچنین از ملاحظه رود مسروقان وشاخه‌های آن در خاك حصنیه و تلاقی آنها در حدود ویس آشکار میگردد . مزارع نیشکر خوزستان چنانکه استخری در صفحه ۸۹ تصریح میکند بیشتر در این بلوك بوده است واین بلوك بتصریح نویسندگان بویژه مقدسی و گواهی آثار دارای آبادیهای بسیار بوده است .



٤۸ – پرده برداری از مجسمه اعلیحضرت فقید در اهواز

مردم این بلوك هر روز از ایام هفته در یکی از آنها گرد آمده و بخرید و فروش میپرداختند و بازار آدینه در شهر عسکر بوده است . این گونه بازار ها در بلوکهای

۱ – له استرانج انگلیسی در کتاب ممالك خلفای شرق اشتباهاً آنرا مابین شوشتر وعسکرمکرم نشانداده است.

خوزستان در آن روزگار رواج داشته است و از اینجهت بسیاری از شهر ها بنام‌سوق خوانده میشده مانند سوق البیان . سوق‌الاهواز . سوق سنبل . سوق‌الاربعا - سوق‌بحر و مرکز بلوك مسروقان سوق الثلثاء بوده است و این بلوك در نتیجه راه پیدا کردن رود مسروقان(گرگر) بدجیل (شطیط) که‌در نتیجه آب‌از جویهای آن بریده شده‌است‌ویران گردیده و سکنه اش پراکنده شده اند . این بلوك آبادترین بلوکهای خوزستان‌بوده چنانکه اصطخری در صفحه ۸۹ گوید : « در تمامی خوزستان با اینکه آبادی آن بحد نهایت رسیده جائی آبادتر و ارزانتر از مسروقان نیست و باز در همان صفحه گوید : « در مسروقان رطبی است که آنرا طن نامند وگویند هرکس ازآن بخورد و از آب مسروقان بالای آن بیاشامد البته بتب گرفتار نشود».مقدسی در صفحه ٤۱۰ آنرا بلفظ المسرقان و ما ادراك ماالمسرقان ستوده است (۱)وشهر سوق‌الاربعا درجنوب‌مسروقان بوده است مقدسی در صفحه ٤۱۲ گوید: « بردو ساحل شاخه ای از مسروقان ساخته‌شده است و پلی از چوب دو جانب آنرا بهم میپیوندد و جانب عراقی آن آباد تر است و مسجد جامع در آنست . و آبادترین بلوك اهواز اطراف سوق‌الاربعا است و آنچه داخل در حدود آن است » یاقوت در صفحه ۱۷۵ جلد ٥ گوید : «شهری کوچك‌است از نواحی اهواز و از آنجا تاعسکر مکرم شش فرسخ است » اصطخری در صفحه۹٦ گوید : « از عسکر تا سوق‌الاربعا یك منزل است » پس باید جای سوق‌الاربعا در بالای قریه کریت‌کنونی بوده باشد . شهر شوراب در بلوك شاخه کنار کوبال بوده است . یاقوت در جلد ٥ صفحه ۳۰٦ گوید : « شوراب بضم و سکون را و آخر آن با معنی فارسی آن‌آب‌نمك است و آن جوئی است بخوزستان که قسمتی ازآن‌ازشهری میگذرد و شاید همان باشد که بعربی سولان نامیده‌اند و با این نام شیرین است». و شهر مندم در سمت جنوب غربی اهواز نزدیکیهای هور فلاحیه بوده است .

مقدسی درصفحه ٤۱۹ گوید: «از اهوازتا شوراب یك‌بریداست واز آنجا تاشهر مندم یك‌منزل وازمندم تا قصبه دورق نیز یکمنزل».قریه ازم که‌ذکرش در کتابها آمده آمده‌است در شش فرسنگی شرقی اهواز بوده. یاقوت درجلدیك گوید: «منزلیست‌میان سوق‌الاهواز وسط راه رامهرمز واز آنجاست محمد بن علی اسمعیل معروف به مبرمان نحوی ودرحق آن گفته‌است: «من کان یاثرعن آبائه‌شرنا فاصلنا ازم‌اصفهه‌الخوز» مقدسی این شهر را اجم نوشته ودر صفحهٔ ٤۱۹ آنرا یکمنزلی اهواز سر راه رامهرمز نشان میدهد . وقدامة‌بن جعفر در کتاب خراج گوید: «از سوق‌الاهواز تا جویرول دوفرسنك‌و از آنجا تاازم چهار فرسنك است.»

شاهپور. این بلوك در سمت شمال‌غربی‌اهواز بین‌رودخانه دز و کرخه واقع‌است. بیشتر زمینهای آن فاریاب وسکنه‌اش‌اعرابند .آبش‌از رودخانه معروف شاهپورمیباشد که از شوش میگذرد. درچند سال پیش سد محکمی در جلوآن رودخانه زده شده‌است

۱ - بلوك مسروقان بقدری درآن‌ایام آباد و مشهور بوده که در اشعار عرب یاد شده . یزیدبن تنوع گفته است :
عرفت بمسروقان فجانبیه رسولا للحمامة قدبلینا
هم باز گفته :
سقی هزم الارعاد منجس العری منازلهامن مسروقان فسرقا

واین سد دارای درها نیست از آهن که در موقع احتیاج بوسیله‌جرتقیل باز و بسته‌میشود. شماره دهات آن بلوك بسیار است وپس از بستن سدآبادیهای تازه درآن پیدا شده و خواهد شد زیرا راه آهن از وسط آن میگذرد بعلاوه این دهستان پس از قرنها قرین امنیت شده است. در این سرزمین تپه‌های بسیاری است که از آثار آبادیهای قدیمی بجای مانده است .در اینجا برخی شهرهای تابعه شوش بوده مانند بذان. بردون. بصنا. بیرود . متوث . کلیوان . قریة الرمل ومشکوك و تپه های موجوده آثار و علائم این شهرها میباشد .

بذان (شایدبدان باشد) یاقوت در صفحه ۹۲جلد۲در باره آن گوید: «بکسر با ناحیه‌ایست از اعمال خوزستان» مقدسی در صفحه٤۱۹ گوید :«از شوش تابصنا دوبرید است واز بصنا تا بذان هم دوبرید راه »وباز درصفحه بعدگوید:«از بیروت تاشوش‌یك منزل وتا بذان‌یکمنزل است».

بردون.یاقوت در صفحه۱۲۳ جلد ۷ درخصوص آن نوشته: «بکسرباوسکون را وفتح‌ذال معجمه وواووساکنه ونون، شهری است از نواحی خوزستان نزدیك‌بصنا که در آن‌پرده‌هائی بافند وبنام پرده‌های بصنا میفروشند».

کلیوان که دربرخی نسخ کل بوان آمده .یاقوت در صفحه ۳۷۸ جلد۷ درخصوص آن میگوید «شهریست از نواحی خوزستان که در آن پرده‌هائی میبافند وباپرده های بصنا تدلیس نمایند.»

بصنا .یاقوت درصفحه ۳۱۰ جلد۲آنرابفتح با وکسر صاد وتشدیدنون ضبط‌کرده است. مقدسی در صفحه٤۹۰گوید : «شهری کوچك است وآباد وزن ومرد آن بتابیدن پشم وبافتن چادر وپرده مشغولند ونهری دارند که دجله‌اش مینامند هفت آسیاب به آن میگردد که آنها را در کشتیها قرارداده اند رمسجد جامع آن نیکوودرب دروازه شهر است بطرف نهر واز شهر تا نهر یك‌تیر پرتاب است ودر کنار آن دوقلعه محکم است که مصلی عیدبین دوقلعه واقع است». ودر صفحه ٤۱٥ گوید:«وقبله شهرهای خوزستان درست نیست مخصوصاً قبله شهر بصنا» وصاحب قاموس در ماده ب.س.ن آنرا باسنان ودرب.ص.ن بصنا ضبط کرده است. اصطخری در صفحه ۹٦گوید «از شوش تابصنا یك منزل کمتر است». مقدسی بنام بیرون ضبط کرده وگوید:«شهری بزرك استودر آنجا نخلستانها بحدی بسیار است که بصره کوچکش مینامند وگویند در قدیم حکومت نشین ولایتی بوده است وآنرا ازدور دیدم هنگامیکه ازمذار ببصنا میرفتم» مزار که دراینجا نام برده شده شهرکی بوده است در کناردجله وهمچنین در صفحه٤۱۹ گوید:«ازشوش تا بیرون یکمنزل است ».

و اما شهر متوث . پس یاقوت در باره آن در صفحه ۳۸۱ جلد۷ گوید:« بفتح‌میم وضم وتشدید تا و سکون واو ودرآخر آن ثاء مثلثه قلعه‌ایست محکم بین واسط واهواز که جمعی از اهل علم وحدیث بدان منصوبند وابوالفرج اصفهانی گفته « متوث شهریست بین سوق‌الاهواز وقرقوب در سنه ۳۲۲از آن‌بگذشتم.» اصطخری درصفحه۹٥ گوید:«از شوش تا متوث یکمنزل است».

قریةالرمل نیز شهری بوده است در کناره رود در طرف جنوب شرقی شوش. مقدسی درصفحه ۴۱۸ گوید: «از شوش تا قریةالرمل یکمنزل راه است و از آنجا تا بصنا هم یکمنزل» باز در صفحه۴۱۹ گوید: «از بصنا تاقریةالرمل یکمنزل‌راه است واز آنجا تا قرقوب نیز یکمنزل است».

شهر مشکوک در قرون وسطی در ساحل کرخه آباد بوده است وتا کنون آثار آن موجود است ودرساحل غربی کرخه هم آثار شهریست که برخی گویند شهرمشکوک آنجا بوده است واز عبارت قاضی نورالله شوشتری در صفحه ۴۲۰ مجالس‌المؤمنین چنین معلوم میشود که شهر مشکوک تا زمان او یعنی سال ۹۹۰ هجری آباد بوده است این شهرها که نامبرده شد همگی بوسیله جویهائی که از رود کرخه جدا میشده سیراب میگردیده است و همه آنها در قرون وسطی بواسطه نا امنی وتعدیات امرا ویران شده است.

دهستان عنافجه ـ این بلوک در کنارههای رود دز وکارون وسمت شمال غربی اهوازواقع است وعنافجه نام طایفه مشایخ آنحدوداست که از اولاد عنیفج نامی‌میباشند که در ایام صفویه میزیسته‌است. زمین شعیبیه که در ساحل شرقی در بالای خاك عنافجه واقع است بیشتر جزء ولایت شوشتر بوده لیکن اخیرا باین دهستان ملحق شده سکنه این دهستان همگی از اعراب میباشندوتمامی خاك‌آن دیم‌است وزراعت آن‌منحصراست بجو وگندم که بوسیله باران بعمل میآید.

این بلوك در روزگار پیشین یکی از نواحی بسیار آباد خوزستان بوده ومناذر کبری نام داشته است وخاك شعیبیه مناذر صغری بوده وهردو بوسیله آب دز ازیکدیگر جدا میشده است. مناذر کبری ومناذرصغری دوشهر بوده است که هر کدام دهات‌بسیاری در اطراف خود میداشته. یاقوت در صفحه ۱۶۰ جلد۸ گوید «مناذر کبری ومناذر صغری دو شهر است در خوزستان اول کسی که آنها را آباد کرد وجوی آنـهـا را درآورد اردشیر پسر بهمن بزرك پسر اسفندیار پسر گشتاسب بوده است وذکر اینها در فتوح و اخبار خوارج آمده است واهل سیر گفته‌اند که چون عتبة بن غزوان در سال هیجده بصره را ساخت سلمی بن‌القین وحرملة بن مریطه را که از طایفه بلعدویه واز مهاجرین بودند بطرف دشت میشان فرستاد و بماندند تا نهر تیری ومناذر را فتح کردند. حصین بن نیار حنظلی دراین باب گفته است: «الاهل‌اتاناان اهل‌مناذرشغواعلالوکان‌للنفس‌زاجرا اصابوا لنافوق الدلوث بفیلق لەرجل ترتدمنها البصایر.قتلنا هم‌مابین‌نخل مخطط وشاطی دجیل حیث تخفی‌السرائر وکانت لهم منهاهناك مقامة‌الی صیحةسوت علیه‌الحوافر». اصطخری در صفحه ۹۴ گوید: «مناذر کبری وصغری دوولایت است که آبادند بنخلستان وزراعت فراوان ومحصول آنها بسیار است.»

این دوبلوک فاریاب ودارای جویهای متعدد بوده است که آثار آنها تـاکنون آشکار میباشد.اول آثار جوئی در شعیبیه که از آب‌دز جدامیشده واین سرزمین‌راسیراب میساخته است. دوم‌آثار نهری در شمال خاك عنافجه که مقداری یا تمامی آب‌دز در آن روان بوده‌است وآثار سدی شکسته دردهانه این نهر هم اکنون دیده میشود واعراب

آنرا العمی (العمیاء) یعنی نهرکور مینامند. سوم آثار نهر بزرگی که سه دهانه داشته ویك‌فرسنك بالاتر از ویس آب ازکارون برمیگرفته. ودر پائین آن دهانه‌ها سدی در جلوکارون بسته بوده که تا کنون تکه‌هائی از آن سد موجود است. شهر مناذر گویا در جائی بوده است که اکنون بنام حله ودله معروف وآن‌آثار شهریست در کنار رود کارون نیم فرسنك بالاتر ازویس در سمت دست راست رودخانه ونهر های خشکیده در آنجا هنوز وجود دارد ودر غربی حله ودله خرابه‌های بسیاری است که آنها راالعزیز میگویند وتاکنون از خرابه‌های حله ودله سنك وآجر بیرون میآید وبمصرف بنامیرسد. از آنحدود به‌پائین تا نزدیکیهای اهواز آثار ساختمان وابنیه بسیار دیده میشود .ودر هور شلتاغه (غارتگری) غربی حله ودله نیز آثار آبادی بسیار است واین خرابه ها و تل وتپه‌ها نشان میدهد که این بلوك مانند مسرقان که در ساحل شرقی برابر آن واقع بوده خیلی آباد ودارای دهات بسیاری بوده‌است.

چون قضایای خوارج در اینحدود اتفاق افتاده است نام برخی ازاین آبادیها در کتب مانده مانند دولاب ودلوث وکرنباء وسولاف ودیر حمیم ومیجاس کـه در اشعار عرب نام آنها وارد شده.

دولابـ یاقوت درصفحه ۱۰۴ جلد ٤ گوید: «قریه ای است در چهار فرسنگی اهواز که در آنجا جنگی بین لشکر بصره وخوارج اتفاق شد ونافع بن‌الازرق‌درآنجا کشته گردید».

دلوثـ که دلث نیز گاهی نامیده شده قریه ای بوده است. درغربی اهواز که نام آن در اخبـار و اشعار مربوط بفتوح و خوارج آمده است. از جـمله در اشعار حصین که گفته: اصابوالنا فوق الدلوث بفیلق الخ

کرنباـ نیز قریه ای نزدیك دولاب بوده است وذکرآن در اخبار خوارج‌آمده. خارثةبن بدرغدانی در واقعه سال۶۵ خطاب به‌اصحاب خود گفته‌است: «دولبوا او کرنبوا وحیث شئتم فادهبو قد ولی‌المهلب» عبدالصمدبن معذل در هجوهشام کرنبائی گفته: «الم تر ابلغ من ناطق اتتدالبلاغه من کرنبا». جریر شاعر معروف در هجو فرزدق نیز آنرا ذکر نموده است که گوید: «ولقد وسمت مجاشعا بانونها ولقدکفیتك مدحةبن‌جمال فانفخ بکیرك یافرزدق وانتظر من کرنباء هدیه القفال»

سولافـ یاقوت در باره آن گوید: «قریه‌ایست در غربی کارون نزدیك مناذر کبری که در آنجا بین لشکر بصره وخوارج جنك اتفاق شد ودر شعر عبدالله ابن‌قیس‌الرقیات‌آمده است: «بثیت وارض‌السوس بینی‌وبینهاوسولاف رستاق حمته‌الازارقه.»

دیرحمیمـ نیز درنزدیکیهای دولاب بوده‌است چنانکه ازشعر قطری فهمیده‌میشود که‌گوید: «اصیب‌بدولاب ولم تك‌موطنالەارض دولاب ودیر حمیم».

میجاسـ نیز از قرای غربی اهواز بوده که خوارج در آنجا نیز جنگی سخت داشته‌اند. عمران‌بن خطان گوید: «واخوةلهم طابت نفوسهم بالموت عندالتفاف‌الناس ـ بالناس‌والله‌ماترکوا من‌منبع لهدی .ولارضوا بالهوینا یوم‌میجاس» (صفحه۲۲۲ جلد ۸ یاقوت). شاید برخی از این قرا قدری پائین‌تر از بلوك عنافجه در خاك نهر هـاشم

لشکر انتها میپذیرفت و نهر داریان بجای خندق آن بود و از سمت جنوب نیز حصاری داشت که از دروازه لشکر شروع میشد ومستقیماً روبمشرق میرفت تا بکناره رود گرگر میرسید وآب رفت درپشت آن حکم خندق داشت . طول حصارغربی ۲۰۰۰ گام وجنوبی هزار وسیصدگام است وتاریخ بنای آن معلوم نیست وحصار تا ایام صفویه برای سدتعدیات اعراب تعمیر میشد وحراست برجهای آن سپرده جماعت قزلباش بود وتا کنون آثار آن باقی وگل حصار بمصرف خشت زنی میرسد.

در قرون وسطی محلاتی راکه متصل بدروازه گرگر بود محلات گرگر وآنچه قریب بدروازه لشکر بود محلات دستوا مینامیدند ودر قرن هشتم این شهر مثل سایر شهرهای قدیمه ایران بدرد مزمن حیدری ونعمتی گرفتار گردید . محلات شرقی حیدر خانه وغربی بنعمت خانه معروف شد .کوچه‌ای که از قلعه سلاسل ببازار میآید وسپس به‌امام زاده عبدالله منتهی میشود خط فاصل بین این دوقسمت است. بازارشهر در اواسط آن میان حیدر خانه ونعمت خانه واقع شده . طول شهر از قلعه سلاسل تا حصار جنوبی یک میل میرسد وعرض آن از هزارذرع متجاوز بوده‌است‌وبین حصار وشهر میدانهائی بوده که درایام انقلابات مواشی‌واغنام دهات رادرآنهاجا میداده‌اند واکنون‌زیاده‌از نصف جای شهر محل زراعت شده .

این شهر در روزگار پیشین از شهرهای بسیار مهم وقشنگ ایران بشمار میآمده ودارای بازارهای مفصل وباغهای مشجر وخیابانهای بانزهت وصفا بوده است. وسعت اسواق وکثرت باغات ووفور فواکه واثمار وصنعت دیبای آن در دنیای آنروز شهرتی بسزا داشت واین وضعیت اگر چه تاقرون اخیره دوام نداشته اما نمونه آن تا پنجاه‌سال قبل موجود بود. باغهای داخله شهر مانند سالم آباد وگلابی وبلاگردان وباغچه های محله سید حسین در سال ۱۱۱۱ بواسطه شکست بند برج عیار خراب شده و باغهای سمت شرقی شهر مانند باغ بلبل وباغ فیض‌الله وتاش علیا وتاش سفلی نیز بهمین سبب از میان رفت وباغ سبزه میدان‌که باغ ملی بوده از بنای فتحعلیخان در ساحل راست شطیط مقابل قلعه سلاسل در فتره بعد از نادرشاه از بین رفت . وباغهای جنوبی شهر مانند باغ نوباغچه شیخ وباغ شاه وباغ وقفك وبیشه عزیز خان وباغ شرابدار و باغ نوروزخان وباغ‌حسین‌آباد وباغهای محال‌میاناب درسال‌هزار وسیصد وسه قمری بواسطه شکسته شدن سد شاهپوری بخشکید.

کوچه های شهرشوشتر مثل سایر شهرهای قدیمه اغلب تنگ وپیچ وخم داراست. ساختمان خارجی خانه‌ها از سنگ وگل است ودر قسمت‌داخل بیشتر آجراستعمال‌میشود. مردم شوشتر بزینت خارج خانه اهمیتی نمیدهند وخانه‌ها غالباً یک طبقه است ولی یک طبقه یا دوطبقه بنام شبستان یا شوادان در زیر زمین خانه حفر میکنند که در تابستان بیست درجه سانتیگراد از بالاخنك تراست .آب چاههای داخل شهر شور است وعوام شوشتر میگویند شوری آب چاهها بواسطه نفرین امام حسن بوده ولی این حرف‌افسانه است زیرا در فتح شوشتر امام حسن حضور نداشته تا بمردم شهر نفرین کند وچون شهر بر قطعه سنگی‌ساخته شده‌آب رودخانه درآن‌جاری‌نمیشود. در قدیم قناتهای بسیاری‌در

زیر شهر احداث شده بود که از رودخانه آب برمیداشت وهر خانه راهی بیکی از آنها داشت که آب‌از آن برمیداشتند وآخرین قنات دراواخر صفویه خراب‌شده‌است. آثار این قناتها تاکنون موجود است . از قدما نقل شده که شوشتر دارای ٤ خیابان وسیع از شمال بجنوب وهشت خیابان از شرق بمغرب داشته است که تدریجاً از بین رفته است.

این شهر از اول قرن دوازدهم روی بخرابی نهاد . در ۱۱۱۱ هجری بند برج عیار شکست وباغچه‌های داخلی شهر بخشکید. در ایام نادرشاه بندمیزان خراب‌وآب دربلوك‌میاناب نایاب‌شد.قحطی۱۱۶۲ هجری‌وتطاول آل‌کثیر در ایام زندیه وجنگهای محلگی مرعشیها وکلانتریها وطاعون بزرك ۱۲٤۷ هجری وگرانی ۱۲۸۸ وشکسته شدن سد شاهپوری در۱۳۰۳ قمری وتعدیات‌الوار واعراب وشرارتهای متنفذین محلات شهر در انقلاب مشروطیت ،شهر با عظمت شوشتر را بشهرکی خرابه وبد منظره‌تبدیل کرد که اکنون زیاده از یك ثلث آن صحرا شده وثلث دیگر را قبرستانها وکلاتها (خرابه ها) داخله شهر در تصرف دارد.

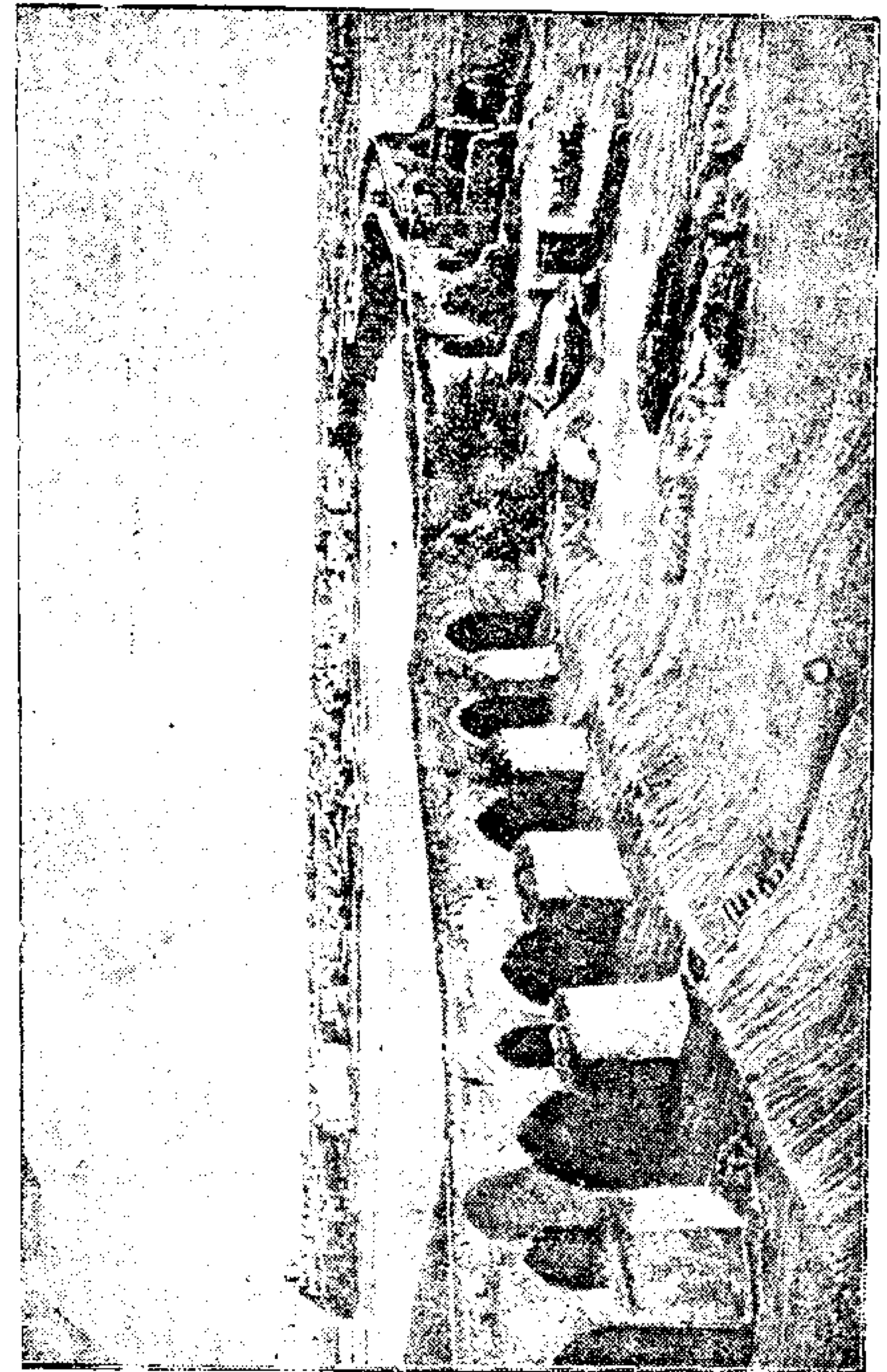
برای‌مقایسه ماضی‌وحال آن عبارات نویسندگان قدیم را درباب این‌شهرمیآوریم.

مقدسی در صفحه ٤۱۰ گوید : «در اقلیم خوزستان شهری‌پاکیزه‌تر ومحکمتروبزرگتر از شوشتر نیست. رودخانه بدورآن میگردد، باغها ونخلستانها آنرا فرا گرفته است و معدن استادان دیبا بافی و پنبه بافی میباشد و در حقیقت جامع اضداد وفائق بر بلاد ومشهور در عباد این شهر است دیگر از خوبیها وفراوانی میوه‌ها مپرس که میوه‌اش رابسیار نیکووخوش مزه یافتم و درآنجا راسته بازارها وامتیازات بسیار دیده میشود که مردم از شرق وغرب بسوی آنها میشتابند وآبهای خنکی جاری درزیر زمین‌شهر دارند .مسجد جامع آن با صفا وگرمای آن شدید است وجسری دراز دارد که راه‌بدان منحصر است وبسیار اتفاق افتدکه شخص غریب در بازارهای آن‌گم شود ودر جانب دیگر نیز اندك آبادی هست و قبرستان در وسط شهر است ومسجد جامع در بازار بزازان واقع شده‌که میانه بازارها است ودرب دروازه نیز بازار دیگری برای‌بزازان موجود است ونزد جسر جای با صفائیست‌که‌گازران در آنجاهستند وکسی‌که ازشوشتر عازم عسکر باشد برای نشستن کشتی‌یك‌فرسخ باید راه برود وشوشتر رادهاتیست‌بسیار آباد اما دارای مساجد نیست»

اصطخری در صفحه ۹۳ گوید :«در شوشتر دیبا بافته میشودکه بتمام دنیا حمل میگردد وپوشش مکه(جامه کعبه) رادر آنجا از دیبا بافند ودر آنجا طرازی برای پادشاه باشد»(۱)

(۱) ویرانی وبد منظرگی شهر شوشتر در قرن اخیر بحدی رسیده که هر راهگذر در سفر نامه خود از آن یادکرده است مخصوصاً لردکرزن انگلیسی درکتابی‌که راجع به ایران نوشته در صفحه ۳۶۶ جلد دوم دراین خصوص شرحی داده‌گوید: «در یك مملکتی که هر روز جمعیتش کمتر وبلادش ویرانتر میگردد شوشترگوی سبقت را از شهر های دیگرمیبرد، حتی اصفهان با آنهمه خرابه ها وویرانیها در مقابل شوشتر بهشت برین است واگر شاعری بخواهد حالت دهشت آور شب تاری را مجسم سازدکافی است‌که شهر شوشتر را درنظر آورد ونکته عجیب آنکه فلاکت این شهر بیشتر ازظلم وجور حکمرانان است.»

ابن بطوطه که در قرن هشتم بشوشتر آمده‌در صفحه۱۴۱ سیاحت نامه خود گوید: «شوشتر شهری بزرك و پاکیزه و با صفا است ودر آن است بساتین شریفه و باغهای منیعه واین شهررا نیکوئیهای بارعه و بازارهای جامعه‌است و بردوجانب رودخانه باغها ودولابها



۵۰ - سد شادروان در هنگام آبادی .

موجود است ورود آن عمیق میباشدو بر دروازه جسری است از کشتیها مانند جسر بغداد وحله... ومیوه‌جات در آنجا بسیار وخوبیهای آن بیشمار است و بازارهایش درنیکوئی شبیه ندارد ودر خارج آن مزاری محترم است ...»

میرعبداللطیف در تحفة‌العالم عده خانه‌های شوشتر رادر زمان خود بدوازده‌هزار

خانه تخمین کرده است و آثار ابنیه مؤید کلام اوست‌واز معمرین نقل شده که جمعیت‌شهر پیش از طاعون ۱۲۴۷ قمری۵۰تا۶۰ هزار نفر بوده است وچنانکه برای‌هر پنجنفر یك خانه در نظر گیریم شماره خانه‌ها بهمانمقدارخواهد بود.

شوشتر امروزی دارای سه هزار باب خانه و پانزده هزار نفرسکنه ویکهزار باب دکان و پنج باب کاروانسرا وچهار باب تیمچه وسیزده باب حمام وهشت مسجد بزرك وشصت مسجد کوچك و۴۸ بقعه متبرك درداخل شهراست وسه باب دبستان وده باب مکتب قدیمی وشش باب مدرسه قدیمه مشرف بانهدام و دو دره باغ مشجر و سی حجره آسیاب بسیار قوی میباشد .

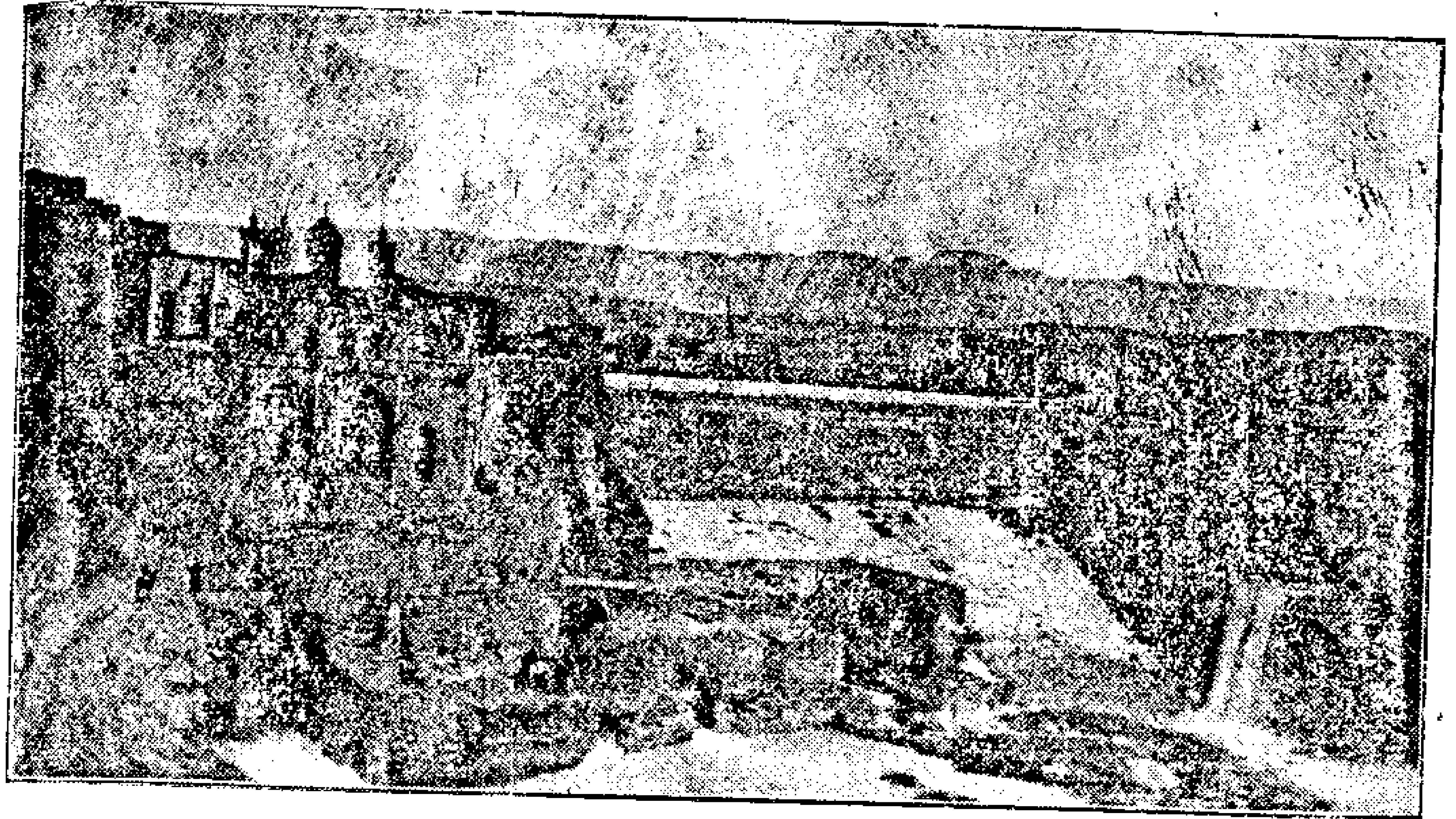


۵۱ - سر دربورود پل شاهپوری (شادروان)

چون خرابه‌های بسیار درشهر پیدا شده گردش در آن باعث تنفر طبع و تأثر خاطر است اما خارج شهر اگر چه باغهای پیشین را از دست داده باز خیلی باصفا و جالب توجه است . وضعیت رودگرگر وشطیط و آبشارهای متعدده‌و آسیابهای بدیع و بندمیزان و خرابه سد شاهپوری و قلعه سلاسل ومزارات خارج شهر و سایرسدهای شکسته و کنارستانهای اطراف و کوه کوچك تخت قیصر، تماشا کنندگان را حظ و لذت مخصوص میدهد که نظیر آن درسایر شهرها کمتر است بخصوص درایام زمستان‌و بهار بواسطه قوه‌نامیه، زمین‌دورشهر چنان سبزوخرم‌میشود که طبع فسرده‌بلکه دل‌مرده را بنشاط تمام آورد. درهر قدمی هزاران گل‌ولاله رنگارنك دیده میشود وگذشته از دشت وصحرا خرابه‌ها وکوچه‌ها وپشت بام خانه‌ها تمام گلزار گردیده وزمین طبع مخمل سبز بخود گیرد. بهار شوشتر در ادبیات فارسی مثل زده‌شده است.

دستوا وگرگر - این دو کلمه در السنه و کتب زیاد شنیده‌ودیده میشود وچون اصل آن براکثری از مردم مشتبه است نگارنده در این باب تفصیلی ذکرمیکنم که یك حقیقت تاریخی روشن شود . صاحب قاموس درماده د.س.ت گوید: «دست بمعنی دشت و دست از جامه و کاغذوصدرخانه معروف است وهمه‌معرب‌است ودستوا به‌مدوالف‌دهی‌است درخوزستان که در نسبت بآن دستوائی‌ودستوانی گویند». یاقوت درصفحه ۵۹جلد۴ گوید:

«سمعانی گفته دستوا شهری است بخوزستان وجمعی از علما بدان منسوبند وثیاب دستوائی را بآن نسبت دهند». از سخنان دو نویسنده مزبور ظاهر میشود که دستوا شهرکی در خوزستان بوده است نهایت آنکه محل آنرا تعیین نکرده‌اند. محققاً کلمه دستوا معرب دشت آباد است بقاعده آنکه در شوشتر حسام آباد را حسموا و مهدی آباد را مهبدیوا وعشرت آباد را عشتووا گویند. حال باید دید محل دستوا کجاست؟

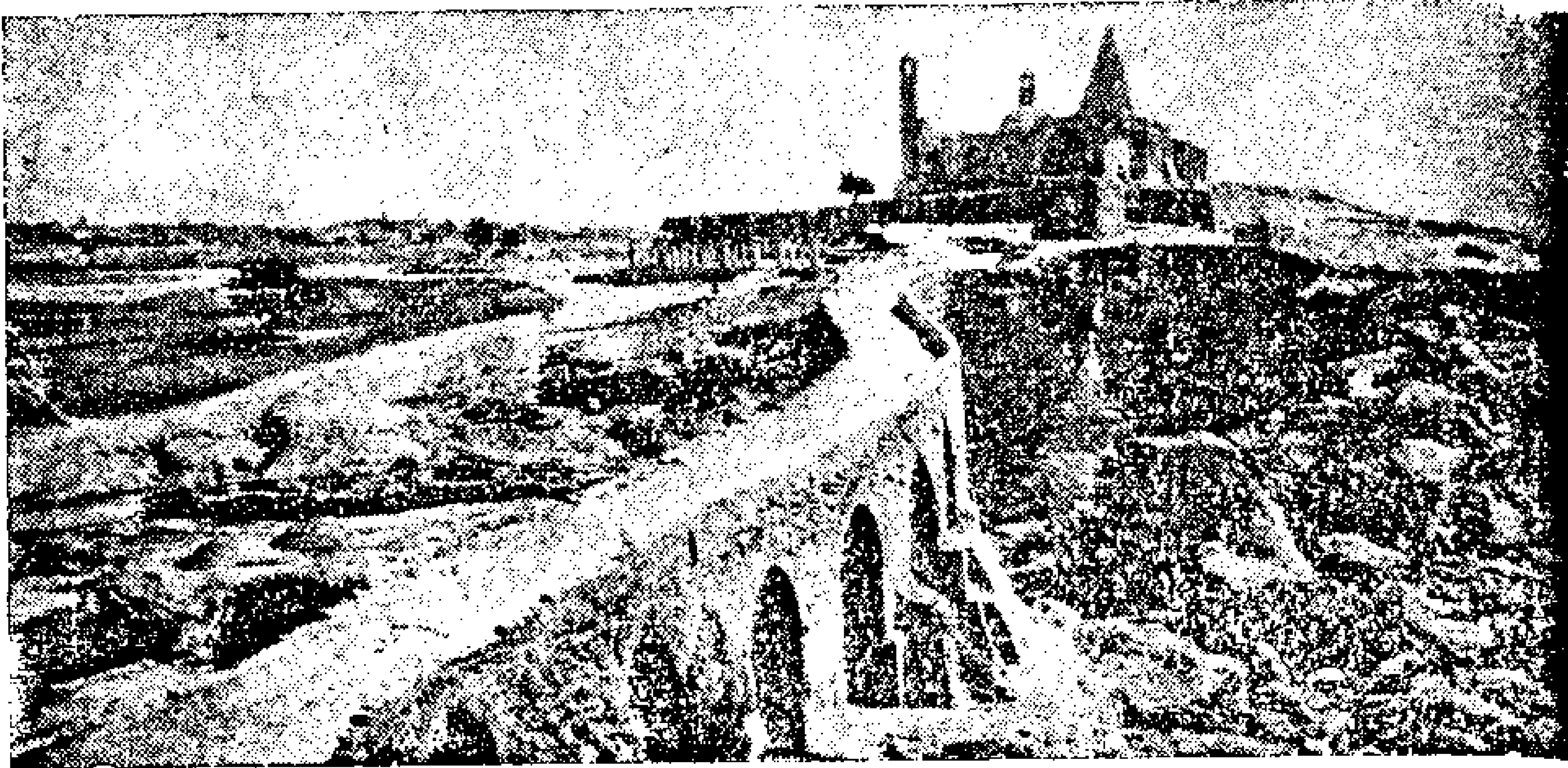


۵۲ - پل گرگر درمشرق شوشتر.

در جنوبی شهر شوشتر آثار شهری از بنیان عمارات و کوره‌های آجر پزی و شیشه گری و حمامها وغیره موجود است که مؤلف تذکره شوشتر احتمال داده عسکر مکرم باشد وحال آنکه فاصله بین این دوشهر را در همان کتاب ۱۵ دقیقه نوشته است. محل شهر عسکر در هفت فرسنگی شوشتر معین است. پس این شهر که آثار آن باقی مانده چه نام داشته؟ بطور یقین این شهر دستوا (دشت آباد) بوده‌است زیرا شواهد چندی در این باب ما در دست داریم: ۱ - شعبه غربی نهر داریان را که در این اراضی از پهلوی آثار مذکور میگذرد نهر دستوا گویند. ۲- حمدالله مستوفی در نزهة القلوب نهر داریان را که از وسط این شهر میگذشته قنات دشت آباد نامیده است. ۳- دهاتی را که در حدود این شهر است مثل بورکی و کنارپیر، دهات دستوا گویند. عقیده نگارنده آنست که شهر دستوا در جنگهای صدر اسلام ووقایع خوارج خراب شده است وسکنه‌اش بمحلات جنوبی شهر انتقال داده‌اند واز اینجهت قسمت جنوبی شهر بدستوا مشهور شده است و ذکر دستوای اصلی کمتر در کتب آمده. فاصله بین شوشتر وشهر دستوا رودمعروف برقت

است که شوشتر را بمنزله خندق میباشد.

کلمه گرگر را فرهنك نویسان بمعنی خداوند و تخت پادشاهان و ولایتی در



۵۳ - مقبره امام زاده عبدالله واقع در جنوب شهرو پل فتحعلیخان.

آذربایجان نوشته‌اند که هیچکدام بموضوع بحث ما ربطی ندارد. در این ایام قسمت شمالی شهر شوشتر را گرگر گویند و دروازه شرقی را دروازه گرگر وصحرای شرقی را صحرای گرگر نامند. صاحب تحفة العالم نوشته که این تسمیه بمناسبت گرگرهای (چرخ آبکشی از چاه) بسیاری بوده است که در خانه‌ها نصب بوده و بوسیله آنها آب میکشیدند ولی تسمیه صحرا ودروازه بگرگر وچاههای بسیار که درآن صحرا موجود است شهادت میدهد که گرگر مثل دستوا محله خارج شهری بوده است که از بقایای آن محله بلیتی کنونی است ونام گرگر با مردم آن بمحلات داخلی شهر انتقال یافته است ولذا دروازه شرقی را که سرراه آن بوده است دروازه گرگر گفته‌اند مانند دروازه دزفول که مقصود دروازه راه دزفول است. وبلیتی را محرف بلیده تصغیر بلد دانند.

دهستانهای شوشتر- این ولایت در نتیجه دوشاخه شدن آب کارون بسه منطقه جداگانه تقسیم شده است: ۱- سواحل غربی کارون وشطیط که زمین آن خنجری شکل است دسته‌اش در شمال وتیغه‌اش در جنوب آب کارون و شطیط وشور کاونك وآب دز آنرا غلاف است واین منطقه به پنج بلوك منقسم است. گوتوند - دیمچه - سمندی و نگاز سرخکان - شعیبیه ۲ - بین النهرین میاناب ۳ - سواحل شرقی کارون وآب گرگر نیز مشتمل است برچهار بلوك عقیلی. گندزلو. خران کرائی وراهدار. ما شرح هریك را در پائین جداگانه نگارش میدهیم.

گوتوند- قصبه ایست در یازده میل شمالی شوشتر بر ساحل دست راست کارون مشتمل بر هفتصد هشتصد خانه ودوهزار وپانصد تا سه هزار نفر سکنه از نژاد بختیاری

که بزراعت دیم ومعامله باالوار معاش میکنند. شرفخان بتلیسی در کتاب خود درذکر قبائلیکه از کردان شام بلرستان مهاجرت کرده‌اندقبیله‌ای بنام گتوند ودیگری بنام‌بتوند میشمارد. ممکن‌است که این قصبه وهمچنین قریه بتوند در بلوك گندزلو از بنای این دو قبیله باشد. درمغرب گتوند قریه آب بید است. آب بید قریه سر بیشه است که قشلاق خوانین بختیاری است دریك فرسنك جنوب گتوند. قریه جلکان (جالکان)ویك فرسنك پائین‌تر قریه کوشکك که هردودر ساحل کارون واقع است.جلکان سابقاً جای طائفه‌ای‌از لکان لرستان بوده وفعلا مسکن خوانین بهداروند است وقبرستانی قدیم در آنجا است که لران آنرا گورلگان مینامند تمامی خاك گوتوند وجلگان و کوشکك دیم است ودر ایام پیشین نهری بوده که ازآب‌دز جدا میشده وبتوسط پلی از بالای‌شور آب بیدمیگذشته است وآنها رافاریاب میساخته وآثار آن‌نهر تاکنون پیداست.

بلوك دیمچهـ که در قدیم بنام جوبند معروف بوده است درغربی‌شوشترواقع میباشد زمین‌آن در حاصلخیزی ممتاز وهوای‌آن درتابستان بسیار لطیف استوچنانکه مانند ایام باستان آب در آن جاری شود وزمینهایش زیر کشت اشجار در آیند ییلاق شوشتر خواهدگردید. درقدیم نهری عظیم داشته که نزدیك قصبه گتوند قنات مانند از کارون جدا میشد ودرچند میل پائین تر از زیرزمین سربدر میکرد و شاخه‌ای از آن بجلکان میرفت واین نهر بمناسبت اینکه دارای دوسه دهنه برای فصول مختلفه سال‌بود بنام قنوات گلوگـرد شهرت دارد وحفر آن را بسلاطین کیان نسبت داده اند. آثار آبادیهای مهم در این بلوك بسیار است. فتحعلیخان حاکم خوزستان در اواخر قرن یازدهم هجری نهر جوبند را لاروبی کرد چون آبرا درنهر سردادند در بسترآن فرو میرفت و باراضی نمیرسید و با اینکه عیب آن قابل علاج بود، از اصلاح نهر دست کشیدند.

بلوك‌سمندی‌و نگازـ در غرب وجنوب دیمچه واقع است و سمندی در مالیات و ملکیت جزء شاهولی است وزمین معروف گله‌که (گله‌گاه) متصل به آن است و نگاز خالصه دولت میباشد و این اراضی کلیتاً دیم است. فاصله سمندی از شاهولی شور کاوتك است.

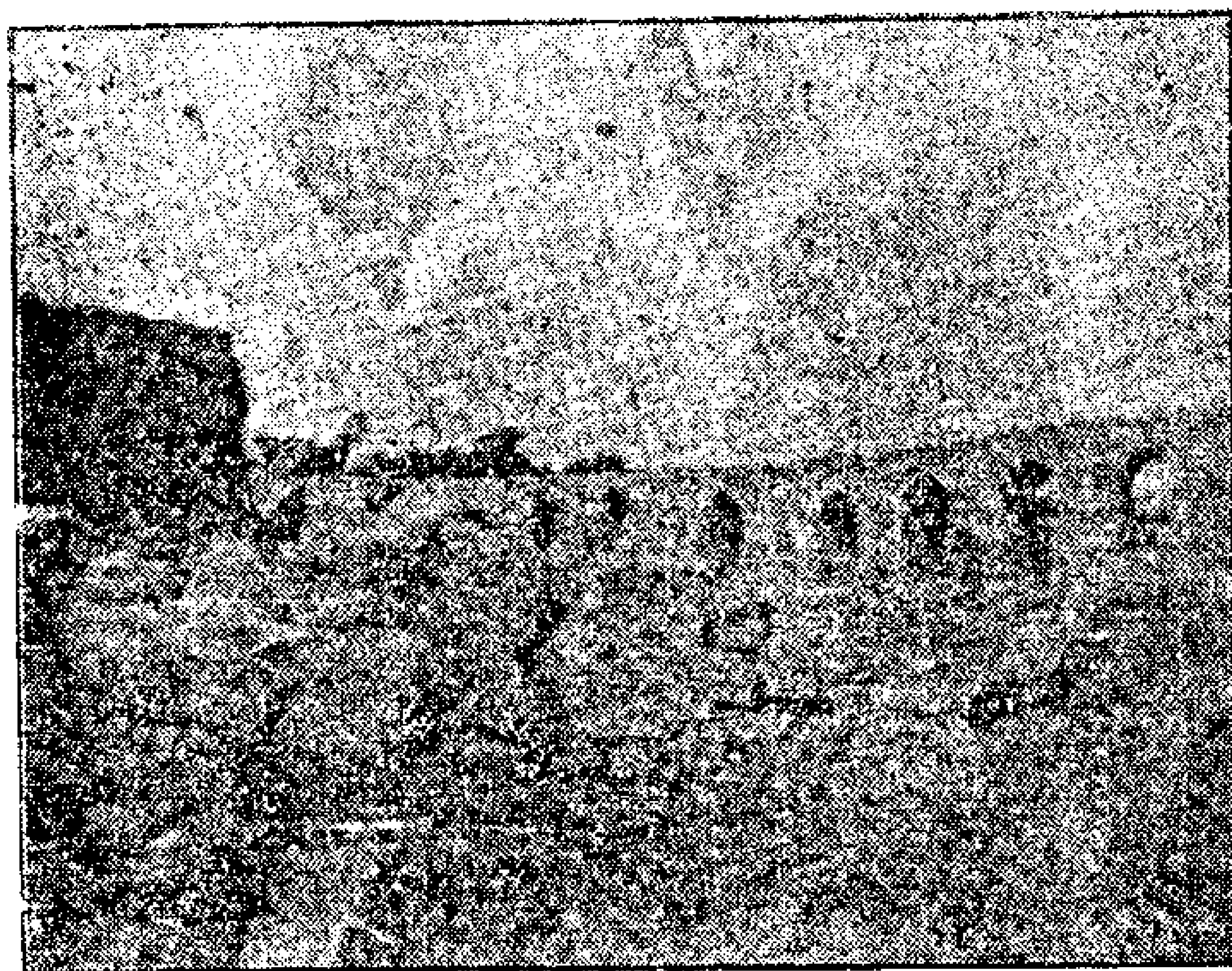
بلوك‌سرخکانـدرمغرب شوشتر کناره رود شطیط‌است ودرقدیم نهری‌داشته که در بالای بند دختر ازکارون جدامیشده وقنات مانند چهارهزار زرع زیرزمین روان‌بود ودر حدود اراضی بلوك ظاهرمیشد و قرنهاست که دراثر شکست بند دختر، نهرمزبور خشکیده است.

در این بلوك آثار دو قلعه قدیمه دیده میشود یکی در آبگرمك بالای تپه که چشمه ای در زیر آنست و دیگری در سردارآباد مقابل مقبره روبیل.

شعیبیه زمینی است بشکل مثلث غیر منظم که دوضلع آنرا رود شطیط وآب دز فراگرفته است وتسمیه اش بمناسبت مقبره ایست کـه اعراب آنرا بشعیب پیغمبر نسبت میدهند. گویند درایام پیشین بوسیله نهری که در بالای سد قومات از دزجـدا میشد مشروب میگردیده است واکنون بی‌آب وزراعتش دیم‌است. قرنها است کـه اعراب

کعب وآل‌کثیر در آن‌متصرف‌وبتربیت مواشی ومختصرزراعت‌دیمی میپردازند.زندگانی آنان درکپر وسیاه چادر است ودرفصول سال جابجا میشوند. این خاك دارای‌قرای زیاد نیست وبیشه های بسیار بزرگی سابقاً درکناره آب دز ازدرختان بید وگز بوده است که اعراب اکثر آنها را از بین برده‌اند. زمین آن بسیار حاصلخیز میباشد و در میانه آن‌آثار ابنیه وساختمانهائی‌است که‌گویا بقایای مناذر صغری باشد.

بلوك‌میانابـ درگذشته گذشت که رودکارون در شمال‌شوشتر دوشاخه‌شده یکی غربی بنام شطیط ودیگری شرقی بنام گرگر که دربیست وپنج میل‌جنوب شوشتر، این دوشاخه بازبهم پیوسته روبه اهواز روان میشوند درنتیجه این افتراق واتحاد جزیره‌ای بشکل برگ بید غیرمنظم تشکیل میشود که دراین ایام بنام مینو نامیده میشود و در نوشتجات بمناسبت وقوع بین دوآب آنرا میان‌آب نامند ولی چون کلمه مینو درفارسی بمعنی باغ وبهشت‌آمده واستعمال آن در اینجا بجاست ما ازتراشیدن اصلی برای این کلمه ولومناسب‌باشد بی‌نیازیم لیکن بنا برعادت‌معمول‌نگارنده کلمه‌را میاناب نوشته‌ام.



٥٤ ـ پل‌شاه علی در جنوب شوشتر سر راه میاناب.

شهر شوشتر در زاویه شمالی جزیره میاناب واقع است وتاسه میل‌روی بجنوب، اراضی دورشهر محسوب است که محل باغهای مشجر قدیم و فالیز کاری است و قسمت علیای میاناب را بمناسبت شهر قدیم دستوا اراضی دستوا گویند وقسمت سفلی در قدیم تابع شهرلشکر (عسکر مکرم) بوده است وآثار نصفه غربی‌آن شهر که درخاك میان آب بوده تاکنون هویدا است. آب این بلوك ازنهر داریان میباشد که از رود شطیط

در زیر قلعه سلاسل جدا شده پشت حصار غربی شهر میگذرد این نهر در نتیجه شکستن سد شاهپوری درسال ۱۳۰۳ قمری خشکیده تنها در ایام بهار مردم میاناب آبی ازآن دریافت میکرده‌اند. اینك چندسال است فی‌الجمله تنقیه‌ای درآن میشود ودر نتیجه مقداری زراعت آبی در قسمت بالای میان آب بعمل میآید و با وجود این، سه چهارم این بلوك دیم است . سکنه نیمه شمالی میاناب غالباً بختیاری و نیمه جنوبی عرب اند و اعراب از عشایر محامید ومهدیه ومیاح وعنافجه ونیس وبنی تمیم و بنی عقبه‌اند والوار ازطوایف جانکی مانند ممبنی‌و شیرالی و زنگنه و غیره میباشند .

بلوك میاناب در روزگار پیشین بجز جوی داریان جوی دیگری هم داشته است که ازبالای بند ماهیبازان آب برمیداشته است. این جوی قرنها خراب بود تافتحعلیخان حاکم خوزستان بشراکت حاج محمد تقی کلانتر آنرا لاروبی کرد وآبرا بقسمت جنوبی میاناب روان ساخت ونهر رانجف آباد نامیدند. ماده تاریخ این کار مصراع «نجف آباد به ازخلد برین» است وچون دهانه این جوی که قنات مانند بود مکرر از خاك انباشته میشد بدستور مولا خلف مشعشعی آنرا بالاتر حفر کرده‌اند. این نهر درقرون بعدپرشده و از میان رفته است لیکن نام نهر کلانتر تاکنون برآثار نهری که درآن حدود است هنوز گفته میشود .

درمیاناب آثار وابنیه قدیمه بسیار است که بیشترجای قصبه هاودهکده‌ها بوده مانند تپه بزرك مهدی آبادوتپه خورشیدوتپه سه بنه وتپه نزدیك عرب‌حسن‌وتل‌المشول در دلفیه وهمچنین در اراضی بالای نهر میان آب آثار شهر دستوا که شرح آن نگارش یافت باقیست و در پائین آثار شهر عسکر مکرم ورستق آباد که در آینده یاد میشود هویداست .

بلوك عقیلیـ قطعه زمینی است بشکل قطاع دایره غیر منظمی در شمال شرقی شهر شوشتر که کوه فدلك کوه گچ ورودکارون آنرا محدود کرده است . نزدیکترین کناره آن بشوشتر پنج میل فاصله دارد وجه‌تسمیه آن آنکه در قرون وسطی عشیره‌ای از بنی‌عقیل درآن سکنی داشته‌اند و بتصریح قاضی نورالله مرعشی در کتاب مجالس المؤمنین تا اواخر قرن دهم درآنجا بوده‌اند اما اکنون نیستند لیکن این بلوك بنام ایشان معروف شده است . نیمی از زمینهای عقیلی بوسیله نهرصدر آباد منسوب به میرسید اسدالله صدر معاصر شاه طهماسب صفوی فاریاب میباشد .

درعقیلی زراعات شتوی وصیفی از برنج وپنبه وجو وگندم و ماش وباقلا و اقسام فالیز بعمل میآید وباغهای مشجر در آن فراوان است ودر سالهای اخیره بسعی سردار محتشم بختیاری چند باغ قشنگ درآن احداث شده است اما باغ قدیمتر آنجا باغ موسوم به نرگسی‌است که از آثار سادات مرعش میباشد . مالکیت بلوك تا اواسط قرن دهم ازآن سادات تلغر بوده وسپس بسادات مرعشی شوشتر منتقل گردیده وزیاده‌از سی سال است که بدست سردار محتشم بختیاری افتاده‌است. اراضی تلغر وشیوندی مدفن هفت شهیدان در مشرق عقیلی واقع میباشد وشور زنگ مرده اززاویه شرقی داخل آن شده واز دامنه کوه فدلك میگذرد تا در زاویه غربی بکارون میریزد . سکنه‌اش بیشتر

الوار وقلیلی اعرابند ودر بلوك عقیلی آثار ابنیه قدیمه درچند جا هست که مهمتر از همه شیوندی است وآن قصبه بزرگی است در شرق عقیلی نزدیك کوه که تاکنون آثار خانه های آن موجود است وابنیه آن ازسنگ وگچ بوده ودرآنجا سه آب‌انبار بزرگ هست که آب خوراك اهالی ازآنها بوده است وگویا آب آنها از چشمه تنگ نخل که در آن نزدیکی است میآمده است و در قریه ردنی تلی بزرگ است که گویا قلعه مفصلی برروی آن بوده است و اکنون قدری از خانه های آبادی برروی آن ساخته شده است ودر قریه کاپدان نیزتل بلندی است که آن نیز علامت قلعه‌ایست.درنزدیك مقبره باباکوهی در پای کوه غربی عقیلی، آثار دهکده‌ایست که آجرهای بزرگ ازآن بیرون میآید . درنزدیکی قریه سیدان آثار قصبه‌ایست که آنرا قصبه دلگشا میگفته‌اند و آن در طاعون ۱۲۴۸ هجری خراب شده است و این قصبه را حمام بزرگ و مسجد عالی وباغهای فراوان بوده است ومرقد بشران (بنام بشرحافی) که از مزارات معروف ودارای حوض بزرگ ونارنجستان بوده واکنون خراب شده درآنجا است و بالای کوه سمت شمال عقیلی علامت قلعه خرابه ایست که آنرا قلعه رستم نامند .

بلوك گندزلو وخرانـ درساحل آب گرگر واقع میباشد وبسیاری ازسکنه‌اش در قسمت شمالی الوار وگندزلوها ودر قسمت جنوبی اعراب میباشند . این بلوك تماماً دیم وزمین آن دراثر جریان سیلهای کوهساری‌وعمیق بودن رودخانه وسستی خاك‌پست وبلند شده ومشتمل بردره های بسیار گردیده‌لیکن در روزگار پیشین قناتهائی داشته که از بالای شهر شوشتر از رودخانه کارون آب برمیداشته وهمچنین نهری داشته‌است که دهانه آن بالای بند ماهیبازان بوده . دهات آن بعضی درکناره رودخانه وبعضی در دامنه کوهستان شرقی است و لوله نفت که از مسجد سلیمان باهواز میرود از این بلوك،ازپهلوی قریه آبگنجی میگذرد .

در این بلوك آثارابنیه قدیمه خیلی فراوان است چه در کناره رودخانه وچه در نزدیکی کوه وپیداست که درسابق این سرزمین فاریاب وبسیار آباد بوده است ودرهر قطعه‌ای ازآن علائم دهکده یا قلعه وابنیه وراه آب وعصاره خانه و سنگهای شکرخرد کنی دیده میشود ومکرر سنگها وآجرهای نوشته بخطوط میخی ازآنجا بیرون آمده است که اکنون مقداری ازآنها در قریه ملاعبد محمد موجود و مقداری از میان رفته است ومسکوکات قدیمه دراین اراضی بفراوانی یافت میشود .

بلوك گرائی وراهدار ـ درشرقی بلوك گندزلو وخران است.این بلوك تمام‌دیم ولرنشین است وزمین آن کوهستانی‌استوقسمت مسطح آن درساحل آب شورواقع شده که جزء دره وسیعه له بهری است . یك راه قدیم ازین بلوك میگذشته و خرابه قلعه مدرسه که در عصر اتابکان لر کاروانسرا های دولتی را باین نام میساخته اند در این خاك دیده میشود .

آثار و ابنیه قدیمه ـ در شوشتر واطراف آن آثار وابنیه قدیمه بسیار است مانند تلها ـ پلها ـ جویها ـ دز ها ـ مساجد ـ مدارس ـ معابر وغیر آن وما ازپلها وبندها وجویها در جای خود گفتگوخواهیم کرد . تلهائیکه در این خاك دیده میشود آثار ابنیه وآبادیهای قدیمه است واین ناحیه که یکی از نواحی بسیار آباد عالم بوده

است در هر نقطه آن که تیشه فرود آید تا چند ذرع زیر زمین آثار بنا دیده میشود. جائیکه بیشتر آثار ساختمان در آن دیده میشود قسمت جنوبی شوشتر نزدیك قریه بند قیراست و آن آثار شهر عسکر مکرم ورستقباد قدیم میباشد که در ذیل از آنها بتفصیل سخن میرانیم.

عسکر مکرمـ یکی ازشهرهای بسیار آباد خوزستان بوده است. مقدسی در صفحه ٤۱۱ در باره آن گوید: «حجاج بن یوسف غلامی داشت مکرم نام با عسکر خود در آنجاورود نمود وآنرا بپسندید ودر آنجا مقام کرد کم کم مردمان در اطراف اوجمع شده شهری آبادگردید وبه عسکر مکرم نامیده شد و آن شهریست که بهتر از آن در بلادعجم نیست. میوه‌های پاکیزه و بازارهای قشنك وخوبیهای فراوان وشیرینیهای ارزان ونانهای نیکودارد ومردمش دارای امتیازند وتجارتخانه بسیار در آن است ومردمانی عاقل وفهیم دارد وعلمایش تا ظهر در مساجد بتدریس مشغولند، نهایت آنکه خود را بممارست علم کلام وطریقه اعتزال مبغوض مردمان نموده اند تا بحدیکه وعاظ وعوام ایشانرا مذمت نمایند. ودرآنجا مرضی است که دوای آن کناهان است و کژدمهائی دارد که زهر آن کشنده است لذا شخص غریب را در آنجا مقام نیست وآن شهررا دوجانب است: آبادترجانبی است که طرف عراق است ومسجد جامع وبیشتر بازارها در آن قسمت است ومابین دوجانب جسری است از کشتیها».

یاقوت حموی در صفحه ۱۷٦ جلد ٦ گوید: «عسکر مکرم بضم میم وسکون کاف وفتح را بروزن مفعل از کلمه کرامت، شهریست مشهور از نواحی خوزستان وآن منسوب است به مکرم بن معزاء حارثی که یکی از عشیره بنی جعونه بن نمیر بن صعصعه بوده». حمزه اصفهانی گفته «ورستقباد تعریب رستم گواد نام شهری است در خوزستان که عرب در ایام فتح خرابش نمودند پس در نزدیکی آن جائی که لشکر مکرم بن معزاء بن حارث از اتباع حجاج بن یوسف بود شهری ساخته شد وگفته‌اند که مکرم غلام حجاج بجنك خره‌زاد پسر باس رفته بود... ودر آنجا قریه خرابه ای بود مکرم آنرا بساخت کم کم وسعت یافته بنام عسکرمکرم نامیده شد».

حمدالله مستوفی در صفحه ۱۷۰ نزهة‌القلوب گوید: «شابور ذوالاکتاف تجدید عمارتش کرد وبرج شاهپور خوانده شد وبردو جانب آب دودانگه شوشتر نهاده است ودر اول بتلفظ لشکر خوانند ولشکر بن طهمورث دیوبند ساخته شهری بزرك است واز ولایت خوزستان هوای آن خوشتر اما عقارب قتال در آن بسیار است». اصطخری در صفحه ۹٤و۹٥ کتاب خود گفته: «از عسکرمکرم تا شوشتر یکمنزل است واز عسکرتا اهواز یکمنزل».

باید دانست که محل شهر عسکر بتصریح اصطخری ودیگران در هفت فرسنگی جنوبی شوشتر کنار رود گرگر(مسروقان) اندکی بالای بند قیر کنونی بوده.

نام این شهردر زبان خوزستانیان لشکر بوده چنانکه مستوفی اشاره کرده ودر بالا گذشت وتاکنون دروازه جنوبی شوشتر وپل متصل بآن را که راه میان‌آب بوده دروازه لشکر وپل‌لشکر گویند. آثار شهر لشکر در جائی که ذکر شدآشکار است و

چنانکه مقدسی بیان نموده بیشتر شهر در ساحل راست رود گرگر وکمتر ساحل چپ در خاك حصنیه وشهر رستقباد که یاقوت بنقل از حمزه اصفهانی آنرا معرب رستم گواد دانسته وما آنرا روستاك آباد میدانیم نیز در اینحدود بوده است وگویا جایگاه آن درکنار شطیط در خاك میاناب بوده. یاقوت در صفحه ۲٤۹ جلد٤ تصریح میکند که رستقباد در زمین دستوا است وشاید تل‌المشول در آن نزدیکیها از آثار این‌شهر باشد.

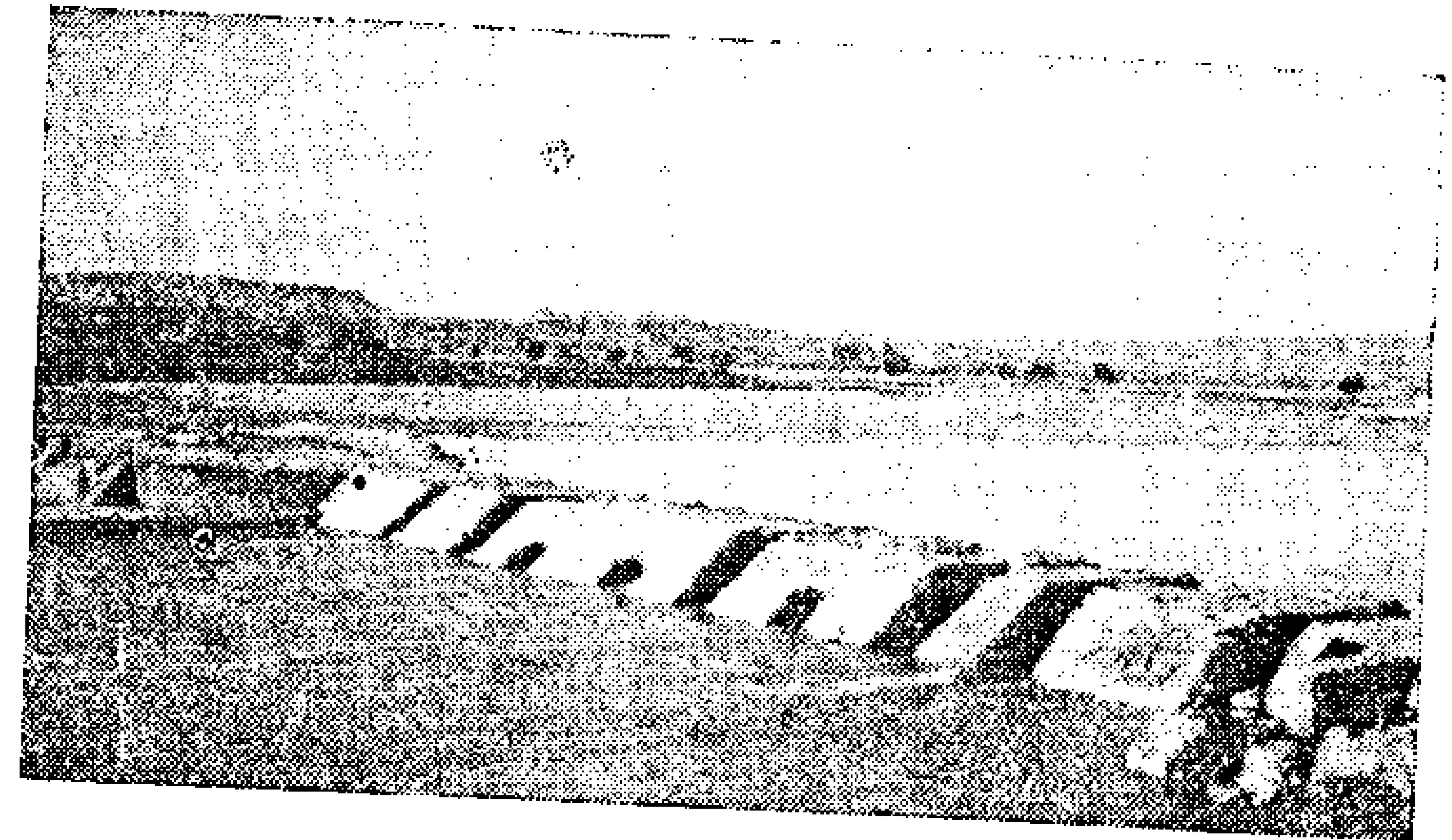
آیا برج شاهپور که مستوفی نام برده درکجا بوده است؟ در ساحل شرقی گرگر قدری دورتر از رودخانه نیز آثار خرابه های بسیاری هست که اعراب آنرا نیشابور میخوانند و شاید همان برج شاهپور باشد ودر نزدیکی قریه هدام نیز آثاری هست که اعراب بمناسبت مقبره‌ای که در آنجاست آنرا مقام بسهاك (بوالسحق) مینامند ودر آن نواحی آثارقلعه خرابه‌ای‌هست که اعراب آنرا جلعه میخوانند. قطعیست که خرابی شهر عسکر بیشتر در اثر راه یافتن آب گرگر (مسرقان) بشطیط وسوار نشدن آن براراضی ودیم شدن مزارع آنجا وویران شدن بلوك مسرقان بوده است وناامنی وکشمکشهای آنحدود هم در ویرانی آن دخالت داشته. از آثار سدشکسته که بنام سد دارا درآنحدود است، پیداست که برای جلوگیری از آب و بلند شدن آن به اراضی مکرر اقداماتی شده است لیکن تاریخ خرابی آن سد بخوبی در دست نیست اما مسلم است که سد تا قرن هشتم زمان حمدالله مستوفی آباد نبوده واین تاریخ‌نویس سخن‌خود را از گفته‌های دیگران رونویس کرده‌است. اما رستقباد خیلی‌پیشترها خراب شده زیرا درکتب جغرافی نویسان این دوره اسمی از آن باقی نیست.

در دهستانهای شوشتر آثار وابنیه وسنك وآجر وساروج وظروف سفالی‌شکسته بقدری دیده میشود که گویا تمام این سرزمین یك شهر بوده یادهات آن بهم پیوستگی داشته است لیکن اهم آنها همانست که در شرح دهستانها نگارش‌یافت.

دز های ولایت شوشترـ دزهای ولایت شوشتر یکی قلعه سلاسل است در شمال شوشتر کنار رودخانه ودیگری قلعه‌رستم بالای قصبه گتوند، دیگری‌دز ابوهی‌در یکفرسنگی مشرقی شوشتر. قلعه سلاسل دزی است بسیار بزرك دارای حیاطهای مفصل ومتعدد وسربازخانه‌ها و طویله‌ها و حمامها وشبستانها وبرجها وباغچه ها وقورخانه و نقاره‌خانه وحرم خانه وآش‌بزخانه وقاپیهای متعدد وحوض‌های بزرك وحصار وخندق که اکنون بیشتر آن ویران وساختمانها بر هم ریخته شده است. شکل قلعه بیضی غیرمنظم وجایش‌بسیار با صفابر روی قطعه سنگی مشرف بررودکارون واقع شده. هندسه‌بنایش برخلاف سایر ابنیه شرقی است. اینجا ساختمانهای چند طبقه در میانه وحیاط ها در اطراف آنهاست. سلاطین وامرای پیشین عمارات عالیه وقصرهای ممتاز که بطلا ومیناو لاجورد منقش شده بود در آن ساخته بودند که آثار برخی از آنها تاروزگار ماباقی بود. خندق دورآن بسیار عریض وعمیق‌بود وبآب رودخانه کارون پیوند داشت‌وجزیکی دو پل راه رفت وآمد بقلعه نبود.

این قلعه خیلی قدیمی است چه در فتح شوشتر بدست اعراب نام آن‌برده شده که پناهگاه هرمزان بوده است. دروجه تسمیه آن بسلاسل صاحب تذکره اینطور از زبان

مردم گرفته است که سلاسل نام غلام والی فارس که حاکم شوشتر بوده آنرا بنا نمود آنگاه برای نشاندادن خدمت خویش و بزرگی کار، علم طغیان برافراشت. والی فارس شش ماه قلعه را در محاصره داشت ونتوانست آنرا بگشاید ناچار دست برداشت سپس سلاسل از قلعه بیرون آمد واظهار خدمت کرد. اما ما یقین داریم که این دز از پیش از اسلام وجود داشته ودر آنروزگار بودن کسی بنام سلاسل در این حدود بعید بنظر میرسد. شاید منشاء افسانه این باشد که دز قدیم بعد از فتح عرب ویران شده است. وابی السلاسل نام که در ۳۱۵ هجری حاکم شوشتر بوده آنرا مجدداً آباد کرده از اینجهت بنام سلاسل معروف شده واو از طرف خلیفه بغداد حاکم شوشتر بود نه والی فارس



۵۵ - بند میزان که رود کارون را در شمال شوشتر نزدیك قلعه سلاسل بدو بخش کرده

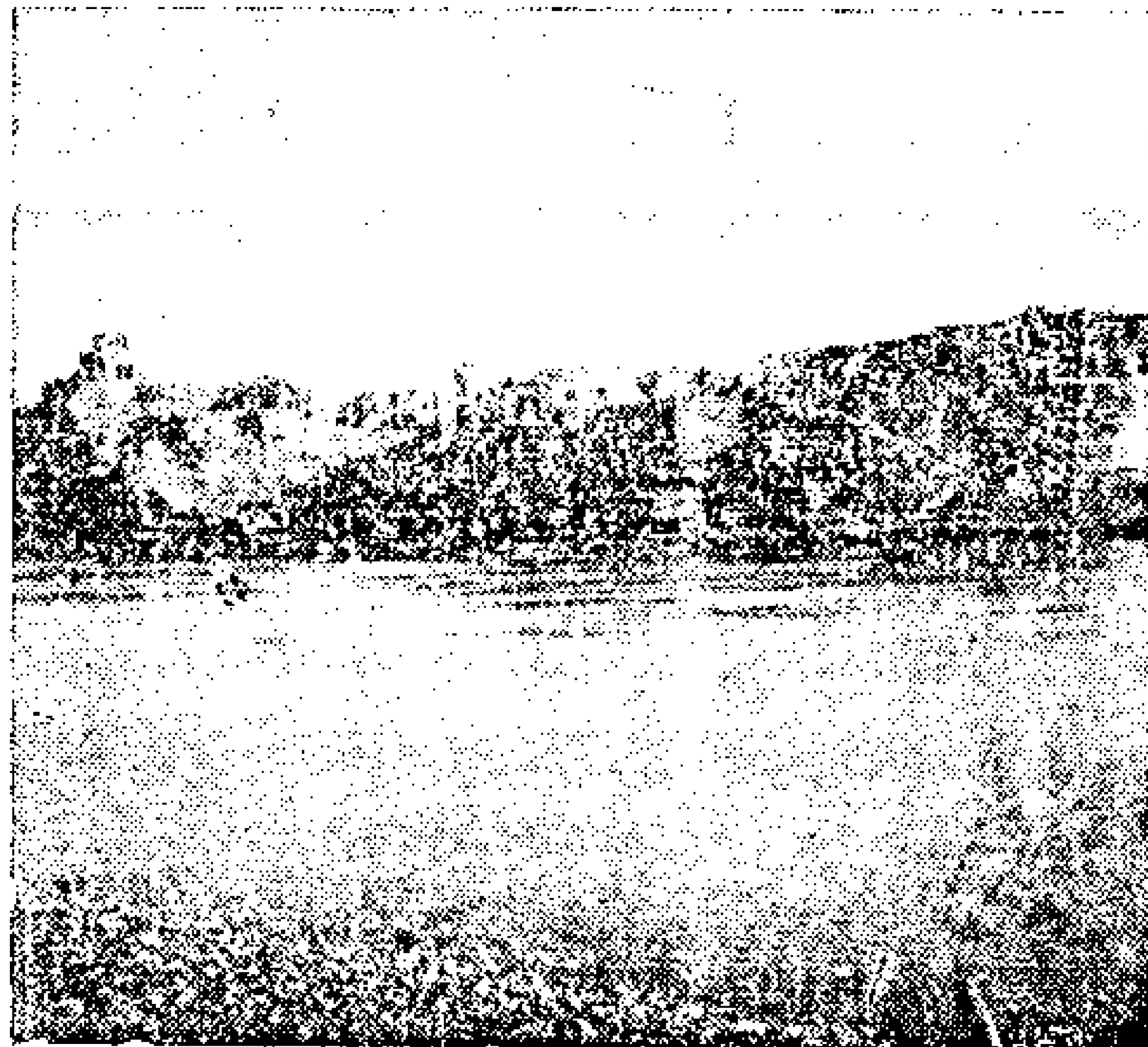
این دز مکرر روی بویرانی نهاده و آنرا تعمیر نموده اند یکدفعه بدست فتحعلیخان حاکم خوزستان در قرن ۱۱ هجری ودفعه دیگر در سال ۱۲۳۷ بدست محمد علی میرزای دولتشاه بار دیگر بامر نظام السلطنه حسینقلیخان مافی در ۱۳۰۷ که آنرا مرمت کامل نمود. لیکن قلعه در نتیجه باران سال ۱۳۴۲ وزلزله ۱۳۴۷ خرابی بسیار دیده واگر بزودی تعمیر نشود این ساختمان تاریخی بکلی از میان خواهد رفت. (۱)

قلعه رستم - دزی است بر بالای قطعه سنك بزرگی شمالی قصبه گتوند چهار فرسخی شمال شوشتر در کنار رود کارون که آن سنك را - برد گتوند - نامند واین دز بمناسبت اینکه دهانه قنات گلوگرد از زیر آن میگذرد در روزگار پیشین بنام قلعه گلوگرد نیز یاد میشده است. این دز را شرف الدین علی یزدی در ظفر نامه تیموری صفحه ۵۹۲ جلد یك یاد کرده و گوید: «سلطان زین العابدین در قلعه گلوگرد که بچهار فرسخی شوشتر واقع است دربند بود» زندان فراموشی که در دوره ساسانیان بوده و مدتی قباد پدر انوشیروان در آن حبس بود همین قلعه است سر راولنسن (۲) مورخ شهیر

(۱) چون قلعه سلاسل تعمیر نشده درسالهای اخیر بکلی ویران شده وخود بصورت تپه‌ای درآمد.

(۲) Sir Henry Rawlinson

انگلیسی در کتاب تاریخ امپراطوریهای مشرق این مطلب را ذکر کرده نهایت آنکه نام آنرا گل گرد گفته وطرف شرقی شوشتر، جای آنرا نشان میدهد. (۱)



۵۶ - دورنمائی از قلعه سلاسل هنگام آبادی. در عکس سمت شمالی قلعه مشرف بر کارون دیده میشود

قلعه رستم - دزی بس محکم بوده که تاکنون آثار بسیاری از ساختمانهای آن آشکار است ودر برابر آن بساحل چپ رودخانه بالای کوه، نیز آثار دزی دیگر است که مردم عقیلی آنرانیز قلعه رستم نامند و گویند که یکی ازرستم زال است وآن دیگری ازرستم یکدست که با یکدیگر جنك میکرده‌اند.

این دزها برای آن ساخته شده که در مواقع انقلاب پناه گاه برای جلوگیری از هجوم مردم کوه نشین بشهرها باشد نهایت آنکه در هنگام امنیت، مقصرین را در آنها حبس میکرده اند. یا اینکه در وقتی ساخته شده که دشت و کوهستان خوزستان در حکومت از یکدیگر جدا بوده ودرآنها سرحددار وساخلوی مینشسته است. گواه این احتمال آنست که برروی همین رشته کوه که دشت خوزستان را از کوهستان جدا میکند دزهای متعدد دیده میشود مانند دز نشان نزدیك بهبهان و قلعه گوری نزدیك رامهرمز وقلعه شهی نزدیك دزفول.

مساجد شوشتر - شماره مساجد کنونی شهر شوشتر بهفتاد میرسد که بیشتر آنها قدیمی است بزرگترین آنها: ۱ - مسجد جامع است که تاریخ آن در پائین بیاید. ۲ - مسجد حسین وآن در ایام صفویه ساخته شده ودارای ایوانی بزرگ است که عرض طاق آن نزدیك بده

(۱) این دز در کتابهای ارمنی که حکایت شورش ایرانیان را بر قباد وحبس اورا نوشته‌اند بنام انوش آذر ذکر شده وشرق شناسان اصل این کلمه را انهوش دز میدانند که اگر کسی را در آنجا بند میکردند دیگر یاد نمی‌آمد وفراموش میگردید مخصوصاً هیچ گاه نزد شاه ازاونامی برده نمیشد.

ذرع میباشد. ۳ـمسجد میرشکار که در سال ۱۱۴۳ هجری بدست اسفندیار بیك پسر رستم بیك میرشکار ساخته شده. ۴ـمسجد شاه صفی مقابل قلعه سلاسل. این مسجد آیا بحکم شاه صفی صفوی ساخته شده یا بامر صفی میرزای دروغی که در سال ۱۱۳۶ حکومت شوشتر را بدست آورده بود؛ معلوم نیست. ۵ ـ مسجد عبدالله بانو که در سال ۱۱۱۲ بدست حاج رضا وحاج زمان پسران حاج عنایت‌الله گرگری ساخته شده است (۱). ۶ ـ مسجد شیخ علی که آن نیز در ایام صفویه بنا شده. ۷ـمسجد حاج علی که تاریخ بنای آن معلوم نیست. ۸ـمسجد دکان شمس. ۹ ـ مسجد خان نزدیك مقبره براء بن مالك که اکنون بیشتر آن خراب شده و بنایش در سال ۱۱۲۰ بامر عبدالله‌خان بن اصلان خان انجام گرفته. ۱۰ ـمسجد شاه زید که بیشتر آن ویران شده بود واخیراً حاج ملا حبیب‌الله لمعه آنرا تجدید بنا نمود ومسجد شیخ نیز تاحدی بزرگ وبا صفاست که بسعی آقا شیخ جعفر معروف، جدای نویسنده و اخلافش آباد شده است و آن درجای مسجد خرابه‌ای بوده که در سال ۷۶۵ هجری بدست شیخ محمد بن اسمعیل بن عبداللطیف بن اسمعیل بن غیاث‌الدین بن محمد بن شیخ اسمعیل قصری عارف معروف متصل بخانقاه و مدرسه او بنا شده بود ومدتها ویران افتاده وجز یك اطاق کوچك بنام مقبره پیر اسمعیل بنائی در آنجا دیده نمیشد وصاحب قصر نه‌خود شیخ اسمعیل قصری است چه او در دزفول مدفون است بلکه یکی ازدو اسمعیل نامی است که در بالا ذکر شد. واین مسجد جایگاه مدرسه و خانقاه قصری را نیز اشغال کرده است.

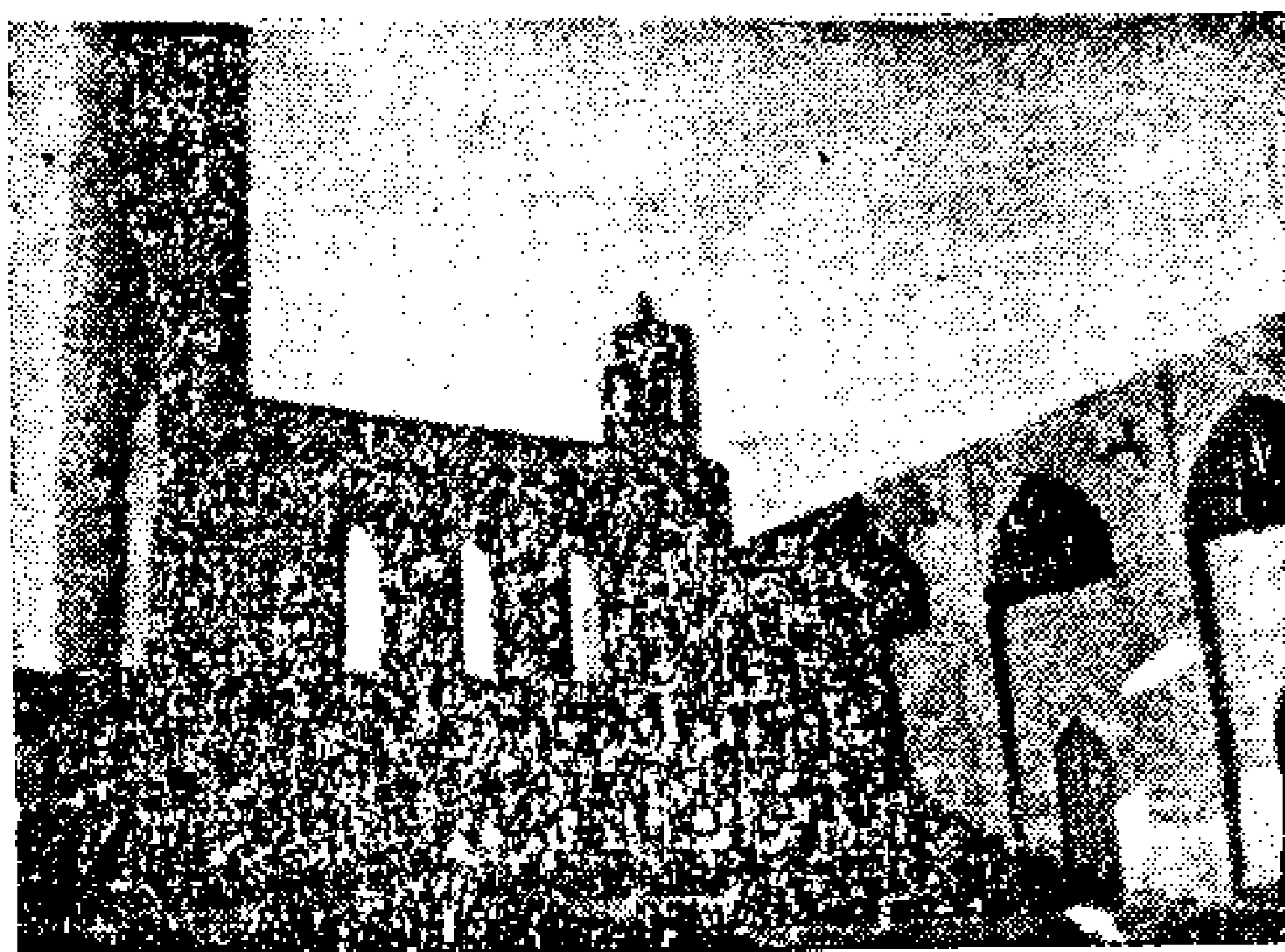
مسجد جامع شوشتر ـ از مساجد قدیمه وتاریخی ایران بشمار است وبسیار با صفا است ودر خوزستان مانندی ندارد. تاریخ بنای آن بر کتیبه های چوبی وسنگی وگچ بری نوشته بوده است که برخی ازمیان رفته. خلاصه مندرجات آنها بنقل از تذکره شوشتر آنکه المعتز بالله سیزدهمین خلیفه عباسی درسال ۴۴۵ هجری شروع به بنای آن نمود وتوفیق اتمام نیافت والقادر بالله بیست وپنجمین خلیفه وپس ازاو پسرش القائم بامرالله درآن کار کرده‌اند وسپس المسترشد بیست ونهمین خلیفه آنرا باتمام رسانیده است. ودر

(۱) تاریخ بنای مسجد عبدالله بانو بر الواح سنگی بشعر نوشته شده و بر دیوار داخل اطاق مسجد نصب است بشرح زیر :

در زمان شاه دین سلطان حسین — خسرو ایران شه مالك رقاب
آنکه بر خاك در او هر سحر — میگذارد جبهه از دور آفتاب
حاجی نیکو سیر حاجی رضا — آنکه خوبی شد از او عزت مآب
آنکه در راه خدا همچون اذان — شد بلند از وی بناهای ثواب
شد موفق در بنای مسجدی — کز شرف سو کعبه آمد انتخاب
وه چه مسجد کز وفور فیض او — خانه دین شد سعادت انتساب
هر که یك ره بر در او سجده کرد — شد تمام عمر ز ایمان کامیاب
ز آسمان لبیك عبدی میرسد — حق پرستان درش او را جواب
بر درش آیند بهر کسب فیض — هر سحر فوج ملائك بیحساب
تا بنایش زینت انجام یافت — توسن اندیشه را دادم شتاب
کز برای مصرع تاریخ او — زایر آید در میان پای حباب
ها تفی از آسمان گفتا بگو — از در او شد دعاها مستجاب (۱۱۱۲ هجری قمری).

نزد عوام شوشتر معروف است که امام حسن در آنجا نماز خوانده و برخی گویند امام رضا در سفر خراسان در آنجا نماز گذارده است وحال آنکه بنای مسجد مدتها بعد از ایشان بوده است. از بناهای قدیم مسجد، چیزیکه تاکنون برپا مانده دیوار قبلی مسجد است ـ که سوره یس را در یك سطر بخط کوفی بر آن گچ بری کرده‌اند ومسجد در ابتدا به‌شاه چوب هندی که منبر بلند مسجد نیز از آن است چوب پوش بوده وستونهای اصلی اطاق باریکتر و بلندتر بوده است بارتفاع گلدسته مسجد لیکن کم کم چوبهای سقف بشکست تا درسال ۱۰۸۸ جمعی از اهل خیر بریاست حاج فتح‌الدین خیاط شوشتری آنرا آجرپوش نمودند (۱)

سید علامه مرحوم سید عبدالله جزایری قبله مسجد را باآلات ریاضی رصد نموده وهیچ انحرافی ندارد ومنار آن از بنای سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی است که در ۸۲۲ هجری آنرا ساخته است وچون کج شده بود درقرن دوازدهم قفسه‌اش رااز ترس انهدام تاحد مقرنس برداشتند و درسنوات انقلاب مشروطیت که آنرا درجنگهای محلی سنگر قرارداده بودند، قسمتی ازطرف شرقی آن خراب گردید. بلندی کنونی منار ۲۶



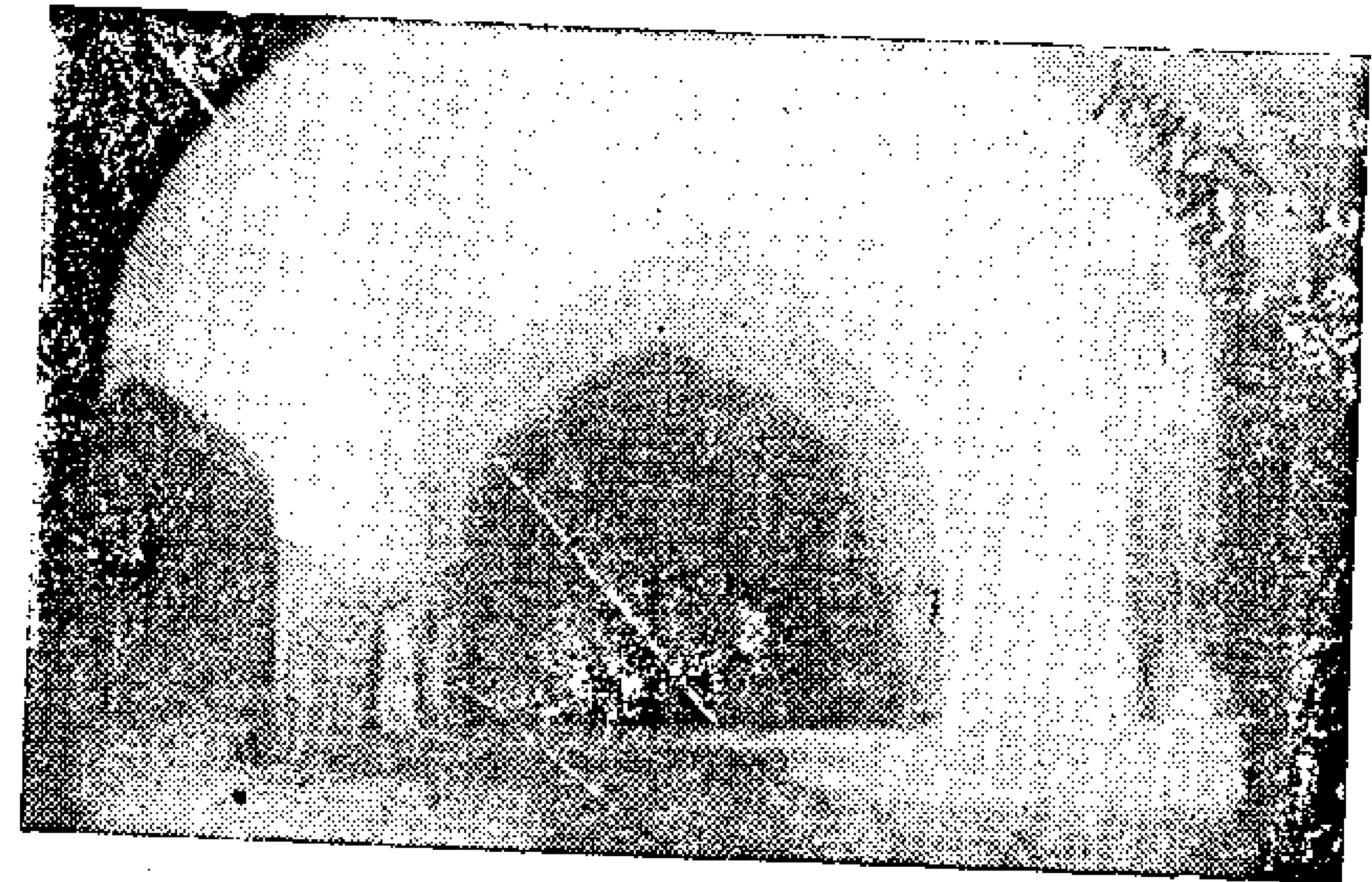
۵۷ – گوشه جنوب غربی مسجد جامع که قسمتی از مناره معروف مسجد نیز درآن دیده‌میشود.

متراست ووسط آن میلی استوانه شکل از آجر میباشد که پله های منار بدور آن می‌چرخد ودور پله ها دیوار مناراست از آجر که روی آن ازکاشی زیبا مفروش است و بر تمامی آن کلمه الله اکبر نوشته شده. حیاط مسجد مربع مستطیل ودروسط آن حوضی دریاچه مانند است وباغچه‌ای در آنجا بوده‌است که اکنون جزدو درخت سدر از درختان آن باغچه چیزی بجا نیست.

۱ ـ طالب شوشتری در تاریخ آن گفته است :

شك نیست که بانی مساجد — در هردو جهان بود سرافراز
هر کس توفیق ساختن یافت — گردد بجهان زخلق ممتاز
فتحا بنمود افتتاحش — بادا برخش در جهان باز
طالب تاریخ این بنا خواست — از صاحب سرو محرم راز
برخاست یکی از ان میانه — گفتا مسجد شده خدا ساز

سرای مسجد پنج درب به کوچه دارد وشش درب بقسمت مسقف ودرطرف شمالی آن یك صف حجرات وایوانچه بوده است که اکنون نیست اطاق (قسمت مسقف)مسجد مربع مستطیلی است که زاویه جنوب غربیش ناقص است وبرروی۴۸ستون بلندبارتفاع ۱۲ ذرع وچهار دیوار ساخته شده است و اینقسمت در سمت جنوب حیاط واقع است و ستونهای اطاق پنجصف است که برروی صفوف جلوی هرصفی ۱۳ گنبد (اشاره بخلیفه۱۳) ساخته شده‌است ودر پیشتر ۷صف بوده که دوصف آنرا هنگام عوض کردن سقف برداشته جزء حیاط کرده‌اند . اطاق مسجددرها وپنجره های بسیار به‌بیرون دارد وبگفته‌مقدسی درایام آبادی‌شوشتردروسط شهرمیان‌بازار بزازهاواقع بوده‌است وا کنون درکناره‌شهر طرف غرب واقع وجای آن بازار قبرستانی بزرگ است ودر پشت اطاق باغچه درختی بوده‌که ازقنات خواجه عزیز شوشتری مشروب میشده وآن قنات را خواجه عزیز در سال هزار واندی ازنهر داریان برداشته بود وتاچاه حمام پشت مسجد کشیده میشدوآن درسال ۱۱۵۰ بایرشده . درمسجد درسال هزار وسیصدوسی وشش وسی وهفت ازطرف اربابخیر تعمیراتی شدکه اگر نبودتاکنون مسجد تمامی ویران‌شده بود.اکنون‌نیزاحتیاج به تعمیرات بیشتری دارد تااین بنای تاریخی که قدیمترین ساختمان در کشور خوزستان است ازمیان نرود .



۵۸ – ایوان بزرگ مسجد حسین شوشتر .

مقابرومزارات ـ مقابرومزارات درشوشترواطراف آن که شهری‌قدیمی‌است‌طبعاً فراوان‌است. کهن‌ترین همه دخمه هائی است که درخارج‌شهر طرف‌شمال‌وشرق‌آن‌درمیان کوه کنده شده واین دخمه ها عبارتست از اطاقهای مربع کوچکی که در کمر کوه در سنگ تراشیده شده و میانه آن حوض مانندی کنده شده که استخوانهای مردگان در آنها فراوان دیده میشود . در برخی جاها دویا ۳ دخمه درهم راه دارد و این دخمه ها گورستان زردشتیان است که مردگان خودرا دفن نمی‌نموده ودراین دخمه‌ها میگذاشتند تا پرندگان گوشت آنها را میخورد واستخوانهایشان درگودال وسط میماند وگویاهر

دخمه یك خاندان اختصاص داشته است.شماره این دخمه ها در اطراف شوشتر تا یك فرسنگی شهر ازصد میگذرد .

همچنین در تخته سنك معروف بتخت قیصر قبر هائی هست که در سنك تراشیده شده و سقف آنها را باآجر پوشیده اند که درآنها تاکنون کاوش نشده است ومتعلق به دوره قبل ازاسلام میباشد .

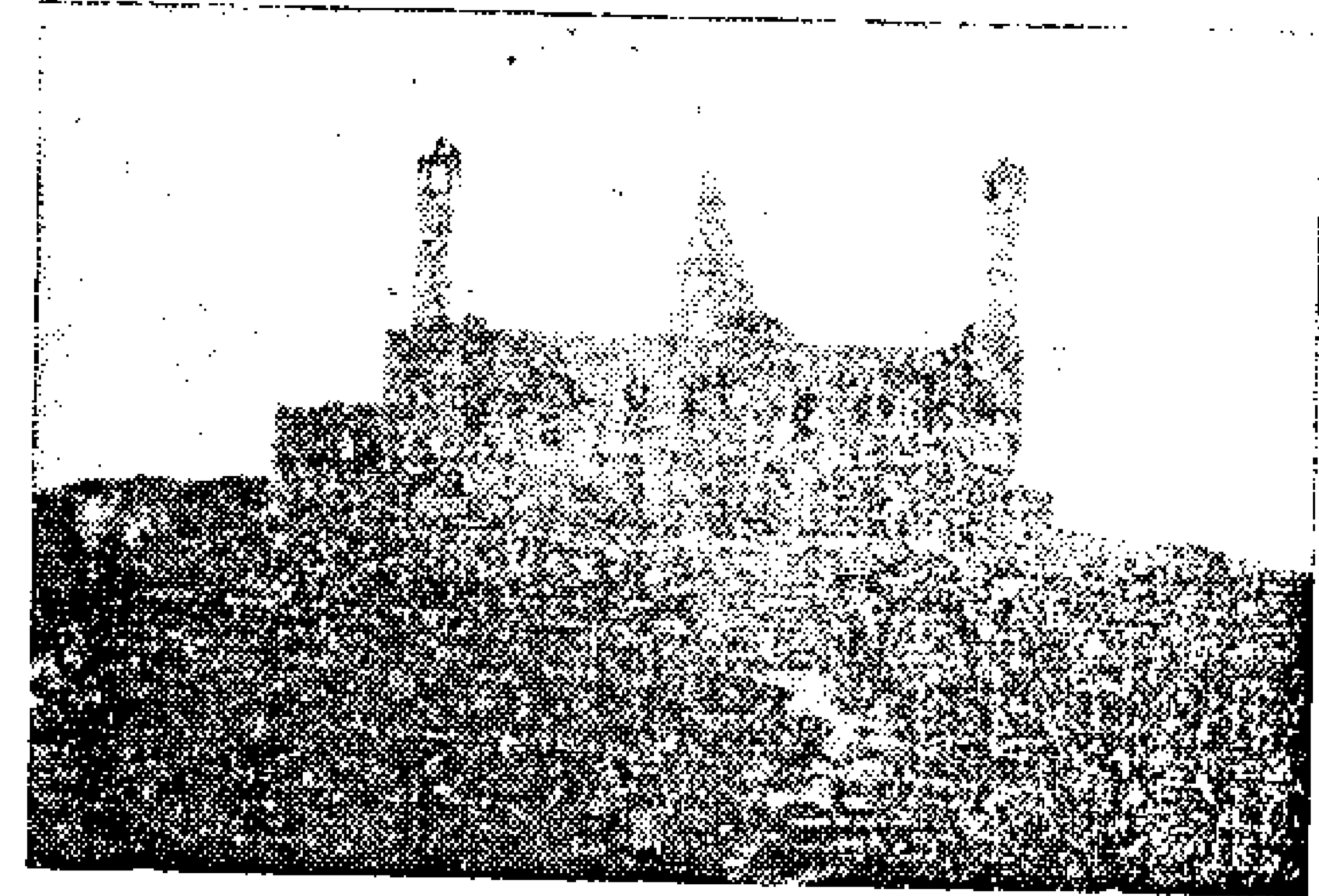
قدیمترین مقبره اسلامی درشوشتر بلکه در تمام ایران آرامگاه براء بن مالك انصاری است که از شجاعان صحابه پیغمبر بوده و هنگام فتح شوشتر بدست هرمـزان حاکم خوزستان در سال ۱۷ یا۱۸هجری کشته شده است . مدفن او درشمال شهر مقابل قلعه سلاسل است که ازروزگار پیشین زیارتگاه مردم بوده . عمارتیکه برروی‌قبراو بود خراب شده ودرسال‌هزار واندی‌مهدی قلیخان شاملوحاکم‌خوزستان‌آنرا تجدیدبنانمود. اماعمارت فعلی وایوان و گنبدکاشی که برپاست‌ازبنای دولتشاه قاجار است که در سال ۱۲۳۰ ساخته شده .

دیگری مـزار امامزاده عبدالله میباشد که بر بالای تلی در جنوب شهر داخل حصار نزدیك دروازه‌لشکرواقع‌شده‌است.قاضی نورالله در صفحه ۲۱۴ مجالس المؤمنین گوید : «عبدالله‌بن‌الحسن بن‌الحسین‌الاصغر ابن‌الامام‌المعصوم علی‌زین‌العابدین از اکابر ذریه سیدالمرسلین ودر فضل وطهارت بمشابه جد خود امام زین‌العابدین بود ولهذا در دست اعدای دین شهید گردید . نسب شریفش در مشجر سیداجل نقیب تاج الملة والدین علی‌بن محمدبن رمضان مشهور بابن‌الطقطقی که از جمله علمای نسب بوده بر این وجه است که مذکور شد ودر تحت نام شریف عبدالله نوشته که شهید شد واورا عقب نیستو در آخر گفته که در شوشتر مدفون است وسید فاضل نقیب محمدبن‌علی‌الحسنی نسابه‌در کتاب مسمی باصیلی که از مصنفات شریف اواست اورا بهمان طریق‌ذکرنموده ومؤلف کتاب بخط بعضی از افاضل نسابه دیده که در وقت وصول او بشوشتر چون‌نسب نامه‌سید اجل نقیب عضدالملة والدین حسنی متولی مزار فائض الانوار امام زاده عبدالله مذکور را نوشته ودر آنجا تلقیب مزار بزین‌العابدین نموده براین وجه کـه بعد از ذکر سید عضدالمله او را باین عبارت وصف نموده که (متولی مزار زین‌العابدین) از اینجا ظاهر میشود که نـام شریفش عبدالله ولقب منیفش زین‌العابدین بوده .بانی اصلی عمارت‌مستنصر خلیفه عباسی است که اول بار قبه شریف حضرت امام موسی‌کاظم وامام محمد جواد را بنا نهاده وبعد از او متاخران سادات حسینی مرعشی شوشتر بر آن عمارت افزودند و مسـعی در ترویج مزار فائض البرکات او که اشرف والطف بقاع شوشتراست نمودند».

سیاح معروف‌ابن‌بطوطه در کتاب خود نیز اورا نام‌برده‌ولی در شناختن‌اواشتباه کرده چنانکه در صفحه ۱۴۱ گوید : «در خارج شوشتر مزاری محترم است که اهل آن دیار بزیارت آن میآیند ونذورات نذر آن مینمایند وعقیده دارندکه قبرزین‌العابدین‌ـ علی بن‌الحسین است و خانقاهی دارد که جمعی از فقرا در آنجاست ». علت اشتباه او اشتراك صاحب قبر با جدش در لقب میباشد . تا امروز اعـراب اطراف شوشتر او را زین‌العابدین مینامند ونزد اهالی چنین شهرت داردکه مدفون در این بقعه سر امامزاده

عبدالله است که زنی گزیده نام سرپسر خود ابراهیم نام را جدا نموده بمأمورین حاکم داده وسر را در آنجا دفن کرده است وجسدش نزدیك بهبهان مدفون است وقبر بی بی گزیده وابراهیم سربخش تاکنون در جوار امامزاده عبدالله معروف است.

در بالای سردر حرم امامزاده عبدالله بخط کوفی چنین مرقوم است « فی تاریخ محرم سنه تسع وعشرین وستمائه الملك لله والعظمة لله» واین بقعه چون بربالای تپه مشرف



۵۹— مقبره امام زاده عبدالله .

بشهر وبل لشکر وآب رقت ونهر داریان وباغهای فالیز وکنارستان و نخلستان قرار دارد بسیار با صفا است بخصوص در بهاران که زمین سبز وخرم شود . در زمان قاضی نورالله پنج باغ مشجر وبا صفا آنرا فرا گرفته بود ویك کوچه باغی که روی بشمال میداشت بقعه را بشهر پیوند میداد.

این مزار در قدیم دارای مهمانخانه و مدرس و مطبخ و کتابخانه و منازل خدمه وطلبه وباغچه وطویله واوقاف مفصل بوده است که بمرور دهور از میان رفته. تولیت اوقاف آن در روزگار صفویه بسادات مرعشی برگذار بود ومدرسی مدرس آن در زمان شاه سلیمان با سایر مناصب شرعیه خوزستان بسید جزائری واگذار گردید. وامام زاده عبدالله را از حیث قشنگی ساختمان در خوزستان مانندی نیست .

مقام‌خضر در هزار ذرع شرقی شوشتر نیز از بناهای قدیمه است که تاریخ‌ساختمان آن نامعلوم میباشد ولی در یك سمت آن مقبره ای کهنه موجود است که از یك گنبد مدور پوشیده شده و بر سر درب آن مقبره ۸ سطر بخط ثلث بسیار خوب حجاری شده است «جهان یادگار است ما رفتنی بگیتی نماند بجز مردمی قد اتفق الفراغ من عمارة هذه البقعة المدفونة فیها المولی المرحوم المغفور مفخر الائمه والصدور حاج الحرمین مولانا نظام الملة و الدین محمد بن المرحوم خواجه تاج الدین عبدالله یعرف بزوران طیب الله مثواه عامرها و بانیها اضعف عبادالله تعالی و احوجهم الی رحمته و غفرانه اخوه خواجه صدر الدین محمود عفی الله عنهما فی تاریخ شهر جمادی الاخره سنه

اثنی وستین وسبع مائه الهجریه »



۶۰ — باقیمانده ازمقبره شیخ شمس الدین درشمال‌شرقی شوشتر .

ودر چهار طرف آن اسم پیغمبر و خلفای راشدین بسنك کنده بوده است که مردم نادان نامهای عمر وابوبکر وعثمان را خراب کرده اند. در نزدیکی مقام خضر آثار خانقاه های چندی هست که در کوه تراشیده شده است .

در قرن هشتم چند مزار در شوشتر برروی قبور اشخاص ساخته شده که برخی از آنها تاکنون بر پا است مانند مقبره سید ناصر الدین ناصح نقیب ابن سید ابوالفرج که برلوح قبرش عبارت جمادی الاولی من سنة سبع وثلثین وسبعمائه نوشته شده و مقبره شیخ شمس الدین (سید شمس الدین گلچشم) از سادات تلغر که در صحرای گرگر بر بالای کوه ساخته شده است واو از مشایخ طریقت است و پیدا است که این ساختمان در اصل خانقاهی بزرك دارای منازل چند و آب انبار وسایر احتیاجات بوده است که بعد مدفن او وجانشینانش شده لوح تاریخی مشتمل بر قطعه نظمی در پیش طاق عمارت آن بوده است که اکنون نیست زیرا بیشتر ساختمان خراب شده. در تذکره شوشتر گوید: « بانی عمارت آن خواجه محمد نامی بوده ولفظ ـ خواجه محمداً ـ تاریخ بنا است». دیگرمزار «سیدقطب الدین وسیدحسین» نیز گویا در آن ایام بنا شده باشد. بقعه سادات از ابنیه عصر صفویه است که گویند برروی قبر عبدالله افطح ساخته شده . بنای کنونی آن از حاج صالح کاغذی است وتاریخ آن در این بیت ذکر شده «استاد عقل سرز تأمل چو برگرفت ـ گفتا بگوی مرقد فرزند جعفر است.» ومزار سید محمد گیاه‌خوار نیز از آثار ایام صفویه است که در شمال شرقی شهر برقطعه کوهی مشرف برودخانه کارون ساخته شده و بسیار با صفا است ودر سال ۱۲۵۷ منوچهر خان معتمدالدوله جنب حرمش عمارتی عالی بساخت که در تاریخ بنایش گفته‌اند:

«پای بنا چون برون آمد از آن گفتا خرد ـ معتمد این بقعه را از جد وجهد آباد کرد»

اتفاقاً در ۱۳۱۱ قمری حرم قدیمش شکستی خورد ومشرف بافتادن در رودخانه شد از اینجهت استخوانش را بحرم معتمدی نقل کردند ودر آن فی الجمله تغییری دادند ودر تاریخ این انتقال گفته اند: « سال تاریخ این بنای مقرنس ـ فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس».

مزارات دیگر در شوشتر واطراف آن هست که تاریخ بنای آنهامعلوم نیست

اما اینقدر هست که در روزگار صفویه بناشده. مانند مقبره سید محمد بازار که در بیست سال قبل تعمیری مفصل شده ومقبره سید محمد ماه رومتصل بدروازه گرگر که آن نیز اخیراً تعمیر شده ومقبره عبدالله بانوومقبره نبی‌الله که گویند ـ مردخای ـ نام دارد و مقبره سید نورالدین فرزند سید نعمت‌الله جزائری متصل بمسجد جامع که از ابنیه عصر نادر شاه است و اکنون مشرف بانهدام میباشد و مدفن سید عبدالله بزرك فرزند سید نورالدین نیز در آن جاست. شگفت اینجاست که مردم شوشتر بر قبور اشخاص مجهول بناهای بزرك ساخته‌اند ولی باین دو بزرگوار که خدمات علمی ودینی ایشان نسبت به عالم اسلام ومردم خوزستان معلوم تاریخ است توجهی نکرده‌اند. رویهمرفته درشوشتر وبلوك آن مزارات بسیار است که برخی را باید مربوط بعلمای یهود دانست مانند روبیل و مرد خا وشعیب در میان آب و مرد خای معروف به نبی الله وبرخی دیگر از علمای اهل سنت‌اند مانند سعد سعید برخی هم از سادات‌اند که بچند واسطه نسب‌ایشان بائمه میرسد. نهایت آنکه مردم وسائط راانداخته آنان رافرزندان بلا واسطه امام می‌شمارند مانند سید محمد بازار وسید محمد گیاه خوار وسید صالح وسید محمد شاه. برخی دیگر از مشایخ طریقة‌اندمانند شیخ شمس‌الدین وپیر خمسین وپیرجغائی وپیرمحمود وسید قطب‌الدین وبعضی دیگر بکلی مجهول الهویه‌اند مانند جابر وصالح شهید وسبز پوش وترك‌تیزوچندباب‌دیگر از آنهاقدمگاه‌ومقام است مانند مقام خضر وصاحب‌الزمان ومقام حسین ومقام عباس وچندی دیگر هم اززمینه خواب وخیال. نا گفته نماند که در صحرای گرگر مزاری است که بیشتر آن خراب شده و نزدیك چشمه سوزنگران خانه سهل بن عبدالله معروف بوده که مادرش در آن دفن شده بود ودر جوار مسجد حسین مقبره بزرگی بوده بنام خالوی سهل، شیخ‌محمد سوار، که بتدریج در تصرف خانه های اطراف رفته وجز یك اطاق کوچك چیزی بنام مقبره باقی نمانده واین هر دواز مردم قرن سوم هجری‌اند.

مدارس قدیمه شوشتر - آنچه مربوط بپیش از صفویه است مانند مدرسه شیخ محمد قصری نواده شیخ اسماعیل معروف ومدرسه شیخ‌شرف‌الدین ازاعقاب سهل بن‌عبدالله بکلی از بین رفته وجای آنها معلوم نیست وآنچه در دوره صفویه ساخته شده برخی از آنها برپاست مانند مدرسه جزائریه از بنای سید جزایری در جوارمسجد جامع که بیست سال قبل در آن تعمیراتی شده ومدرسه حاج کاظم‌ومدرسه سیدمحمد علی بن‌سیدعبدالسلام ومدرسه مشایخ گرگرومدرسه‌مسجدعبدالله‌بانو که تمامی روی‌بخرابی میدارد وبرخی دیگر سالهاست خراب شده لیکن جای آنها معلوم مردم است مانند مدرسه حاجی غلامعلی نزدیك بقالی کاکاعید ومدرسه مشایخ سید محمد شاهی و مدرسه مشایخ میدان شیخی و مدرسه سید عبدالکریم امامجمعه جد نویسنده ومدرسه میرشکار.

بهره دوم

خوزستان شمالی - لرستان فیلی

این سرزمین کوهستانی است ودر شمال کشور خوزستان واقع میباشد وشکل آن نزدیك بسه گوشه است: ازشمال پیوسته است بولایت بروجرد ونهاوند وکرمانشاه واز مشرق برودخانه سزار واز مغرب بخاك عراق عرب واز جنوب بولایت دزفول. این کوهستان از سه‌هزار سال پیش تاکنون بنامهای‌چند مانند عیلام ومهرگان ولر کوچك ولرستان خوانده شده است ودر این مدت مدید چندین شهر و قصبه مانند مداکتوو خایدالوو شیروان وصیمره واریوگان والیشتر وخرم آباد ودز سیاه وکرلاخ وزرده بالا وخاوه وبیات در آن پیدا شده وویران گردیده است.

کلمه‌عیلام (بمعنی کوهستان) گویا درنخست تنها باین خاك گفته میشده وعیلامیان‌از اینجا بر تمامی خوزستان فرمانروا شده‌اند وباین مناسبت نام عیلام عمومیت یافته و تمام کشور را فراگرفته است ودر زمانیکه عیلامیان از پادشاهی افتادند نشیمن آنان‌باز در این سرزمین بوده چنانکه استرابودر جغرافیای خود گوید: «بالای بابل وشوش در شمال بطرف مشرق خاك عیلامیهاست». ودر جای دیگر کتاب خود بازگفته «نزدیك شوش سرزمین عیلامیهاست وعمده آن کوهپائی دزدنشین‌است که پیوسته است بکوههای زاگرس وماد ... وعیلامیها در سرزمین بزرگتری هستند». پیش از روزگارهخامنشیان بوده است که کوسیها (خوزیها) ازطرف شمال بدشت خوزستان سرازیر شده ودرمشرق لرستان نیز جای گرفته‌اندو کم کم کشور خوزستان بنام ایشان خوانده شده است‌وهمچنین تاکنون قسمتی از خاك هروبنام‌کاسیان نامیده میشود.

خوزستان در آن روزگار بچند ولایت منقسم بوده است که نامهای برخی از آنهادرخلال‌سخن‌استرابو آمده‌است. نویسنده مذکوردرذکر راههای شهرسلوکی گوید: «سه راه برای ورود این سرزمین هست یکی از ماد ازراه زاگرس از مساباتیك دوم‌از شوش از میان دشت‌کابیانه واین هر دوولایت عیلامی است راه سوم از پارس است و کربیانه هم ولایتی است عیلامی». ازاین عبارت چنین درك میشود که شمال پشت کوه را مساباتیك وجنوب آنرا کابیانه مینامیده‌اند وشاید داستان‌کابه آهنگر باین سرزمین ربطی داشته باشد.

در ایام ساسانیان این خاك بدوولایت منقسم‌بوده‌است: مهرگان وماست پزان که هردونام تاقرنهای نخستین اسلامی در زبانها وکتابها روان بوده است. نهایت آنکه دو کلمه را معرب ساخته مهرجان وماسبذان میگفته‌اند. اصطخری ومقدسی ویاقوت حموی

مهرگان را بنام مهرجان قذق (یا مهرگان کوچك) ضبط کرده‌اند . یاقوت در صفحه ۲۰۹ جلد ۸ گوید «مهرجان قذق ولایتی است نیکودارای شهرها و دهات در نزدیکی صیمره از نواحی کوهستان در طرف دست راست کسیکه از حلوان عراق بطرف همدان میرود». بنابراین باید مهرگان غیراز صیمره باشد لکن مقدسی در صفحه ۳۸٦ گوید: «ماسبذان و مهرجان قذق همان صیمره است» ودر صفحه ۳۹٤ باز گفته : « صیمرد ماسبذان است». اما در صفحه ۲۵۸ در ذکر جاهای با صفا ماسبذان و مهرجان قذق را دوموضع شمرده است . روشنتر ازگفته‌های این نویسندگان عبارت احمد بن ابی یعقوب کاتب معروف بیعقوبی است که در صفحه۲٦۹ کتاب خودگوید: « ماسبذان را شهریست که آنرا شیروان گویند . . . وصیمره شهر ولایت مهرجان قذق است » از این کلمات چنین بدست میآید که ماسبذان در شمال لرستان بوده ومهرجان در جنوب آن .



٦۱ — یك منظره از رودخانه صیمره که شهر صیمره درکنار آن واقع بوده است

این تقسیم تا قرون وسطی نپائیده است چه درآن روزگار این خاك را سراسر بنام لر کوچك در برابر لر بزرك که خاك بختیاری و کوه کیلویه باشد میخوانده‌اند چون شهر صیمره بزلزله خراب شد وآبادیهای دیگر در نتیجه هجوم الوار باین‌حدود ویران

گردید وایلات‌لر این خاك را پر کردند و قطعیست که شهر وده در مقابل غارتگری عشایر دوام نتواند آورد .

حمدالله مستوفی در صفحهٔ ۱۵۱ گوید: «تومان لر کوچك ولایتی معتبر است...»و در قرون اخیره که لر بزرك بنام بختیاری معروف گشت کلمه لروجه اختصاصی باین‌خاك یافت وبنام لرستان یا لرستان فیلی نامیده شد . خاك لرستان بواسطه کبیرکوه که از شمال بجنوب امتداد دارد بدوقسمت طبیعی غیر متساوی قسمت شده است: قسمت بزرگتر را که سمت مشرق واقع است پیش‌کوه وقسمت غربی را پشت‌کوه میناmند.

در روزگار ساسانیان این دوقسمت همیشه در دست یکنفر فرماندار بود که از خاندان هرمزان معروف انتخاب میشد واین خاندان از مردم مهرگان ویکی‌از آن‌هفت خانواده‌ای‌بوده که‌در تأسیس‌سلطنت‌ساسانیان باردشیر بابکان کمك کرده بودندوآخرین فرد این خاندان همان هرمزان است که بدست لشکر اسلام اسیر شد . اما فتح قسمت شمالی لرستان (ماسبذان) بدست لشکر اسلام در سال شانزده هجری بعد از فتح‌حلوان (واقعه جلولاء) بوده است وفتح قسمت جنوب (مهرگان) در سال بیست ویك بعد از واقعه نهاوند رخ‌داده و بدون جنك درتصرف لشکر اسلام درآمده .

درسال۲۲ که عمراراضی‌را برلشکر کوفه و بصره تقسیم میکرد (تعدیل‌فتوح)خاك لرستان ضمیمه حوزه کوفه شد واز آنروز جزء ایالت جبال (عراق عجم) گردید واز آن زمان تا میانه قرن چهارم همواره فرماندار این خاك از کوفه یا بغداد فرستاده میشد . در میانه قرن چهارم سنویه کردی‌براین حدود استیلا یافت وتاسال پانصد هجری‌خاندان او حکومت لرستان را بدست میداشتند .

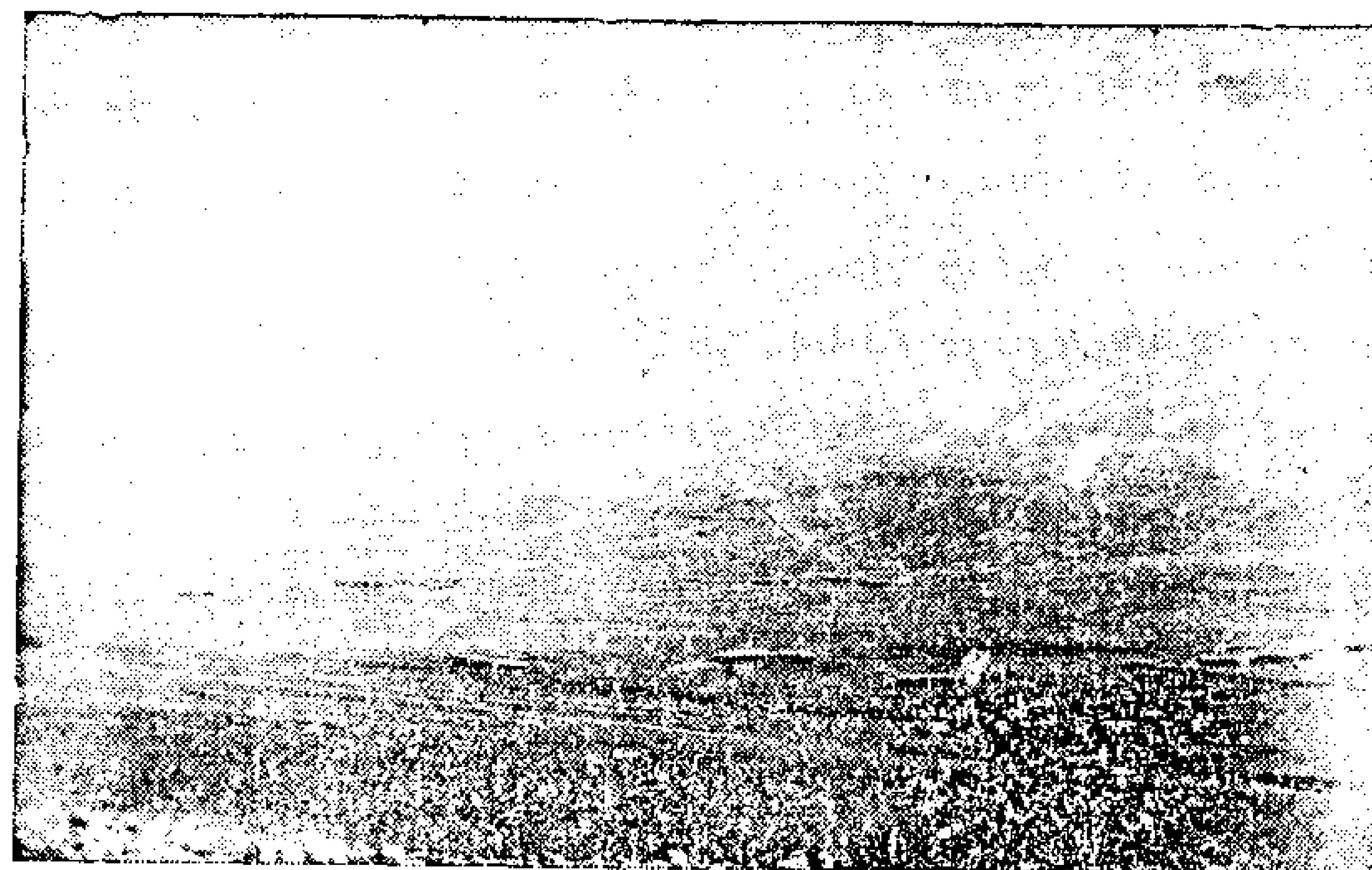
در اواسط قرن ششم هجری شمله ترکمان چند سالی‌لرستان را متصرف شدوپس از او بود که شجاع خورشید چنگروی که ازمردم‌لرستان واز نوکران‌شمله‌بود برلرستان دست یافت وبیش ازچهارصد سال خاندان او بنام اتابکان لر کوچك بر این سر زمین فرمانروائی کردند .

در دوره آنان بود که تیمور گورکان دو دفعه بلرستان هجوم برد یکی در سال ۷۸۸ هجری که خرم‌آباد را خراب کرد ودیگری در ۷۹۵ هجری که پس از آن بمطیع ساختن آل‌مظفر پرداخت . درسال۹۱٤ که شاه اسماعیل صفوی خوزستان وعراق عرب را فتح کرد شاه رستم حاضر خدمت شده‌قلاده اطاعت دولت‌صفویه‌رابگردن گرفت واین خاندان تا زمان شاه عباس بزرگ فرمان بردار صفویه بودند .

درسال هزار واندی بود که خاندان اتابك مورد غضب شاه‌عباس واقع شده وبامر او منقرض‌گردیدند وحکومت تمام لرستان بحسین نام (جد والیان سلونری) واگذار شد و خاندان والی تا اوایل سلطنت قاجاریه که آقا محمد خان قاجار برای گرفتن نفوذوالیان، پیشکوه رااز آنان بگرفت برلرستان حکومت‌داشتند. از آن روزببعدپیش‌کوه دردست حاکم بروجرد وگاه بدست حکام شوشتربوده است.

با اینحال خاندان والی نیزهیچگاه ازخیال دست اندازی به پیشکوه فارغ‌ننشسته گاه وبیگاه باطوائف آن زد وخورد داشته وگاهی تا خرم‌آباد لشکر رانده ودر آن

نواحی وابسته واملاك تهیه میکردند و در پنجاه سال اخیر که دولت مرکزی ضعیف و ملوك‌الطوایفی قوت گرفت، خوانین پیشکوه پیوسته به زدوخورد باهم مشغول بودند. والی پشتکوه نیز دامنه های شرقی کبیر کوه را متصرف شد وصیمره سرحد قرار گرفت



۶۲ – منظره‌ای از سراشیبی پر برف گردنه مله درهرو

وتاکنون الوار صیمره را سرحد پیشکوه میدانند در تشکیلات کنونی پیشکوه لرستان بنام شهرستان‌خرم‌آبادجزء‌استان پنج‌مقررشده وپشت کوه بنام‌ایلام جزء استان ششم‌قرار دارد وحکومت‌نشین لرستان‌شهرخرم‌آباد استودر این‌خاك پهناورجز آن‌شهری نیست.

خرم‌آباد ـ شهریست در میانه لرستان در دره‌ای‌باصفا برساحل آب رباط که درآنجا برودخانه خرم‌آباد معروف میگردد . این شهر در قرون نخستین اسلامی‌نبوده است واز اینجهت درکتابهای نویسندگان آن دوره نامی ازآن نیست . بنای آن بنابر مشهور ازشجاع‌الدین خورشید مؤسس خاندان اتابکان لر کوچك میباشد پس‌بایدتاریخ بنای آنرا درحدود سال ششصد قمری یا اندکی بالا وپائین قرار داد و از آنروز تا امروز سه دفعه این شهر دوچار ویرانی گردیده است واحتمال میدهند که خرم آباد در جای شهر عیلامی خایدالو بنا شده است . خرم‌آباد نخستین،درساحل دست چپ رودخانه بوده است دارای مسجد جامع و بازار ها و ساختمانهای بسیار که از محاذی شهر کنونی تا تیره بمازار (دهی است در یکفرسنگی شهر) آثار آن دیده میشود چیزیکه تاکنون از ابنیه آن شهر پایدار مانده است یکی منار مسجد جامع است و خرابه دیوار قبلی آن ودیگری پل شکسته که پلی بس بزرگ ودارای زیاده‌ازسی‌طاق بهن بوده است وآن درنیم‌فرسنگی شهر کنونی واقع بوده ودر بالای آنشهر کنارجاده شوسه کنونی ستون بزرگی است از یکقطعه سنگ که لرها آنرا- برد نوشته-گویند

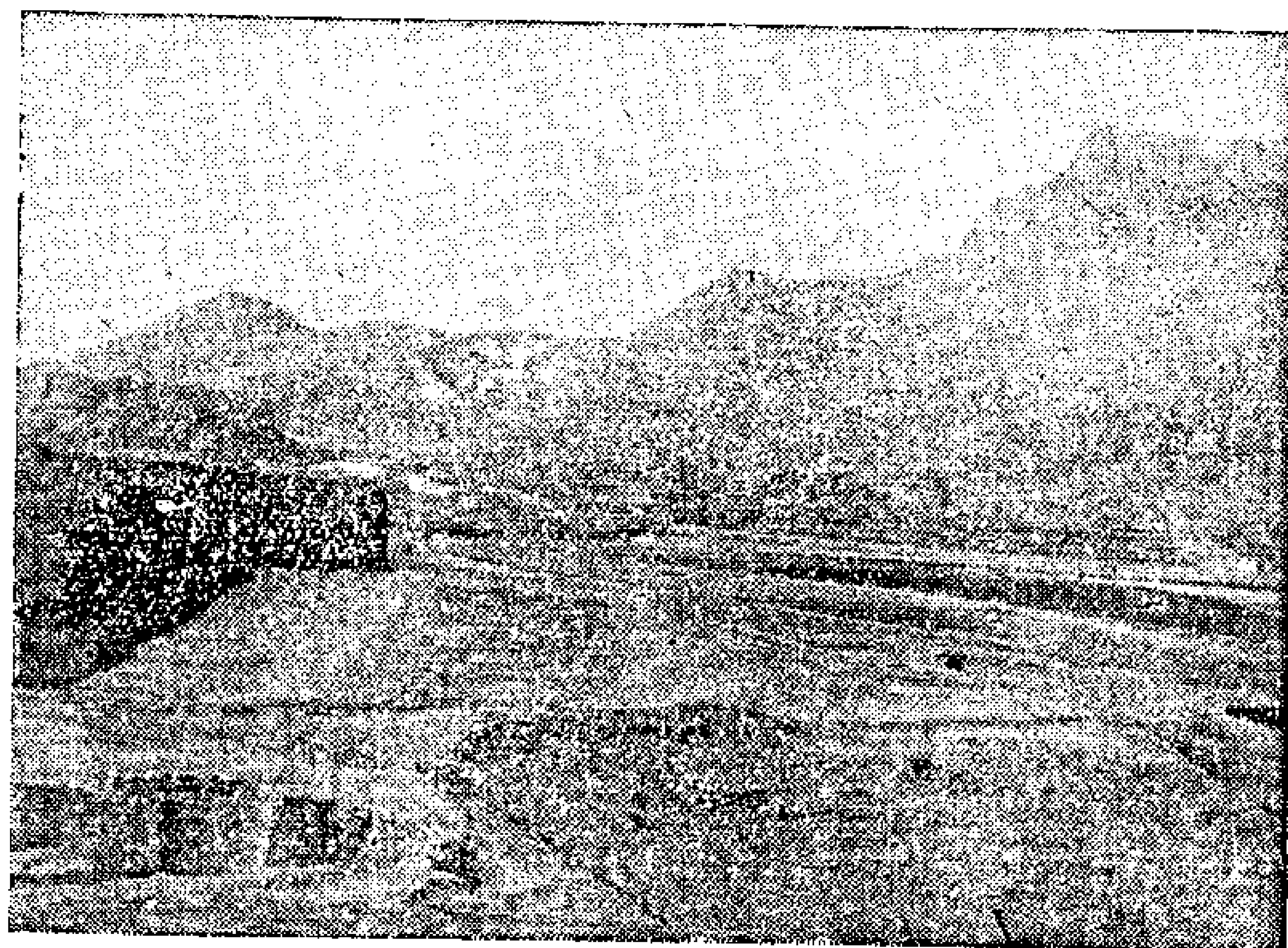
دارای چهار ضلع دو ذرعی بارتفاع سه ذرع که شش سطر بخط کوفی برآن بوده‌است ودر اثر ریزش وخدشه هائیکه عوام‌برآن وارد کرده اندرست خوانده نمیشود.مأمورین نفهم اداره راه شوسه قسمتی ازنوشته این سنگ رانیزتراشیده و بجایش نوشته است «در عصرسلطنت اعلیحضرت‌رضا شاه پهلوی خلدالله ملکه وسلطانه‌راه پایتخت بدریای



۶۳ - دامنه کبیر کوه و رود صیمره در لرستان

آزاد ارتباط یافت آبان ماه جلالی۱۳۰۷» درصورتیکه ممکن بود تاریخ فوق رادر بالا نوشته کوفی بنویسند؛وازمحو یك اثرتاریخی بزرگ اجتناب کنند.

شهر خرم آباد قدیم تاکی برپا بوده است ؟ بگفته حمدالله مستوفی درنزهة‌القلوب صفحه ۱۵۱ که گوید: «خرم آباد شهری نیك بودا کنون خراب است وخرمابسیار دارد» در قرن هشتم هجری این شهر خراب بوده ولی مامی بینیم که شرف‌الدین علی یزدی دریك قرن بعد درکتاب ظفر نامه مکرر ازخرم آباد نام میبرد . پیداست که این شهر پس ازخرابی باردیگر آباد شده است . در زبان مردم چنان معروف است که این شهر را تیمور لنگ خراب کرده است واین شهرت ازحقیقت دور نیست چه نویسنده مزبوردر صفحه ۳۹۵ جلد یکم مینویسد «خرم آباد را که حصنی حصین و پناهگاه متمردین وقطاع‌الطریق آن سرزمین بود مسخر کرده و بکلی ویران ساختند».

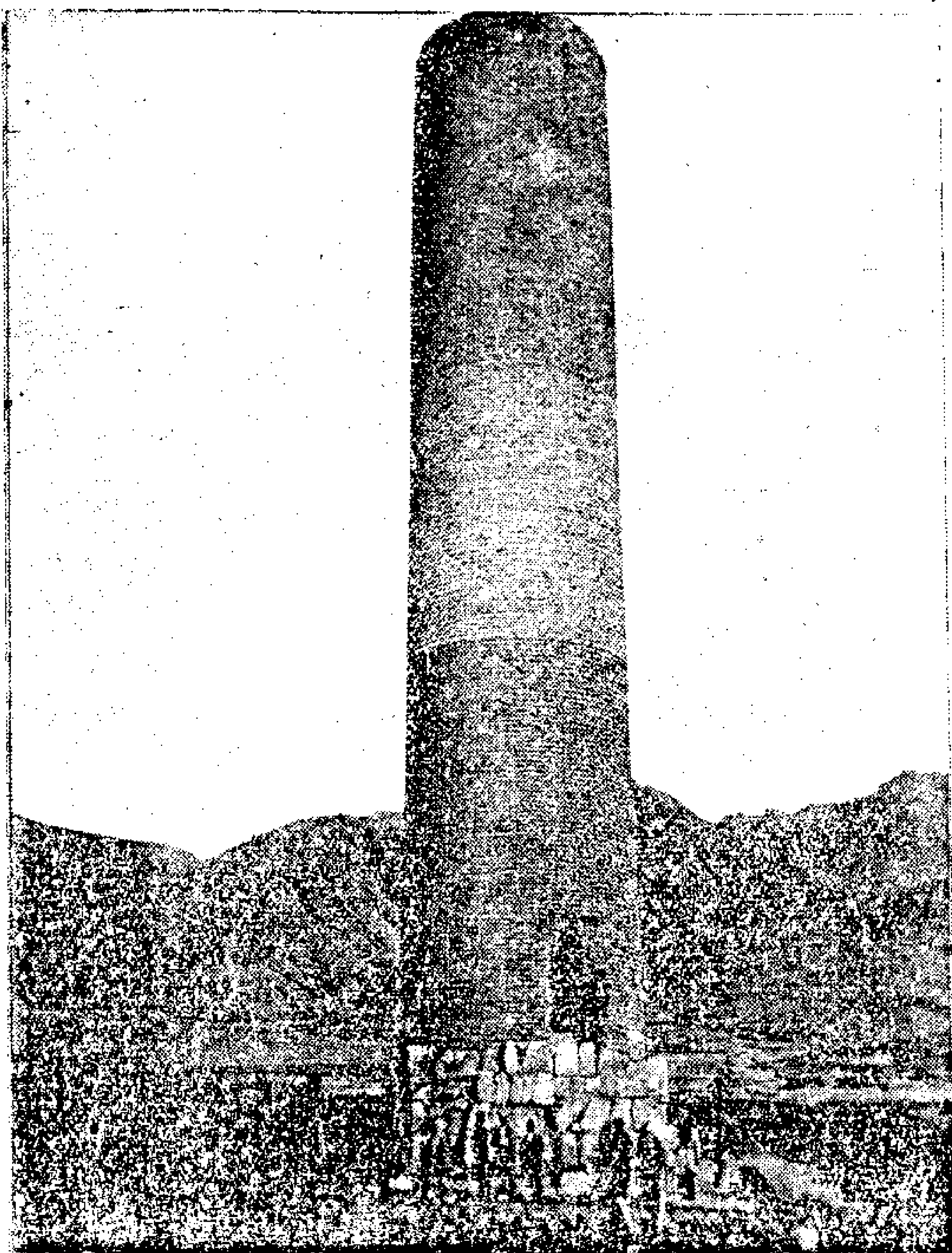


۶۴- منظره عمومی از شهر خرم آباد کنونی .

خرم آباد کنونی - در ساحل راست رودخانه رباط واقع است وشهری کوچك میباشد وشاید در اصل یکی ازمحلات شهر قدیم بوده . کوه سفید از طرف مغرب بر آن اشراف دارد. پلی بزرگ آنرا بساحل دیگررودخانه میپیوندد . قلعه فلك‌الافلاك که از ساختمانهای قدیمه است و بربالای قطعه کوهی ساخته شده متصل بشهر درکنار رودخانه افتاده وقلعه گلستان ارم در پای آن است وبنای آنرا بمحمد حسین میرزای دولتشاه نسبت میدهند. درسالهای اخیر این قلعه را بزرگتر ساخته سربازخانه تیپ خرم آباد قرار داده‌اند .

آب خوراك اهالی خرم آباد ازچشمه گرداب است که استخری است مربع ومحصور وبوسیله قنات وچاه ازآن استفاده میشود دیگر چشمه حسینخانی که اراضی شاه آباد

را سیراب میسازد ودیگر آب گلستان وآن بیش از صد چشمه است که نزدیك بهم در



۶۵ - مناره خرم آباد در کنار چپ رودخانه .

میانه قلعه گلستان زیرپی قلعه فلك‌الافلاك میجوشد. مقداری از آن در خیابانهای شهر جاری میشود وقسمتی چند آسیابرا میچرخاند وسپس برودخانه میریزد وآب آن بسیار سرد وشیرین و گوارا است ودرهرجای این شهر که یکی دومترزمین کنده شود آب شیرین گوارا بیرون آید وخرمی وآبادی خرم آباد ازفراوانی این آبهاست .

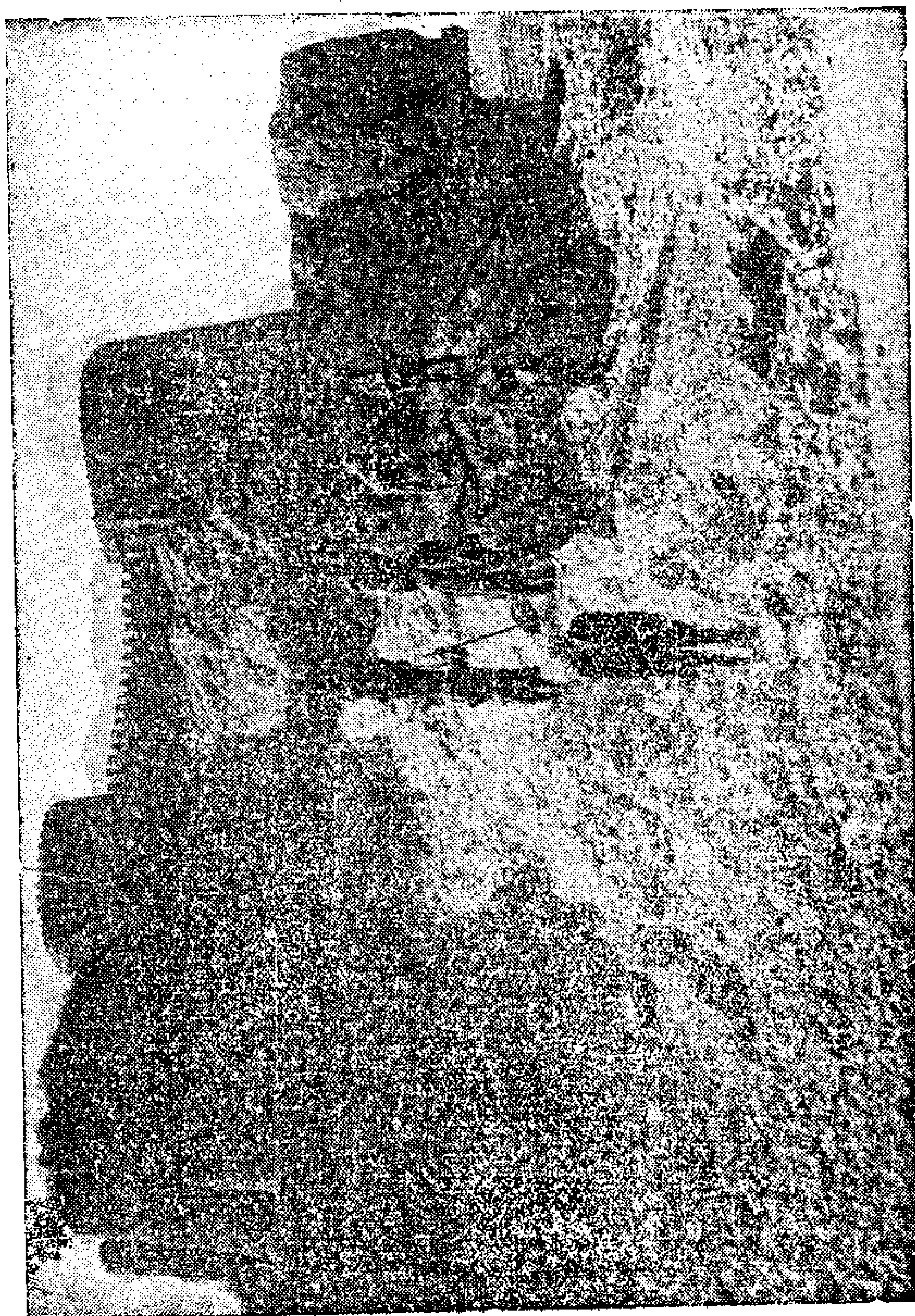
خرم آباد دارای ۲۱۶۰ باب خانه ودکان ویازده حمام وبازاری تقریباً بدرازای شهر و شش مسجد میباشد که یکی از آنها جزء قلعه گلستان شده و نزدیك بیست



۶۶ - پل خرم‌آباد بروی رودخانه رباط .

هزار تن در آن ساکن‌اند . مردمش بیشتر لرستانی نژاد وشیعه مذهب اند و معدودی

یهود درآنجا سکونت دارد که بزبان ولباس لران درآمده اند . راه شوسه لرستان از ساحل مقابل خرم‌آباد میگذرد ودر کناره آن ابنیه‌ای چند مانند گاراژومهمانخانه ساخته شده که بنام شمشیرآباد شهرت دارد زیرا مؤسس این محل یاور شمشیری بوده است .



۶۷ - قلعه فلك الافلاك .

کوچه ها وخانه های خرم آباد بسیار تنگ ودرهم است امادرسالهای اخیر چهارخیابان ومیدانی در شهر احداث شده واصلاح باقی شهرمورد نظراست .

شمال وجنوب شهر را باغهای مشجر چندی فـرا گرفته بود لیکن اکنون بیشتر باغهای شمالی مصرف ابنیه جدیده شده است . هوای خرم آباد معتدل است و با آنکه در سردسیر واقع شده زمستانش زحمتی ندارد سالی چند دفعه برف میبارد اما برفهـا دوام نمیکند . ابنیه قدیمه اش یکی قلعه فلك است که اخیرا تعمیر شده وآنرا قلعه سپه نامیده اند .

ودیگری پل خرم آباد که گویند از بنای علیمردانخان والی است و چون میرزا محسن خـان مظفر الملك در اول قرن جـاری در آن تعمیراتی نموده بـه پل محسنیه شهرت گرفت .

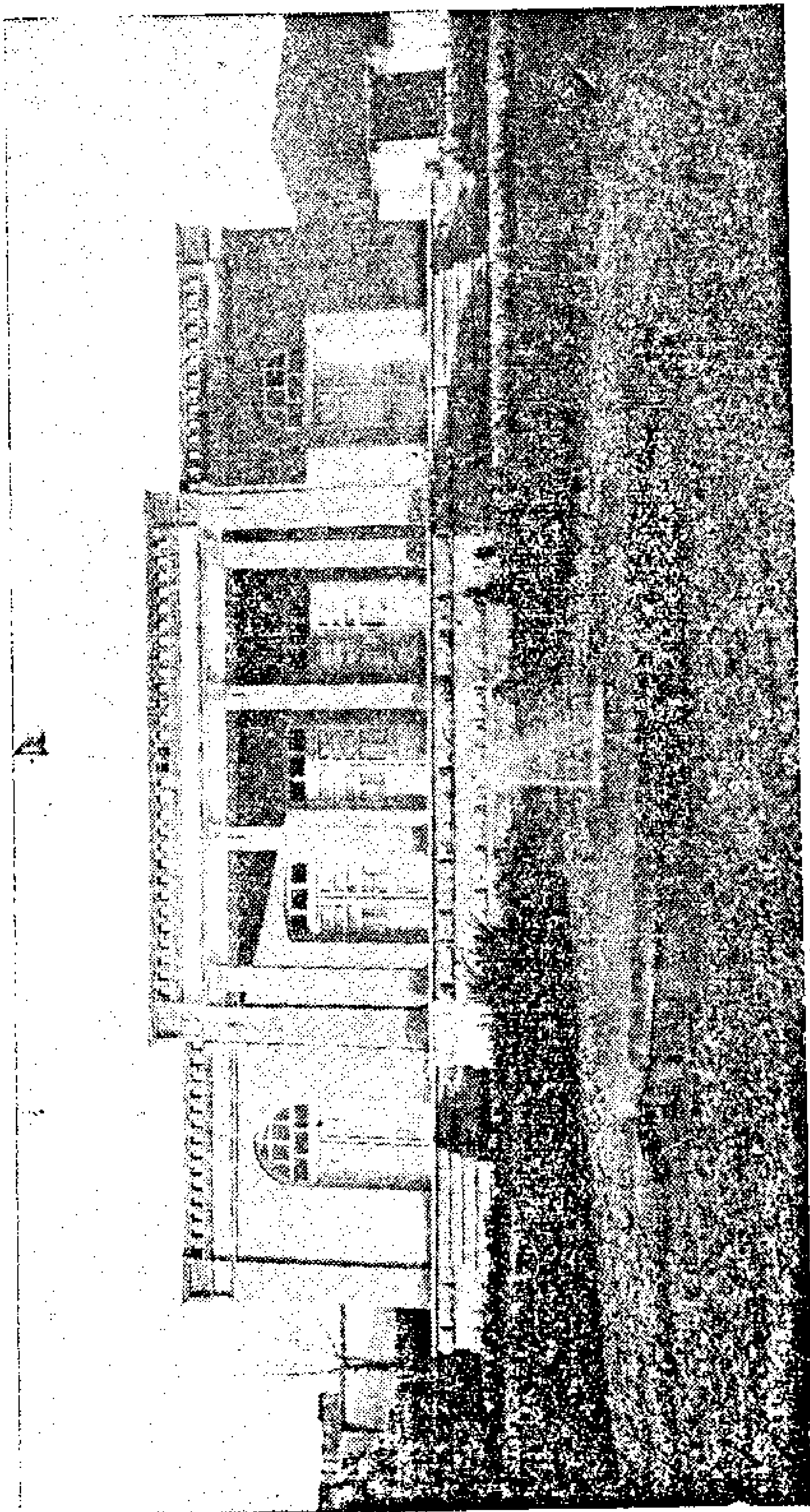
بلوکهای لرستان - این سرزمین پهناور با اینکه بیشتر ازکوه پوشیده شده و در هرجای آن نمیتوان آبادی برپا نمود، درروزگار پیشین دارای شهر های بسیاروده‌های بیشماری بوده است که آثار آنها تاکنون در جلگه هـا ودره ها آشکار است و آئینه عبرت رهگذران میباشد . مسعربن مهلهل که درهزارسال پیش ازاین حدود گذشته درکتاب خودگوید:«ماسبذان ومهرجانقذق دارای شهرهـای عدیده است» .گویـا در همان روزها بوده که عشایرالوار از کردستان بانیحدودسرازیر شده کم کم سراسراین خاک و همچنین بختیاری و کوه کیلویه را پر کـرده اند . بسی آشکار است کـه زندگانی عشایـری و ییلاق و قشلاق کردن جز زد و خورد وغارت گـری و نا امنی نتیجه‌ای نخواهد داد.

لرستان از روزیکه میدان تاخت‌وتاز الوار واقع شد وامنیت از آن رخت بربست بالمآل شهرها ودهها ویران گردید وگاه گاه که حکام بزور یا تدبیر انتظاماتی در آنجا میدادند ودهاتی میساختند چندان دوامی نمیکردکه قابل ذکر باشد ازاینرولرستان تاده سال پیش دارای بلوکهای آبادی نبوده‌است.

در سالهای اخیر که دولت پهلوی لران را بخانه‌سازی وده نشینی مجبور نمود و هرقطعه از اراضی را میان طائفه‌ای تقسیم فرمود ووسائل کشت وزرع بـه آنان داد و ساختمانهای بسیار برایشان برپاکرد این ولایت دارای چند بلوك بزرك وکوچك شده است که از طرف تیپ لرستان بیازده منطقه تقسیم شده باین تفصیل: ۱ ـ هرو ۲ ـ سلسله ۳ ـ دلفان ۴ ـ چگنی ۵ ـ سگوند ۶ ـ پاپی ۷ ـ خرم آباد وکره گـاه ۸ ـ ترهان ۹ ـ بالاگریوه ۱۰ ـ الوارگرمسیری ۱۱ ـ پشت کوه .

در این تقسیمات بیشتر جنبه عشایری ملحوظ بوده لیکن نگارنده برای لرستان تقسیم جامعتری درنظر گرفته‌ام وآنرا بدوازده بلوك قسمت نموده که درآن جنبه تاریخی نیز رعایت شده باین تفصیل: ۱ ـ الشتر ۲ ـ دلفان ۳ ـ هرو ۴ ـ سگوند ۵ ـ کره گاه ۶ ـ چگنی ۷ ـ طرهان ۸ ـ پاپی ۹ ـ بالاگریوه شمالی ۱۰ ـ صیمره ۱۱ ـ بالاگریوه جنوبی ۱۲ ـ پشت کوه. واینك از هرکدام علیحده گفتگومیشود .

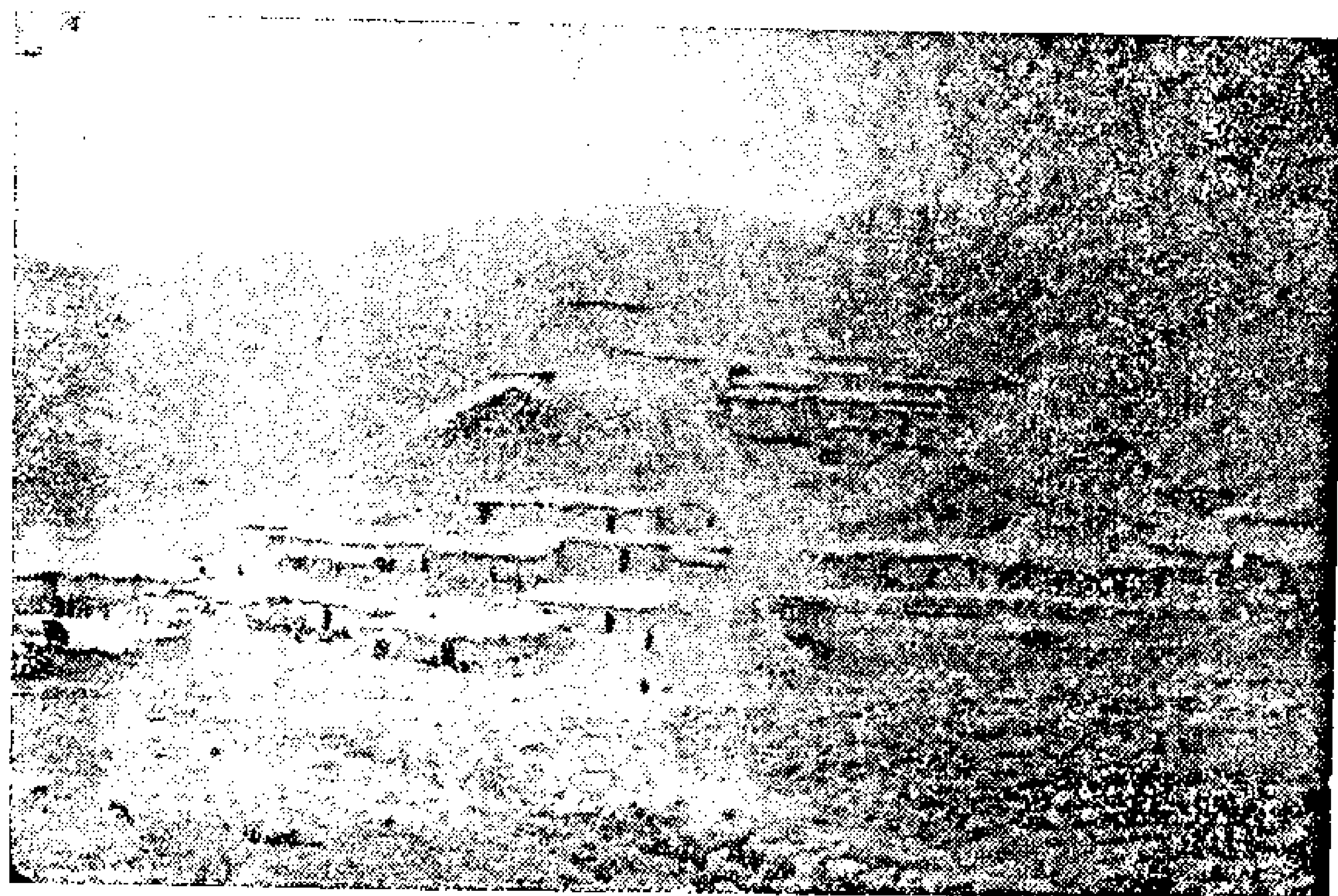
بلوك الشتر که آنراسلسله نیز گویند در شمال لرستان واقع میباشد واز طرف شمال محدود است بکوه کرووسرخه کوه واز طرف غرب برود کشکان وسفیدکوه واز طرف شرق بکوه ریمله وچهارشاخ وشترمل واز طرف جنوب به سفید کوه. مساحت آن بتخمین



۲۹ - ساختمان حکومتی شهر خرم آباد

پنجاه فرسنگ مربع است واز حیث حاصلخیزی وآب وهوا بهترین منطقه لرستان میباشد وجاده شوسه خرم آباد بکرمانشاه ازآن میگذرد . ارتفاعات آن عبارتست از کوههای کرو. اشترمل.سرخه.ریمله.سفیدکوه. سیاه کمر. رودخانه کاکا رضا وآب حنام ودوآب آن را مشروب مینماید وجویبارها وچشمه سارهای گوارا در آن بسیاراست. سکنه آن طوائف حسنوند. یوسفوند .کولیوند .کرمعلی .فلك‌الدین ودیگرها میباشند که‌معروف بطوائف سلسله‌اند .گویند این کلمه از لفظ ثلاثه گرفته شده زیرا دراصل اینها سه‌طائفه بوده‌اند.جمعیت امروز آنان به‌سی‌هزار نفرتخمین میشود.

این بلوك بده منطقه منقسم میباشد . ۱ ـ رباط دارای ۱۶ قریه ۲ ـ کاکا رضا دارای ۸ قریه ۳ ـ بسطام دارای بیست وشش قریه ٤ ـ دوآب‌الشتر دارای بیست وهشت قریه ۵ ـ حنام وپرسك دارای سی وچهار قریه٦ـ جلگه‌الشتر دارای٧٤ قریه٧ـ کولیوند



٦٩ — قریه ویسیان از ویسه‌های جدید لرستان .

دارای بیست وشش قریه ۸ـ یوسفوند دارای بیست قریه۹ ـ تنك خیاط وگاوکش دارای ۱۰ قریه ۱۰ ـ قلائی . در تمام این مناطق مخصوصاً جلگه پهناور فاریاب الشتر همه گونه زراعت از جو،گندم ،نخود ، لوبیا ،عدس، ماش،ارزن، برنج ، خربزه ،هندوانه ، تنباکو، پنبه بعمل میآید ودرختان باغی وجنگلی مانندکبوده ،بید ،کیکم، بلوط ،ارجن، زردآلو، سیب ،گلابی، هلو،بادام، انگور، فندق، توت، سنجد در آن بسیار است. تنهااز درخت بلوط۷نوع ثمر بدست می‌آورند. مازو برامازوـ کره ـ سیجك ـ غلقاف ـ کوره ـ گزانگبین ـ اینها غیر ازجفت وبلوط است که مشهور همه جاست.

معادن گچ ونمك ونفت‌وسنك آهکی وذغال وخاك‌سفید وآهن ومس دراین‌منطقه

فراوان است وتربیت حیوانات بواسطه داشتن چراگاههای خوب متداول است .

کلمه‌الشتر که بتمام خاك سلسله عموماً وجلگه معروف حاصلخیز آن خصوصاً گفته میشود در ایام پیشین نام شهری بوده است که تاکنون آثار خرابه های آن پیداست و اران آنرا‌الشکر نامند. درکتاب حدودالعالم که بضمیمه گاهنامه ۱۳۱٤ آقای تهرانی بطبع رسیده است صفحه۸۳ گوید: «الیشتر شهرکی است با هوای درست وبسیار کشت واز آن فندق خیزد». در نزهةالقلوب چاپ لیدن صفحه ۱۰۷ آمده:«الیشتر شهری‌وسط است وجای نزه ودراو آتش خانه اروخش نام‌بوده است». اصطخری آنرا بلفظ لاشتر یاد کرده است که گوید: «ازنهاوند تا لاشتر ده فرسنك است واز لاشترتا شاپورخواست نیز ده فرسنك»، یاقوت حموی در صفحه ٤جلد پنج وصفحه ۳۱٤ نیز آنرا بلفظ لاشر یاد کرده است .شایدکلمه علیشگرکه برکرمانشاه واطراف آن گفته میشده از همینجا رفته باشد چه از خرابه الیشگر تا آن حدود چندان مسافتی نیست وانتقال نام از جائی بجائی دیگر بسیار واقع شده‌ازاینکه نویسندگان آنرا نام برده‌اند وقبور دارای‌نوشته بخط میخی وکوفی در آن دیده میشود پیداست که این شهر در قرون نخستین اسلامی آباد بوده است .درتپه چقا شهسوار جنوب‌الشتر وتپه کربلان وتپه کرت‌آباد وهمچنین‌در رباط آثار ابنیه قدیمه فراوان دیده میشود .

شاید الیشگر همان الشگر باشدکه شرفخان بتلیسی‌در صفحه٤۳۱ وصفحه٤۳۵و صفحه ٤۳۷ ازشرفنامه خود آنرانام‌برده‌وگوید: «جایگاه ایلات بازوکی است ودر زمان شاه تهماسب حکومت آنجا با نیازبیك بازوکی بوده» .

بلوك دلفان ـ که آنرا خاوه هم‌گویند نیز در شمال لرستان است حدود آن : شمال رودخانه گاماسیاب . غرب کوه سفید . جنوب کوه سرخه و رود کشکان و تنك شطه. شرق کوه کرون وسرخلج. وسعت‌آن به‌پانصد فرسنك‌مربع تخمین شده‌است. گویند دلفان یکنفر نهاوندی بوده که بدست عرب اسیر شده بود واوفرار کرده بلرستان آمد واملاك خاوه ودلفان رااز‌میرغضنفر طرهانی بخرید وبراولادخود که‌اجدادطوائف کنونی آنجا باشند تقسیم کرد وآنان چهار پسربوده‌اند بنام ایتوند. موموند. بیرونوند کاکاوند. ارتفاعات آن عبارتست از کوه کرووکوه چغادزدان کـه کوهی بلند وسنگی است وقلعه مهمی بربالای آن میباشد وکوه سرکشی دارای جنگل وچراگاه فراوان وکوه‌بزکن دارای زمینهای‌زراعتی وجنگل وکوه‌شاه وبلان سنگی وکم درخت وسرخه‌کوه‌خاکی‌و کم درخت ومهراب کوه ودالگیر وسفید کوه .

در خاك دلفان رودخانه‌ای جاری نیست وگاماسیاب وکشکان ازحدودآن‌میگذرد وآبیاری زراعات بوسیله چشمه سارها است وانواع حبوب وتریاك وتوتون وپنبه‌وفالیز در این بلوك بعمل میآید واشجارآن بیشتر بلوط ومرو(انجوکك)وچناروزالزالك‌است. تجارت آن باکرمانشاه وکنگاور میباشد ومعدن گچ در چندجا واکسید دوفر در چغا دزدان وسرب در تنك گاو شمار وزاج در مهراب‌کوه دیده شده است .واین بلوك‌بهشت منطقه تقسیم شده است :۱ـخاوه که آنرا در اصل خاور میدانند زراعت‌آن بیشتر آبی وحکومت‌نشین‌آن‌قریه کفراش است که‌برتپه بزرگی نهاده میباشد وقرای آن٦٦ پارچه

این سلسله تمام سنگی است و قسمتهای شرقی آن دارای جنگلهای بلوط و مرواژجن و کیکم است .۵- سلسله اشترمل که از گروجدا شده بنامهای پیازو که کوه ، چالقورج ، کردکانه واسپژ، شترمل، کلم کبود، پیرماهی ،آب طاف، چهار شاخ ودرتختان خـوانده میشود و بسمت مغرب وجنوب غربی کشیده شده برودخانه کاکارضا منتهی میگردد. کلیه آن آن سنگی ودارای جنگل است.

آبهای هرونیز پنج رشته است : ۱-رود هرو که از دامنه کوه خاك مالکه سرچشمه گرفته راه شوسه را قطع واز حوالی کاسیان عبور میکند آنگاه بچلقوندی و باوالـی آمده ازتنك بیدخل عبور و باراضی حسنوند مرود ودر کاکارضا جاده خرم آباد بکرمانشاه رابریده برود ولم نامیده میشود. سپس ازتنك گاوشمار گذشته بکشکان معروف میگردد. ۲ - رودبزهل از آبهای پونه و گرون سرچشمه گرفته و زمینهای سبز از ناوگچینه و حسن آباد را آبیاری نموده برود سیلاخور میریزد ۳.- رود خشکه از مله تخت ، سراب گرفته بکبوده وشاه جمشیدی ورودخشکه میگذرد. آبهای اشترمل وشیشه در آن میریزد و بولم میپیوندد . ۴- آب دینار آباد که از چشمه‌های نسار کوه پونه سراب دارد واراضی دره کوه را مشروب ساخته از تنك دینار آباد عبوروسپس برود سیلاخور میریزد .۵ - گرگانه که از کوه کیالان بخاك سگوند سرچشمه گرفته پس از آبیاری آنحدود ازدره گذشته بجلگه تجر وارد و برخی از آنرا آبیاری کرده آنگاه آب زاهد شیر در آن ریخته زمینهای کمالـوند ودولتشاه را سیراب کرده از پل گرگانه میگذرد و برود خانه خرم آباد میریزد .

محصول این بلوك عبارتست ازجو- گندم - تریاك -کاودانه- نخود- عدس -ماش- لوبیا- خیار - هندوانه وبرنج گرده . چرا گاه آن خوب و باندازه احتیاجات مواشی اهالی است . تجارت این بلوك باخرم آباد وبروجرد است معادن آن یکی معدن نمـك نمك کیلان است و دیگر معدن نمك و گچ در سراب تلخ رباط و چشمه آب مـعدنی بنام گراب.

آثار تاریخی دراین بلوك عبارتست از قلعه خرابه بنام قلعه جن ، سرراه‌ده‌پیر و تخت رامیانی وقبرستان قدیمی درکاسیان بنام قبر گبر وتپه‌های چند درباوالی ومله تخت.

بلوك سگوند وآن سرزمینی وسیع است بمساحت ۲۸۰ کیلومترمربع. دروجه تسمیه آن برخی میگویند اصل کلمه سگبند است و نیای بزرك این طائفه سك بسیار داشته است و باین نام مشهور شده، برخی دیگر گفته‌اند که این طائفه از بنی کلاب عرب‌اند و بنی کلاب را ترجمه نموده سگوند گفته‌اند . در این خاك اشجار جنگلی بسیار دیده میشود و آثار قدیم یکی قلعه خرابه ایست در کیالان ودیگری قلعه‌ای در ازنا .ارتفاعات خاك سگوند اول رشته سیاه کمراست که آنرا مخمل کوه نیز گویند .

این کوه تمامی سنگی است . دوم رشته کنگر زرد و سریخه که آنهم سنگی و پوشیده از درخت است در مشرق ازنا . سوم کوه سه کلاه بان دارای سه قله سنگی مانند سه کلاه درشمال مهمیل و جنگل انبوه . چهارم کـوه ازگنه در مشرق کیان . آبهای این خاك یکی رود کوچك آبستان است که از ملك آباد سرآب گرفته آبستان و دهسفید

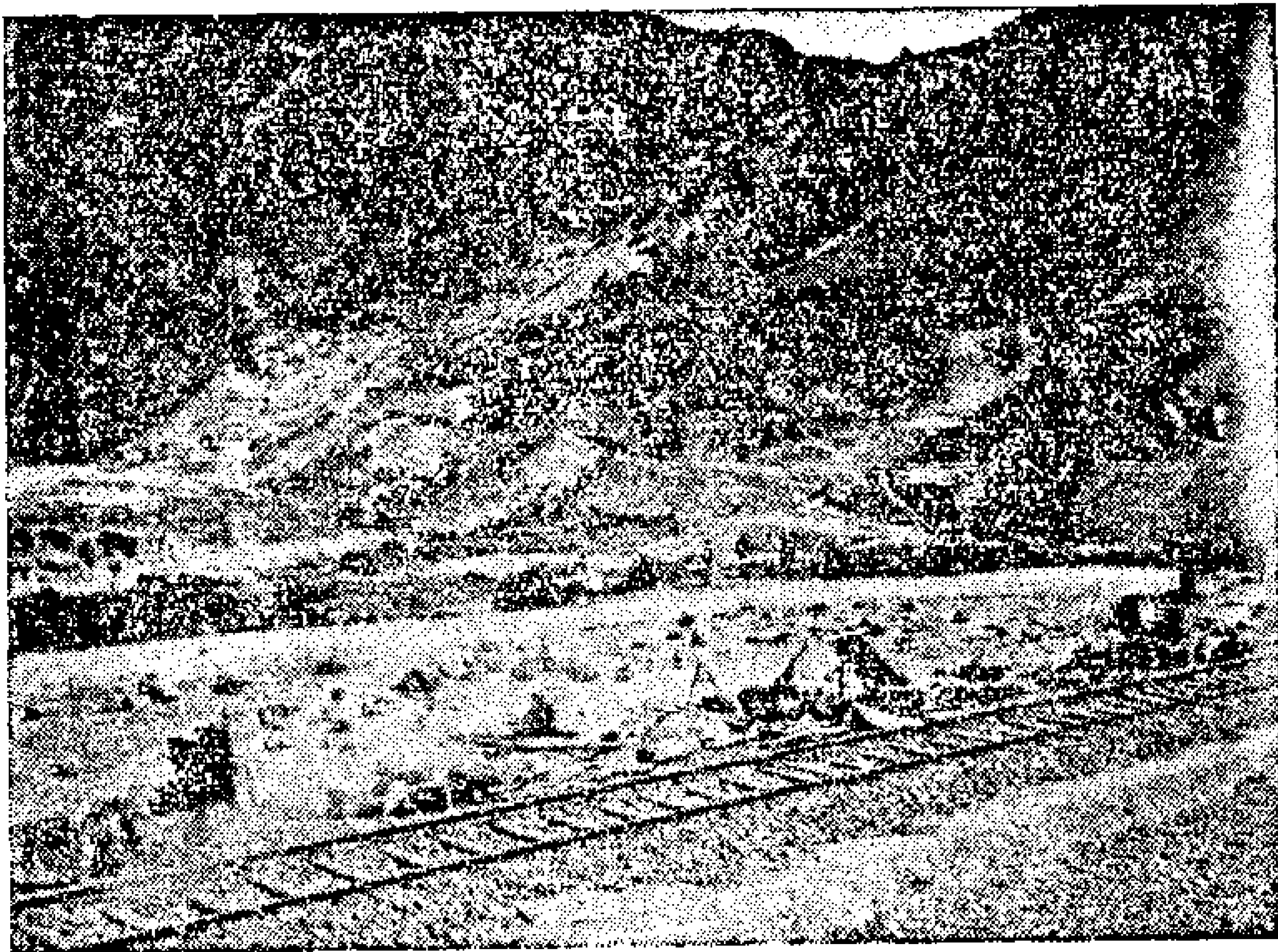
را مشروب ساخته بتنگ زاهد داخـل میشود . دیگری رود کیان است کـه از سراب طویله و سراب شله وسراب سیرك دامنه کوه چال سرچشمه دارد و اراضی مهمیل وازنا وسید زیبا محمد را مشروب نموده به کاکا شرف داخل شده سپس از کره گاه عبور کرده برود خرم آباد میریزد .

بلوك سگوند بچهار منطقه تقسیم شده است :

۱ - آبستان که دره‌ایست باصفا درازیش یکفرسنگ و نیم وشکارگاه بسیارخوبی است واکنون دارای ۱۶ آبادی میباشد .

۲ - کیان و آن دره وسیعی است بشکل کثیرالاضلاع غیر منظم بسیار خوش آب و هوا وسردسیر. زراعات آن حبوب و فالیز است وقرای آن شش عدد میباشد وآنـرا کیانشه نیز گویند .

۳ - مهمیل و آن دارای شش قریه است و زراعات آن حبوب و تریاك و فالیز میباشد. درختان جنگلی در آن فراوان است که بیشتر هیزم وزغال خرم آباد از آنجا بدست میآید .



۷۲ - یك منظره از سفید دشت و تونلهای چهارگانه راه آهن ،

۴ - ازنا . این بزرگترین منطقه خاك سگوند است محیط جلگه آن بـه پنج فرسنگ میرسد و دارای هشت قریه‌است. کوه سرگلستان آنرا از بلوك خرم آباد جدا میکند .

بلوك کره گاه - جلگه ایست حاصلخیز در میانه لرستان که شهر خـرم آباد در آن واقع است بمساحت ۱۰ فرسنگ مربع . وجه تسمیه آن شاید این باشد که در ایام

اقتدار اتابکان این جلگه چراگاه کره اسبان آنان بوده است. ارتفاعات آن بلوک عبارتست از: کوه سفید ـ کوه گیلوران ـ کوه یافته ـ مله شبانان ـ مدبه ـ تپه های سفید دشت ـ کوه شاهنشاه ـ کوه تاف ـ کوه نزدیان که از همه طرف این جلگه را فرا گرفته است. رودخانه خرم آباد از شمال آن داخل و در گوشه جنوب غربی بخاك چکنی میرود. راه هائیکه از بلوک کره گاه میگذرد عبارتست از:

۱ ـ جاده شوسه خرم آباد بدزفول. ۲ ـ راه مال‌رو خرم آباد بدزفول که از شاهنشاه وچشمك وبالا گریوه میگذرد. ۳ ـ راه مال رو ماسور بخاك پاپی. ٤ـ راه مال‌رو ماسور بچکنی وطرهان.

این بلوك دارای ٤٥ قریه‌است که معروفترین آنها قریه چنگائی ـ ماسور ـ تیره بازار ـ سراب پاس ـ گوشه شهنشاه ـ قریه تاف است. قلعه ماسور از قلعه های‌قدیمی است که مرکز حکومتی بلوك نیز میباشد وباغ خوبی دراین قریه است و درتیره‌بازار از طرف اداره فلاحت باغ نمونه غرس شده که از باغهای مهم اینحدود بشمار است و گوشه شهنشاه درتابستان وبهار تفریحگاه اهالی است.

بلوك چکنی ـ این بلوك در میانه لرستان واقع است. شمال آن میزند بکوه سفید تا تنگ گاو شمار وغرب آن بکوه میل و کوه گراز و تنگ تونل و جنوب آن بجاده شوسه و رود خرم آباد و مشرق آن برود خرم آباد و کوه یافته. مساحت خاك آن که بشکل مثلث غیر منظمی است تخمینا یکصد وپنجاه فرسخ میباشد ارتفاعات آن کوه سفید. کوه یافته ـ کوه سیاه ـ کوه برآفتاب ـ کوه میل ـ کوه دراز ـ کوه زنگلول میباشد. طوائف میرزا وندی ـ شاه کرمی ـ بداق و سبزه‌وار درآن ساکنند وگویند در سیصد سال قبل احمد بیك نامی از شهر صیمره آمده درسراب چکنی ساکن شد و دختر کدخدای میرزاوند را بزنی گرفت و از او ١٤ پسر بعمل آمد واجداد طوائف کنونی‌اند در ١٣١٢ شمسی ازطرف دولت راهی از خرم آباد بخاك چکنی شوسه شده است که از سراب چنگائی ـ سراب ناوکش ـ سراب دوره ـ تشکن میگذرد و کناره‌رود کشکان نزدیك پل کهنه شاهپوری منتهی میشود.

این بلوك بیشتر فاریاب است که بوسیله رود خرم آباد و رودخانه تشکن سیراب میشود وشماره قرای آن ١١٨ وسکنه آن تخمیناً ١٢ هزار نفر است. قرای عمده آن ویسیان، برافتو، سماق وتشکن است که مرکز حکومتی میباشد. زراعت آن بیشتر حبوب وتریاك است. تجارت آن با خرم آباد میباشد که اهالی پشم وکشك وروغن‌وحبوب وسایر محصولات ارضی وجنگلی بآنجا برده میفروشند در برابر احتیاجات خود را از آنجا بدست میآورند. بیشتر خاك این بلوك از جنگلهای بلوط ـ مرو ـ زالزالك ـ کلن ـ کیکم ـ ارغوان ـ مورد ـ ملهبو ـ (ملحب) پوشیده شده است ودر چراگاههای آن میتوان چهارصد هزار گوسفند پرورانید. آثار قدیمه آن یکی پل کشکان است در محل برافتو ودیگری پل کلهر درمیشگیر وآثار ساختمان در سماق و برافتو وتشکن وسراب ناوه کش، بسیار موجود است.

بلوك طرخان ـ از بلوکهای وسیعه لرستان استکه در کلام مسعر بن مهلهل

بنام طرخان ذکر شده شمال آن خاك دلفان وهلیلان وغربش رود صیمره و کبیر کوه و هلیلان وشرقی آن خاك چگنی (کوه گراز) وجنوبش رود صیمره و کشکان میباشد. مساحت آن به ٢٠٠ فرسنك مربع میرسد. ارتفاعات آن نه رشته است:

١ ـ کوه گراز بطول یازده فرسنك که از کناره کشکان شروع وبکناره صیمره تمام میشود. ٢ـ رخ دم لری. ٣ـ رخ دم لکی. این دو کوه خاکی وسنگی ودروسط طرهان است ٤ ـ هیزم آباد از کناره کشکان تاجلگه کیش ماهور کشیده شده دارای جنگل های بسیار وچشمه های فراوان. ٥ـ کوههای چول هول که کم آب است. ٦ـ رشته دم شیران ـ دنده لره ـ بلوران که هرسه دارای درختان ومغاره‌ها و کم آب میباشد. دربلوران امام زاده‌ای هست بنام شاه بلوران. ٧ ـ رشته سماق ـ باغ تمرخان ـ خیاران ـ دم ریسان که هرچهار کم آب است. ٨ ـ رشته خرسدر ـ سه‌دندانه ـ خارشینه ـ کووه. ٩ ـ رشته له که سنگی مرتفع ودارای مغاره‌های متعدد است. رود صیمره و کشکان از کناره های ترهان میگذرد ودرکاومیشان بهم میپیوندد وبواسطه گود بودن بستر، آب آن براراضی سوار نمیشود. رودخانه‌های مانرود (مادیان‌رود) وسیاب وقلعه استان در این خاك جاری است وهرسه کم آب است لذا بیشتر خاك این بلوك دیم میباشد. نواحی آن ترهان سر ترهان ـ رومشکان (رامشگران) امامزاده کل کل ـ کوه دشت ـ مادیان رود ـ چنار برداغل ـ تشکن ـ بیشینان وشماره دهات آن بیکصد وچهل میرسد. مرکز ترهان کوه دشت و بیشتر خاك آن گرمسیر میباشد. مردمش شیعی مذهب واندکی علی اللهی اند. طوائف ترهان عبارتست از سادات شاه محمد ـ آدینه‌وند ـ استان گر ـ دشتو ـ اولادقباد ـ ریکا سرونی ـ رومیانی ـ رحمن لاله‌وند ـ ملیوند ـ خوشنامه وند ـ کوشکی ـ آزادبخش ـ بلقائی مکرمه ـ سام خان گراوند ـ کوشکی خان ترهان ـ گورانی ـ نوری ـ امرائی موری ـ میروند سوری ـ امرائی رستم خان ـ سهراب وند ـ بازوند ـ زیوداد ـ ماهول سوری که ازنژاد اتابکانندو امرائی ها عربند.

زراعت آن گندم وجو وتریاك وتنباکو وبرنج است. درختان (بلوط ـ مرو ـ زالزالك کویچ ـ شن ـ کیکه ـ ارغوان) وهمچنین (مو ـ گردو ـ چنار ـ آلو ـ زیتون) در آنجاهست دوباغ بزرك انجیر وزردآلو ودوباغ طبیعی یکی درتنك سیاب و دیگری در پای استان وجود دارد. قارچ در این بلوك فراوان است وعسل در کوهها اززنبورهای وحشی بدست میآید. چراگاههای آن گنجایش نیم ملیون گوسفندرا دارد وتجارت آن از راه هلیلان با کرمانشاه میباشد. چشمه نفت سیاه در مادیانرود جاریست، همچنین ذغال سنك درتنك تیر وشاه محمد ودم کیان واولاد قباد وگچ در نقاط متعدد وگوگرد در تنك شورابه و آدینه وند و قیر در اولاد قباد و فیروزه در کیش ماهور و مومیائی در کوه مله دیده میشود.

آثار قدیمه در خاك ترهان فراوان است: ١ـ قلعه پای استان که نظرعلیخان امرائی قلعه‌ای بنام دهن برپایه همان ساخته است. ٢ـ سر کوه ریسان قلعه سنگی وحوضی است که آنرا قلعه فلك ناز گویند. ٣ـ درکوه واکله خرابه قلعه‌ای بنام قلعه ساسان موجود است. ٤ ـ در جلگه کوه دشت در چغاگندم قبرستان وسیمی است که برروی سنك قبرها

خطوط کوفی ومیخی نوشته شده .۵ ـ قبرستان قدیم درتپه جغا آهوان . ٦ـ درشماس کوه قلعه خرابه .۷ـ درکوه چناران قلعه مستحکم قدیمی .۸ـ آثار شهر دررومشگان که علامت‌خندق وبرج آن هنوزپایدار میباشد وبنام گبربندی معروف‌است. ۹ـ درچقاتل رومشکان چاهی است بعمق ۸ متر ته‌آن وسیع وآثار چند اطاق وقلعه در تهچاه‌موجود است .نظر مسعرابن مهلهل معلوم نیست بکدام یك از این آبادیهاست که شمرده شد . بعلاوه در قرون وسطی در اراضی مانرود بلوکی بوده بنام سمهاکه نام آن با نام مانرود در تاریخ گزیده وشرف نامه علی یزدی مکرر آمده است .حمدالله مستوفی در صفحه۱۵۱میگوید: «سمها ولایتی است از حساب مانرود وسی پاره ده باشد ودر آن قلعه‌ایست دز سیاه خوانند... کرد لاخ قشلاق شجاع‌الدین خورشید لراست شهری‌بزرك بوده اکنون خراب است».

هلیلان ـ بروزن مغیلان جلگه وسیعی است مجاور ترهان بمساحت دوفرسنك مربع وآب صیمره ازمیانه آن‌میگذرد .شمالش‌خاك‌جلالوند ومغرب آن‌چرد اول‌پشتکوه وجنوبش کراوند ترکان ومشرق‌آن اولاد قباد است .

هلیلان جلگه ایست حاصلخیز وپرآب دارای چراگاههای خوب وناحیه زردلان و بالاوند منضم به‌آن است . بر روی ارتفاعات جنوبی هلیلان مقبره شاهزاده محمد است که در آنجا برج کوچك قدیمی دیده میشود .سکنه این بلوك‌طوایف بالاوند ،زردلائی وطرهانی است .

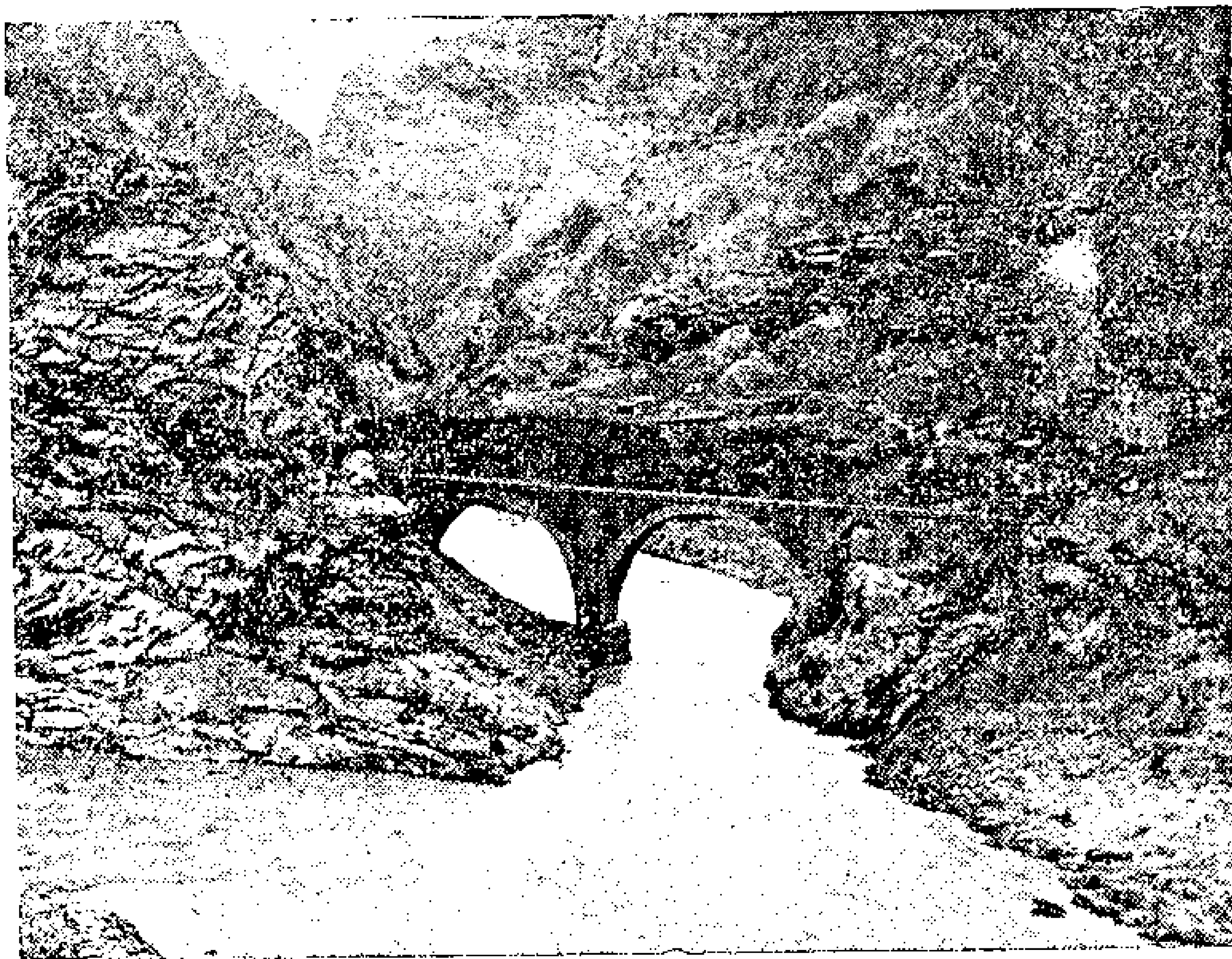
بلوك‌پاپیـ این بلوك در مشرق لرستان پهلوی خاك بختیاری واقع میباشد . شمال آن محدود است بیاسین‌کوه وگردنه سید زیبا محمد وکف شتر وکنگر زرد و تنك صید مرووبردگر .ومغرب آن بکوه تاف وکره گاه وکوه‌بون (بام) ودنباله کوه هشتاد پهلووکوه مدبه وچهار راه وجنوب آن میزند بدشت لاله وشاهزاده احمد وچال گدری وکرناس وتخت‌سیر وچال میل وآب تکان‌ومشرق برودخانه سزار(فاصله‌لرستان وبختیاری) وچم‌شکر وتنك سی پاره وکوه هلاك. مساحت آن به۱۲۵۰ کیلومتر مربع تخمین شده .وجه تسمیه آن اینست که بیشتر سکنه‌اش خدمه بقعه شاهزاده احمداندو کلمه پاپی بمعنی تابع وپیرو وخدمتکار است.

ارتفاعات خاك پاپی عبارتست از کوه‌تاف ـ کلات ـ کلنك ـ کرپیله ـ لازگیره ـ کلاچکه ـ تیل‌مرو ـ باوز ـ هلاك در ـ چال پوـ نژدیان ـ تان‌نان ـ کرناس که همگی پوشیده از درختان بلوط وکیکم وشن وگویچ ومرووارجن وزالزالك است .راه آهن ایران از پشت‌کرناس وشرقی دشت‌لاله عبور میکند وراه شوسه از خرم آباد شروع‌و از زیرکوه نژدیان‌گذشته ودر تازونی براه آهن میرسد.

آبهای خاك پاپی عبارتست از :۱ـ آب چنارگل که منطقه‌کاکا شرف‌را مشروب نموده بکرگاه میآید. ۲ـ آب کاکا شرف ازدورشته چنارکل وازنا تشکیل‌میشود. ۳ ـ آب کریت که‌از محل کریت شروع‌شده وبسه‌گانه ولرپائی واستریها وایربهاری‌میگذرد وفاضل آن‌برودخانه‌سزار میریزد .٤ ـ رود کشورکه از دامنه کوه‌تاف بنام وارك‌جاری ومحال پایه‌کبود وکشور را مشروب مینماید و در چل از تنك گذشته بسزار میریزد .

۵ـ آبهای‌سیروم وللری ودیوان که‌مقداری از آنها درمحلهای مزبور مصرف زراعت‌شده بقیه از جنوب شرقی کوه‌کلنك بسزار میروند .٦ـ آب کرناس که از همانجا جوشیده و زمینهائی را آبیاری میکند وبسزار میریزد .۷ ـ آب دم دم از اراضی گرمسیری پاپی سرچشمه گرفته از تنك گرائی بسزار وارد میشود . ۸ ـ آبهای کوچکتر که مناطق مختصری‌را مشروب نموده بسزار میپیوندد ۹ ـ آب‌سزار که از تنك بحرین عبور نموده از کنار خاك‌پاپی میگذرد .

بلوك پاپی دارای ٦۸ قریه است وبده منطقه تقسیم‌شده: ۱ـ کریت که‌جلگه‌ایست پر ازگیاه وجنگل وبوسیله تنك سید زیبا محمد بمهمیل میرسد وکوه پردرخت دیرآب‌و یاسین‌کوه درکناره آن است. ۲ـ چنار گل دارای آب وهوای خوب وسنگهای سفید بسیار است وتاخاك‌تاف امتداد دارد.

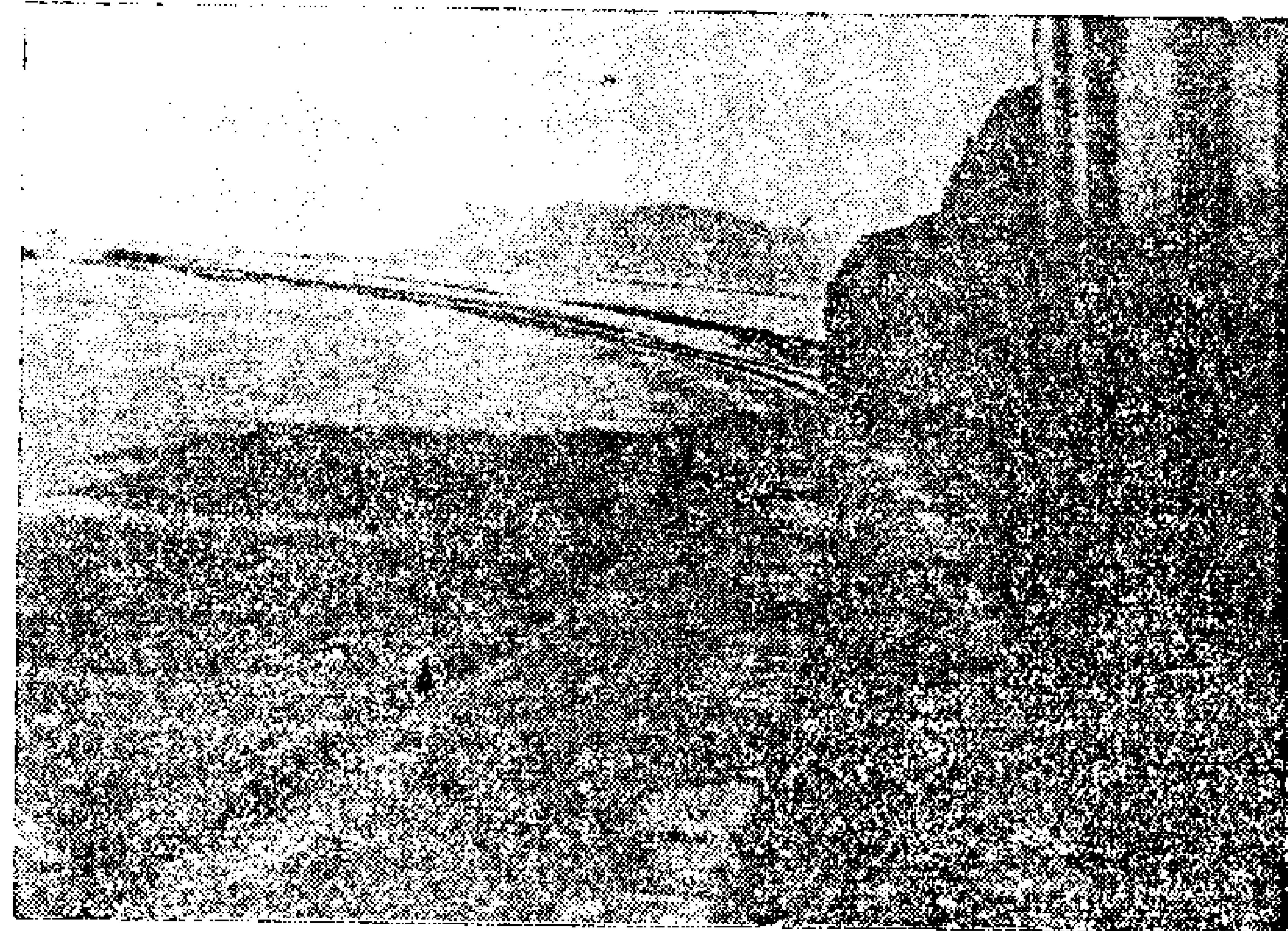


۷۳ـ یك منظره زیبا از دوآب

۳ ـ ترس که شبیه بکریت است .٤ـ کاکاشرف وآن‌جلگه‌ای پر ازجنگل است و ازکوه‌سرگلستان تا چنارگل امتداد داردوکاکاشرف وچنارگل هردوبکره‌گاه پیوسته است .۵ ـ لیریائی وآن ۲۵ فرسنك مربع مساحت دارد ومشتمل است بردهات بسیار و مراتع بیشمار ٦ ـ سه‌گانه ۷ ـ شبان ۸ ـ کشور . ۹ ـ لوین. ۱۰ـ بنریز . ذغال خرم آباد وبروجرد از جنگلهای این بلوك تهیه میشود ودر حقیقت ممکنست ۵تا شش‌ملیون گوسفند در چراگاههای پاپی پرورش داد .

بیشتر اراضی این بلوك کوهسار است از اینروزراعت در آن‌چندان فراوان‌نیست

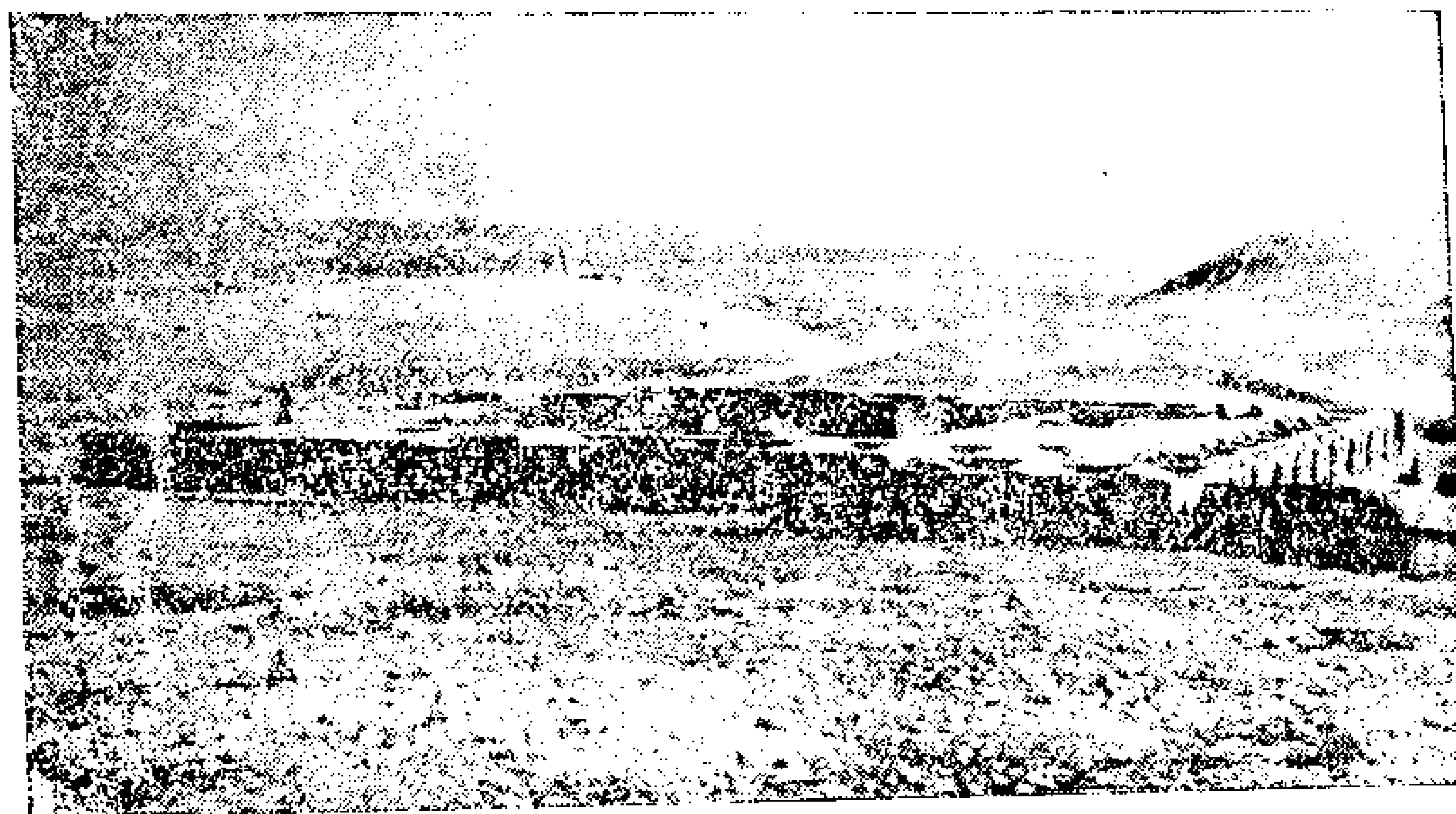
وبیشتر زراعت آن گندم وجووذرت میباشد. سه دره باغ انار در آنجاست که از آنها ناردانه ورب انار بمقدار زیاد تهیه میکنند وپوست انار که دررنگرزی مصرف داردنیز یکی ازصادرات خاك پابی است .درختان آن عبارت از بلوط ، مرو، کیکم ، زالزالك ، گوبج، شن، برالوت ، عناب ، انجیر ،مو وچنار میباشد . معادن قیر در صاحبان ونمك سنك در شعبان ولیریائی وذغال سنك درکشور وگچ در نقاط متعدده آن یافت میشود سکنه این بلوك طوائف شش گانه پابی است (مرادی- یعقوب وند - مدهنی - مالزیر - لیریائی- کشوری) که هر یك دارای چند تیره میباشند. آثار قلعه‌ای قدیم در کریت‌است که با سنك وآجرهای بزرك وساروج ساخته شده بنام قلعه تنك و این قلعه همان است که در واقعه عزالدین گرشاسف وحسام الدین خلیل نام‌برده شده است . ودر چنار گل وتپه نوشابه آثار ساختمان دیده میشود ودر آب دمدم قلعه شیخ که از سنك وآجر و ساروج بوده‌است .



۷۴ -- کوه بون (بام) و قلعه قدیم .

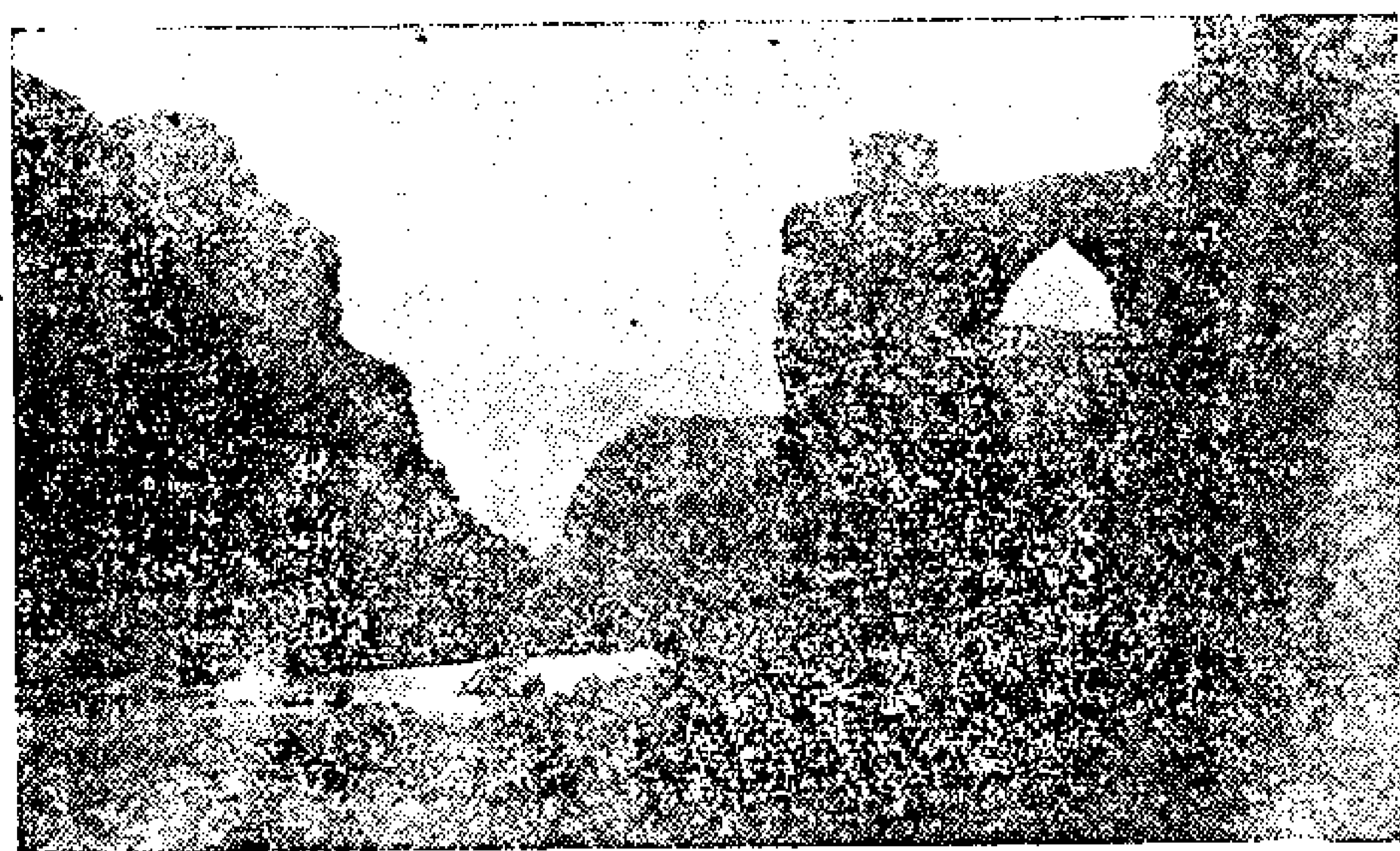
بلوك صیمره- در دامنه‌های شرقی کبیر کوه وساحل دست راست رودخانه‌صیمره بمساحت چهل وپنج فرسنك مربع‌میباشداراضی آن‌هموار وحاصلخیزوچراگاههای‌فراوان دارد که بنام بلوك صیمره خوانده میشود .تنگهای (ماژین-لوله‌هر-آب‌باریکه- یوژان در - چوبینه - شیخ مکان - دره شهر -سیکان) که در دامنه کبیر کوه میباشد در خاك صیمره است ودر هریك از آنها آبی جاریست که نخست زمین اطراف خود تنك وسپس قسمتی ازجلگه صیمره را مشروب میکنند. سکنه صیمره از طوائف متفرقه لرستان‌اند .

تمامی خاك صیمره به۱۸ قسمت تقسیم شده.زراعت آن در درجه اول برنج وسپس گندم و ذرت است . درختان میوه‌داردر آن کم‌است و بلوط در آن فراوان میباشد ودرلات‌وکلم



۷۵- سراب چکائی .

باغهائی از انار وانجیر وگلابی وانگور در این اواخر احداث شده . در جلگه چوبینه امامزاده‌ای بنام بابا سیف‌الدین‌است ودرآنجا درختان زبان‌گنجشك بسیاری وجوددارد. چشمه‌های معدنی‌وگوگردی درماژین موجود است که برای دفع امراض جلدی درآنها استحمام میکنند .

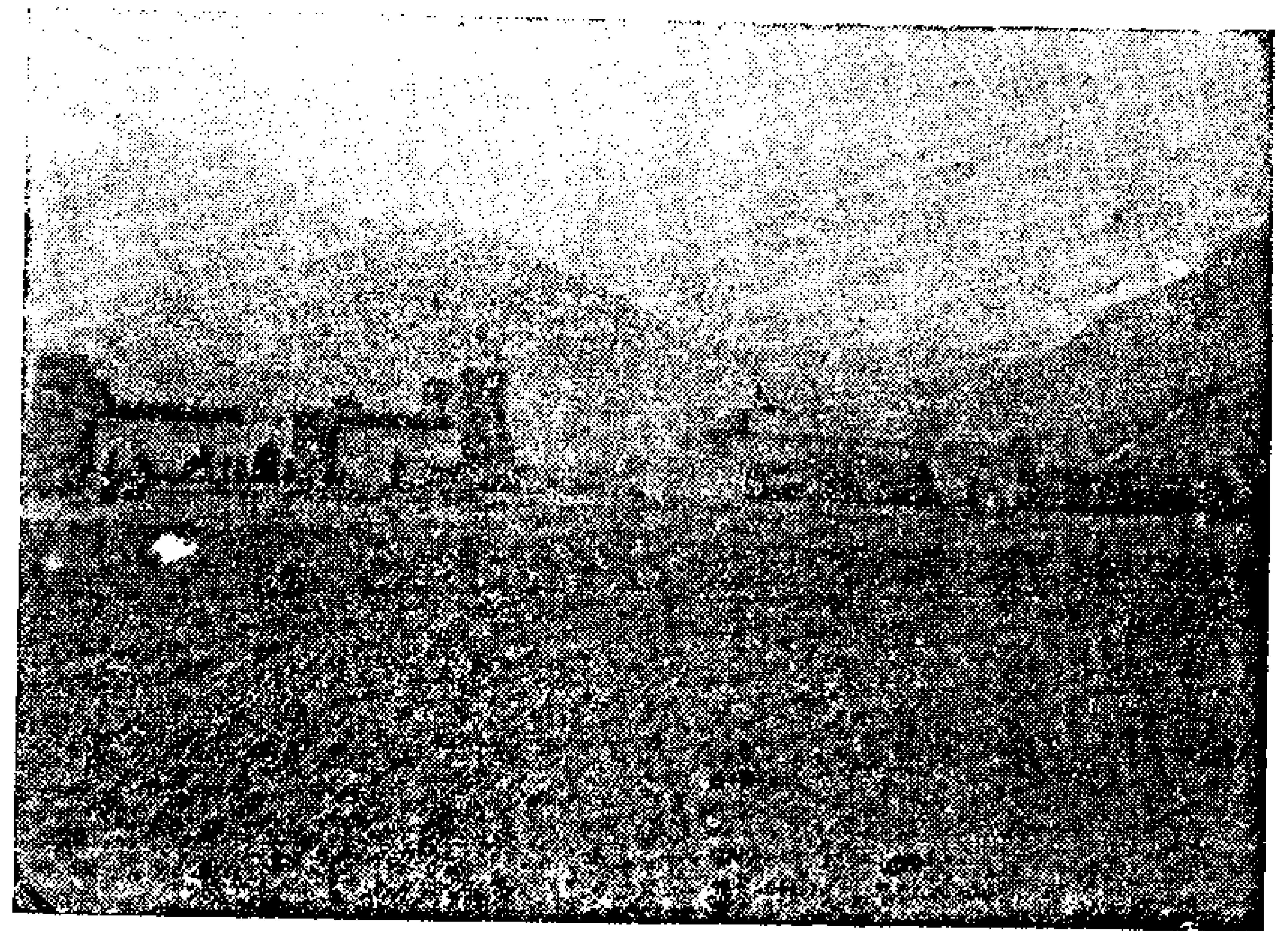


۷۶- پل دختر .

صیمره که لران آنرا صید مره تلفظ میکنند نام شهری بوده است در کنار این رود خانه در دره‌ای از دره‌های کبیر کوه که آثار آن تاکنون هویدا است ولران آنرا

دره شهر گویند. یاقوت حموی میگوید: « بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم وراء فارسی است ». لیکن در اصل بسین بوده است نه بصاد. صاحب قاموس نخست آنرا بلفظ صیمره بروزن حیدره ضبط کرده وگوید: «گاهی میم آنرا مضموم کنند وآن بین خوزستان وبلادجبل است». سپس قدری پائین‌تر باز گوید «صیمره بروزن هیمنه نزدیك دینور است». این نویسنده کلمه را بدووزن شنیده ودوجا پنداشته است.

یعقوبی در صفحه ۲۶۹ کتاب خودگوید: « شهر صیمره مرکز ولایت مهرجان قذق است وواقع میباشد در جلگه ای دلگشا ودر آن چشمه وجویبار است که از شهر بیرون آمده مزارع را سیراب میکند ومردم آن‌مخلوطی از عرب وعجم و کرد وفرس میباشند وزبان ایشان فارسی است ». مسعر بن مهلهل گوید: «صیمره شهری است نیکو که درخت نخل وزیتون‌وگردکان ویخ ومیوه‌های سرد سیری وگرمسیری در آن گردهم آمده است ومیانه آن وطرحان پلی است بزرك دوبرابرپل خانقین وآن بسیار عجیب‌وقشنك است». مقدسی در صفحه ۵۱ گوید: «صیمره‌مرکزی‌است که‌شهری تابع آن‌نیست».



۷۷ـ یك منظره زیبا از تنگ سیلان.

وباز درصفحه ۲۵۹ دربیان شهرهای نیکومیگوید: «صیمره وآن دارای دوقلعه‌است». و باز در صفحه ۳۹٤ گفته: «شهری است بزرك وآباد پراز خیرات وروستای بسیاروسیعی بدان پیوسته وراههای آن سخت است».

شهر صیمره در سال ۲۵۸ قمری (بگفته حمزه اصفهانی در صفحه ۱۲۳ وابن‌اثیر در صفحه ۸۵ جلد ۸) بزلزله‌خراب شده است. نویسنده اخیر میگوید «در صیمره‌صدائی

عظیم وهولناك شنیده شدودر همان روز بازصدای بزرگتری شنیدند آنگاه بیشترشهر خراب شد ودیوارها فروریخت وبیش از ۲۰ هزار تن ازمردمش هلاك‌شدند». پس از این غائله هائله گویا صیمره بار دیگر آباد شده باشد زیرا حمدالله مستوفی در کتاب نزهةالقلوب میگوید: «صیمره شهری کوچك است واکنون خراب است ودر آن خرما بسیار است». چون زمین این بلوك حاصلخیزوپر آب‌است واکنون دولت را بآن‌توجهی است امید است که این شهر بار دیگر آباد گردد. ازابنیه صیمره تاکنون مقداری‌سرپا مانده که جایگاه اران در زمستان میباشد ‚مصالح بنای آنشهر مانند مصالح پل کرو دختر وپل گاومیشان بوده ودوقلعه ایکه مقدسی نام برده تاکنون در آنجا آشکار است یکی از آنها در میانه شهر بوده مشتمل بر دوطبقه از سنك تراشیده وآهك که بنام تیخن مشهور است ودیگری در خارج شهر طرف مشرق قرار داشته‌است.

در خاك صیمره هرگوشه آثار آبادی وجود دارد. گوئی در دوره آبادی این شهر دهات آن بیك دیگر پیوسته بوده است. این آثار بیشتر از همه‌جا درتنگهای کبیر کوه که روی بصیمره دارد مانند تنك بوژان وتنك چوبینه‌وتنك شیخ‌مکان وتنك‌سیکان وصیمره دیده میشود. عبارت مقدسی که‌میگوید: «روستای بسیاروسیعی بدان پیوسته» اشاره باین آبادیهاست. در ماژین وجلوی تنك‌ماژین وتنك کول نیز آثار آبادی دیده‌میشود ودر خود تنك پنجاه شصت آسیاب موجود است که تا کنون خراب نشده ومورد استفاده است ودر بالای تنك دخمه‌ای بنام دخمه انوشیروان وجود دارد ودر تنك چوبینه آبشاری است که در میان حوض سنگی میریزد وبسیار باصفا است. بلوك صیمره در پیشکوه لرستان واقع است ولی چون سالهاست در حوزه متصرفی والی پشتکوه بوده آنرا جزء پشتکوه بحساب میآورند. شهر مداکتویا مدختو که پایتخت عیلامیان بوده است گویا در خاك صیمره واقع بوده.

معابریکه در این حدود است عبارت میباشد از: ۱- جاده‌ایکه از پل تنك عبور مینماید وبطرف ماژین ونقاط دیگر میرود. ۲ ـ جاده‌وپلی که درگاومیشان بوده‌دارای چند چشمه بشکل پل دختر ودر سنوات اخیر میرهای زینیوند آنرا خراب کرده‌اند. این جاده از پل میگذشته ودرکنار کبیر کوه بشهرهای آن میرفته است ۳ ـ یك جاده‌دیگر که‌در مقابل رودبار ازروی پل‌دوگر میگذشته‌است.

بالاگریوه شمالی ـ قسمت جنوبی لرستانرا که کوهستانی‌وکم جلگه وگرمسیر است بالا گریوه مینامند این نام در مؤلفات نویسندگان قرون وسطی دیده نمیشود و گویا از مصطلحات قرون اخیره باشد. گریوه را فرهنك نویسان بمعنای کوه کوچك و پشته آورده اند ودر خوزستان بنوعی از سنگهای کوهستان گفته میشود که قطعه قطعه وبهم چسبیده باشد وهر دومعنی باین منطقه مناسبت دارد. چه تمام سطح آن‌مستور از کوه‌های‌بزرك‌وکوچك وتپه‌های سنگی‌وخاکی‌است که قشر های سنگی آنها بهم چسبیده است. در این منطقه جلگه‌های وسیع، کم‌یافت میشود. حدود آن‌از طرف شمال کوه هشتاد پهلووکوه طاف وکوه شهنشاه است واز طرف غرب جاده شوسه خرم آباد به دزفول است واز سمت مشرق رودسزار واز جنوب رود دز تا حدود صالح آباد. مساحت

بالاگریوه بهفتصد فرسنك مربع تخمین شده است واین منطقه بدوقسمت منقسم میباشد. بالاگریوه شمالی یا خاك دیرکوند وجودکی وبالاگریوه جنوبی که آنرا خاك الوار گرمسیری گویند .

بالاگریوه شمالی که از طرف شمال بکره گاه واز غرب بصیمره واز شرق بخاك سگوند وپابی وورود خانه سزار و از جنوب ببالاگریوه جنوبی محدود میباشد ، تمامی کوهستانی ودارای ارتفاعات بسیار سخت است وبیشتر رشته های آن موازی کبیر کوه واقع شده .جلگه های آن کم پهنا وبی آب است معروفترین آنها جلگه جایدر میباشد که در قدیم دریاچه مهمی بوده است وگویا برود صیمره اتصال داشته. کوههای مهم بالاگریوه شمالی عبارتست از :

۱ ـ کیالان ۲ـ کوه کبوتران ـ قله ونچ ـ بوکان ـ مرغ گردکانه ـ میشه کوه ـ کوس وکاره ۳ـ کوه دهلیچ موازی کیالان ٤ ـ کوه گرد ٥ـ کوه غزالان ٦ـ کوه هشتاد پهلو ودرجنوب کیالان یکرشته تپه های سنگی نیز هست که پس از عبور از آنها بیك منطقه تمام سنگی میرسیم دارای شکافهای عمیق ودره های ژرف . طول این منطقه پنج فرسنك است وآن بین کیالان وگردنه شالی وکوه دهلیچ وکرکی واقع است و

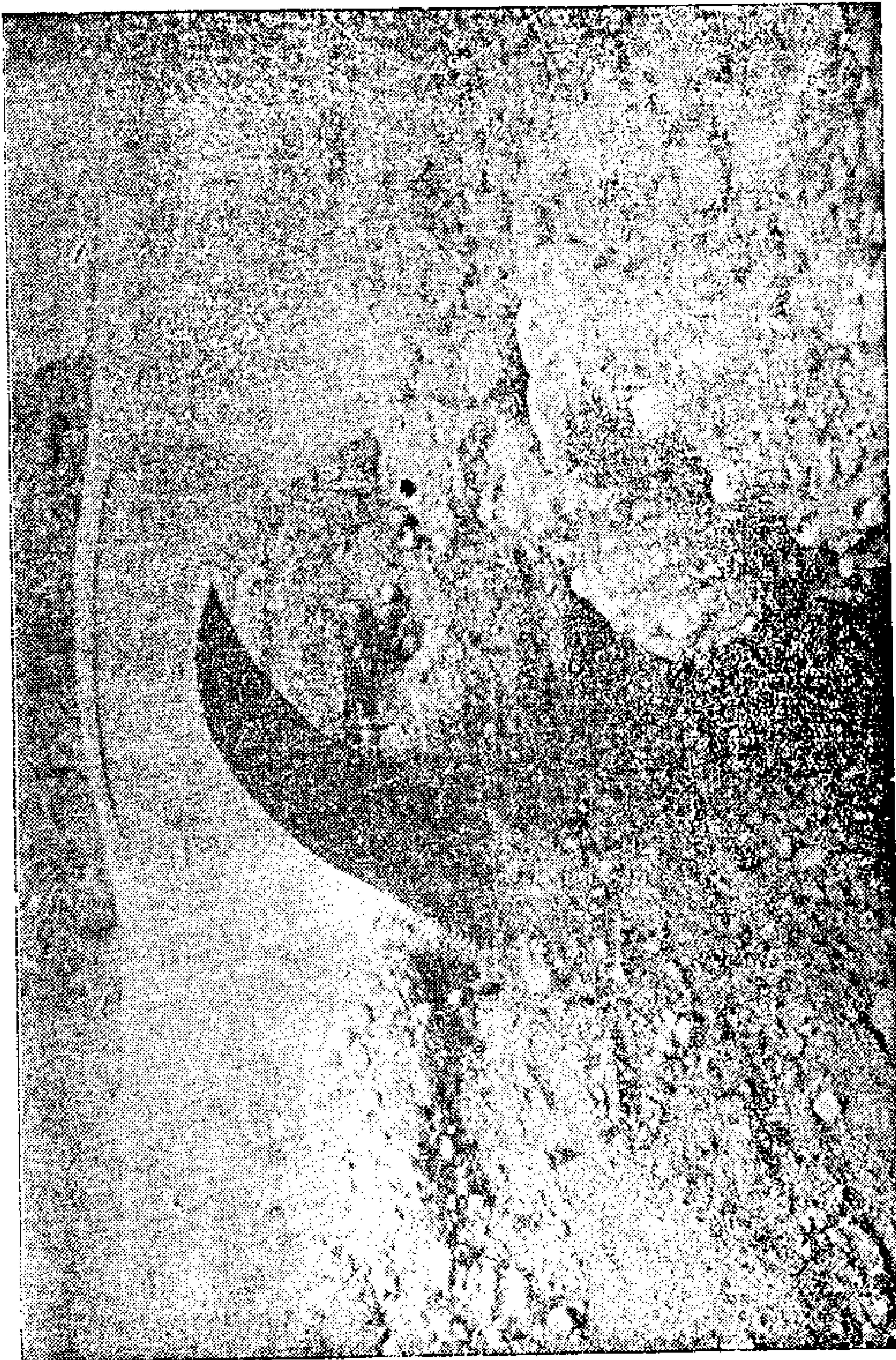


۷۸ – مقبره مرحوم سید نعمت‌الله جزایری جد هشتم نویسنده در جایدر .

دره‌های آن دارای آب ودرخت میباشد واین منطقه راالوار تخت چون مینامند.

در بالاگریوه آبهای چندی جاری میباشد نهایت آنکه برزمینهای آن درست سوار نمیشود ۱ ـ رود کشکان که از شمال غربی میگذرد ودر صیمره میریزد ۲ ـ آب صیمره در سرحد غربی. ۳ـ آب سزاردرمشرق ٤ـ آب غزال که درافرینه بکشکان میریزد واراضی جنوب دهلیچ را مشروب میکند ٥ ـ آب گل گل که از نزدیك بادامك سرچشمه دارد ودرواشیان بکشکان میریزد ٦ ـ آب فنی که ازوسط بریدگی کیالان عبور میکند وبصیمره میرود ۷ـ آب لیلام که آن نیز از بریدگی کیالان بصیمره میرود ۸ ـ آب زال که از طرف چین زال آید و زمینهائیرا سیراب میکند واز زیر پل زال گذشته بصیمره وارد میشود .

چون زمین بالاگریوه دیم و کوهستانی است کمتر در آن زراعت میشود. محصول آن گندم وجوو برنج وذرت وتریاك میباشد که کفایت خوراك سکنه اشرا نمیدهد بیشتر خاك بالاگریوه پوشیده از اشجار است که بیشتر آنها بلوط و کمتر بادام کوهی وانجیر وگلابی و کویج وقلنك (چاتلان قوچ) مورد ، انار ، توت ، گردو، چنار ، بید ، زبان



۷۹ – پل یك طاقی بر آب زال در راه خرم آباد بدزفول .



٨٠ — پل افرینه در میان راه خرم آباد بدزفول.

گنجشك ، ارغوان ، کیکم و برالیك است که از چوب درخت اخیر عصا وچوب سیگار وچوب‌چپق‌درست میکنند. درمراتع بالاگریوه پنج‌تاشش ملیون احشام‌میتوان‌پرورانید.

آثار قدیمه در بالاگریوه فراوان است .در خلیل که نزدیك قلعه نصیر است آثار

قصبه قدیمی . در ثانی آباد آثار دهی است که ساختمانهای آن از سنك وآجر و آهك میباشد .در امامزاده‌سید محمد (جد سادات امیرقلندر).درامامزاده بابازیدپشت کرودختر. در سراب گل نیزابنیه قدیمی است بنام شهرمیان . پل دختر که ازپلهای مهمه بوده است نیز دراینجاست. آثار باغ نارنج در جایدر . آثار باغی در گل‌گل که مقداری از آن موجود است .آثار شهری بنام چین زال در پشت تنك زال که از اطاقهای آن تاکنون چیزی برپاست. غاری در کوکان دارای ساختمانهای مفصل واطاقهای ازسنك تراشیده و آثار قلعه قدیمه.

معادن بالاگریوه عبارتست از معدن‌ذغال وموميائی درگل‌گل ونمك درزیرتنگه پول وبادامك ومیشوند ونمك سنك‌پشت تنك فنی ونفت سیاه‌در جلگه گیش وگوگرددر نقاط دیگر موجود است .



٨١- جلگه کوچك و باصفای جایدر.

بلوك بالاگریوه جنوبی که آنرا خاك‌الوار گرمسیری نیز میگویند جنوبی ترین قسمتهای لرستان است وبچهار منطقه تقسیم شده :١- گرگی ٢- منگره ٣- انارکی و قیراب ٤ ـ دشت لاله وکهیران که مااز هر یك در پائین جداگانه گفتگوخواهیم کرد:

گرگی- ناحیه‌ایست سخت و کوهپایه. شمال‌آن کوه گردکانه وبهشت کره وشرق آن کوه کرناس و کوه بی‌آب وجنوب آن کوه چاوانی ومغرب تخت چون‌میباشد . مساحت آن شانزده فرسنك مربع‌است و کوههای آن گردکانه. بهشت کوه .چاوانی است و رودخانه آن آب زال است . سکنه **اش** طایفه میر نجفوند بوده که باطراف خرم آباد کوچانیده‌شده‌اند واکنون این منطقه خالی است. اراضی زراعتی آن کم و مراتع آن بسیار است . اشجار آن بلوط و کیکم وغیره میباشد معادن آن نا معلوم است . آثار قدیمه آن یکی تپه طالب علی‌است. دیگر قلعه خرابه سنگی که تاریخ بنای آن نامعلوم میباشد .

منگره - در بندی است در سمت جنوب بالاگریوه شمال ومشرق کوه چاوانی و باریك آب وجنوب کوه چناره وغرب چاوانی وتنك مانی است .طول آن از چاوانی بچناره چهار فرسنك وعرض آن از چاوانی به باریك آب سه فرسنگ است .راههای آن: گردنه شیخ (امامزاده) در شمال. گردنه کل کبود در مشرق راه کول گاو و گردنه چناره سمت جنوب وراه کاس تاشان در سمت مغرب. در این خاك آب کوچکی بنام کرد آب میگذرد که پس از عبور از کول گاو در حدود قیراب با آب انارکی یکی شده و بلارود نامیده میشود .هوای آن معتدل ودارای چشمه‌سارهای بسیار است. بهار وزمستان آن پر از گل و گیاه ومخصوصاً نرگس در آن فراوان است .سکنه اش میرهای میرعلی خانی است .یکصد دره باغ انار دارند .گندم و جو وذرت میکارند .درختان جنگلی آن بلوط ـ کلخن ـ ارژن و کیکم است • درختان باغی آن انجیر وانار وانگور ومیوه های دیگر است . انار وانگور منگره بخوبی معروف‌میباشد.

انارکی وقیراب - از طرف شمال محدود است بکوه بی‌آب وکوس وازمشرق به منگره مساحتش تخمیناً سی فرسنك است •دربند انارکی سختترین دربندبالاگریوه است وتمام آن کوههای‌صعب‌العبور است . امتدادآن از شمال بجنوب میباشد.کوههای آن:کوه بی‌آب و کوس در شمال وکوه لك در مشرق و کوه چاوانی وباریك‌آب در مغرب وکوه تنگوان در جنوب.. رودخانه آن منحصربآب بلارود وهوایش گرم‌وسکنه آن طایفه قلاوند میباشد •شماره دهات آن ببیست میرسد وزراعت آن دیم است • پنج باغ میوه دارند ودرخت بلوط در کوههای آن فراوان است• معدن نفت سیاه وقیراب از سابق معروف است ونمك سنك در امیر یوسف وموميائی در شرقی انارکی وچشمه نمك نزدیک چل موجود است•در جوروند قبرستان کهنه‌ای بنام گبری ودوحوض‌ساخته شده از سنك وساروج در حاجی باریك‌دیده میشود ودر همانجا قلعه خرابه‌وامامزاده‌ای هست‌که بحاجی باریك معروف میباشد •

دشت لاله‌وکهیران ـ شمال آن‌کوه‌گل ومشرق رود سزار وجنوب تنگوان و مغرب قیراب وکوه لك وکوه‌کوس و کیاکوه است•مساحت آن۷۲ فرسنك مربع تخمین شده است•کوههای آن‌عبارت میباشد از: درشمال‌کوه گل در مشرق‌کوه دز در جنوب‌کوه تنگوان ودر مغرب‌کوه لك وبی‌آب ودر وسط‌کوه تخته‌اره‌است.آبهای‌آن: رودسزار،آب دم‌دم، آب مازو، وآب‌قلعه شیخ است. هوای دشت لاله معتدل وکهیران مانند قیراب‌گرم است .سکنه آن در سابق از طوایف پاپی بوده‌وپس از ده نشین‌شدن الوار بطائفه محمد صادقی ومحمد جعفری تخصیص داده شده است. قرای آن دوازده‌عدد میباشد. زراعت آن دیم واندکی آبی ودرختان آن بیشتر بلوط است ودرسه جای این منطقه چشمه نمك وجود دارد . دردشت لاله مقبره معروف شاهزاده احمد است‌که در لرستان بسیار محترم میباشد .

سه قلعه قدیمی در این خاك هست:یکی قلعه کهیران دیگری خرابه قلعه ادریس سوم خرابه قلعه شیخ . درنزدیکیهای‌شاهزاده احمد آثار سه‌آبادی دیده میشودکه‌الوار میگویند شهرکافر نشین‌بوده‌اند وبنفرین شاهزاده احمد خراب شده .

ایلام پشتکوه لرستان

پشتکوه ناحیه‌ایست طولانی که در سرحد عراق عرب واقع شده .شمال آن‌رارود کنگیر از خاك کرمانشاه جدا میکند ومشرق آن سلسله کبیر کوه است ومغرب آن خط سرحدی ایران وعراق وجنوب آن باراضی ولایت دزفول وبنی طرف میپیوندد.درازی آن از شمال غربی بجنوب شرقی یکصد وپنجاه میل وپهنای آن از کبیر کوه تا سرحد عراق هفتاد تا هشتاد میل است ودر تمام این خاك وسیع تا چند سال پیش جز چند قلعه مانند حسین‌آباد ، ده‌بالا ،سیفی ، امیر آباد که محل ییلاق وقشلاق والیان میبود،آبادی دیده نمیشد، وتمام مردم این منطقه در سیاه چادر زندگی میکردند وخانه بدوش بودند واکنون بحکم دولت ده‌نشین شده‌اند وآبادیهای بسیاری در این خاك ساخته شده ونام آنرا ایلام (عیلام) گذاشته‌اند.

ارتفاعات پشتکوه عبارت از دورشته کوههای سنگی ودوسه رشته کوههای‌خاکی است که موازی هم قرار گرفته است. رشته‌های سنگی عبارتست از : پل ورخدا یا سیاه کوه بین آب کنگیر وترساق ،کوه پشمین ،کوه دینار، سیاه کوه، کوه براوند ،کوه شلت ، کوه‌تیر . کره اناران ، کوه دالپری . این رشته ها موازی کبیر کوه ودر دوره معرفت‌الارضی چین خوردگی کبیر کوه بعمل آمده است . رشته‌های خاکی، تین وخزر ، کلات، سنك بهرام، عین خوش ، پیشه کن ،قله‌پالمول، هیجده دولان،شرشراب وسرگچ واین رشته ها مربوط بعهود نزدیکتر میباشد . ارتفاعات سنگی دارای درختان بلوط و رشته‌های خاکی تمام قرمز رنك وتپه‌تپه وتك‌تك از یکدیگر مجزاست .

جلگه‌های مهم پشتکوه جنوبی عبارتست : ۱ ـ دچه عباس که چراگـاه زمستانی است. ۲ـ طاق اکبر ولرخه در پای ارتفاعات هیجده دولان واین‌دوجلگه وسیع است‌و در طرفین آب لرخه واقع میباشد .۳ـ علی گریزان پس از دچه عباس بزرگترین‌جلگه آنحدود است. ٤ ـ ایوان کوت جلگه‌ای بزرك وغیر مسطح است وخرابه شهر کرخه در آن واقع میباشد . ٥ـچك چراغ . ٦ـچلوکی ۷ـ شلت این جلگه ها بی‌آب ویادارای آبهای شور است وفقط درزمستان که آب باران درگودالها جمع میشود قابل زیست و برای چرانیدن احشام خوب میباشد . درپشتکوه شمالی جلگه‌های حاصلخیز خوبی وجود دارد که قابل آبادی وهمه‌گونه زراعت میباشد . قسمت شمالی پشت کوه خوش‌آب‌وهوا وسرد سیراست ودارای آبهای شیرین ومناظر خوب میباشد این قسمت در سابق بنـام بلوك ده بالایا حسین آباد معروف بوده اکنون بنام ایلام نامیده شده وجزء بـخشهای کرمانشاه گردیده است .قصبه ایلام (حسین آباد) مرکزیت یافته ودر آن برای ادارات دولتی خانه‌هایی ساخته شده‌وباغچه نمونه در آنجا احداث گردیده دیری نخواهدپائید که شهری قشنك شود .

آبهای پشتکوهـ آب‌کنگیر ،آب ترساق، آب‌گنجان چم، آب‌گاوی است واین چهار آب ازکوههای پشتکوه شمالی ایلام جوشیده وبخاك عراق میروند .آب مدمه که درپائین‌بنام‌شط‌الطیب‌نامیده میشود.وآب‌تلزی‌وجایك که درپائین‌بآب دویرج‌معروف است . آب آبدانان وسیاه گـاو که بصیمره میریزد . آبهای پشتکـوه عموماً سیلابی و

سریع‌الجریان است ودر تابستان کم‌آب وگاهی بستر رودخانه خشك میشود .

ایلام شمالی - اراضی آبی بسیار دارد لیکن در پشتکوه جنوبی جز آبدانان و شلت زمین آبی نیست وزمینهای دیگر دیم است.زراعت پشتکوه بیشتر گندم وجوو برنج وذرت است . محصولات جنگلی فراوان نیز داردوعمده جنگلها در دامنه های کبیر کوه واقع است. چراگاههای آن بقدری وسیع است که میتوان پنجاه ملیون احشام در آن پرورانید . سکنه پشتکوه: طایفه دیناروند، قایدخورده و کرد میباشندو بیشترآنها در رزین آباد مسکن دارند و بنقاط آبدانان، سراب باغ ، سراب نقل ،شلت ،کاسه‌ماست ، پنج راه ،مور موری، سرگیج کوچانیده شده اند . طوائف متفرقه دیگر مانند سادات سید صلاح‌الدین ، بابا میر محمد ، درآویش سلورزینی ، قلاوند در این حدود سکونت دارند .در تقسیمات کنونی ، خاك‌ایلام‌بهشت بخش تقسیم شده : ایلام ، آبدانان،مهران، ارکوازی، دهلران، جوار ، بدره وصالح‌آباد دزفول را نیز جزءآن قرارداده‌اند .

در اراضی ایلام نیز جنگلهای فراوانی است ودرختان جنگلهای کبیرکوه وپشت کوه وایلام بیشتر بلوط، کلخونك‌وارجن وبرالیك ومانند آن‌است وانار وانجیروگلابی ومسیر نیز در آنها فراوان میباشد .

آثار قدیمه در خاك پشتکوه خیلی فراوانتر ازجاهای دیگر لرستان میباشد ودر این هزار سال شهرهائی چند درپشتکوه برپا بوده که ویران گردیده است. شاید نظر مسعربن مهلهل که میگوید:«ماسبذان ومهرجانقذق دارای شهرهای عدیده»است بیشتر متوجه این منطقه باشد وچون قسمت شمالی آن خوش آب‌وهواتراست بیشتر آبادیهادر آن قسمت‌بوده مانند شهر شیروان واریوجان وده بالاودز که هرچهار در خاك‌ماسبذان بوده است وشهر بیات وآبدانان وده‌لران در قسمت جنوبی ودراشکفت عماره که یکی ازشکافهای بزرك کبیر کوه است نیزابنیه‌ای هست که پیداست در آنجا نیزآبادی‌معتبری وجود داشته .

شیروان شهری بوده است نزدیك چرد اول پشتکوه طرف شمالی بلوك‌صیمره که عرب آنرا معرب کرده سیروان گفته اند . یعقوبی در صفحه۲۶۹ گوید :«شیروان شهری بزرك ووسیع‌وجلیل‌القدراست و واقع‌میباشد بین کوهها ودره‌ها مانند مکه.ودرپیرامون آن چشمه‌هائی میجوشد که آب آنها در میان شهر روان است واز روی همرفته آنها جویهای بزرگی میشود ومزارع وباغها ودهات را تاسه روز راهی سیراب میکند واین چشمه‌ها در زمستان گرم ودر تابستان خنك‌است ومردم‌شهر مخلوطی ازعرب وعجم‌اند».
مسعربن مهلهل در باره این شهر گوید :

«در شیروان آثار نیکووچاههای عجیب میباشد». اصطخری در صفحه ۱۹۹ می گوید : «اما صیمره وشیروان پس اینها دوشهر کوچك است وبیشتر بناهای آنها از سنك وگچ است . خرماوگردکان ومیوه های‌سردسیری وگرمسیری درآنها بعمل می- آید وآبهای درختان ومزارع در نواحی آنها بسیار است واین دوشهر بسیار با صفا میباشد وآب در خانه‌ها ودهات آنها روان است ». این شهر در جنوب شرقی چرد اول نزدیك بدامنه‌های گچه کوه در شمال شهر صیمره بوده است جائی که عرض آن۱۲-۳۲

درجه شمال خط استواست .این شهر قرنها است خراب شده و فقط آثاری از آن هویدا مانده است .

اریوجان- معرب آریاگان شهری بوده است درسمت غربی شیروان . مسعربن مهلهل میگوید:«شهری‌است نیکو ودردشتی میانه کوههای‌پرازدرخت‌دارای‌وآبهای‌معدنی وگرم گوگردی است وزاج وبورق واملاح در آن آبها بسیار است و آب این شهر بشهر بند نجین (مندلیچ) میرود ونخلستانهای آنجا را سیراب میکنند وآثار در آن نیست مگر سه چشمه آبگرم وچشمه‌ای که اگر کسی در آن شستشو کند باسهال شدید مبتلاگرددواگرازآب آن‌بیاشامد اخلاط بسیار بیرون اندازدوآن برای رگهای‌سرضرر دارد واز این شهر تا شهر رز وبراو (؟) چند فرسنك است وقبر مهدی عباسی در آن میباشد وآثاری از قبر نمانده است جز بنائی که بیشتر آن خراب‌میباشد ». مسعودی‌در کتاب التنبیة‌والاشراف صفحهٔ ۶۰ در ذکر آتش فشانیها نیز این شهررا نام برده‌وگوید «آتش فشان اریوجان نزدیکی شیروان از بلاد ماسبذان وآن معروف است بتومان در پهلوی منجلان». چنانکه از سخن‌مسعربن مهلهل برمیآید این‌شهر در کناره آب کنگیر بوده‌است زیرا این آب است که بمندلیچ‌میرود .

رز وده بالا ـ هردو یك آبادی در این‌حدود بوده است که بمناسبت قبرمهدی عباسی ذکرآن درکتب مکرر آمده.یاقوت در صفحه ۲۴۶ جلد۴میگوید:«رز دهی‌است بماسبذان بناحیه جبل‌نزدیك بند نجین که‌در آنست قبر مهدی بن‌منصور» ودر صفحه۱۱۳ همین جلد نوشته است:«ده‌بالادهی است بماسبذان بناحیه جبل نزدیك بندنجین که‌در آن است قبر امیرالمؤمنین مهدی بن منصور در آنجا مزاری است که خدامی‌داردومستنجد خلیفه در سال ۵۶۴ مقرری آنها را زیادکرد واموال بسیاری بمردم آنجا بخشید ». مفاد این دوعبارت نشان میدهدکه رز وده‌بالا یکی است . دراین نواحی تپه‌هائی‌بسیار است مانند تپه سلیمان وتپه‌کنار آب ترساق وتل باکزائی وتل سبات‌خربز وتل‌لالار که میگویند خرابه شهر توبواست وتل ملرخان وتل لوت‌که همگی جایگاه شهرها ودهات قدیمه بوده است.

بزرگترین آثار پشتکوه نشانه شهریست در جلگه آبدانان در پای‌کوه نزدیك چشمه مجاور قبر سید صلاح‌الدین که شاید بزرگتر از شهر صیمره بوده است .ونیز در روی تپه بزرگی در پنج‌کیلومتری آبدانان آثار قلعه بزرگی است‌که دیوار های آن تاکنون برپا میباشد .بر روی بیشتر تپه های این‌جلگه وکناره های کبیرکوه آثار بروج وساختمان دیده میشود . در سراب باغ وسراب نقل نیز آثار آبادی وجود دارد ودر مجاره وباغ جنت آثار دیگری است‌که پیداست باغهای مهمی در این حدود بوده. رشته آثار ساختمانها از سراب نقل بطرف کوه کاسه ماست منحرف میشود ودر شلت نیز در چندجا آثار آبادی دیده میشود .در اطراف کوه‌کاسه ماست آثار سه‌قلعه وجود دارد‌که مردم محل یکی را قلعه سینه مرغ ودیگری را قلعه قلندر وسومی را قلعه شلت گویند.در انتهای‌کاسه‌ماست آثار آبادیهای بسیاری بنام پنج برادر ومورموری‌موجود

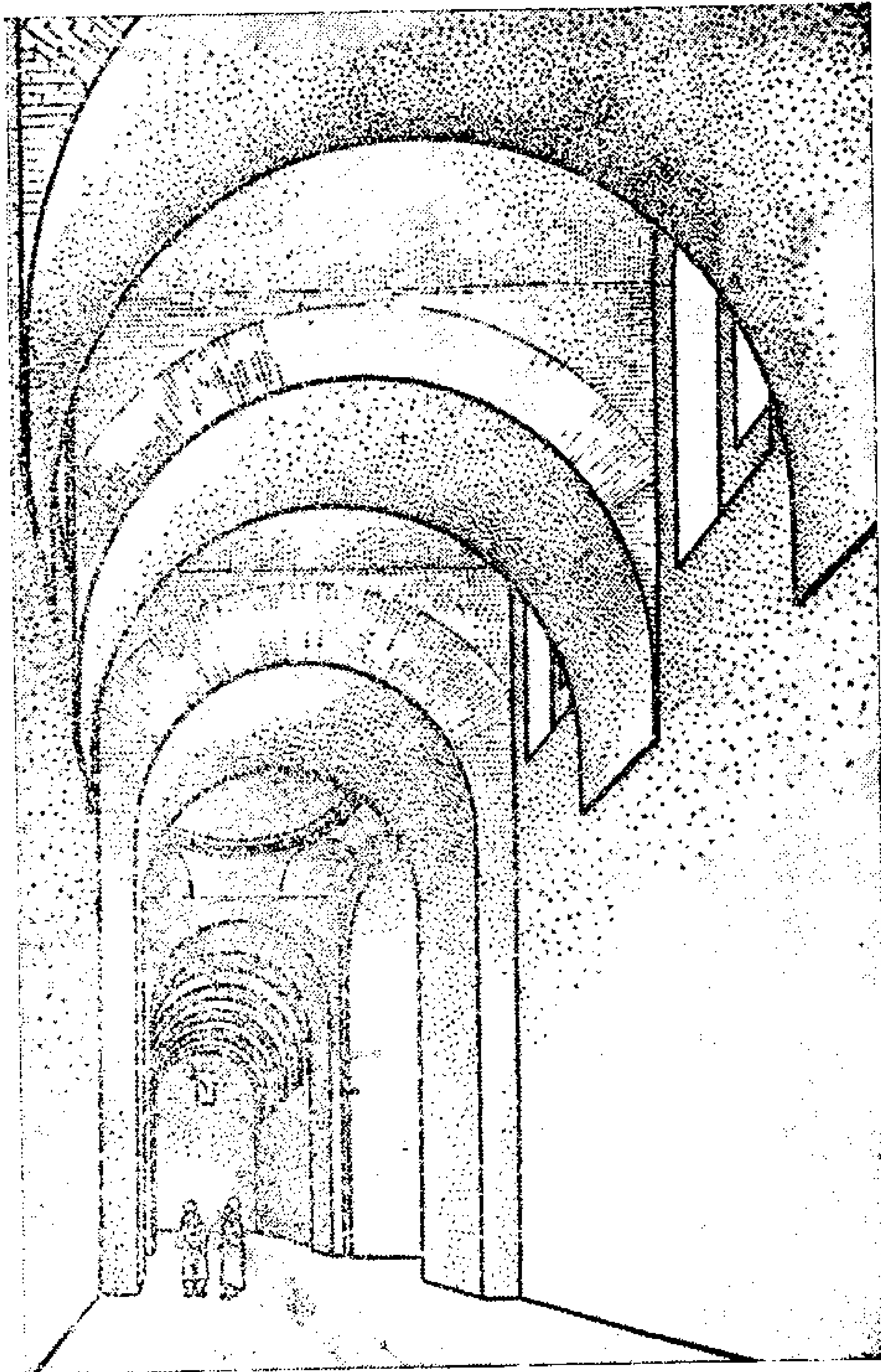
است وهمچنین درجلگه ارخه مجاور کاسه ماست، نیز آثار ساختمان استودر کومیشان سیاه کوه آثار ساختمان وقبور زیادی موجود اشت واز کنار سیاه کوه تا دال پری و



۸۲ – خرابه ایوان کرخه . نقل از کتاب دیو لافوا .

دهلران نیز آثار ابنیه زیاد دیده میشود. سلاحهای کهنه ومهره ومسکوکات در این خرابه‌هازیاد بدست میآیدوچون مصالح ابنیه محکم بوده‌ودهات را قلعه مانندمیساخته‌اند تاکنون بیشتر دیوارها برپا مانده است.

در این قسمت از پشتکوه شهری بوده است بنام بیات (سکنه‌اش شاید ازطوایف بیات بوده‌اند) که تا دوقرن پیش برپا بوده ودر قشون کشیهای نادر شاه نامی از آن



۸۳ – تصویری از ایوان کرخه .

برده شده است . مردم محله بیاتیان دزفول ازسکنه این شهر میباشند . یقین است که **برخی از این آثار مربوط بعصر عیلامیان میباشد زیرا در آن ایام این خاك آباد بوده**

و شمال آن بنام مساباتیك وجنوب آن بنام کابیانه معروف بوده و کلمه دشت کابیانه که استرابو ذکر کرده مؤید این گفته است .

کرخه ـ شهری بوده است در ساحل غربی رود کرخه ونام آن از کلمه کرخا گرفته شده که در روزگار عیلامیان خدای آنشهر را باین نام میخوانده‌اند. اما اینکه نام شهر برودخانه داده شده یا کلمه از رودخانه بشهر منتقل شده هیچ کدام معلوم نیست. اصطخری در صفحه۱۹۸ این شهررا کرخا نوشته ویاقوت حموی کرخ گفته وبرخی دیگر کرخ خوزستان نامیده‌اند تابکرخ بغداد مشتبه نشود.

مقدسی میگوید: « کرخه شهری کوچك وپاکیزه وآباد است وبازار آن روز یکشنبه میباشد وآب خورا کشان از رودخانه است و آنرا حصاری است و باغهای بسیار دارد». این شهر قلعه‌ای داشته که تاکنون طاق بلندی از آن برپای مانده است و آنرا ایوان کرخه گویند ودرمقابل شهر برروی رودخانه پلی بوده است که تاکنون ازپایه‌های آن قطعاتی موجود است ولران آنرا پاپیلا (پای پلها) نامند.

طرازك ـ که از شهرهای شکر خیز خوزستان بوده گویا هم در جنوب لرستان نهاده بوده است. مستوفی در صفحه ۱٦۹ گوید: «طرازك شهری وسط است در آنجا نیشکر بیشتر وبهتر از دیگر مواضع خوزستان میباشد وعظیم فراوان بود». بتلیسی در صفحه ۵۹ شرفنامه این شهر را نام برده و میگوید که در اوایل قرن هفتم از طرف دربار بغداد حکم شد آن را بجای قلعه منکره بشجاع الدین خورشید اتابك لر کوچك بدهند. در خاك بختیاری جائی بنام تارزز هست که آنرا بلرستان قرب جواری نیست واگر تصریح بتلیسی را نداشتیم احتمال میدادیم آنجا محل طرازك باشد.

بهره سوم

خوزستان شرقی: ده‌دز، قلعه‌رزاس، گرمسیر چهارلنك، لوردکان، ایذه، مسجد سلیمان، جانکی، طوف‌سفید، رامهرمز، بهبهان، تل خسرو

خوزستان شرقی منطقه‌ایست کوهستانی وبسیار وسیع شمال آن بولایت سلطان آباد وبروجرد میرسد وجنوبش بخلیج فارس وخاك فارس. سراسر این سرزمین پهناور را کوههائی بزرك وکوچك فراگرفته. کوههای بلند آن بیشتردر نواحی شمال وجلگه‌ها و دشتهایش در نواحی جنوبی واقع شده است. متوسط ارتفاع آن از سطح دریا دو هزار گز است. مناظر باصفا ودره‌های خوش آب وهوای آن از شماره افزون وچشمه‌سارها وسبزه زارهایش از اندازه بیرون است. جنگلها وبیشه های آن فراوان وجلگه‌ها و جوبیار ها از هزارها افزون وبهمرفته این سرزمین یکی از مظاهرقدرت آفریدگار است که مانند آن در جهان کم وتنها سویس را میتوان هم چشم این سرزمین دانست تفاوتیکه هست آنکه در سویس وسایل آسایش جهانگردان مهیا شده و هر سال هزار ها مردم بتماشای آنجا میروند و در اینجا هنوز وسیله زندگی و رفت و آمد فراهم نیست.

این سرزمین در سه هزار سال پیش بنام انزن یا انشن نامیده میشده واین کلمه تا اوایل عصر هخامنشی بکار میرفته‌است وگویا قسمتی از آنرا ارسا نیز میگفته اند. و کلمه اخیر در کتیبه اشکفت سلمان یاد شده. امااسترابو همزمان اشکانیان آنراسرزمین اکسیها نامیده‌است در جائیکه گوید: «پای تیگریس (کارون) سرچشمه میگیرد ازسرزمین اکسیها ورود کورش (رودخانه کر) که نام آن اکرادات بوده است». در دوره ساسانی قسمت شمال آن بنام گرنگ وبهشت هرمز و قسمت جنوبی بنام قباد خوره معروف بوده است.

نویسندگان آغاز های عصر اسلامی، تمامی این قسمت را جزء بلاد الاکراد ـ کردستان ـ میخوانده زیرادرآنزمان لرها راکرد مینامیدند. نویسندگان قرون وسطی حصه بالائین را بنام بلادالمر ولرستان خوانده وحصه پائین را بنام ارجان و کوه کیلویه یاد کرده‌اند. وقدری نزدیکتر بزمان ما بلاد اللر بنام لر بزرك در مقابل لر کوچك که لرستان فیلی است معروف گردیده بود. اما در عصر صفویه نام بختیاری از کلمه بختیاروند که یکی از طوائف مهمه آنجاست برروی لر بزرك نهاده شد و کلمه کوه کیلویه نیز در اثر قدرت یافتن الوار آنجا وسعت یافته ولایت ارجان را (بهبهان) نیز فرا گرفت.

در تقسیمات کنونی خوزستان شرقی بیازده بخش تقسیم شده است:

۱ ـ خاك گرمسیر چهارلنك وآن سر زمینی است که در سواحل شرقی رود دز واقع میباشد .

۲ـقلعه‌زراس وآن عبارتست ازخاك‌اندكا وسایر گرمسیرات‌هفت‌لنك كه‌درسواحل دست راست‌كارون واقع شده .

۳ـده دزوآن قسمت میان‌کوه بختیاری است که دردوساحل کارون‌علیاواقع است.



۲۴ ـ آبشار طبیعی در مدخل تنگ سولاک پابد در خاک بختیاری

٤ ـ لردگان وآن در سرحد فارس واصفهان است.

٥ ـ ایذه وآن سرزمین پهناوری است در ساحل دست چپ کارون .

٦ ـ جانکی وآن بلوکی بزرك وآباد است درجنوب خاك ایذه .

۷ ـ مسجد سلیمان در مشرق ولایت شوشتر ومغرب ایذه.

۸ ـ طوف سفید و آن سر زمینی است در جنوب مسجد سلیمان که هفتگل نیز نامیده میشود .

۹ ـ رامهرمز وآن ولایتی است در مشرق ولایت اهواز.

۱۰ ـ بهبهان که همان ولایت ارجان پیشین است .

۱۱ ـتل خسرو که کوه کیلویه باشد.

در روزگار اتابکان لر سراسر این بخشها (بجز رامهرمز وبهبهان وتل‌خسرو) بنام لر بزرك معروف بوده وشاید قسمتهائی‌از نواحی وحوالی آن نقاط نیز باین‌پیوسته بود .حمدالله مستوفی در صفحه۱۵۱میگوید : «تومان لر بزرك ولایتی معتبر است ودر آن چند شهر باشولستان فارس و کردارکان وقهپایه‌المثان (ألبسان . المستان.الملتان خ.ل) ازحساب آنجاست.» مااز نظر اوضاع‌طبیعی این‌یازده بخش‌را بسه‌دسته‌الف.ب.ج. تقسیم نموده‌از هریك جداگانه گفتگوخواهیم کرد.

آب دز از کناره شمال شرقی این منطقه روانست وآب هندیان ازکناره‌جنوبی وآب‌کارون وجراحی از میانه آن واز آبهای دیگر و کوههای هر قسمت در ذکر هر بخش سخن خواهیم راند .

الف ـ ده دز . قلعه زراس . گرمسیر چهار لنك

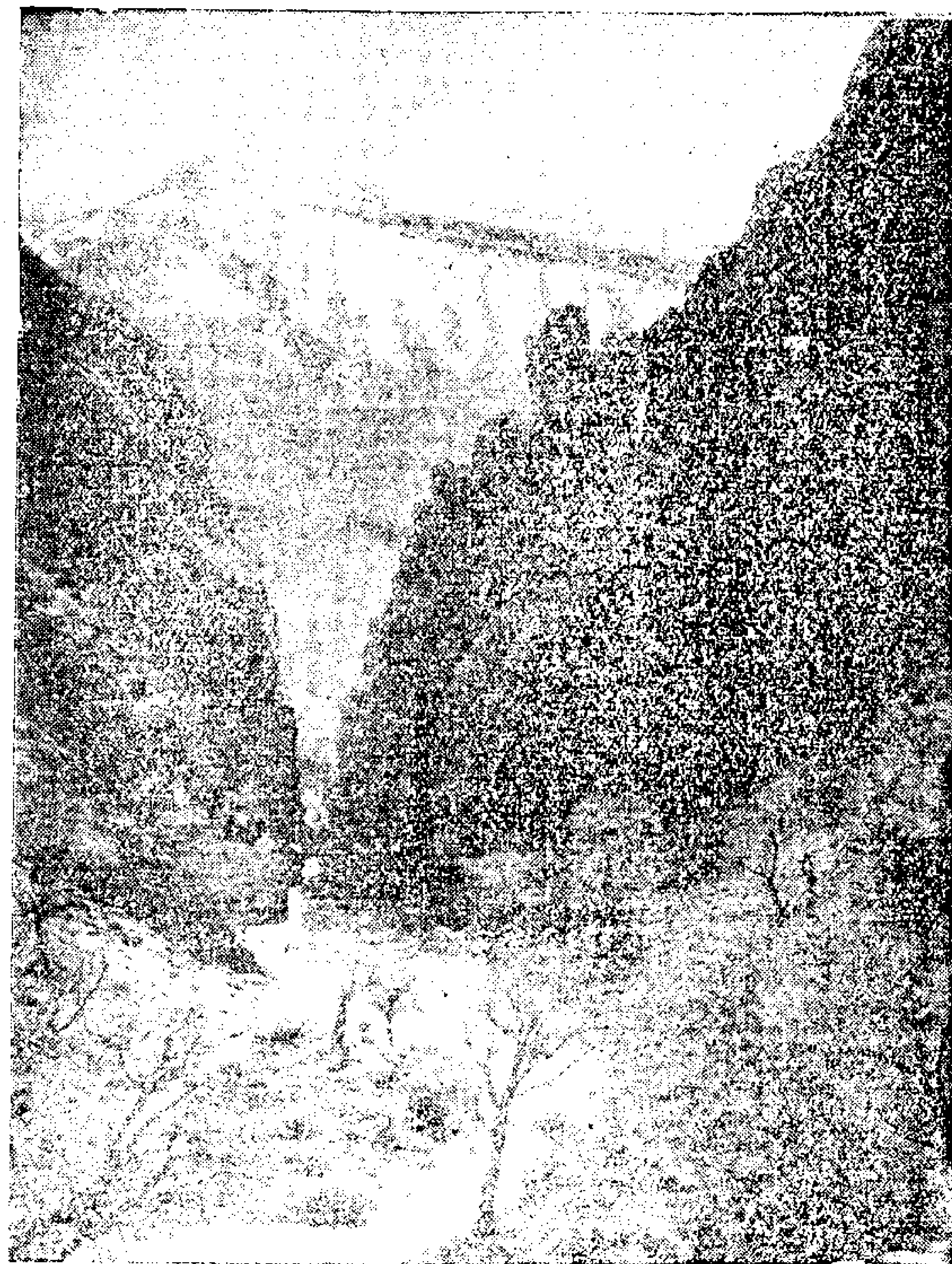
سر زمینیکه در شمال خوزستان در ساحل دست راست‌کارون علیا واقع است و سراسر آنرا کوهها فراگرفته در تقسیمات‌کنونی بسه بخش بالا تقسیم شده لیکن پیش از این تقسیم میانکوه بختیاری نامیده میشد. این سرزمین همانست‌که در عصرساسانی کرنك یا بهشت هرمز خوانده میشده .حمزه اصفهانی در صفحه ۳٦ میگوید : « هرمز پسر نرسی در کشور خوزستان بلوکی آبادکرد وآنرا وهشت هرمز نامید وپیش ازآن کرنك نام داشت وآن در پهلوی خاك‌ایذج است بحدود ولایت رامهرمز». بودن‌کوه کرنك در این حدود ونام‌کارون دلیل استکه مقصود حمزه همین ناحیه بوده که ایذج در جنوب آنست ورامهرمز در جنوب ایذج .

ب ـ لردگان . جانکی . ایذه . مسجد سلیمان . طوف سفید.رامهرمز.

از لردگان که در شرقی کوهستان بختیاری واقع است اطلاعات تاریخی در دست نیست،این بخش از حیث داشتن مناظر زیبا و کوههای پر جنگل وآبهای‌فراوان‌سرآمد سایر بخشهای خوزستان میباشد لیکن افسوس‌که بواسطه نبودن راههای شوسه رفت و آمد بآن وبرخورداری از آنهمه مواهب طبیعت برای همگان نامقدور است .

جانکی ـ بلوکی است در سمت جنوب شرقی ولایت شوشتر وجنوب ایذه ونام آن مخفف کلمه جوانکی است وآن نام طائفه‌ای بوده از اکراد که در دوره اتابکان لر بزرك از سوریا باینحدود آمده‌اند وتا روزگار صفویه در این نواحی میزیسته‌اند . این

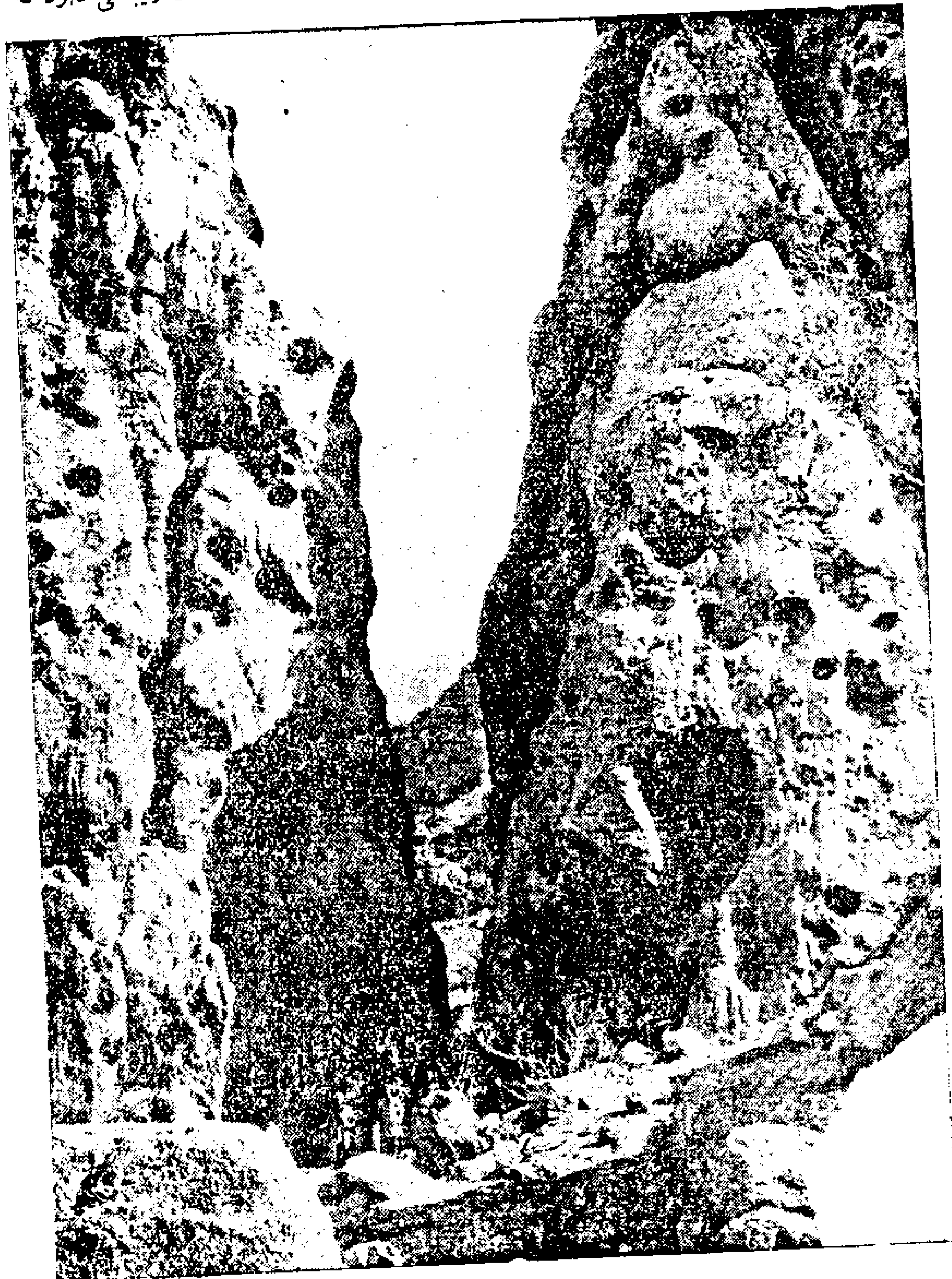
بلوك از طـرف شمال میزند بکـوه منگشت و خـاك ایذه و از طرف مشرق بخاك بهمه‌ای (کوه کیلویه) واز سمت مغرب به حدود مسجدسلیمان وشوشتر واز طرف‌جنوب



۸۵- یك منظره زیبا از تنگ برد دوبت درخاك بختیاری .

بخاك بهبهان[1] ورامهرمز وطوف[2] سفید[1] وتا پنجاه سال پیش که طوایف هفت‌لنك از رود کارون نگذشته بودند حدود آن بنواحی کناره کازون میرسید. درازای خاك آن از شرق

بغرب (از تلدور تا چم فراخ) تقریباً شصت میل وبهنای آن از شمال قلعه تـل تا جنوب میداود چهل ودومیل است. مساحت آن تقریباً دوهزار وپانصد میل مربع میباشد . ایـن سرزمین از نواحی آباد وبسیار حاصلخیز خـوزستان است و آب وهوای معتدل بسیار خوبی دارد وهمه گونه میوه وحبوب میپرورانند ومناظر باصفا وجاهـای زیبائی دارد که



۸۶- یکمنظره زیبا از تنگ‌ترین قسمت تنگ برد دوبت در بختیاری .

بسیار تماشائی است .

ارتفاعات آن عبارت است از : ۱ ـ کوه آسماری که در قسمت شمالی آن واقع شده است . ۲ـ کوه دالی که تقریباً دنباله آسماری است وتوله را از باغ ملك جدامیکند ۳ ـ باورنگان که در شمال ابوالعباس است ٤ـ آرزو که سمت شرقی ابوالعباس است . ٥ ـ کوه تیلان که کروکی نیز نامیده میشود . ٦ ـ کوه دیوانه میانه ابوالعباس و پشت کچ . گویند همه ساله در تابستان گیاهی در آن میروید که بخودی خود آتش میگیردو کوههای منگشت وفارون وبنگستان در سرحدات شرقی آن واقع میباشد. آبهای آن : ۱ ـ رود زرد که از دامنه های منگشت سرچشمه گرفته واز مال آقا ورباط میگذرد و نزدیك قریه ابوالعباس وارد جلگه گردد و چون بمال خورشید رسد آب گلال بآن پیوندد ومتوجه جنوب شود وبسوی رامهرمز میرود ۲ ـ آب گلال و آن از حدودهلالگان سرچشمه دارد واز قلعه تل میگذرد ۳ـ آب الاکه آنرا تازنك نیز گویند . سرچشمه آن خاك کوه کیلویه است ودر پائین برود زرد میریزد . ٤ ـ آب دالان که آنرا پوتانك گویند وآن نیز برود زرد میریزد ٥ ـ آب جمجمه که ازلاکم بهمرومیاید ودرالامیریزد. ٦ ـ شورآب لشکر که از حدود آب لشکر وچشمه روغنی سرچشمه دارد ودر چهار بنیچه بشور جارو پیوندد. ۷ ـ شور جاری که از خاك جاروجوشیده بشور آبلشکر رسدواز لهبهری گذشته با شورتمبی یکی شود وروی بشمال روان است تا از عقیلی گذشته بکارون ریزد . قسمت شرقی وجنوبی جانکی که مجاری آبهای شیرین است فاریاب وقسمت شمال ومغرب آن دیم است .

سکنه این بلوك طوایف زنگنه و جانکی است و زنگنه ها چهار طایفه‌اند: زنگنه اصلی ، کرد زنگنه ، تمبی ، برون . زنگنه اصلی ۸ تیره‌اند: هزار وند ، عباس وند ، اومونه ، تمری ، کلاب وند ، سلمانوند ، شرف وند ، کراوند . گویند که زنگنه‌ها در زمان شاه سلطان حسین صفوی از کرمانشاه باین خاك آمده اند واز عصر کریمخان زند ریاست این حدود در خانواده صفی قلی بیك زنگنه بود . جانکیها هشت طایفه‌اند : ممبنی ، میداودی ، مکوندی ، گرگیری ، شیخ سید صالح ، کوهوانی ، بلباس (ابوالعباس) ، آل خورشیدی ، مکوندیها نیز ده تیره‌اند : کایدان ، بهفارس ، تاتانی ، لك ، کین بوز ، کلهر ، کارواهی ، کادادئی ، دشمن زیاری ، چهار بنیچه .

پیش از آمدن زنگنه‌ها این خاك در تصرف طوایف شیرالی ومکوند وشولستانی بود وچون زنگنه ها وارد شدند مکرر میان آنان وشیرالیها زدوخورد میشد. شیرالیها ممبنیها را از کوه کیلویه بکمك آوردند . شیرالیها از بقایای افشارند که درقرون وسطی باین حدود آمده‌اند . حکومت این بلوك از اول سلطنت قاجارها با خوانین قلعه تل بوده وچون آنان از چهار لنك کیارسی بودند طوایف جانکی بنام چهار لنگ کیارسی معروف شدند . خاك جانکی بهشت قسمت طبیعی منقسم است که از هر یك جداگانه گفتگو میشود .

باغ ملك که جلگه‌ایست با صفا در میانه خاك جانکی وبیشتر آن فاریاب است و از جویهائی که از رود زرد جدا میشود سیراب میگردد . مرکز آن قریه پونه میباشد

مشتمل بر یکصدخانواده. خانه‌های آن بیشتر کپر و کمی خشتی است. دوازده باغ درخت دارد که قدیمتر از همه باغ میری است. درختان آنجا بیشتر انار وزردآلووزبان گنجشك و کمی توت وانجیر وبادام و گردووهلووآلوبالووآندکی مرکبات است . نام این اراضی



۸۷ـ حجاری از آثار عصر ساسانیان در تنگه تکاب بهبهان
گویا در حجاری تصویر یك مراسم مذهبی نقش داده میشود .

درقدیم عروه بوده . این بلوك مشتمل بر ۱٤قریه‌است :۱ـ پونه مرکز حکومت جانکی است وبیکهای زنگنه در آن ساکنند . ۲ـ منجنیق که خرابه شهر منجنیق در آنجاست . ۳ ـ تنك که دهی با صفا است ومشتمل برباغات بسیار وآبشار قشنگی است وآن بشکل

دالی است که از تلاقی دو دره بعمل آمده وآب بر پشتبام خانه ها نیز اشراف دارد. ٤- ابراهیمی دارای باغهای خوب وآن دره‌ایست با صفا که رود زرد از میانه‌آن میگذرد. ٥ ـ کوشك دالخونی. ٦- گل تندر علیا. ٧ - گل تندر سفلی. ٨ - بنه قنبر. ٩ — بنه افراسیاب. ١٠ ـ آل خورشید که سکنه‌اش شیرالی‌اند. ١١ـ ارغوانی ١٢ - قائم علی که دارای امامزاده‌ای باین نام است. ١٣ـ دلی که پای کوه دلی است. ١٤- سردلی. از این‌دهها چهارتای نخستین فاریاب است وبقیه دیم میباشد.

منجنیق خرابه شهری است در شرقی باغ ملك وگویا نام آن معرب میانجین از کلمه میانجی باشد چه این شهر در میانه بلوك بوده است ومردم آنجا گویند منجنیقی است که ابراهیم را در آنجا بآتش انداخته‌اند وآن شهری بوده دارای هزار خانه‌ورود زرد از میانه آن میگذشته است وپلی مشتمل بر پنج خان بزرك برروی آن بوده که دو محله شهر را بهم میپیوسته وتاکنون طاقهای شکسته پل باقی است وبرخی از طاقهای خانه‌ها نیز برپاست وامامزاده‌ای در آنجا هست بربالای تلی بنام رودبند که بسیار با صفا است وبر تمامی جلگه ورود خانه اشراف دارد وگویا این تپه در قدیم قلعه‌ای بوده است درمیانه شهر که‌اوران گویند‌از خاکستر آتش نمرود‌است وحال آنکه خاك آن‌سفید وطبقه زیرین آن سنك است. سنك عصاری قدیمی در آنجا دیدم که بخط کوفی چیزهائی بر آن نوشته است واین همان شهر است که بنام عروه معروف بوده‌است. مقدسی‌جای این شهر را میانه رامهرمز وایذج نشان میدهد در آنجا که میگوید: «ازرامهرمز تاتیرم یك مرحله است واز تیرم تا عروه یك مرحله» وتیرم باخرابه‌ای تطبیق میشود که‌اکنون بنام کلگه (کگاه ـ جای خرابه) معروف است وزمینهای آنجا را تاکنون عروه گویند.

٢ ـ قلعه تل ناحیه ایست در شمال جانکی بیشتر آن دیم واندکی از چشمه ها فاریاب است. آب گلال از شمال آن داخل شده واز سمت جنوب بیرون میرود. زراعت آن گندم وجووتریاك وباقلا ودرخت بلوط وبادام وبن در کوههای‌اطراف آن فراوان است. قراء آن عبارتست از تمبی - تم بهار - بیدستان- دره مورد-چشمه‌شیرین-بلقاب-گله‌داری ـ قلعه تل ـ تکیه - باغ ملا -چشم گرگی - فریدونی ـکان گنجشگی - باران کرد ـ برسوراخ. وکوه کپردراز که دنباله موردفل میباشد. درسمت شمال این ناحیه است. مرکز‌این‌بلوك قلعه‌تل‌میباشد وآن تپه‌بلندی است که‌درقدیم به‌تل‌تمبی‌معروف‌بوده. محمد تقی خان کیارسی چهار لنك در حدود سال ۱۲۳۰ قمری بر بالای آن تپه قلعه‌ای بساخت وآنرا حکومت نشین جانکی قرار داد سپس خانه‌های بسیاری‌دراطراف آن ساخته شد ودهی بزرك ومعروف گردید. قریه باذیر که مقدسی آنرا در دو بریدی عروه ویکمنزلی ایذج نشان میدهد در همین حدود بوده است.

٣ ـ بلباس (ابوالعباس) جلگه با صفائیست در مشرق باغ ملك. شمال آن کوه باورنگان ومشرق کوه چلا ومغرب درب بختگان وجنوبش کوه دیوانه است. رود زرد از میانه آن میگذردو بیشتر آن فاریاب‌است که بوسیله‌شاخه‌های رود زرد سیراب‌میگردد. درختان جنگلی درکوههای آن بسیار وهوایش در تابستان خنك است وبکوههای برف دارنزدیك میباشد قراء‌آن عبارت‌است‌ازمال آقا، رباط، چیدن، گیوپ، لالب، بلباس، بختگان،رودبال، مله، ارزو، سولستان، وچنارتا میباشد. قریه‌بلواس‌بنام امامزاده‌ایست

که آنرا ابوالعباس امیرالمؤمنین گویند ونام اورا احمد ومحمد گفته‌اند. خانه‌های آن بیکصد وپنجاه میرسد. وهمین اندازه‌هم خرابه دارد. مسجد وکاروانسرا وحمامی‌داشته که خراب شده است. در مشرق آن‌تپه‌ایست که قلعه‌ای بر روی‌آن‌بوده‌وآنرا ـدزکی‌ـ گویند. این قلعه قناتی از رودخانه داشته که آبرا تا زیرآن میرسانیده وبوسیله بند و دلو از آن‌آب بالامیآورده‌اند. عقرب بلباس بکشندگی معروف است. سکنه آن‌چهار طائفه‌اند: بدرانی، احمد مکانی، یوسف شهروئی، آخوند ها، قریه بلباس در ساحل چپ رود زرد واقع است ودر سابق بوسیله پلی مشتمل برسه طاق بساحل دست راست مربوط بوده است وپل اکنون خراب میباشد. خانه‌هایش از سنك وگچ ساخته شده و فراوانی عقرب در آنجا بواسطه بودن خرابه‌های بسیاری دراطراف آنست. قریه‌های مال آقا ورباط وچیدن وکیوپ در دره‌ای واقع است که رود زرد از میانه آن میگذرد. مال آقا ورباط سمت دست راست رودخانه وچیدن وکیوپ‌سمت دست چپ ودراینحدود سابقاً پلی بوده است که دوسمت این دره را بهم میپیوسته‌است. در رباط بر روی‌یکی از قله‌های‌باورنگان قلعه‌ای بوده است که تاکنون آثار ساختمانها وآب انبار آن دیده میشود وبقعه‌ای در رباط است که آنرا بقعه سلیمان گویند. در مال آقا چهار آسیاب است که بآب رودخانه میگردد. زمینهای چیدن ولالپ ورود بال وبلباس وبختگان از رودخانه فاریاب است. ارزو وسولستان وچنارتا در مشرق بلباس میانه کوه واقع است وبیشتر باغهای آنجا گردکان میباشد که از آب چشمه‌ها سیراب میشود. هوای آنجاسرد است ومردم این سه‌قریه بتربیت زنبور عسل مشغولند.

٤ ـ پشت گچ در مشرق جانکی سرحد خاك بهمئی کوه کیلویه است وآنرا پشت گچ بهمئه‌ای نیز گویند. نیمی از این خاك بوسیله‌آب الا(تازنك) وآب جمجمه‌مشروب میشود ونیم دیگرش دیم است. زراعتش گندم وجو وبرنج وکمی تریاك میباشد. درخت انار وانجیر وانگور در آن فراوان ودرختان جنگلی کم است. قسمت جنوبی این خاك راکه در آن پنج آبادی وجود دارد هپرو گویند. ده های معروف آن عبارتست از دم آب، منگنون، تامرادی، آب گندو، سید اصغر، گنبد، چغاسرخك، دره نی، رزم، لاکوم، جولر، آب ریزك، شمس آباد، آب شیرینك، سر میونی، تلاور که در سرحد خاك بهمئه‌ای است. آب الااز شرق این ناحیه وارد واز مغرب آن خارج میشود وآب جمجمه از لاکم سرچشمه گرفته بهپرومیآید ودر الا میریزد. این آب در لاکم زراعات صیفی واشجار را آب میدهد ودر آبریزك وشمس آباد صیفی ودرخت‌راسیراب میکند ودرکله پیر وهپروو گزستان باغهای درخت دایر ساخته است.

٥ ـ سرله وآن در جنوب پشت گچ ومشرق میداود است وسرحد شرق آن‌بخاك بهمئه‌ای‌وجنوب آن بولواس میزند وبیشتر خاکش فاریاب وازآب دالون مشروب میشود. محصول آن جوو گندم وبرنج است وباغ درخت ندارد. قراء آن عبارت میباشد ازدوگچه، مال‌شیخ، ده کهنه که تمام دیم است، دالون دارای‌قلعه معروفی است‌وماماتین، چم سید محمد، تنك بیگدلی، تنك جلالی، بوتو، سکنه بتك جلالی‌وبیگدلی ازبقایای افشارند وخرابه کله‌سیر در آنجاست وآثار ابنیه سنگی در آن بسیار است. اینجامرکز

افشارها بوده که چندین قرن حکومت این نواحی را داشته‌اند و آخرین فرد آنان ولی محمد بیك نامی بوده که بدست ممبنیها کشته‌شده و کلمه له‌ولا بمعنی دامنه‌است ودراینجامقصود دامنه کوه‌است.درخوزستان‌چندین‌جاهست که‌این کلمه‌جزءنام آنهاست‌مانندله بهری‌ولادراز.

٦ ـ میداود (میدان داود) وآن جلگه مسطح ومستطیلی است که در جنوب خاک جانکی واقع‌شده‌است شمال آن گچ دشتخواه(باغ ملك) وغرب آن گچ دوپیران ودره‌دار (خاك مکوند) وشرق آن‌سر له وهپرو وسرهـونی و جنوب آن خاك رامهرمز است سراسر این ناحیه فاریاب و محصول عمده آن بـرنج است. برنج میداود در عطر ومزه بهترین‌برنج خوزستان میباشد وماش وگندم وجووتریاك وتنبا کوو بقولات درآن کشت میشود. دوازده باغ درخت دارد . در مشرق آن زمین مسطح وسیعی است که آنرا تیغن نامند وچون این‌اراضی‌خرده مالك‌است وزارعین‌این ناحیه‌هریك‌درزمین‌خودخانه‌ساخته‌اند دهات‌بزرگی در آن‌نیست. کدخدانشین میداودقلعه کهنه وبنه‌ملا درویش‌است. درکوه گچ ودرگج وپیران چشمه‌قیرومعدن گوگردموجوداست‌ودرناحیه‌شمال آن‌چشمه‌نمك‌وجوددارد.

٧ ـ مکوند وآن ناحیه وسیعی است درمغرب خاك جانکی شمال‌آن باغ ملك و گورگیر و تمبی است ومشرق‌آن میداود ومغرب‌آن بطوف سفید وخاك شوشتر وجنوب آن بولایت رامهرمزمیرسد . کلمه مکوندنام طوایف سکنه‌آن است. این‌خاك راگچ‌بان بلندگویند وسرتل را بدوحصه تقسیم نموده : یکی‌را توله ودیگری را جارو خوانند . زراعتش دیم واندکی فاریاب نیز درمحل تلاقی آب الا و رود زرد دارد . رود زرد از کناره‌شرقی‌آن میگذرد ودرآن‌نزدیکیها درروزگاران پیش‌آبادی بوده که بنام تازنك شهرت داشته وآب الا را تاکنون درآن حدودآب تازك گویند . مقدسی درشهرهای تابع رامهرمزآنرا نام برده وبغلط دربرخی نسخه ها بازنك نگارش یافته است . توله را چهارده آبادی است که اهم‌آنها پیرموسی وآب لتکر است و شوری از نزدیك آن جاریست . جارو هفت قریه دارد . ١ ـ جارو که کدخدانشین آنجاست . ٢ ـ سرتیك که دو محله است یکی را ولادله و دیگری را شرف الدینی گویند و سکنه هر دو به تاته یل(عموها) معروف‌اند وگویند ازبا والی کوه کیلویه‌اند. ٣ـ بنه قنبر. ٤ـ کپن‌بور ٥ ـ بنه مو سنبلی . ٦ ـ چهاربنیجه که آنرا کردبیشه نیز گویند . ٧ ـ کاداری وطوف سفید . ٨ ـ هفتکل که از خاك مکوند جداشده است. درگوشه سمت غربی‌خاك مکوند قلعه خرابه‌ای است که لران آنرا قلعه‌گوری (گبری) نامند .

٨ ـ گورگیر تمبی وآن ناحیه ایست در شمال غربی خاك جانکی شمال آن به هلالگان و مشرق آن بقلعه تل و باغ ملك و مغرب بمسجد سلیمان وجنوب بخاك مکوند پیوسته‌است وکوه‌آسماری درکناره آن واقع میباشد . قراء معروف گرگیرعبارتست ازگورگیر وتمبی وچم فراخ . سراسرخاك‌آن دیم است تنها در قریه‌گورگیر چند دره باغ انار و انگور وانجیر واندکی صیفی کاری هست که‌از چشمه سارها سیراب میگردد. چشمه های گورگیر دارای‌آبهای فراوان وشیرین وگوارااست .آب شوربزرگی دراین خاك جاریست وآسیابهای چندی را میگردانند وچشمه‌آب معدنی بنام‌گرو (گرآب) از پای‌آسماری جاریست که‌آب‌آن سفید رنگ‌میباشد . گورگیر قریه بزرگی است دارای خانه‌های خوب که در نزدیکی خرابه‌گورگیرقدیم ساخته‌شده است وهنوز روی‌به‌آبادی

میرود. گورگیر قدیم شهری بوده‌است دردامنه غربی کوه‌آسماری دارای بازار ومسجد جامع وخانه های خوب وحصار محکم که تاکنون آثارآنها موجود است . درگورگیر چاه بزرگی‌است که گویند درپیش آب‌آن برزمین جاری بوده است.مردم‌آنجا اصل کلمه را بی هیچ دلیلی گلگیر گویند وبعقیده نگارنده همان گورگیر صحیح است مرکب از گور و گیرنده که از سابق نام ولقب اشخاص چندی بوده است ویکی ازآنها گورگیر دیلمی است که از امرای مهم دربار دیالمه بوده‌ودرسال ٣٣٦ بر معزالدوله دیلمی‌یاغی شده اسیر گردید ودر قلعه رامهرمز او رابند کردند ودور نیست که این شهر ازبناهای او باشد چه او مدتی در این حدود مأموریت داشته است . مقداری از خاك این ناحیه ضمیمه مسجد سلیمان شده ودهات چند مانند چوب سرخ وغیره درآن‌بنا گردیده است .

ج ـ بهبهان . تل‌خسرو:

این‌ناحیه سرزمین وسیعی‌است درجنوب شرقی‌خوزستان دارای مناطق سردسیری و معتدل و گرمسیری و بیشتر کوهستانی است و کمتری جلگه و دشت میباشد. چشمه‌سارها ورودخانه ها درآن فراوان وجنگلها ومرغزارها ومناظر زیبایش بی پایان است شمال‌آن میزند بخاك لردگان وجانکی ومشرق آن بخاك فارس و مغرب آن بولایت رامهرمز وبلوك جراحی وجنوب آن بماهور میلانی ودشتستان و خلیج‌فارس . درازای آن از شمال بجنوب (از قریه نارمه تل خسروی ناحیه بویر احمد تا قریه میرونل لیراوی)چهل وهشت فرسنگ و پهنای‌آن از قریه انا درخاك باوی تابوالفارس سرحد رامهرمز سی وشش فرسنگ است. کوههای منگشت وغاران وبنگشتان در سرحدات شمال غربی آن واقع است وکوههای‌سفید ـ سیاه ـ تیل ـ دیل ـ در میانه‌آن‌وکوههای دینار ـ بایار در مشرق آن واقع میباشد . رودخانه های خرسان ـ ماران ـ خیرآباد فهلیان و آبهای بسیار دیگر درآن روان است . اقسام شکارهای کوهی وصحرائی در آن فراوان وهمه گونه محصولات کوهستانی و جنگلی و دشتی درآن بعمل می‌آید . در چراگاه های آن میلیونها گاو و گوسفند میتوان چرانید و اسب و مادیان پرورانید . ارتفاعات سمت‌شمال ومشرق‌آن در تمام سال ازبرف‌پوشیده‌است درآن نواحی‌درشبهای تابستان‌آبهای راکد یخ بندد اما درنواحی گرمسیرآن درسه‌ماه ازسال بادهای‌سوزنده میوزد و درجه گرمابچهل تاپنجاه درجه سانتیگراد بالا رود.

این ناحیه در ایام عیلامیان چه نام داشته است ؟ . . . معلوم نیست‌اما درروزگار هخامنشیان بگفته استرابو جزء خاك کسیها بوده است ودرروزگارساسانیان‌بوده که‌قباد شهر ارگان را درقسمت دشت آن بساخت وآن قسمت بنام قبادخره نامیده شد . مناطق کوهستانی آن در آن ایام بنام رم زمیگان یاد میشد . در دوره اسلام ولایت قباد خره بنام شهر حاکم نشین آن ولایت ارجان (معرب ارگان) شهرت گرفت وزمیگان بنام کوهکیلویه مشهور شد ودر قرون میانه که شهر ارگان‌ویران گردید وافشار ها و الوارکوهکیلویه سراسر آنرا گرفتند تمامی آن بنام کوهگیلویه نامیده شد که قسمت کوهستانی راپشتکوه وقسمت دشت‌رازیرکوه میخوانند. در تقسیمات کنونی این‌منطقه به دوبخش بهبهان وتل‌خسروتقسیم گردید .

۱ ولایت بهبهانـ این ولایت ازطرف شمال میزند بخاك تل‌خسرو(کوهگیلویه

بمعنی اخص) وازطرف مشرق بخاك فارس وازطرف مغرب بخاك رامهرمز وهندیجان وازطرف جنوب بخلیج فارس ـ خاك آن بیشتر هموار و بجز سمت شمال که قدری کوهستانی است بلندی مهمی در آن نیست. و کوههای مهم آن کوه دیل و کوه گوا است که در سمت شمال شرقی آن میباشد . هوای آن گرم است جز در کناره های شمال شرقی که کوههای آن در تمام سال پر از برف میباشد. آبهای فهلیان ـ شولستان ـ خیرآباد ـ ماران از سمت شرقی آن وارد وازسمت مغرب بیرون میرود. یگانه شهر آن بهبهان است که در پائین از آن گفتگو مینمائیم.

ولایت بهبهان درروزگار پیشین بنام شهر حاکم نشین آن ابزقباد و به ازآمد قباد وقباد خره وارگان نامیده میشده و ولایتی بس مهم وآباد بوده . حمزه اصفهانی در صفحه ۳۹ کتاب خود درباره آن گوید : «قباد شهری بساخت وآنرا به ازآمد قباد نامید وآن شهر ارجان است وولایتی را تابع آن قرارداد ومعنی کلمه بهتر ازآمد قباد است». مقدسی درصفحه ٤۲۱ میگوید: «ارجان ولایتی است بس مهم دشتی و کوهستانی ودریائی، پر از درختان نخل وانجیر وزیتون ودخل ونعمتهای آن فراوان است . عضدالدوله دیلمی مکرر میگفت مقصود من از داشتن عراق عرب بلندی نام است و ازداشتن ارجان دخل آن وارجان نام پسر قرقیسا بن فارس است که از پدرش قهر کرده از اشور بیرون رفت و این ولایت راآباد کرد » .

حکومت نشین آن شهر ارجان است که بنام ولایت نامیده میشود وشهرهای طرف دریا فوستان (فوستان خ‌ل) ودارپان ومهرویان وجنابه وسینیز ودر کوهستان جومه وهندوان».

یاقوت حموی درصفحه ۸۰ جلد یك میگوید : «فارسیان گویند نخستین کسیکه ارجان را احداث کرد قبادبن فیروز بود در زمانیکه ملك را ازجاماسب پس گرفت و با رومیان بجنگید ومیافارقین وآمد را بگشاد پس فرمان دادشهری در سر حد فارس و خوزستان ساختند و آنرا ابزقباد نامید و اسرای آن دو شهر را در آن سکنی داد و حصه هایی از بلوك رامهرمزوشاپور و اصفهان را بآن ملحق ساخت و این ولایت را تشکیل کرد . . بعضی گویند که ارجان حصه‌ای ازرامهرمز وحصه‌ای از اسطخروحصه‌ای از اصفهان بود که در دوره اسلام بهم پیوسته واین ولایت تشکیل شده است».

شهرارجان ـ کلمه ارجان معرب ارگان است واصل آن آریاگان میباشد وگاه ارغان (مانندلگام ولغام) نیز گفته‌اند وآن واقع بوده است درسه میل شمال‌شرقی شهر بهبهان کنونی در کنار رودخانه‌ماران جائی که ٤۰۰ متر ازسطح خلیج فارس بلندتراست ونویسندگان اسلامی آنرا به بزرگی ستوده‌اند .

اصطخری در صفحه۱۲۸ گوید : «ارجان شهری بزرگ وپرنعمت است. درختان نخل وزیتون و میوه‌های سرد سیری وگرمسیری در آن بسیاراست وآن شهری است بری‌وبحری ودشتی‌وکوهستانی‌وآب درآن جاریست‌وازآنجاتادریا یکمنزل‌راه است».

مقدسی درصفحه ٤۲٥ مینویسد: «ارجان شهریست بسیار آبادان پر از نعمتهای فراوان وشهرهای مهمه آنرا تابع است و سکنه‌اش مردمانی نجیبند یخ و رطب و لیمو وعنب درآن جمع است وآن معدن انجیر وزیتون میباشد وصابون ودوشاب بسیارخوب درآن بعمل میآید و این شهرخزانه فارس وعراق و بارانداز خوزستان و اصفهان است

نهرپرآبی از میانه آن میگذرد، مسجد جامع آن بسیارآبادودرپهلوی بازاراست‌ومنار مسجدآن بلند وظریف است . بنای خانه ها ازسنگ میباشد و بازار بزازان آن مانند بازار سجستان درهائی دارد که درشب بسته میشود وآنها چهاردراست مقابل یکدیگر وبازار گندم فروشانش‌قشنگ است وشهر در میان باغها و نخلستانها پنهان شده‌است وآب چاههای آن شیرین ونان و ماهی ورطب ویخ درآن ازحیزوصف بیرون‌است ولی در تابستان جهنمی است وآب رودآن از هنگام انگور تاآمدن باران شور میشود و زنان‌هیچ شهری‌بخوانندگی (خوشگلی خ ل) زنهای آن نیست وآنراشش دروازه‌است. دروازه اهواز،دروازه ریشهر،دروازه رصافه،دروازه میدان، دروازه کیالین و دروازه شیراز وجامع آن از بنای حجاج است ».

ناصرخسرودرصفحه۱۳٦ سفرنامه‌اش میگوید: «ارجان شهری بزرگ است ودر او بیست هزار مرد بود وبرجانب شرقی آن رودآب است که ازکوه درآید و بجانب شمال آن رودچهارجوی عظیم بریده اند وآب را میان شهر بدر برده که خرج بسیار کرده‌اند و از شهر بگذرانیده وآخر شهر برآن باغها وبستانها ساخته ونخل ونارنج وترنج وزیتون بسیار باشد وشهرچنان است که چندانکه برروی زمین خانه ساخته اند درزیرزمین همچندان دیگر باشد ودرهمه جادرزیرزمینها وسردابها آب‌میگذردوتابستان مردم شهررا بواسطه آن آب‌درزیرزمینها آسایش باشدودرآنجاازاغلب‌مذاهب‌مردم‌بودند».

حمدالله‌مستوفی‌درصفحه ۱۷۷ کتاب نزهة القلوب‌میگوید: « کوره‌قبادخره بقبادبن فیروزپدر انوشیروان‌عادل‌منسوب است . کرسی آن‌شهرارجان و در تلفظ ارغان‌میخوانند از اقلیم سوم است . . . قبادبن فیروز ساسانی بساخت در اول شهری بزرگ بوده‌است با توابع ونواحی بروزگار استیلای ملاحده خرابی تمام بحال ایشان راه یافت هوایش گرمسیرعظیم‌است‌وآبش ازرودطاب که درمیان آن ولایت میگذرد وبرآن‌پلی‌ساخته‌اند آنرا پل‌مکان (شکان ـ بکان خ ل) خوانند وآن زمین راریعی نیکو است و ازهمه نوعی میوه ها باشد وخرما بسیار بود ودرآنجا انارملیس سخت نیکو باشد ومشمومات خوب بود ودرآن حدود قلاعی است چون قلعه طیفور (طیبور خ ل) ودز کلات وخرابی آنشهر از ساکنان آن قلعه بوده است و مردم ارغان بیشتر مصلح و بخویشتن مشغول باشند . . . وازاکابر شیخ ابوالحسن شیرازی به ارجان آسوده است » .

باری این‌شهرقشنگ بزرگ پس از هشتصد تا نهصد سال‌که از بنای آن بدست قبادگذشته بود بواسطهٔ دست اندازیهای ملاحده که برقلاع اطراف آن‌استیلا یافته‌بودند درقرن‌هشتم‌خراب گردید والبته شرارت‌وغارتگری اتراك (افشارها) که درقرون وسطی بر آنحدود دست انداخته بودند و همچنین تاخت و تازالوار در خرابی آن نیز دخالت داشته است و ما در کتب راجعه بعصر تیمور نامی از آن نمیبینیم . از این پیداست که‌این شهر تا آخر قرن هشتم هجری نپائیده است . پس از خرابی ارجان شهر بهبهان که‌یکی از دهات آن بود روی به آبادی نهاد و کم کم شهری شده جای نشین ارجان گردید . از آثار شهر ارجان چیزی‌که تاکنون برپای مانده است شبستان وسیعی از مسجدجامع محله بکان است‌که طاقهای آن از سنگ تراشیده وگچ ساخته شده ودر دور محراب آن آیات قرآنی نقش‌است و تاریخ بنای آن بخط کوفی‌درسنگ درآورده شده ودیگر

از آثار بند و پل بکان و تپه های بسیاری در جای خانه های آن است و قناتی که آب بشهر میآورده همان است که درقرن گذشته میرزا منصور بهبهانی تنقیه نموده و قریه منصوریه را درزیر آن احداث کرده .

شهر بهبهان درجائی است که ۳۵ر۳۰درجه شمال‌خط استواو ۱ر۳٦ درجه‌مشرقی اهواز است و بلندی آن از روی دریا ٤۰۰ متر میباشد و آن در قدیم دهی بوده است دریکفرسنگی ارجان که پس ازخرابی آن این شهر آباد شده است . در وجه تسمیه‌اش چنین گویند که مردم آنجا درایام پیش بهان (سیاه چادر) نشین بوده اند چون‌خانه‌های سنگ و گچی ساختند و آنرادرزمستان وتابستان بهتر ازسیاه چادریافتند گفتند« به بهان» یعنی بهتر از سیاه چادر است از این‌جهت آنجا بنام بهبهان معروف شد . این شهر بدو محله بزرك تقسیم شده است که یکی بهبهان ودیگری راقنوات مینامند وهریك بمحله‌های جزء منقسم است. کوچه وسیعی این دورا از هم جدا میکند که آنرا خط میگویندو در زمستان گذرگاه آب‌باران شهراست.

دشمنی مردم این دومحل بایکدیگر از مشهورات است . کوچه‌های بهبهان عموماً تنك وپیچ در پیچ است.

این شهر دارای حصار محکم وخندق وبروج وقلعه بوده است که اکنون همگی ویرانه شده وبوسیله آنها بوده که مردم شهر در مقابل هجوم لشگر افغان استقامت ورزیدند . افغانان با بیست هزارلشکری وتوپخانه نتوانستندبهبهان را فتح کنند .بهبهان دارای ٤ دروازه است :۱ ـ دروازه تنك تکاوسمت شمال شرقی۰ ۲ ـ دروازه کردستان ناحیه شمال غرب ۳ ـ دروازه خیرآباد طرف جنوب شرقی ٤ ـ دروازه زیدان روی بجنوب غربی . در سمت شمال شرقی شهر دز محکمی بنام قلعه ناریج بوده است دارای عمارات متعدده که آثار آن تاکنون برپاست ودر سمت جنوب شرقی نیز دزی بنام قلعه دروازه بوده وسربازخانه بآن متصل است ودر سمت جنوب غربی اطراف امامزاده فضل درکناره خندق آثار برجها وقلعه نیزدیده‌میشود.

در روزگار پیش جمعیت این شهر بیشتر بوده است واکنون چندین هزار نفر از سکنه آن در بنادر وسایر شهر های خوزستان بکسب مشغولند واگر سد ارجان بسته شود وجلگه‌ایکه شهر در میانه آن‌است فاریاب گردد وراههای کوه کیلویه را شوسه نمایند بهبهان بآبادی نخستین بر میگردد ۰آب‌آشامیدنی شهر از جوی منصوره‌است که در میان راه بآبهای تلخ و شور ممزوج شده‌بآب انبارهای شهر میرسد .

(در سالهای اخیر برای‌آوردن آب بشهر قناتی‌حفر شده وقسمتی ازجلگه‌بوسیله آن فاریاب شده وآب آشامیدنی شهر نیز تأمین‌گردیده است۰)

ولایت بهبهان بچهار دهستان منقسم است: ۱ ـ حومه شهر ۲ ـ دهستان باوی . ۳ ـ زیدون ٤ ـ ایراوی.

حومه شهر بهبهانـ بلوکی آباد است درازای آن بگفته فارسنامه ازمدرسه خیرآبادتا ابوالفارس هیجده فرسنك وپهنای آن‌دوفرسنك است . هوای آن‌ازاردیبهشت تا آخر مهر ماه‌گرم است واز اواخر آبان تا اواخر فروردین معتدل وآنـرا بهشت ششماهه گویند .زراعت نواحی شمال وشمال غربی‌آن‌بوسیله‌رودخانه کردستان‌وچشمه‌ها

مشروب میشود ودر سایر نواحی باآب باران۰ درقسمت فاریابی آن گندم وجوو برنج و کنجد وبذر کتان وبقولات ونخل ومرکبات وانار وانگور بعمل میآید ودر نواحی‌دیمی گندم وجو بارانی ۰سکنه آن در شهر بهبهان ودهات اطراف آن طوایف آقا جری و چنگلوانی وابوعلی وگاومیشی‌است۰

در شرقی قریه تنك تکاودر کمر کوه معدن‌مومیائی معروف بهبهان‌است که بهترین مومیائی دنیا است در آن‌قریه چندین باغ ونخلستان موجود است که از چشمه ها سیراب میشود۰در خیرآباد مدرسه‌ای‌هست که آنرا حسینقلیخان زنگنه در سال هزاروهشتاد و نه قمری ساخته وقریه مزبور را برآن وقف نموده است۰

درسمت شمال غربی بهبهان درروزگارپیش بلوکی آباد بوده است که آنراسنبیل مینامیدند وقصبه آنرابیران وسوق‌سنبیل وبازارسنبیل‌سنابل‌میگفته‌اند.اصطخری‌درصفحه ۹۳ گوید :«امـا سنبیل پس آن بلوکی است نزدیك بفارس وتا آخر روزگار سجزیه (سیستانیان که مقصوداز آن‌صفاریان‌است)جزء خاك‌محمدبن واصل بوده‌آنگاه بخوزستان برگردانیده شد» ۰ مقدسی در صفحه ٤۰۷ بلوك‌سنبیل راجزء ولایت رامهرمز آورده‌و در صفحه ٤۲۵ چنین مینویسد « بیران شهر مرکزی بلوك سنبیل است و در روزگار پیشین از خوزستان بوده» ۰ودرصفحه ٤۵۳ که راههاراشرح‌میدهدمیگوید :«از ارجان‌تا سنبیل یك مرحله است وتا دهلیزان یك مرحله وتا خابران دوبرید۰۰۰۰۰» ۰ دربرخی نسخه‌های کتاب بجای سنبیل کلمه سنابل ذکر شده‌است۰

اصطخری در ذکرراهها درصفحه۹٤میگوید:«ازارجان تا سوق سنبیل یك منزل است واز آنجا تا رامهرمز دومنزل». قدامة بن جعفردرصفحه۱۹۵ کتاب‌خراج میگوید : «از سنابل تا ارجان پنج فرسنگ است » . همچنین در حدودالعالم آمده«بازارسنبیل شهرکی است بانعمت».جای این شهر رابابد درنزدیکیهای‌چم‌سیاه وچم مناف‌پیدا کرد.

از نواحی معروف بهبهان یکی نرگسزار آن است ودیگری تنگ سولك که در نه فرسنگی شمال بهبهان واقع میباشد و آن دره ایست درکوهی بمساحت نیم‌درسه‌ربع فرسنگ پر ازدرختان سرو خودرو که برخی به‌بلندی ۱۵ گز رسیده واز این جهت‌آنرا تنگ سولك گویند چه سول درزبان خوزستانی همان سرو است . مـرحوم پیرنیا اصل کلمه را صعلوك پنداشته و چون نام تنگ سروك را هم درجای دیگری دیده آنراجای دیگر پنداشته و تنك سولك را بتقلید از بارون دوید درکوه سیاه بختیاری‌نشان‌میدهد وتنگ سروك را در نه فرسخی شمال بهبهان و حال آنکه دربختیاری کوه سیاه وتنك سولکی وجود ندارد وتنك سولك وسروك هردو یکی است کـه درنه فرسنگی شمال بهبهان واقع میباشد ومردم بهبهان از چوبهای سروهابریده بمصرف ساختمان میرسانند تا در این اواخر که بریدن آنها ممنوع شد . شهرت این تنك یکی بواسطه جنگل سرو وچشمه سارها ومنظره باصفای آنجا است که از گردشگاههـای خوب شمرده میشود دیگری بمناسبت حجاریهائیست که درآنجا دربدنه کوه وجود دارد .

در فارسنامه میگوید :«سه‌بارچه‌سنك که درازی هر یك هفت وهشت ذرع وبلندی وپهنای آنها پنج شش ذرع وصورت مردمانی بسیار باوضاع مـختلفه بردرازا وپهنای این سنگها حجاری نموده ودر خوبی مانند صورتهای تخت جمشیدی ودر جانب هریك

بخط کیانی نگاشته‌اند: «از جمله اشکال آنجا یکی شکل مغی است که چیزی را تقدیس مینماید و آلتی سبحه مانند را بدور آن چیز قرارمیدهد. پانزده نفر تماشائی دردوصف بحضور آن مغ هستند، کلاه آنها مخروطی و گیسوانشان انبوه است لباس ایشان با آستینهای بلند ودوشلوار یکی کوتاه ویکی بلند میباشد ودیگر شکل یکنفر سوار است که تیرو کمان ونیزه دارد و باحیوانی مانند خرس جنگ میکندودیگر شکل زنی است که گیسوان انبوهی دارد ودر رختخواب خوابیده است وچیزی سبحه مانند در دست راست اوست و سه نفر مرد مواظب حال اوهستند وگویا این زن ملکه باشد». کارشناسان آثار باستانی این نقوش را بعصر اشکانیان نسبت میدهند.

نزدیك بتنك سروك در بالای کوه قلعه ایستکه اساس آن طبیعی وخدا آفرین است وآثار بناها وعمارات قدیمه چند درآن میباشد ومردم محل، آنرا قلعه نادر گویند ونسبت آن بنادر شاه افشار یا نادر دیگری بی دلیل است و دور نیست که این همان قلعه ناظر باشد که طبری در صفحه ۱۰۹ جلد۱۰ وصفحه ۴۳ جلد دوازده کتاب خودآنرا نام برده‌است ومیگوید: «ابوحمزه اسکاف ارجانی که ازملاحده اسماعیلیه بود آنجا و قلعه طنبور وقلعه خلاد خدرا در سال ۴۹۴ بدست آورد». در نزدیکیهای قلعه نادرقلعه دیگری استکه آنرا قلعه لکك گویند و آنهم از دز های قدیمه این حدود است. بیشترخرابی ارجان بواسطه‌تر کتازی‌های اسماعیلیه بوده که دراین‌دزها نشیمن گرفته بودند.

دهستان باوی - در شرق بهبهان واقع شده ودر سابق دوبلوك بوده یکی در شمال بنام کوه مره ودیگری درجنوب بنام باشت که پس از استیلای طوائف باوی‌تمام این خاك یکی شده وبنام بلوك باوی معروف گردیده است. درازی خاك باشت از قریه انا تا لیشتر ۱۴ فرسنك و پهنای آن از پیچاب تا خان خاد شش فرسنك است ونواحی جنوب وغربی آن گرم وقسمت شمالیش کوهستانی وسرداست. درازی خاك کوه مره از قریه دیل تا نارك ۱۷ فرسنك و پهنای آن ۲ فرسنك است، هوایش معتدل وزمینش کوهستانی است. محصولات جنگلی در آن فراوان ووسیله معاش اهالی است. مرکز دهستان باوی قصبه باشت است که ازقدیم مرکزیت داشته ودر بیست ویك فرسنگی‌شرقی بهبهان نهاده شده. سکنه این دهستان بیشتر طوائف باوی ولر زبانند لیکن در اصل از اعراب باوی‌اهواز بوده‌اند.

دهستان‌زیدان- بلوکی است در سمت‌جنوب وجنوب غربی بهبهان. درازی‌آن از قریه سیاه پوش تا غوله علیا دوازده فرسنك است و پهنای آن از دوفرسنك بیشتر نیست هوایش گرم وزمین آن حاصلخیز است. آب فهلیان وآب شولستان از مشرق آن‌وارد شده نزدیك قلعه گلاب بهم پیوندند ودر نزدیکی قریه عسکری آب خیرآباد که آن‌نیز از طرف شمال شرقی میآید در آنها ریزد و رودخانه بنام زیدان روی بغرب روان میشود آنگاه متوجه شمال غرب گردیده بخاك هندیان وارد میشود. دهات آن در دو طرف رودخانه ساخته شده وشرب و کشت آنها ازاین‌آب‌است. محصول‌این‌بلوك گندم،جو، برنج، پنبه، کنجد وبقولات است. خاك زیدان در سابق بزرگتر بوده است ودر زمان کریمخان زند بخشی از آن جزء هندیجان شده. در سال ۱۲۴۵ قمری‌طاعون، بسیاری از مردم این بلوك را هلاك کرد.

این نام بمناسبت شهر زیدان است که در این خاك بوده و آن شهر در کناره رودخانه پنج فرسنگی بهبهان نهاده بوده. خرابه‌های شهرزیدان اکنون نیز دیده‌میشود و دهی در آنجاست که آنرا زیدون گویند. این شهر درقرون نخستین اسلامی دهی بیش نبوده واز اینجهت مقدسی آنرا جزء شهرهای ولایت ارجان ذکرنکرده‌است. تنها در ذکر راهها آنرا بنام زیتان، منزلی شمرده‌است. اصطخری در ضمن ذکر مسافات آنرا دهی در سر راه ارجان بدورق شمرده است لیکن در قرنهای بعد زیدان بزرك شده و شهری گردیده بود چنانکه یاقوت حموی در جلد ۴صفحه۴۲۳ آنرا بلفظ زیتان یادنموده گوید: «تثنیه زیت که روغن معروف باشدشهری است بین ساحل دریای فارس‌وارجان» ودر صفحه ۴۲۳ آنرا بلفظ زیدان یاد میکند وگوید: «بلفظ تثنیه زید که نام مردمی است. نصر گفته که سرزمین وسیعی‌است در اعمال خوزستان متصل بنهر موسی بن محمد هاشمی». ودر همان صفحه زیر لفظ زیداوان میگوید: «دهی از دهات شوش است از نواحی اهواز بگمان ابی سعید سمعانی». بهتر از همه در این باب سخن ابن بطوطه جهانگرد معروف میباشد که در صفحه ۱۶۲ جلد یك کتاب خود گفته: «از کازران بشهر زیدان سفر کردم وآنرا زیدان گویند زیرا قبر زیدبن ثابت وزیدبن‌ارقم انصاری که هر دو از صحابه رسول خدا بوده‌اند درآنجاست و آن شهری نیکو دارای باغها وآبهای فراوان است بازارهایش ملیح و مساجدآن عجیب است ومردمش اهل صلاح و امانت ودیانت اند وازایشان است قاضی نورالدین زیدانی...». کازرانی میگوید: «قریه عسکری از قرای زیدون و اول خاك آن سامان است... و قرای زیدون از رودخانه آنها آب بجهت زراعات برداشته‌اند تابقریه‌ئی که آنرا کوت مهنامینامند وسامان وسرحد واقع است میان شیخ کعب وحاکم بهبهان و در عهدکریمخان زند نصف بلوك زیدان را بشیخ کعب مفوض داشته بودند و تاکنون بتصرف شیخ کعب است هفت قریه آباد ومعموراز بلوك زیدان بدست عمال شیوخ کعب است...».

تاریخ ویران شدن شهر زیدان معلوم نیست. نامهای دههای آن که در فارس نامه ذکر شده این است: برج حاج قنبر - چشمه مراد - چاه کنازان - چشمه شیخ - چم امیرخان - چم کرته - چم‌لطفعلی بیك - درونك - ده بیشه - سردشت - سعادت آباد - سیاه پوش - شهر زیدان - صالحك - عسکری - غوله سفلی - غوله علیا - قلعه تمیم - قلعه چعبی - قلعه گل - قلعه گلاب - گاوکده - گرگری سفلی - گرگری علیا - لنجیر سفلی - لنجیر علیا - محسنیه. دهدار نشین این دهستان قریه چم لطف علی بیك است که در کناره رودخانه مقابل خرابه‌زیدان پنج فرسنگی بهبهان ساخته شده است. ازفهرستی که‌شامل‌دهات‌زیدان‌بدست‌نویسنده افتاد غیرازدهات نامبرده تل‌چکا وقریه ابوذرذکرشده بود که درقریه‌اخیرقبری‌هست که آنراقبرابوذرغفاری‌دانندو گویااین‌جارا ربذه‌پنداشته‌اند.

قریه آسك که بجنگ خوارج ودوشاب ممتاز وداشتن آتشفشان معروف است در نزدیکیهای این بلوك بوده. اصطخری درصفحه۹۳ میگوید: «آسك قریه ایست که مسجد جامعی ندارد و در اطراف آن نخلستان بسیار است و درآنجا واقعه‌ازارقه اتفاق افتاده‌است که گویند چهل نفرازخوارج دوهزار نفر ازلشکربصره را بکشتند و دوشاب

ارجانی که بافاق حمل میشود ازآنجاست . . . » (۱)

در کتاب حدود العالم آمده :«است دهی است بزرگ ببر کوه نهاده و بر سر آنکوه آتشی است که دائم همی درخشد وحرب اززقیان آنجا بوده است اندرقدیم». اصطخری درصفحه ۹۱ گوید: «خوزستانرا درناحیه اسك نزدیك سرحدات فارس کوهی است که پیوسته آتش از آن شعله میکشد ودرشب آتش آن دیده میشود ودر روز دودآن» . یاقوت حموی درصفحه ۵۷ جلد یك مینویسد: «آسك بروزن آدم شهری است از نواحی خوزستان نزدیك به ارجان میانه آن ورامهرمز و بین آن شهر وارجان دوروزه راه است و بین آن ودورق هم دوروزه وآن شهری است دارای نخلستانها و آبها ودر آن ایوانی بلنداست ودردشتی بلندبرروی چشمه ودرمقابل آن قبری بلنداست که ارتفاع آن بصد ذراع میرسد وآنرا قباد پدر انوشیروان ساخته است ودرخارج آن ، قبر گروهی از مسلمانان است که درایام فتح شهید شده‌اند ودر این بقعه آثار پرده هاست...» مسعر بن مهلهل میگوید : «در تمام جاهائیکه دیده‌ام قبه‌ای خوش ساخت تر ومحکمتر از آن ندیده ام . . .» آثار این شهر (یا قریه بزرگ) در سمت شمال غربی بلوك زیدان کنونی و در دامنه کوه سمت شمال گرگری وغوله چهارفرسنگی خلف آباد آشکاراست وآتش فشان آسك در روزگار پیش معروف بوده وازسخن مسعودی معلوم میشود که درآن ایام خیلی شعله‌ور بوده است واکنون نزدیك بخاموشی است و جز اندك دود و روشنائی درآنجا دیده نمیشود . در فارسنامه میگوید : « در اواخر ناحیه زیدون ودرتل بلندی در میانه تلهای بلند وکوتاه قبری وگنبدی است که آنرا زاهد سوخته گویند ودرنزدیکی آن گنبدچندین شکاف درزمین است وهمیشه دودی که بوی گوگرد دهد ازآن شکافها بیرون میآید ودر شبها روشنائی دهد» . اعراب آنجا را زوبهد (زاهدکوچك) گویند .

دهستان لیراوی - که آنرا لیراوی دشت نیز گویند سرزمینی است در جنوب بهبهان کناره خلیج فارس هموار وزراعت آن کلیتاً دیم میباشد وجز آبهائی که ازچاه بالا میآورند آبی ندارد . درازی آن از شیرونك تا کنار کوه هشت فرسنگ و پهنای آن از گوبه تا بویرات پنج فرسنك است . سکنه آن طوایف لیراوی لر است. دهدارنشین آن گاهی قصبه احمد حسین وزمانی بندر دیلم بوده است . در میان آن سرزمین آهوفراوان است ولی حیوانات دیگر بواسطه نبودن آب در تابستان در آن دیده نمیشود . این دهستان همان بلوك ریشهر قدیم میباشد که یکی از بلوکات مهم ارجان بوده .

دهات کنونی آن بگفته فارسنامه عبارتست از : ابوالفتح . احمد حسین اسفندیار . امام حسن. باباحسنی علیا. باباحسنی سفلی . بابازیدی . بی انبار . بندر دیلم. بنه احمد. بنه خاطر . بنه اسماعیل . بنه سنان بویرات . بی بی حکیم . تنوب. چاه تلخ. چاه شیرین. خواجه گیر. داوری.رودآل شهاب . سیاهگان سفلی . شاه عبدالله که نزدیك خرابه بندر مهرویان قدیم قرار دارد . سیاهگان علیا . شهر ویران . شیرونك . گاودار . گربه . کره گزلوری . کناره کوه . که زرد . لیلتین . مظفری و بندردیلم هرکدام از دوتای

(۱) در خصوص واقعه خوارج شاعری گفته :
الف مؤمن فیمازعمتم ویقتلهم باسك اربعونا .

اخیر شهرکی است دارای خانه هائی که ازخشت وخاك وچوب ساخته شده.

در ریشهر که درروزگار پیشین بلوکی آباد بوده‌است شهرهائی چند مانند ارگان وسنیز ومهرویان وجود داشته ومرکز آن دارگان بوده است . مقدسی میگوید: «دارجان (معرب دارگان ودرنسخه دیگردیرجان) شهر مرکزی بلوك ریشهر است وآن شهری وسط وگشاده است » . همان نویسنده باز میگوید : « سینیز درنیم فرسنگی دریا بالای مهرویان است،بازاری دراز دارد وخوری از دریا درآن داخل میشود که کشتیها تاشهر در خور میآیند ومسجد جامع از بازار دور است ودارالاماره روبروی آن است ودارای قصرهای بسیار». مهرویان شهری بوده است درکناره دریا جائیکه اکنون مقبره امامزاده عبدالله معروف بشاه عبدالله بر پاست وآن بندر بزرك این ناحیه بوده است . مقدسی درصفحه ۴۲۵ درباره آن میگوید : « مهرویان برساحل دریاست ومسجدجامع درکناره ساحل واقع است وآبش کم است وآن بندر ولایت ارجان وخزانه بصره است و دارای بازارهای نیکو میباشد » . ناصر خسرو علوی که درقرن پنجم هجری باین شهر آمده در صفحه ۱۳۵ سیاحت نامه خود مینویسد : «بشهر مهرویان رسیدیم شهری بزرك است برلب دریا نهاده جانب شرقی و بازارهای بزرك دارد وجامعی نیکو اما آب ایشان از باران بود وغیر از آب باران چاه وکاریز نمیشود که آب شیرین دهد . ایشانرا حوض و آبگیرها باشد که هرگز تنگی آب نمیشود و درآنجا سه کاروانسرای بزرك ساخته اند هریك ازآن چون حصاری است محکم وعالی ودرمسجد آدینه آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته پرسیدم ازیکی که حال چگونه است؟ گفت یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود ولیکن دیگر هیچ امیر خراسانرا آن قوت نبوده است ودر این تاریخ که من آنجا رسیدم این شهر بدست پسران کالنجار بود که ملك پارس بوده و خواربار (ماکول) این شهر ازشهرها و ولایتها برند که آنجا بجز ماهی چیزی نباشد » .

مستوفی درصفحه ۱۷۸ کتاب نزهة القلوب این شهر را چنین ستوده است: «مهرویان بفارسی مای رویان خوانند شهریست درکناره دریا چنانچه موج دریا بکنارش میرسد . چند موضع دیگر از توابع آن است هوای گرم ومتعفن دارد اما سرحد دریاست چنانچه هرکه از راه فارس براه خوزستان رود عبورشان بر آنجا بود و در آنجا جز خرما میوه دیگر نبوده حاصلش ازکشتیها باشد وآنجا گوسفند کمتر اما بز بسیار است..»

گمان میرود که این بلوك در دوره پیش فاریاب بوده واز رودخانه هندیجان مشروب میشده است وداشتن شهرهای متعدد وآبادیهای مهم دلیل این احتمال است ومحتمل است که جایگاه شهردارگان همان باشد که اکنون آنرا شهرویران خوانند. مقدسی درصفحه ۳۵۳ میگوید: «ازارجان تا این شهر یکمنزل است واز آنجا تا مهرویان هم یکمنزل» . شهرهای این بلوك در چه تاریخ خراب شد ولران چه زمان بر آن تسلط یافته اند؟ جواب این پرسشها معلوم نیست لیکن تاکنون آثار ستونهای مسجد جامع مهرویان که ازسنك وساروج بوده است برجاست که در هنگام مد دریا زیر آب پنهان شده در زمان جزر بیرون میآید . در سال ۱۱۷۸ که کریمخان زند از خوزستان بفارس میرفت اهالی لیراوی اظهار اطاعت نکردند. کریمخان حکم بتنبیه آنها داد لیراویها بماهور ییلاقی فرار کردند

جمعی از لشکریان کریمخان بتعقیب آنان رفته برخی را کشتند وبرخی را اسیر کردند واسیرانرا در چهارفرسخی بهبهان کنار رودخانه خیرآباد بر خان زند عرضه داشتند. کریم خان حکم قتل ایشانرا صادر کرد واز سرهای آن بیچارگان کله مناری برپا ساختند. بلوك بلاد شاهپور که مرکز آن جومه نام دارد واکنون جزء کوه کیلویه استو همچنین بلوك جنابه که درگفتن آنرا گناوه وماهور ییلاقی گویند در روزگار پیش جزء خاك ارجان بوده است. کلمه گناوه که معرب آن جنابه است از کلمه گنداب آمده وجنابه شهری آبادان بوده است. ابوسعید وابوطاهر قرمطی مؤسس مذهب قرامطه از آنجا برخاسته اند عبا های نازك که اکنون آنرا جنامی گویند ودر اصل جنامی بوده منسوب به آنجا است.

تل خسرو (کوه کیلویه) - کوهستانی است در شمال ولایت بهبهان مشرق آن بخاك فارس ومغرب بولایت رامهرمز و بلوك جانکی وشمال به لوردگان پیوسته است. در روزگار پیشین آنرا رم زمیگان (از سه کلمه رم - زمی - گان) که معنی بلوك سرد است مینامیده اند ودر قرن سوم بنام کوه کیلویه معروف گردیده. اصطخری در صفحه ۹۸ کتاب خود میگوید: «اما رموم فارس پس آنها پنج رم است و بزرگتر ازهمه رم کیلویه میباشد که آنرا زنیجان میگویند». رم بمعنی محل وجایگاه است ودر آن ایام بلوکهای لرنشین فارس گفته میشده است وزنیجان معرب زمیگان است. هم او باز میگوید «امارم کیلویه که معروف است بزنیجان جای آن در سمتی است که در سرحد ولایت اصفهان است و آن حصه ای از ولایت اصطخر وحصه ای ازولایت شاهپور وحصه ای ازولایت ارجان است که حدی از آن منتهی میشود بخوزستان». کوه کیلویه اکنون بنام یکی از بلوکهای آن تل خسرو نامیده شده است.

صاحب فارسنامه میگوید: «این نامرا براین بلوك برای آن گذاشته اند که اگر کوهستان آنرا نسبت بصحرای آن در دهند از نیمه ده یك بلکه چهاریك ده یك باز کمتر باشد و گیلو بکسر گاف فارسی وسکون یاء وضم لام وسکون واو نام میوه ایست در کوهستان که در پارس آنرا گیالك ودر اصفهان گویج ودرتهران زالزالك گویند ودرخت گیالك در کوهستان این بلوك بیشتر از همه جای فارس باشد واگر آخر کلمه ای واو ساکن باشد لفظ (یه) براو بیافزایند مانند بندر عسلو وطفو ونضلو که آنها را عسلویه و طفویه ونضلویه گویند». مؤلف مذکور این وجه تسمیه را از فکر خود تراشیده وحقیقت مطلب آنست که در قرن سوم هجری گیلویه نامی ازلوار براین کوهستان فرمانروا شد واین ناحیه بنام او کوه گیلویه معروف گردید. سخن اصطخری کاملا این مطلب راروشن میسازد. نویسنده مذکور در صفحه ۱۴۹ میگوید: «یکی از پادشاهان رموم که همیشه از یك تا سه هزار نفر بر درخانه های ایشان لشکر حاضر است مهرگان پسر روزبه پادشاه زمیگان است وآن رمی استکه رم گیلویه مشهور شده ومهرگان پیش از گیلویه بوده و شأن و شوکتی از گیلویه بالاتر داشته پس از مهرگان برادرش سلمه بجای او نشست گیلویه که از مردم خمایگاه سفلی از ولایت اصطخر است نزد او آمد و بخدمتگذاری پرداخت چون سلمه بمرد گیلویه آنجا راتصرف کرد وکارش بجائی رسید که این سرزمین را بنام اومیخوانند وبزرگی اوچنان شدکه با خاندان ابودلف رقیب گردید و معقل بن

عیسی برادر ابودلف را بکشت وچون ابودلف خبردار شد آهنك او نمود واورا گرفته سرشرا جدا کرد تا روزیکه دوره خاندان ابودلف سپری شد. این سر نزد ایشان بودودر جنگها آنرا بالای نیزه نموده در جلوی لشکر میکشیدند وکاسه آنرا نقره گرفته بودند. چون احمد بن عبدالعزیز در زرقان از دست عمرولیث شکست خورد سر گیلویه بدست عمروافتاد. ریاست این رم تاکنون درخاندان گیلویه است».

جغرافی نویسان اسلامی این سرزمین را با این بزرگی واهمیت اقتصادی و نظامی کمتر ذکر کرده وآنان که چیزی در خصوص آن نوشته اند بسیار کوتاه و مجمل برگذار کرده اند.

حمدالله مستوفی درصفحه ۱۷۶ کتاب نزهة القلوب میگوید: «جبل جیلویه ولایت بسیار است وقهستان (کوهستان) ونواحی فراوان دارد بالرستان پیوسته است وهوایش



۸۸- هادی خان رئیس ایل دشمن زیاری. درعکس ملاقباد سی سختی ازطایفه بویر احمد نیز دیده میشود.

سرد سیر وآبش بسیار بوده ودرختان بی شمار ومیوه بسیار دارد وشکار گاههای نیکو دارد ومردم آنجا شافعی مذهب وسنی اند». در همان کتاب چاپ لیدن صفحه ۱۹۹ این عبارت دیده میشود: «کوه گیلویه ولایتی مشهور است ودرآن کوهستان بسیار از حساب ملك فارس است واز جمله کوه دنا. گویند کیخسرو در آنکوه در دمه هلاك شد». از تپه ها وخرابه های بسیاری که در خاك تل خسرودیده میشود، پیداست که دراین سرزمین شهرها وآبادیهای متعدد بوده است نهایت آنکه چون از راههای عمومی دور بوده نام آنها آنگونه که باید درکتب تاریخ وجغرافی ذکر نشده است.

بگفته مؤلف فارسنامه: پیش از استیلای الوار این منطقه بسه بلوك تقسیم میشده است: ۱ - بلاد شاهپور. ۲- تل خسروی. ۳ - ناحیه رون. پس از خرابی شهر ارجان

ودست یافتن ایلات لر بر سراسر اراضی کوه گیلویه حدود قدیمی آن بهم خورده وهر طائفه بزور خود مسافتی ازدشت و کوهستانرا تصاحب کرد ونامی بر آن گذاشت.توضیح مسئله مستلزم آنست که از طوایف الوار ذکری گردد تا تقسیمات اراضی بهتر روشن شود . الوار کوه گیلویه سه ایلند اول ایل آقا جری‌است که از تیره‌های افشارو بیگدلی وتیلکووجامه بزرگی وچغنائی وداودی وشعری وقره‌باغی وگشتیل‌ولر تشکیل شده‌و در حومه بهبهان زندگانی میکنند . دوم ایل باوی که از اعراب باوی اهوازند و آنان خاك باشت و کوه مره را تصاحب کرده‌اند .سوم ایل جاکی وآن بردوقسمت است:چهار بنیچه ولیراوی• چهار بنیچه از چهارطائفه تشکیل‌شده: بویر احمد•چرام•دشمن‌زیاری نوئی که هریك مقداری از خاك کوه گیلویه را متصرف شده ومنطقـه ای برای خود تشکیل داده‌اند. لیراوی نیز دوقسمت شده لیراوی دشت که بلوك وشهر بهبهان‌درناحیه آنهاست ولیراوی کوه . لیراوی کوه چهار شاخه شده: بهمئی•شیرعلی•طیبی•یوسفی• ایل شهروئی شاخه‌ای ازشیر علی است . در نتیجه خاك کوه گیلویه بهفت ناحیه منقسم شده وما نخست در باب بلاد شاهپور وتل خسروی ورون شرحی نوشته آنگاه بـذکر نواحی‌هفت‌گانه میپردازیم.

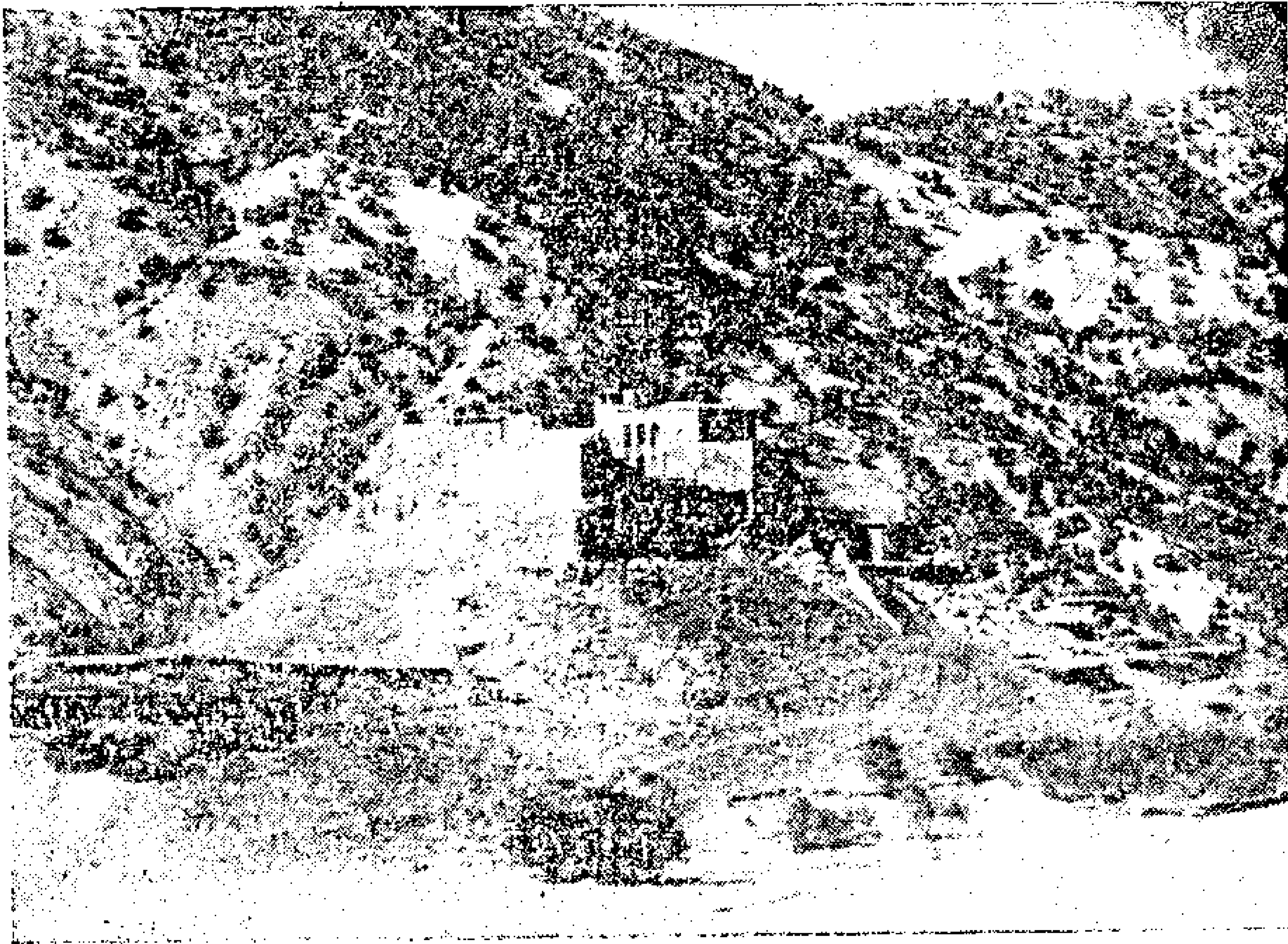
بلاد شاهپور میانه مشرق وشمال بهبهان واقع است .مؤلف فارسنامه میگوید « درازی آن از قریه شاه بهرامی تا قریه مجلسی ۱۶ فرسخ وپهنای آن از دیشموك تاقریه آرو چهارده فرسخ . از جانب مشرق وشمال محدود است بناحیه رون واز مغرب بناحیه‌حومه ارجان واز طـرف جنوب بنواحی باشت وجانب جنوبی وهمه جوانب دیگر این ناحیه تا چهار پنج فرسخ گرمسیر است واز بی اهتمامی اهالی آن نخل و نارنج دیده نمیشود و قصبه این‌ناحیه‌قریه‌دهدشت است وبمسافت هشت فرسخ از بهبهان دور افتاده است و در کوهستان شمالی این ناحیه برف از سالی بسالی بماند.کشت وزرع گرمسیری این‌ناحیه گندم وجو دیمی وفاریابی وپنبه وشلتوك و کنجد ونخود است وسردسیری آن گندم و جو آبی از رودخانه‌وچشمه است و ناحیه بلاد شاهپور در میانه الوار قسمت گشته‌وهرطائفه قسمتی را تصرف نموده‌اند».

بلاد شاهپور از نواحی خوش آب وهوا ومعروف ایران بوده است وشهرحاکم نشین آنراجومه مینامیده‌اند .مقدسی در صفحه ۴۲۵ در باره آن میگوید «شهری کوچك است وآب‌شرب مردمش ازجوئیست و نام بلوك آن بلاد شاهپوراست وآن شهر کی است کوهستانی وپاکیزه مانند غوطه دمشق .گویند شاهپور بن‌فارس بر تمام شهرهائیکـه در خوزستان وخراسان آباد کرده بود ترجیح میداد ودر آنجا مرد وبگور شد».حدود بلاد شاهپور گویا در قدیم وسیع‌تر از آن بوده که مؤلف فارسنامه گفته است.چه‌مبینیم اصطخری در صفحه ۱۱۰ قسمت بالای هندیجانرا که‌اکنون بلوك زیدان گویند‌هندیجان شاهپوری ـ نامیده است وقسمت پائین آنرا که تاکنون هندیجان نام دارد ـ هـندیجان ارجان ـ ذکر میکنند .

اسکنـدر بیك ترکمان در صفحه ۱۹۹ عالم‌آرای‌عباسی دهدشت را حکومت‌نشین کوه‌گیلویه میشمارد وپیداست که در آن ایام دهدشت شهری معتبر بوده وافشارها که‌در

آن روزگار بر اینحدود فرمانروائی میکرده‌اند آنجا را مرکز خود قرار داده بودند. اما پس از پراکنده شدن آنان دهدشت از اهمیت بیفتاد وسکنه آن در نتیجهٔ گزندالوار ونا‌امنی متفرق شدند. سپس که قلندری بنام اسمٰعیل میرزای‌صفوی در کوه گیلویه‌ظهور کرد والوار دستگاه پادشاهی برای اودرچیدند،نخستین‌کارش تصرف شهر دهدشت بود که مرکز این نواحی شمرده میشد .بعد از ویران شدن دهدشت مرکزیت کوه گیلویه به بهبهان انتقال یافت .مؤلف فارسنامه در باره دهدشت شرحی آورده که‌ما آنرادرپائین نقل میکنیم .

ناحیه ده دشت ـ این ناحیه را در قدیم بلاد شاهپور میگفتند و چون الـوار کوه گیلویه توابع بلاد شاهپور را در میانه خود قسمت نمودندچند قریه راباقی گذاشتند



۸۹ ـ یك‌منظره زیبا در گاله دیشموك

و اکنون آنها را دهدشت میانه گویند درشمال ومشرق بلاد بهبهان .درازی آن‌ازدزك تا سر بور سه فرسخ بیشتر وپهنای آن از آزادگان تا قریه‌بوا دوفرسخ است.هوای این ناحیه مانند داراب و کازرون است ونخل ونارنج را بخوبی میپرورانند وچند درخت نخل کهنه باقی مانده است و صحرای دهدشت آکنده از درخت‌کنار است.کشت وزرع این ناحیه دیمی است‌وقصبه آنرا سیزده‌هشت. گویندهشت فرسخ از بهبهان دور است‌نزدیك بدوهزار درب خانه دارد که سالها بی اهل بوده وچون تمام عمارات‌دهدشت را از سنك وگچ ساخته‌اند آن ایستاده است و آب خوردن تمام اهالی دهدشت از گاو چاه مشهور

بدولاب است و تاکنون گاوچاه باقی است و آب شیرین و گوارا دارد و آب چاه خانه‌ها تلخ و شور و ناگوار است .

«در قصبه دهدشت مانند شهر هـای بزرگ مسجد جامع وچندین مسجد دیگر و حمام بزرگ و کوچك وبازارها وکاروانسراهای مرغوب تاجر نشین بوده وتاکنون‌خالی از اهل باقی است و بیشتر عمارتش محتاج بتعمیر نیست و در جانب مشرقی آن مدرسه وسیعی بوده است که‌اکنون بیشتر حجرات آن خراب است برای اینکه این قصبه‌درمیانه سه شهر شیراز واصفهان وشوشتر افتاده وقرب جوار بدریای فارس دارد،کاروانها متاع هندوستان وفرنگستانرا وارد دهدشت کرده برای تجارت حمل‌اطراف مینمودند .دوری دهدشت از شیراز چهل وپنج فرسخ واز اصفهان نزدیك به پنجاه فرسخ واز شوشتر باز نزدیك پنجاه فرسخ واز بندر دیلم هیجده فرسخ‌است ودر زمان آشفتگی سلسله‌سلاطین زندیه الوار چهار بنیچه کوه گیلویه این قصبه معمور را غارت‌کرده اهالی آنرا متفرق نمودند و برای آنکه در شهرها معامله وداد وستد داشتند هر کس بمناسبتی در شهری قرار گرفت ودر کمتر شهری‌است که جماعتی از تجار دهدشت متوطن نباشند » .

«در سال‌هزارودویست وهشتاد و یك هجری که حکومت کوه‌گیلویه بنواب اشرف والااحتشام‌الدوله سلطان مراد میرزا قاجار قرارگرفت . در تمام قصبه دهدشت ساکن داری ونافخ ناری نبود واز اهتمام نواب معزی‌الیه تاسال هزار ودویست وهفتاد وپنج نزدیك بپانصد خانوار در دهدشت مسکون‌بوده‌اند بنای تجارترا گذاشتند وچندین‌کاروان متاع هندوستانرا باصفهان رسانیدند. در سال ۱۲۹۱ که باز عودبایالت فرمود این‌قصبه را ویرانه دید پس باهتمام تمام‌تا سال۱۲۹۸باز صورت آبادی گرفت و بعد از آن‌خبری نیست ». از دهات آن مؤلف فارسنامه ۱۳ ده نام میبرد باین شرح : اردکان، پشت‌بر ، بوا. چنگلوا (سنقرآباد) ، دزك، چارمه، چاره بردی ، دست خضر ، داك، روشن آباد سربر ، سرمور ، لوادر ،که‌گویند بیشتر آنها خراب است .

ناحیه تل خسرو که آنرا بلوك رودخانه نیز میگویند میانه شمال ومشرق بهبهان واقع واز سردسیرات کوه‌گیلویه است .مؤلف فارسنامه در باره‌آن میگوید: «درازی آن ازسراب نابه تا قریه نارمه هفده فرسخ وپهنای‌آن از شش فرسخی نگذرد ودر دو جانب مشرقی ومغربی رودخانه سراب نابه‌است. جنوبی این ناحیه را سر رود گویند که ابتدای رودخانه است وجانب شمالی آنرا دم رود که آخر رودخانه است . جریان آب رودخـانه از جنوب بشمال است ومیـانه را میان رود و این ناحیه محدود است از جانب مشرق ببلوك وزگرد وسرحدشش ناحیه واز شمال بنواحی بختیاری و از مغرب بناحیه رون و از جانب جنوب بنواحی ممسنی ودر سر رود این ناحیه با بسیاری آب از سردی هوا برنج وپنبه وکنجد بعمل نیاید ودر میانه رود ودم رود انواع حبوبات‌بخوبی بعمل بیاورندوقصبه این‌ناحیه‌را گنجه گویندکه بمسافت ۲۴فرسخ از بهبهان دورافتاده است‌واین ناحیه را تل خسروی برای آن‌گویند که در میانه اهالی کوه‌گیلویه مشهور است که‌شاه کیخسرو کیانی برتل‌بلندی در این صحرا بنشست‌واهالی ایرانرا بخواست وشاه‌لهراسب را ولیعهد سلطنت خود فرمود ودر شمال‌گنجه بمسافت‌دوفرسخ چشمه‌ایست که آنراچشمه

بشو گویند واین کلمه فعل امر از شستن باشد یعنی از جانب خدای‌تعالی وحی بکیخسرو رسید که در چشمه تن‌شوئی و غسل بعمل بیاورد و در میانه مشرق وشمال‌گنجه بمسافت دوفرسخ کتلی است بمعنی گردنه وعقبه که بزبان اهل کوه گیلویه مله‌بیژن گویند ودراین کتل بیژن وهمراهان کیخسرو ازباد وبرف هلاك شده‌اند وتاکنون در مله بیژن برفهای بی‌اندازه میبارد وباد های سخت میوزد وگاهی خر وآدم را از بلندی بزیر انداخته و کشته است» .

ناحیه رونـ درسمت شمال‌شرقی بهبهان‌واقع وسردسیر ترین نقاط کوه گیلویه است . این ناحیه در دوره ساسانی تابستان نشین طوائف شبانکاره بوده است وآنان طوایفی بوده‌اندکه شبانی‌کره اسبهای پادشاه بآنان واگذار بوده وباین مناسبت‌آنانرا شبانکاره مینامیده‌اند. درفارسنامه آمده «درازی آن از صحرای دشت رون تا قلعه اینکه قلعه‌الله گویند۳۲فرسخ، پهنای آن از قریه جابن تا طسوج‌که‌آنراتل نیز میگویند ۱۷ فرسنك محدود است از جانب مشرق بناحیه تل‌خسروی واز طرف شمال ومغرب بنواحی بختیاری وازجنوب بناحیه بلاد شابور ودر این ناحیه مرغزارها وچشمه‌ها ورودخانه‌های گوارا که مرتع چندین هزار اسب‌و گاومیش وگاو و گوسفند تواند بود وقصبه این‌ناحیه را رون گفته اندکه بمسافت بیست وسه فرسخ از بهبهان دور است واین ناحیه در میان طوائف الوار کوه گیلویه قسمت گشته . هرطائفه قسمتی از آنرا تصاحب نموده است . اینك مادرپائین ازنواحی هفتگانه کنونی کوهگیلویه گفتگو میکنیم».

۱ـ ناحیه‌بویراحمد . در فارسنامه آمده « طایفه بویر احمد ناحیه تل خسروی وچندین محل از ناحیه بلاد شاهپور ونـاحیه رون را متصرف شده تمامی آنها بناحیه بویر احمد مشهور گشته است واین ناحیه میانه شمال‌ومشرق بهبهان است . درازی‌محالی که از بلاد شابورکه از گرمسیرات پشتکوه است برای قشلاق‌زمستانه گرفته‌اند ازقریه آرو تا قریه ورکوهك شش فرسخ پهنای آن ازخرکده تا سوزگان سه فرسخ .قصبه این محال قریه دوراهان است بیست ودوفرسخ از بلده بهبهان دور افتاده است وتـمام این محال ییلاقی وسرد سیراست وکوهستان واگر زراعتی کنند باید تخم آنرا در ماه سنبله زرع نمایند ودر ماه اسد.سال دیگر دروکنند ودر میانه محال ییلاقی بویر احمد وقشلاقی آنها نه فرسخ است‌که در تصرف طائفه چرام است. وطائفه بویر احمد نزدیك بدوهزار خانوار وتیره‌های آن از اینقرار است: آقائی ، اردشیری ، اولاد میرزاعلی ، بابا ملکی ، باده لوئی ، باتولی ، برافتابی ، ناس احمد ، تامرادی ، جلیلی ، خلیلی ، سر کوهك . شیخ‌عمو، عباسی ، گودرزی،نگین تاجی ،مشهدی، کلانتر بزرك، بویراحمدی از تیره اردشیری است.

ودر اوائل قرن سیزدهم هجری ناحیه بویر احمد بدومحال تقسیم گشت . تفصیل قضیه آنکه کلانتری بویر احمد در زمان زندیه بهادی خان نامی واگذار شد کـه چندی هم ضابط تمـام طوائف چهار بنیچه بود وپس از اومحمدطاهر خان پسرش بجایش‌نشست ومحمد طاهر خان خاك بویر احمد را دوقسمت نمود آنچه را که از محال بلاد شاهپور در دست داشت بعلی محمد خان پسر بزرگتر خود داد واین ناحیه‌همین است که بنام‌بویر

احمد گرمسیری شهرت یافته است وآنچه را که از تل خسروی ورون متصرف بوده بعبدالله خان وخداکرم خان دوپسر دیگر خود داد وشرط نمود که هیچکدام در حـوزه دیگری مداخلتی ننماید . واین قسمت بنام بویر احمدسرحدی (سرد سیری)معروف‌میباشد.

تیره های بویر احمد گرمسیری بگفته فارسنامه عبارتست از : آرو، آب شیرین ، بلند بیشه ، بویری ، دره شور ، بی‌منجکان ، جاکی، خرکده ، سناگون ، سوزگان ،سولك، قیلگاه ، قلعه دز ،گرده ،گلیان ،کلگه بهن ،کمپوش ،نازکان ، درکوهك . وبیشتر این قراء خراب است وقصبه آنها آرو است .دههای بویر احمد سرحدی که در خاك تل‌خسروی ورون است اینها میباشد : آب گرمان ، بابکان ، باغ ملك ، پدوران،براشکفت ،براق، بلوط‌کاران ، چنار ، جوزار ،جوکار ، چیتو ، دراهان ، ولی گردو ، دورود ، ده ابراهیم ده ملاغلام ، دیلگـان، رود دشتی، کره ،گنجه ،گیسار ، لواب ، لما، مارکان، محمد قلی، محمود آباد ، منج،منگر، مهریان‌نارمه،نرم آب ، یاسیج . قصبه این قسمت قریه دراهان است. از سراب تابه جوئی بر میخیزد که آب آن از ۲۰ سنك بیشتر است وقریه دراهان که مرکز بویر احمد سرحدی است در منتهای آبچنار وصالحان واقع‌شده وقریه‌درود در محل تلاقی رودخانه تل‌خسروی وفلارود واقع میباشد.

۳ـ ناحیه‌چرامـ در فارسنامه آمده:«این‌طائفه چندین‌محل از ناحیه بلادشاهپور وناحیه رون کوهگیلویه را تصاحب کرده واین محل بناحیه چـرام مشهور گشته ومیانه شمال ومشرق بهبهان افتاده است .درازی آن از قریه بابایاری تـا قریه تلگرد هشت فرسخ وپهنای آن ازکوه ساورز تاباغستان گشتاسب سه‌فرسخ است . قصبه این ناحیه تل گرد است که ده فرسخ از بهبهان دور افتاده استآنچه از ناحیه‌رون است همه‌سردسیر است وآنچه از ناحیه بلاد شاپور است‌گرمسیر واسامی تیره‌های طایفه چرام براین وجه است : بکلر، بناری ، بیرد خوری، تارمونی ، حسام‌بهاءالدین ، ویلگون ، شیخ گلبار ، گشتاسب کمانکش ، مسیح شاهی و شماره خانوادهای طایفه‌چرام بششصد هفتصدنرسد وکلانتر بزرك چرام از تیره بکلر است واین ناحیه مشتمل است بیانزده قریه وبیشتر آنها خراب است ».

تمام ده‌های‌ناحیه چرام بگفته‌فارسنامه اینست :ارند ،الغ چین علیا ،الغ چین‌سفلی، بابا یاری ، باغستان‌گشتاسب، بلوك فشیان ، تسی، تل‌گرد، تنبی، دولت آباد ، ریمان دان، شیخ حسین ، شیخ‌گلبار ، منجر (منگر)، نرباب، بلوك فشیان که آنـرا بیشه فشیان نیزگویند سمت جنوب تل‌گرد واقع وجنگلی از درختان گوناگون است . در فارسنامه آمده:«در قدیم بساتین‌اهل دهدشت بود بمسافت‌دوفرسخ ونیم میانه جنوب مشرق‌دهدشت است در دامنه کوهی افتاده است چندین چشمه آب شیرین و گوارا در میانه آن بساتین جاری است و باین سبب درختهای تنومند خرم میوه دار و بی میوه فراوان دارد لیکن میوه های آنها لطافتی ندارد بسیار کوچك است.بعد از خرابی دهدشت به مرور دهور درختهای‌اصلی این بساتین تمام شد و از هسته میوه‌های آنها درختی برپا گشت ومشهور است که ثمر درخت از هسته روئیده نا نجیب افتد و این بساتین از بسیاری درخت و نی زار جنگلی گشته که از همه جای آن عبور ممکن نشود.درازی و پهنای آن نزدیك به نیم فرسخ در نیم فرسخ میشود ».

شیخ حسین وشیخ گلبار مزار دونفر از مشایخ طریقت است که در آن دوقریه‌واقع میباشدودولت آباداز بنای‌سلطان‌اویس‌میرزا‌است که‌در نزدیکی‌قریه شیخ گلبار ساخته‌شده.

در فارسنامه آمده :«دولت آباد درهشت فرسخی مشرق کل‌گرد است در سال هزار و دویست ونود ویك نواب اشرف والااحتشام‌الدوله سلطان‌اویس میرزاقاجار برای‌نشیمن تابستانی خود خانه وسیعی ازگچ وسنك بساخت واز چوب چنارهای خدا آفرین که در کنار رودخانه‌طسوج‌روئیده آنها را پوشش فرمود وحمامی درکمال تنقیح وحوض‌بزرك وباغچه‌های پر ازگل ورياحين در آن‌عمارت احداث نمود ونامشرا دولت آباد گذاشت پس هریك از همراهان نواب معزی‌الیه درگرد آن خانه عمارتی‌بساخت وصورت‌آبادی بهم رسانید واز اول جوزا تا آخر ماه‌میزان درآن عمارتها منزل مینمودند وباینوسیله شوریدگیهای پشتکوه والوار را آرام میفرمود».

ناحیه‌دشمن‌زیاری ـ درفارسنامه آمده «طایفه دشمن زیاری چندین محـل از ناحیه بلاد شاهپور وناحیه رون کوهگیلویه را تصاحب کرده آنها را ناحیه دشمن‌زیاری گفته‌اند واین ناحیه میانه شمال ومشرق بهبهان است درازی آن از مورزرد تا قلعه‌گل هشت فرسخ پهنای آن از دوفرسخ سه فرسخ نگذرد و قصبه این ناحیه قلـعه‌گل است دوازده فرسخ از بلده بهبهان وچهار فرسخ ازقصبه دهدشت دورافتاده است ...دشمن زیاری کوهگیلویه دوقسمت میباشد که یکیرا الیاسی ودیگریرا گشتاسبی گـویند وهر یك چندین تیره گشته... واین ناحیه مشتمل است‌بر۱۰ قریه». نام‌قراء آن بگفته نویسنده مذکور این است : آب‌زیر ۰ چارراه ۰ ولی کمال ۰ قلعه گل ۰ قلاکلات.سبزه‌میر ۰ شیخ‌عباس. گچی ۰ گل اسفید ۰ گچی زرد ۰

۴ ـ ناحیه‌نوئی ـ درفارسنامه چنین‌آمده: «این طایفه مانندطوائف دیگر جاکی چند محل از ناحیه رون وچند محل از ناحیه بلاد شاپور تصرف نموده اند واین محال بناحیه نوئی شهرت یافته است واین ناحیه میانه شمال ومشرق بهبهان است درازی آن از صحرای جوخانه تا قریه تولیان هفت‌فرسخ پهنای آن از قریـهٔ سر فاریاب تا قریهٔ گوشه سه فرسخ است وپنج قریهٔ دیگر درکنار رودخانهٔ خرسان در تصرف ایل نوئی است ودرازای آنها چهار فرسخ پهنای آنها از نیم فرسخ نگذرد واسامی براین وجه است پوله وچاین وده زیر وده هاشمی ورند قلندری واین پنج قریه ، هوائی درکمال اعتدال دارد ومحال دشمن زیاری میانه ناحیه نوئی واین پنج قریه افتاده است واسامی تیره‌های ایل نوئـی از اینقرار است : پاپی ، جلاله ، دره موردی ، دلاوری ، زنگنه ، زیلوئی که مسکن آنها درپنج قریه کنار رودخانهٔ خرسان‌است.شیخ تیلگان ، شیخ‌هابیل محمود شاهی ، مهوینی ، وقصبه وکلانتر نشین این ناحیه پلی است نه فرسخ از بهبهان ویك فرسخ از دهدشت دور است وکلانتر این طایفه در اواخر سلاطین‌زندیه هادی‌خان نوئی از تیره محمود شاهی بود ۰۰۰۰ وناحیه نوئی مشتمل است بر هفده قریه آباد ».

اسامی قراء نوئی بگفته فارسنامه این است پلی ، پوله ، میرزا ، تولیان ، چاین ، چقل ، دوزیزکان، ده زیرنا ، ده هاشمی ، رند قلندری ، سراج ،سرفاریاب ، سمعان، شیخ‌هابیل گوشه ،لگین ، ماندان.

ناحیه بهمئی - در فارسنامه آمده‌است که: «ایل بهمئی چندین ناحیه ازمحل رون راکه در جانب شمالی بهبهان است تصاحب کرده بناحیه بهمئی شهرت یافته است درازی این ناحیه ازکوه غاران تاکوه انجیره ۱٤ فرسخ پهنای آن از قلعه اعلی مشهور بقلعه الاتا قریه فارتك ۹ فرسخ وتمام ناحیه بهمئی کوهستان سردسیر پرچشمه ورودخانه شیرین وگوارااست ومحل کشت وزرع ندارد وعموم این کوهستان در قدیم باغستان انگور و انجیر دیمی بود و اکنون آثار آنها باقی است و فصل زمستان در نواحی بختیاری و رامهرمز قشلاق کنند ومعیشت وزندگانی آنها از بلوط وبن‌وبادام کوهی و کثرت شکار است ومالیات دیوانی را نتاج اسب وخر وگاومیش‌وگوسفند وگاو ادا کنند- مردمانش ساده لوح ووحشی ودلیر که ده نفر تفنگچی را با صد نفر تفنگچی بختیاری برابر گرفته‌اند ودر وقت جنك برهنه باشند که چون پاره جامه باگلوله تفنك در بدن فرورود البته ناسور کند وگلوله سرب سالها در بدن بماند وآسیبی نرساند».



۹۰ -امام قلیخان بهمه‌ای یکی از رؤسای ایل بهمئی

در این ناحیه وسیع بیش از چهار قریه وجود ندارد که در حقیقت چهار قلعه‌است. ۱ - دیشموك چهارده فرسخ میانه شمال ومشرق بهبهان ۲ - فارتك سیزده فرسخ میانه شمال ومشرق بهبهان .۳- قلعه اعلی هفده فرسخ شمال بهبهان.٤ - ممبنی ۸ فرسخ شمال بهبهان . طائفه بهمئی دودسته‌اند: احمدی ومحمدی واین دودسته چند تیره اندبوالعباس، بناری، بیژنی، جلیلی ، خلیلی ، رود تلخی ، علاءالدینی ، عمله کلاه گج .کماهی، محمد میسا ، نریمیسا و شماره آنان از سه هزار خانوار بگذرد و کلانتری آنها در تیره نریمیسا است .

ناحیهٔ طیبی- در فارسنامه‌آمده : «این جماعت چندین محل از بلاد شاهپوروناحیه رون را تصرف کرده بنام ناحیه طیبی شهرت یافته است واین ناحیه طیبی میانه شمال‌و مشرق بهبهان است درازی آن ازسه‌گنبدان تا قلعه رئیس هشت فرسخ پهنای آن ازقلعه

تروتا آلمان شش فرسخ و قشلاق زمستانه ایل طیبی در محل بلاد شاپور است وییلاق آنها ازمحل رون است. کشت‌وزرع آنها در بلاد شاهپور گندم وجووپنبه وبرنج وکنجد آبش از رودخانه وچشمه است کلانتر نشین آن‌قصبه لنده است ده فرسخ ازبلده بهبهان وپنج فرسخ از قصبه دهدشت دور است••••واین ناحیه مشتمل‌است بر بیست قریه‌خراب وآباد». طائفه طیبی به تیره های زیر منقسم است : اولاد تاج‌طیب . تاحسین شاهی،



۹۱ عبور کاروان از دامنه‌های سخت کوه کیلویه

تا رضائی ، تاعین علی . تاماولی ،تامرادی، تاویسی ،چارگاهی ، خواجه وزکی ، تنبل شهرود ، سماعیلی ، عالی طیب ، قنبری ،کرائی ،گیوه چرمی ، ناصر طیب . نامهای دهات ناحیه طیبی بگفته فارسنامه اینهاست : اروه ، الوند ، ایدنك ، ترتو، تلخ آب ، چارروسا، چادرده، چاین، دالان ، رون ، زنگل شاه ، سوق ، سه‌گنبدان ، عاجم، کلات، لنده ، لیرکك ، مال ملا ،موگرمان ، منگرو. رون همان قصبه قدیم این ناحیه است که اکنون یکی از دهات طیبی‌میباشد .

ناحیه ایل یوسفی- در فارسنامه آمده:«از قدیم‌تا سال ۱۲٥٦ که میرزامنصور خان والی بهبهان وفات یافت نزدیك بهفتصد خانه بودند در حوالی تنك سروك وماغر که دوازده فرسخ میانه مغرب وشمال بهبهان است .قشلاق ودر نزدیکی برم آلمان یعنی دریاچه آلمان که در اصل از ناحیه رون است ییلاق داشتند و چندین سال است

پراکنده اکناف بصره وعربستان گشته‌اند . هفتادهشتاد خانواده دیگرازآنها باقی‌است وکلانتر این ایل جعفر خان یوسفی پسر علی مرادخان یوسفی است واین ناحیه مشتمل است بر چهار ناحیه‌خراب‌آلمان چهار فرسخ شرقی تنك سروك است .اوسل سه فرسخ مشرقی تنك سروك است . قلات شش فرسخ مشرقی تنك سروك است .کوف‌پنج فرسخ مشرقی تنك سروك است.».

ولایت رامهرمز- کلمه رامهرمز از دوجزء ساخته شده که معنی دومین آنها معلوم‌است .اما جزء اول که رام باشد در فرهنگها بمعنی خوش وخدا وفرمان بردارآمده است .یاقوت حموی در ذیل کلمه رامهرمز آنرا بمعنی مراد ومقصود گرفته واین معانی را بشهرهائیکه‌کلمه رام جزء نام آنهاست مانند رامهرمز ورامجرد ورام اردشیرمناسبت چندانی نیست .مرحوم هدایت در شرح کلمه رام اردشیر احتمال داده که رام در اینگونه کلمات بمعنی شهـر وبنا باشد واین معنی باینجا ها بیشتر مناسبت دارد واینکـه یاقوت کلمه رم را که یقیناً همان رام است بمعنی منزل ومحل گرفته شاهدی بجهت صحت این احتمال است .

ولایت رامهرمز در تشکیلات‌قدیم تمام خاك بختیاری‌را از شمال تـا جنوب‌شامل بوده است .مقدسی در صفحه ۴۰۳در اینخصوص‌میگوید:«واما رامهرمز پس آن‌ولایتی است در سرحد فارس با صفا وکـوهستان وآبادان . نخلستان‌وزیتون وحبوب در آن فراوان است واز دشت خوزستان بهره آن‌کم . مزارع نیشکر ندارد واز آبهای‌کارون بآن نمیرسد وآنرا نهری علیحده است . از شهرهای آن سنبیل – ایذج تیرم (نیرم‌خل) تازنك ،لان عروه، بابج ،کوزوك(کوروك کودرك خل) میباشد وهمگی این شهرهـا کـوهستانی وبزرك است » . بیشتر این شهر ها در جانکـی وخاك بختیاری کنونـی واقع بوده است .

در این ایام تنها جانکی گرمسیر در این ولایت داخل میباشد و ما از جانکی در شرح ولایت بختیاری گفتگو خواهیم کرد. سخن مادر اینجا راجع برامهرمز اصلی‌است ولایت رامهرمز ازسمت شمال‌بجانکی بختیاری وحدود شوشتر واز مشرق میزندبنواحی کـوهگیلویه وجانکی واز سمت مغرب بولایت اهواز پیوسته است واز جنوب بیلـوك جراحی وحدود بهبهان. درازی آن از معدن نفت سفید تا قریه جولکی۶۴ میل وپهنای آن از شاردین تا قلعه شیخ ۲۱ میل است،این ولایت بضمیمه جانکی درتشکیلات‌کنونی ازولایات درجه سوم است .

شهر رامهرمز – واقع در دشت است وآن در قدیم شهری بس بزرك ودارای بازارهای باصفا وکتابخانه مفصل بوده است . مقدسی درصفحه۴۱۴میگوید: «رامهرمز شهری بزرك است ودارای بازار های زیاد وخوبیهای بسیار ومسجد جامع پاکیـزه ای داردکه بازارهای بسیار نیکواز بناهای عضدالدوله نزدیك آن است ومن بهتر ازآنها بازاری ندیده‌ام زیرا بسیار لطیف وظریف ودارای نقاشیها وسنگفرشها میباشد وآنها را سقف بندی کرده‌اند واین بازارها که محل بزازان وعطاران است در هائی دارد که در شب آنها را میبندند ودر بازار بزازان قیصریه‌های نیکوئیست وآب مـردم شهر از

نهرو چاههاست وآب نهر بنوبت تقسیم میشود ونخلستانها وباغها شهر را فرا گـرفته است. در آنجا کتابخانه‌ایست مانند کتابخانه بصره که هردورا ابن سوار تأسیس کـرده است وحقوقی قرار داده است برای اشخاصیکه در آنهاکار میکنند ولی کتابخانه بصره آبادتر است وکتب آن بیشتر ازکتابخانه رامهرمز، بیوسته‌شیخی است که بمذهب‌معتزله تدریس میکند .ومصلی شهر دریکطرف‌بین‌خانه‌هاست ورامهرمز شهری است‌مهم‌الانکه مردمش در شبهای تابستان اززیادی پشه محتاج پشه‌بند میباشند ... وراههای آنطرفها صعب‌العبور است واعراب بدان احاطه دارند وطبایع پستی‌در آنجادیده میشودوروستای وحشی صفتی دارند».

این شهر در قرون وسطی بواسطه تاخت وتاز خوارج و اعـراب چنانکه مقدسی اشاره نموده قدری کوچکتر از پیش شده بود . حمدالله مستوفی در باره آن مینویسد :

«رامهرمزازاقلیم‌سوم است ... هرمز بن شاپور بن‌اردشیرساخت ورامهرمز خواندندبرور رامز شدشهری وسط‌است‌هوای‌گرم دارد حاصلش غله وپنبه ونیشکر فراوان بود».

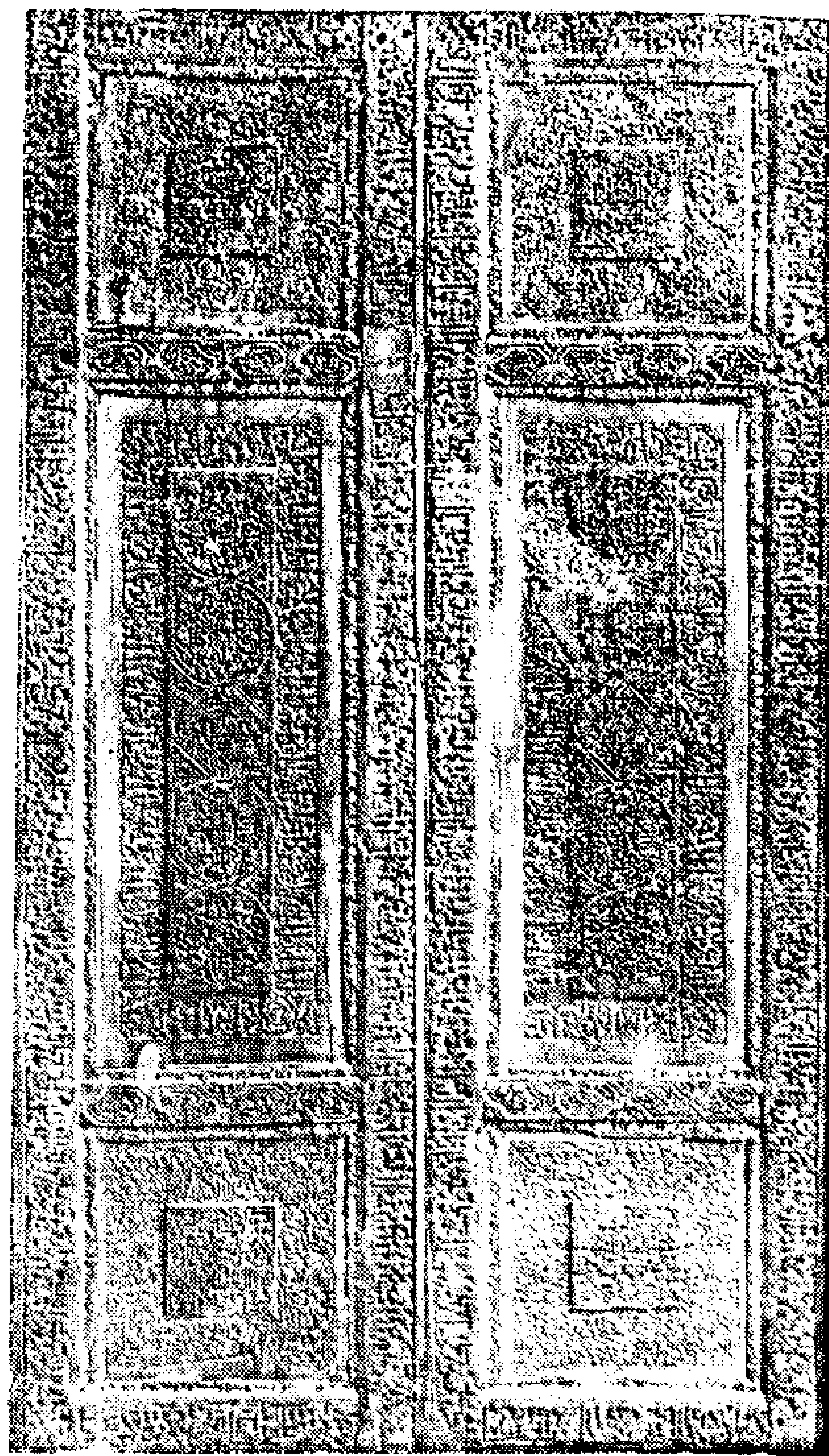
یاقوت حموی میگوید،«رامهرمز در میان شهرهای خوزستان این امتیاز رادارد که نخل وگردکان وترنج در آن گرد آمده است ودر سایر شهرها اینها جمع نشود ». ابن بطوطـه‌که معاصر حمدالله مستوفی بوده نیز این شهر را بعبارت «مدینةحسنه» یاد کرده است. از نوشته این دونفر پیداست که تا آنروزگار رامهرمز ازآبادی نیافتاده بوده . اما در قرون متاخره در اثر استیلا وکشمکش الوار واعراب واتراك این‌شهر بکلی کوچك وویران گردیده بصورت دهی در آمده بود که یك مشت زارع فقیر درآن مسکن داشتند .لیارد انگلیسی که درسال ۱۲۵۵ قمری از آنجا گذشته در سیاحت‌نامه خود رامهرمز را دهی شمرده است .

چون در سال ۱۳۱۵ قمری خوانین بختیاری اراضی رامهرمزراکه خالصه بود از دولت خریداری نمودندوآنجا را امن کرده شروع باحداث خانه‌ها وبازارها ودهـات و باغات‌درآن کردند. مردم بهبهان وشوشتر نیزازموقع‌استفاده کرده بنای‌مهاجرت‌برامهرمز راگذاشتند‌کم کم آنجا آبادگردید وبار دیگر در عداد شهرها درآمد.

در شهر کنونی رامهرمز مانند رامهرمز قدیم آب جاری جریان دارد وباغـهای فراوانی موجود میباشد .بزرگترین باغهای آن‌یکی باغ سمی(سمیع)ودیگری باغ‌خدر وسوم باغ خواجه خضراست . باغ سمیع‌از باغهای‌قدیم‌است ودرباغ‌خواجه خضرمقامی بنام خضر استکه درآنجا یك در قدیمی که برروی‌آن آیه‌هائی ازقرآن کریم با خط‌کوفی و خط ثلث‌نقرشده نصب بودواداره‌فرهنك آنرا ضبط کرده‌واکنون درموزه ایران باستان غرفه آثار قرن سوم اسلامی موجود است . در داخل شهر نیز باغچه هـای چندی است که بیشتر درختان آنها مرکبات وانار است ودر ده مرغ بچه مقداری درخت نخل اخیراً غرس شده است ودر میانه شهر امامزاده ای هستکه آنراعلمدار گویند .

حومه شهر رامهرمز در سمت شمال معروف است بسرچشمه ومشرق به‌پاگچی و جوآسیاب‌وسرنا وجنوب به‌ایمان وبنه میرعبدالله ومغرب‌کیمه شهریاری ویوسف آباد و در حقیقت اینها دهائی استکه بشهر متصل است وجوبها وباغها آنها را از شهر جـدا

میکند آب آشامیدنی شهر وحومه بیشتر از جوئی است که بنام بورشوهی(بورشاهی) از رود زرد جدا شده است وچشمه ها وچاه هائی در شهر واطراف است که از آب آنها نیز استفاده میشود .در قریه گیمه خوانین بختیاری بازار وعمارات خوبی ساخته‌اند ودر



۹۲ - در کنده کاری شده موجود در موزه ایران باستان

یوسف آباد بارکی است که از بنای یوسف خان امیرمجاهد است وشرکت پنبه‌درآنجا نیز ساختمانی کرده وماشین پنبه پاك کنی نصب نموده.

خاك این ولایت با آنکه چندان وسیع نیست بسیار آبادان میباشد . بیشتر آن فاریاب وهمه‌گونه زراعات تابستانی وزمستانی درآن کشت میشود . باغهای‌درخت‌درآن بسیار واقسام حبوبات وفالیز در آن بعمل میآید .شماره دهات آن به۱۳٦ میرسدو بیشتر اینها بوسیله جوی‌بورشاهی وآب کوپال که در اراضی شمالی آن‌جاریست وآب‌خیرآباد که از طرف بهبهان آمده از بلوك سلطان آباد وجایزان میگذرد وآب دره کـول و چشمه سارها مشروب میشود .زمین این ولایت بیشتر هموار وحاصلخیز است ودر سمت شمال وشرقی آن چند رشته کوه استکه بیشتر گچی و کمتر سنگی و خاکـی است . مردم آبادیهای رامهرمزطوایف آل خمیس،آل‌بوعباد، بن‌رشید، بنی سعید ،عتاب،دیلمی والوار متفرقه‌اند . مرکز مشایخ آل خمیس در زمان اقتدارشان تل زرینی بوده است و آسیاب‌های چندی در حوالی ونواحی رامهرمز با نیروی آب‌میگردد.

نام دهات رامهرمز بترتیب حروف تهجی: احمدی- آقابکی - امام صفی -ارمش- آلبوتباره - ام سعید - بنه امیر چراغعلی - بنه خداکرم - بنه حیدر - بنـه عباس - بوسخیلات - بنه تیمه - باسدی - بنه شولیا - بنه‌کایداسلان - بنه آقا محمد - بن رشید- بساطین - بنه سوخته-نبی‌باسدی - حاضران - بنه حاجی - بنه علیخان - بنه خلیفه-بنه متیلا - بنه علی زحم آقا - بنه مهراب - بنه سیفی خان - برات حسن شاهی - بایمان - بوصخیر- بنه‌کل‌محمد - بنه‌سلمان - باگی - پلیم - تل خاکستری - تقلی-توشمال تل زرینی - جوآسیاب - جوکنك - جایزان نو- جایزان کهنه - جولکی - جعفر صادق جوبر - جعراکش -چم لیشان وچموم - چهار بیران - چنگاب اتابك - چم هاشم -خرمن خاك خوصه - خدیجه - خان‌کشته - دور کل- دره مختارك - ده یور - دره بید- دیم شاوه- دو کوهك- دوپیران- دیمه - دره دون - راکی - رستم آباد - رغیوه - زنید- زویدی - زرزوری - سرای‌دمن - سید غدیر - سرجولکی- سه لمبه - سواده -سلطان آباد - سادات - سرتل - سرتا - سرچشمه - سر کوهکی - سالمیه سید جاسم - شیفه- شهریاری - شاه ابوالقاسم - شور عرب - شیخ طعیمه - شیخ عبدالله - صغر-صفدران- صندلی طریقه - ظهیری - عریض - علی آباد - عبدالسید - عدس - عین حداد - غرگانه غویله - قیطاس - قلعه‌شیخ - قلعه‌نو - قلعه حمود -قلعه گلال - کولی - کندك - کوت شیخ - کیمه - گزاربگم - گاو میش- گربیچ - کربت - ابول - کره - کبید - کوله- گوگرد - لپوئی - مالح - مکتواه- مشهدی محمدی - مخاور - مرات مال- کاید - مریچه مرتوئی - مرادبیکی - مماتین - ور زرد - هویر - هزارمنی - یوسف‌آباد .

آثار آبادیهای قدیمی در رامهرمز بشرح زیر میباشد : ۱ - خرابه شهر قدیم رامهرمز است که از شهر کنونی تا پای کوه گچ امتداد داشته است . ۲ - تل تالار که جزء شهر قدیم بوده است ۳- قلعه داودختر (مادرودختر) وآن قلعه‌ایست در شمال شرقی رامهرمز بالای کوه‌گچ که بیشتر آن ویران شده است وقراول خـانه ای بروی دماغه کوه روی بشهر داشته واین همان است که درجنگهای خوارج ذکرشده ٤- برمی وآن تلهائیست نزدیك بنه سوخته جزء بلوك شهریاری که آثارآبادیهای بسیاری بوده. ٥ - تپه‌های زرینی وآن نیز آثار آبادی بزرگی است ٦ - قلعه شیخ که دارای حصار

وشش برج خرابه است در کنار رودخانه وخندقی داشته که علامت آن تا کنون باقی است ودو تل بلند در دوطرف قلعه است که هر کدام تا قلعه یکمیل فاصله دارند و گویند اینها را برای توپ اندازی ایجاد کرده‌اند وقطعی است که این تل‌وتپه‌ها جایگاه آبادی-های روزگار پیشین میباشد که در این خاك بوده است.

از جمله آبادیهای پیشین که نام آن در کتب مانده یکی‌اور میباشد . یاقوت‌حموی در صفحه ۳۷۱ جلداول‌میگوید: «اور بضم وسکون ودر آخرراء از نواحی رامهرمزاست در خاك خوزستان که دارای دهات وباغها میباشد ». ودیگری قریه گچ که آنرا زیر گچ نیز میگفته‌اند . یاقوت حموی در صفحهٔ ۲۱۹ جلد۷ میگوید: «ابومسلم حافظ گفته در خوزستان قریه ایست که آنرا زیر کج گویند و گمان میکنم اینکه ابومسلم ابراهیم بن‌عبدالله‌بن مسلم کچی منسوب به‌آنجا باشد وقول کعب‌بن معدان اشقری که از اصحاب مهلب بوده‌ودر جنگهای خوارج‌در خوزستان‌حضور داشته است این مطلب را تأییدمیکند که گوید :

طربت وهاجنی ذاك‌او كارا بكج وقدإطلت بهاالحصارا
ذكرت‌الغانيات‌وكن‌عهدی بدارلااطيق بهـا قرارا ..

آشکار است که کج معرب گچ است‌وشاید قریه‌با گچی کنونی در محل آن باشد .

دیگر از آبادیهای قدیمه رامهرمز اربك است‌که آنرا اربق نیز میگفته‌اند و آن بلوکی بوده‌است سمت مغرب رامهرمزو کدخدا نشین آن شهری بوده‌است بهمین‌نام . یاقوت حموی اربك واربق را دوجا پنداشته است با اینکه تصریح نموده که اربق را اربك هم میگویند . این نویسنده در صفحه ۱۷۱ جلد۱ میگوید:«اربق بفتح وسکون‌و گاهی مضموم میشود وکاف بجای قاف گویند از نواحی رامهرمز است...».

همودر صفحه‌بعد میگوید. «اربك مضموم میشودومفتوح میشود از نواحی‌خوزستان وآن شهری است مشهوروبلوکی دارای دهات ومزارع که در کتب سیر واخبار خوارج‌و غیر ایشان ذکر شده است و آنجا را مسلمانان در سال هفده هجری زمان خلافت عمر پیش از فتح نهاوند تصرف کردند وسپهسالار لشکر اسلام نعمان‌بن‌مقرن مزنی بوده که گفته است :

عوت فارس و اليوم حام اواده بمحتفل بين الدكاك و اربك
فلاغرو‌الاحين ولو لوا دركت جموعهم‌خيل‌الرئيس‌ابن‌ارمك
و افلتهن الهرمزان مـوائلا به‌ندب من‌ظاهراللون اعتك»

دور نیست که این بلوك در محل مرغ‌بچه یا شاخه بنه بوده است.

پل اربك که سرراه‌رامهرمز باهواز بوده مکرر درجنگهای قرون نخستین‌اسلامی نام برده‌شده است .ابن ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه منویسد که در دوفرسنگی شرقی اهوازاست پس باید آنرا در نزدیکیهای کریت کنونی برروی مجرای رودمسرقان پیدا کـرد و مجرای مسرقان در آنجـا آشکار است و شرکت نفت ایـران بر روی آن پلی بسته که آنرا پل کریت گویند . جهت اینکه آنرا پل اربك مینامیده‌اند این بوده که این پل سر راه شهر اربك بوده نه در خاك آن . مثل اینکه پل شاهپوری شوشتر

چون سر راه دزفول است پل دزفول در شوشتر معروف میباشد . وپل جنوبی شوشتر، که از قدیم آنرا پل‌لشکر میگفتند زیرا در سر راه شهر لشکر (عسکر مکرم) بوده و حال آنکه از آن پل تا شهرلشکرهفت فرسخ فاصله است وما اگر سخن ابن‌ابی‌الحدید را در دست نداشتیم‌احتمال میدادیم که پل اربك در نزدیکی اهواز بر روی شور کوپال بوده جائیکه چند سال قبل شیخ خزعل بسرکاری حاج سیدمحمد حسین شوشتری‌درآنجا پلی بسته است .

طلوف سفید ـ (هفتکل)ـدر نواحی شمالی ولایت رامهرمز سرزمین بی‌آبی بود که آنرا بنام یگانه دهکده آن گزین میگفتند وآن میانه رشته‌های کوه‌گچ واقع‌شده‌و جز چشمه‌های شور وتلخ آب‌مهمی در آن حدود نبود وزراعت آن منحصر بودبگندمی که از باران بعمل میآمد واین ناحیه جزء خاك مکوند جانکی شمرده میشد وپائین کوه گچ آن زمینهائی بود که در آن ایام جزء ولایت شوشتر بود واکنون جزء بلوك‌باوی اهواز است وشهرت این اراضی بواسطه چشمهٔ نفت سفید بود که درپای کوه بنام ـنفت سفید ـ دهبید معروف است واکنون بنام نفت سفید برات حسن شاهی شهرت یافته . در سالیکه خوانین بختیاری رامهرمز را بنام خالصه از دولت خریدند تمام اراضی آنرا از خالصه وغیره تصرف نموده وحوزه رامهرمز را از هر طرف توسعه دادند.از جمله ناحیه گزین از خاك مکوند ونفت سفید ازخاك شوشتر راجدا نموده ضمیمه رامهرمزساختند. در آن ایام طوائفی از اتراك فارس باین حدود مهاجرت کرده ببختیاری پیوسته‌بودند مانند طوائف صفی خانی ـ چهارده چریك ـ وندا ـ امرلو ـ اصلان‌لو ـ شکرلو ـ چهرازی سکز که جای مخصوص برای اقامت میخواستند .بختیاریها اراضی گزین رابر آنان‌تقسیم نموده وآنرا از زیر دست مکوندها در آوردند .

از جمله اتراکی که ازسابق جزء بختیاری شده طایفه‌لرکی میباشد که دراراضی بتك ومیداود تا بلفارس بچادر نشینی میزیستند . رئیس این طایفه در قرن پیش حاجی گرگعلی وحاجی شیر مرد بود که باولادالاکرم معروف بودند .طایفه حاجی گرك علی در یکی از سنوات در اینحدود بچرانیدن احشام خود آمده بودند روزی حاج گرگعلی از نزدیکیهای کوهی میگذشت هفت تن عرب سرراه براو گرفتند . او بتنهائی هر هفت تن‌را بکشت لذا طائفه‌اش برای یاد بوذ این واقعه در آنجا هفت‌کل (هفت تپه سنك) بر روی قبرهای آنان بچیدند . از آنروز اینحدود نام هفتکل بخود گرفت . بعد ها که زمین شناسان شرکت نفت ایران در زیر این منطقه نفت پیدا کرده حفر چاه در آن نمودند این نام شهرت جهانی پیدا کرد .طولی نکشید که معلوم شد این سر زمین یکی از نواحی نفت خیز مهم دنیا است لذا شرکت شروع بساختن منازل وگاراژهاوانبارها وشبکه تلفن وکارخانه های مختلف در آنجا کرد ولوازم استخراج نفت ولوله کشی از آنجا باهواز وآبادان فراهم ساخت .چون هفتکل میدان نفت خیز دیگری بغیر ازمسجد سلیمان برای شرکت شد روزبروز بر شماره ابنیه آنجا افزوده گردید .ومردم ازاطراف گرد آمده در نواحی آن خانه ها بر پا کردند وصحرای گزین بلوکی آبادان شد که میتوان آنرا مانند مسجد سلیمان شهری نامید که دارای چند بخش شده وراههای‌شوسه

شده میان آن بخشها ایجاد گردیده است . آب آشامیدنی اهالی بوسیله تلمبه و لوله‌های آهنین از رود زرد آورده میشود در این آخرها دولت اداراتی در آنجا تأسیس کرده و یك باب دبستان هم در آن دائر شده و آنرا طوف سفید نامیده است.

نام بخشهای طوف سفید عبارتست از : هفتکل و آن عمارات و مؤسسات و دفتر شرکت نفت میباشد و اداره ژاندارمری و بازاری مشتمل برهفتاد باب دکان در آن ساخته شده. طوف شیرین که نام طوف سفید از آن گرفته شده و آن محله ایست دارای پانصد خانه و اداره ثبت احوال و بخشداری ودفتر ثبت املاك در آنجاست . هوره مسکن چند خانوار کارگر میباشد . چشمه بیدی نیز مسکن خانواده کارگران است. نمره چهار-سرتنگیا- میدان بالون-باغ برم - ترکها - منازل جارو بکاران-لمبر پانزده -لمبر هیجده که مسکن کارگران و برخی از زارعین آن حدود است.



۹۳- یك منظره همگانی از محوطه نفت سفید .

دهائی که جزء طوف سفید است عبارت میباشد از : ۱- گزین دهکده قدیمی این ناحیه ۲. - بنه مرتضی ۳. - بنه ملاصفدر . ٤ - آبادی لمبر ۲۲ .۵ - فلوتنك نمره ۲ ٦ - کمپ گزین.۷- مکینه نمره ۲۹ . ۸ - مکینه نمره ۳۸ که همان برات حسن شاهی سابق باشد . ۹-نفت سفید . این شماره ها(لمبرها و نمره‌ها) که در نام نقاط مذکور دیده میشود شماره چاههای نفت یا کارخانه ها و انبار های نفت است که خانه‌هائی دراطراف هر یك بنا شده و بصورت دهکده درآمده است .

ایذه - ولایتی است در ساحل دست چپ کارون علیادر مشرق مسجد سلیمان و از طرف مشرق محدود است بکوه منگشت و نواحی اردگان و ازطرف جنوب بخاك جانکی. کلمه ایذه همان است که عربان معرب نموده ایذج گفته‌اند وصاحب قاموس فیروزآبادی

آنرا بروزن حیدر ضبط کرده . ابن بطوطه جهانگرد معروف که خودش باینجا آمده و نام آنرا از زبان مردم محل شنیده آنرا بکسر همزه وفتح ذال یاد کرده است . این کلمه در ایام اتابکان لر کمتر بکار میرفته وبجای آن مالمیر (مال امیر) استعمال میشده است. کلمه ایذه در قرنهای اخیر ونیز ایذج بکلی متروك شده بود تا در دوره پهلوی مجدداً زنده شد ومورد استعمال قرار گرفت . ایذه هم نام ولایت وهم نام شهر حاکم نشین آن بوده و یاقوت حموی باین مطلب تصریح دارد. این سرزمین در روزگار باستان یکی از نواحی آباد گیتی واز مراکز تمدن قدیم بوده وبطوریکه از سنك نوشته‌های کول‌فره و اشکفت سلمان بدست میآید در ایام عظمت عیلام اهمیتی بسزا داشته است . مرکز انزن یا انشن قدیم نیز در این سرزمین بوده . درروزگار حکومت سلوکیها (جانشینان اسکندر مقدونی)یونانیان در این خاك آبادیهائی ساخته بودند و کلمه هلاگان ومسکوکاتی که از زیر زمین درآمده شاهد این مطلب است .ولایت ایذه سرزمینی است کوهستانی که آبادیها ومزارع آن در دره‌ها وجلگه‌ها و کوهها واقع است ومهمتر ازهمه جلگه مالمیر میباشد . کوههای بزرك این سرزمین عبارتست از ورزرد وبیان واین دو کوه در نواحی شمالی آن واقع است و کوه جریك (قریه) که قبرسید صالح در آن است و بجریك سید صالح معروف است و کوه معروف آسماری و کوه موردفل که درسمت جنوب غربی این خاك واقع میباشد و کوه منگشت که در ناحیه جنوب شرقی این سرزمین است. آب کارون از کناره شرقی وشمالی این خاك میگذرد وچون در ته دره روان است بر زمینها سوار نمیشود از این جهت بیشتر خاك آن دیم میباشد و آبهای کوچك شور وشیرینی در میان جلگه‌ها ودره‌های آن جاری است که ازهر کدام مقداری از زمینها سیراب میشود .در این ولایت دودریاچه است یکی بنام منگر بروزن لشکر که آنرا شط مالمیر نیز گویند و آن درپای کوه بیان واقع شده واز آبهای باران آن نواحی گرد آمده است. گویند از زیر کوه راهی دارد که آب آن بطرف کارون از آن راه میرود . دیگری دریاچه بندان که در جنوب منگر است و آب آن بمنگرمیآید. این یکی کوچکتر از شط منگر است ودر برخی سالهای خشك سالی خشك شود .

در دوره ساسانی شهر ایذه قدیم بر پا بوده چه میبینیم نام آن در اخبار فتوح اسلامی مکرر آمده ودور نیست که بنای آن از پیشترها باشد . این شهر در قرنهای نخستین اسلام نیز آبادان و بزرك بوده چنانکه مقدسی میگوید «ایذج مهمترین شهرهای این ولایت است وپادشاه آن تقریباً مستقل است و آن مانند اسد آباد همدان درمیانه کوهستان واقع شده وبرف بسیار در آن آید ویخ آنجا را باهواز وسایر نواحی برند و آب آشامیدنی آنها از چشمه اشکفت سلیمان است وزراعت آنان بآب باران است و آب دیگری هم دارند خربزه وسایر چیزهای خوب دارد و آن در دامنه کوه میان جلگه واقع میباشد ».

یاقوت حموی در صفحه ۳۸۵ جلد یك میگوید :« ایذج نام شهر وولایتی است میانه اهواز و اصفهان ... وپل ایذج از عجایب دنیا است وبا سنك بر دره خشك و عمیقی ساخته شده است . در ایذج زلزله بسیار است ومعادن فراوان. در آنجا نوعی از

قاقلی میباشد که شیره آن نقرس را سود دهد ودر آنجا آتشکده قدیمی هست که تا روزگار هارون‌الرشید روشن بود ودر دوفرسخی آن‌دریاچه‌ای از آب‌است که محل گرد آمدن آبهاست ... واین گرداب را فم‌البواب گویند که اگر آدمی یاحیوانی در آن افتد بچرخد تا بمیرد آنگاه آب آنرا بکناره اندازد وشگفت آنستکه آنرا فرو نمیبرد ».

«وگرفتن مالیات آنجا برخلاف معمول یکماه پیش از نوروز شروع میشود وشیره نیشکر آن نسبت بسایر خوزستان چهار در ده است وقند آن مانند مکرانی‌وسیستانی ساخته میشود ودر یکی ازکاروانسراهائی راه اصفهان این ابیات نوشته شده است.

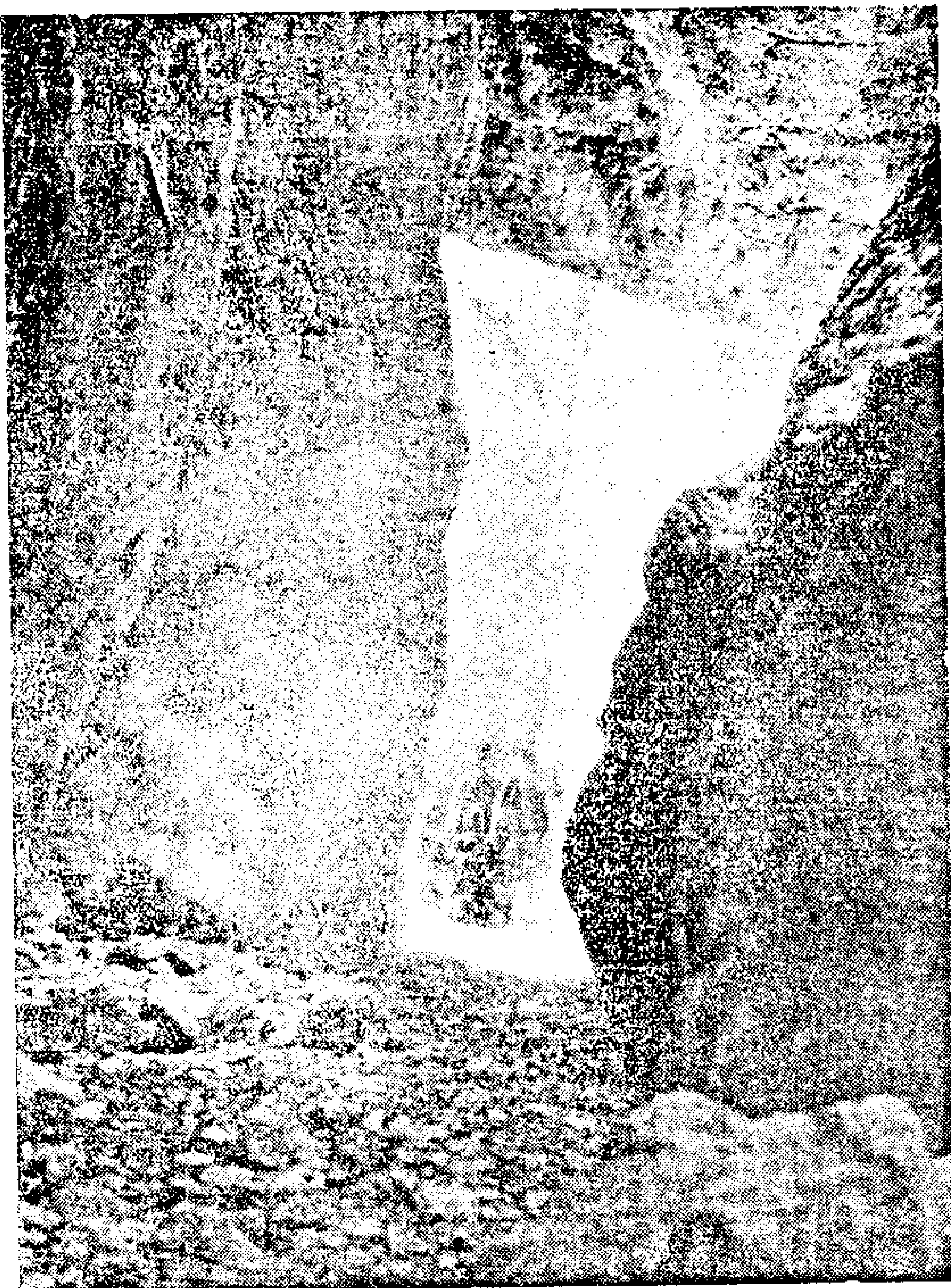
قبح‌السالکون فی‌طلب‌الرزق — علی ایذج الی اصفهان .
لیت من زارها فعادالیها — قدرماه‌الایام‌باالخذلان».

با اینکه این شهر در قرنهای میانین مرکز اتابکان بوده لیکن‌گویا آن روزها به بزرگی سابق نمانده بوده چنانکه حمدالله مستوفی‌میگوید :«شهری کوچك وگرمسیر است وهوای بدی دارد جهتش آنکه شمالش بسته است اما آبش گوارنده بودزیرا که تاکوه برف چهار فرسخ است وحقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است» .

شهر ایذج تاکی برپا بوده وبچه علت ویران‌گردیده؟ برخی گویند‌این شهر در اثر زلزله خراب شده است‌ولی سندی برای این حرف در دست ندارند. نگارنده‌راعقیده اینست که این شهر در قرن نهم که خاندان‌اتابکان بدست‌تیموریان منقرض شدندویران گردیده چه از آنروز ببعد چادر نشینی بر سکنه این خاك غلبه کرده واز ده نشینی بیکبار دشت کشیده‌اندو آنچه ازمردم‌در دهات ساکن‌مانده بودنددرنتیجه گزندایلات‌چادر نشین بیچاره شدند و در نتیجه این پیشامد نه تنها ایذه بلکه تمام ده ها وآبادیهای این نواحی ویران گردیده.

پل ایذج که یاقوت آنرا از شگفتیهای دنیای آنروز شمرده همان است که بنام پل خره‌زاد معروف بوده است. وخوداودرصفحه ۱۷۲ جلد۷ آنرا‌ستوده‌است که‌میگوید: «پل خرزاد منسوب بخرزاد مادراردشیر است واورا دوپل است: یکی دراهوازودیگری که از عجائب دنیاست میان ایذج‌ورباط است برروی دره‌ای خشك ساخته شده که‌آب در آن نیست مگر در هنگام آب خیز (طغیان سیول)از بارانها که‌در آن‌هنگام دریائی بزرك شود . فراخی این دره درروی زمین (دربالا) بیش از هزار ذرع‌است وعمق آن یکصد وپنجاه ذراع وگشادگی پائین آن در ته دره‌ده‌ذراع است ودرآغازساختن این‌پل از پائین شروع شده تا محازی زمین رسانیده‌اند بسرب‌وآهن ،هرچه ساختمان‌بالا آمده است تنك شده ومابین آن ودیواره دره را پر از ریم آهن نموده اند وسرب گداخته بر آن‌ریخته‌اند تا مابین آن وزمین بچهل ذراع رسیده است پس‌پل را برروی آن‌بسته اند این پل بر روی زمین ساخته شده است و مابین آن و دو سمت دره سرب گداخته و تراشه‌های مس‌پرشده این‌پل یك‌طاق‌است باصنعتی عجیب‌وبنائی محکم.ومسمعی آنرا‌بریده بوده ومدتی بهمان حال ماندکسی را قدرت بنایش‌نبود وخیلی اسباب زحمت‌راهگذران میشد خصوصاً در زمستان وهنگام آب خیز وگاه میشد مردمی که در آنحدود هستند میرفتند وبتدبیر از سرب آن با زحمت زیاد میکندند وهمینطور روزگاری ویران ماند

تا اینکه ابوعبدالله محمدبن احمد قمی معروف به شیخ‌وزیرحسن بن‌بویه آنرا بیست‌پس‌او صناع‌ومهندسین‌راجمع کرد وتمام قدرت خود رادر آن‌بکار برد ومردم‌کارگر رادرزنبیلی گذاشته بابندها بکمرگاه کوه پائین میکردند تا بشالوده برسند آنگاه سرب وآهن گداخته برسنك میریختند وبا وجود این طاق زنی آن‌برای اومیسر نشد مگربعد ازچند



۹۴— یك منظره بسیار زیبا از تنگه برد داوت در بختیاری.

سال کار ومشقت.وگویند برای اجرت عمله که ازروستاهای‌میان ایذج‌واصفهان‌بسخره‌می‌آوردند سیصد وپنجاه هزار دینار بربنای آن‌خرج کرد ودر مشاهده این پل‌تماشای آن عبرت است برای اولی‌الابصار ».

امروز از پل خره‌زاد وجای‌آن اطلاعی در دست نیست . له استرانـج انگلیسی در کتاب خود آنرا برروی‌کارون نشان‌میدهدو اگر تصریح یاقوت‌حموی نبود که‌میگوید،این پل برروی دره‌ای خشك ساخته شده‌است، ممکن بود سخن اورا بپذیریم زیرا آثار پل يك طاقی در همان نزدیکی‌ها برروی دره کارون‌هم اکنون دیده‌میشودولی تصریح یاقوت سخن اورا بی اعتبار مینماید . وپیداست که اثر اخیرپل دیگری است .

آتشکده‌ای که یاقوت حموی به‌آن اشاره نموده بعید نیست همان باشد که‌اکنون جای‌آن بمسجد سلیمان معروف شده زیرا این محل در سرحد ولایت ایذج قـدیم است وگردابی که در کلام او آمده همان دریاچهٔ منگر است که آب شط در نزدیکی دامنهٔ کوه پیچیده براه زیر زمینی داخل میشود . له استرانج در مورد این دریاچه نیز دچار اشتباه شده و این‌گرداب را رودخانهٔ کارون پنداشته است .

مسجد سلیمان : در۲۴میل شرقی شوشتر بالای تپه سنگی بلندی صفهٔ بزرك خیلی‌کهنه‌ای است که از سنگهای بزرك وکـوچك بسیاری ساخته شده است و برخی تکه‌سنگ‌های آن‌بقدری بزرك است که ده‌نفر نتوانند‌بزور هم آنرا حرکت‌دهند.چون‌الوار آنحدود سنك بزرك راکارگذاشتن ، ازتوانائی آدمی‌بیرون پنداشته‌اند افسانه‌ای درست کرده‌وساختن‌آنرا بدیو نسبت داده‌اند . گویند چون حضرت سلیمان بربساط سوارمیشد وبرروی زمین‌گردش میکرد هنگام نمازهر جا میرسید دیوان از سنگهای بزرك آنجا فوری مسجدی برایش درست میکردند آن حضرت از بساط پیاده شده در مسجد نماز میگذارد و یکی از آن مساجد دیو ساز همین صفه است و از این جهت است که آن را مسجد سلیمان میگویند .

این صفه چنانکه از وضع آن پیداست یکی از آتشکده های روزگاران قدیم است که بمناسبت مجاورت چشمهٔ نفت دراین حـدود ساخته شده تا احتیاج بسوخت دیگـری نباشد و دور نیست که سوخت آن ازگاز نفت میبوده که خود بخود از زمین بالا میآمده چنانکه‌آتشکده خودسوز بادکوبه همان‌گونه بوده است و نیز دور نیست‌آتشکده‌ای که یاقوت حموی درولایت ایذج نشان میدهد و گوید تا زمان هارون الرشید روشن بوده همین باشد . امروز تمامی این ولایت بمناسبت این صفه مسجد سلیمان نامیده میشود .

مسجد سلیمان میان ولایت شوشتر وایذه واقع میباشد و شمال آن‌رودکارون‌است وجنوبش خاك جانکی ودرقرون وسطی بنام تلغرنامیده میشد و این نام بسرزمینی گفته میشود‌که ازکناررودخانه‌کارون‌تازمینهای‌مشرقی‌چشمهٔ‌نفت امتداد داشت.دراین‌ایام قسمت بالائین‌آنرا زیلائی وهفت شهیدان‌گویند‌وقسمت پائین‌آنرا ترك دز وقسمت پائین ترآنرا مسجد سلیمان خوانند . بلوك تلغر درآن روزگار جائی‌آباد بوده و دههای چند داشته است . درکتاب تذکره شوشتر آمده:«محل‌تلغرازمحال مرغوبهٔ این بلاد است‌که‌بحسب آب و هوا ونیکی محصولات خصوصاً تنباکو کمال امتیاز رادارد ومکان‌آن‌بسبب‌احاطه

جبال بغایت حصین است نهایت بواسطهٔ کثرت تقلب و تعدی اولی الامر و صفت سادات (مالکین) آنجا ازرفع بی حسابات اکثر اوقات خراب وبی رونق وترك تاز اکرادو الوار که درآنحوالی میباشند مزیدعلت شده‌محصولی ازآنجا بعمل نمیآید » . درهمان

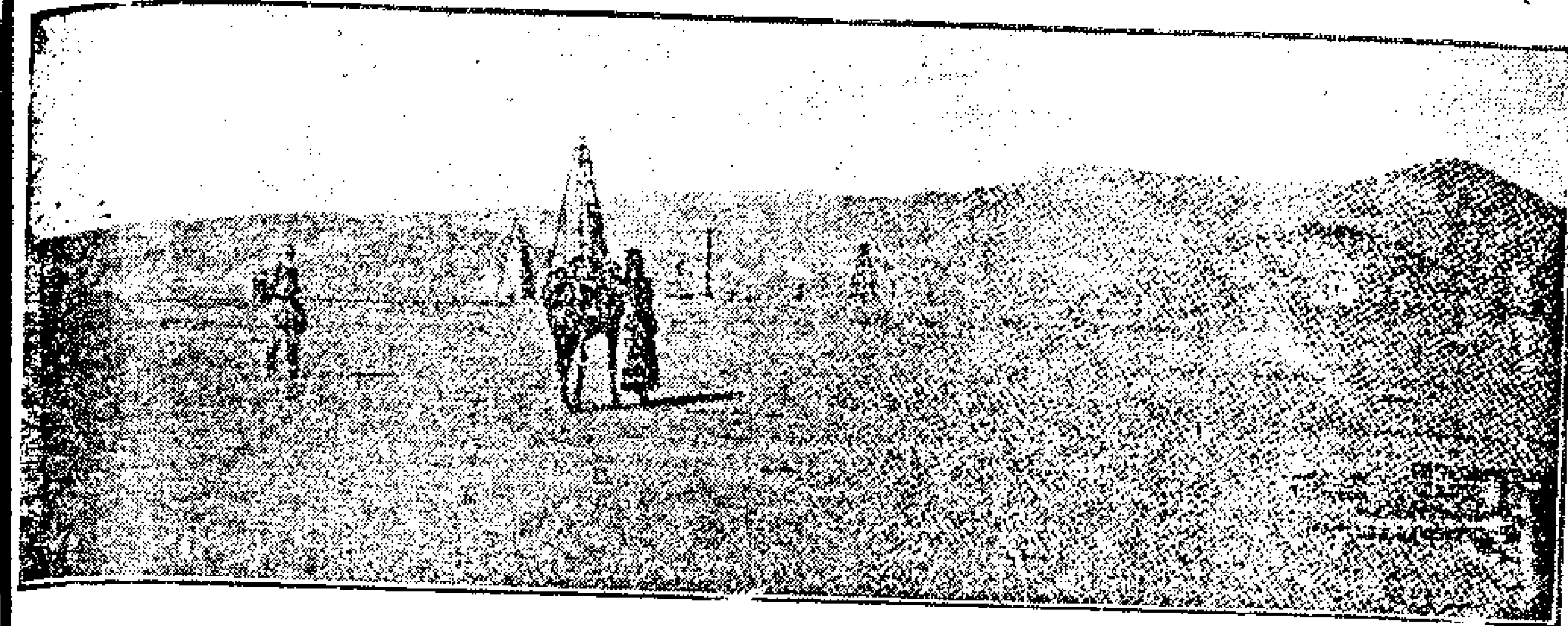


۹۵ — صفه مسجد سلیمان

کتاب تصریح میشود‌که چشمهٔ قیر از محـل تلغر است و اراضی هفت شهیدانرا گـوشهٔ تلغر مینامند واین خود گواه است‌که سراسر این‌خاك بنام تلغر خوانده میشده .

این‌سرزمین ناحیه ایست‌کوهستانی و چندین رشته‌کوههای‌گچی وسنگی وخاکی

در سراسر آن کشیده شده است مانند گچ امامرضا و گچ کوتاه و گچ خلج وشاخه‌هائی ازاینها نیزجداشده. ودرمیانهٔ این رشته ها جلگه‌ها و دره‌هائیست که در روز گار پیشین کشتزار بود و بوسیلهٔ باران جوو گندم در آن کشت‌میشد واکنون بیشترآنهاز برساختمان



۹۶- یك منظره از مسجد سلیمان که در سال ۱۹۱۰ میلادی برداشته شده. درعکس اولین چاه نفت دیده میشود.

رفته و در برخی ، چاه نفت زده شده و از اینجهت انگلیسها آنرا Oil Fields (نفتزار) مینامند .

بلندی قله این کوهها ـ تیز تلغر ـ است که نزدیك ساختمان امامزاده معروف بهفت شهیدان میباشد . جلگه های معروف این خاك یکی زیلائی است در سمت شمال که هوای آن اندکی بهتراز نقاط دیگراست ودیگری زمینهای ترك دزکه قدری جنوبی‌تر واقع شده . دیگری میدان ملارضا که اکنون فرودگاه هواپیمائیست و بمیدان بالون معروف شده وهمچنین میدان نفتون یامیدان میان نفت که بیشتر ابنیه وخانه های مسجد سلیمان در آنجا ساخته شده . سرزمین مسجد سلیمان تمامی دیم است وآب شیرین آن منحصراست چند چشمه کوچك مانند چشمه شداد . چشمه علی . چشمه زالو و این هرسه در مسجد سلیمان میباشد وچشمه قلم آب درهفت شهیدان وچشمه های کوچك دیگر که آب آنها بجهت کشت وزرع کافی نیست . تنها مختصر فالیز وچند درختی درزیر هریك ازآنها بعمل آورده‌اند . آبهای شور تمبی وله بهری وچم آسیاب وغیره ازاین سرزمین میگذرد لیکن بواسطه شوری قابل شرب نیست . بگفته مؤلف تذکره شوشتر سکنه مسجد سلیمان در قدیم طوایف شالو و مالو بوده‌اند اما بتدریج گندزلوها والوارآنها را ازآن منطقه بیرون رانده اند واکنون دراطراف مسجد سلیمان طوائف بابا احمدی ومنجزی و باورسا وراکی و شهنی سکونت دارند ودرخودشهر آن همه گونه مردم از اروپائی وهندی ومردم عراق‌عجم وخوزستانی واتراك وغیره دیده میشود. آب آشامیدنی مردم را شرکت نفت سابقاً بوسیله لوله از دره خزینه میآورد و اکنون از گدار لنده میآورد . آبیاری این شهر وسیراب کردن این مردم زیاد ازآب کارون یکی از کارهای بزرگ شرکت نفت بوده .

بنای شهر مسجد سلیمان درسال ۱۲۸۵ شمسی برابر ۱۹۰۶ میلادی اتفاق شده باین ترتیب که متصدیان امور شرکت نفت درآن سال عمارتی در آنجا ساخته و شروع بحفرچاه‌شماره‌یك کردند. چون چاه بنفت رسید ، پر مایگی آن توجه متصدیان شرکت را جلب نمود وآنان رابه‌آینده امیدوارساخت لذابلافاصله شروع بساختن راه‌ها وکندن چاههای دیگر نمودند وساختمانهای بسیاری برای کارکنان اروپائی و هندی و ایرانی برپا کردند وهمینکه کار درآنجا فراوان شد مردم بسیاری ازاطراف در مسجد سلیمان گرد آمده بکار مشغول شدند و این سرزمین ویران ، پر از سکنه و آبادان گردید . شرکت نفت هم بتدریج برساختمانهای خود افزود وکارخانه های آهنگری ، نجاری ، میکانیکی ، تولید الکتریك ، بنزین سازی وغیرها درآن تأسیس کرد وانبارهای متعدد پرازلوازم صنایع نفت وبنائی وحفاری وگاراژها و تلفون وتلگراف بی سیم و باسیم دایرنمودوراه آهنی ازدره خزینه به‌آنجا کشیدکه آلات وابزارها و لوله های سنگین و ماشینها را بوسیله آن حمل ونقل میکرد (۱) . دولت هم ادارات مالیه و ژاندارمری و بخشداری وپست خانه وشهربانی بتدریج درآنجا تأسیس کرد وتاکنون برآبادی مسجد-سلیمان روز بروز افزوده میشود .

آیا مسجد سلیمان شهری است یا بلوکی ؟ . . . چون زمین این ناحیه ناهموار

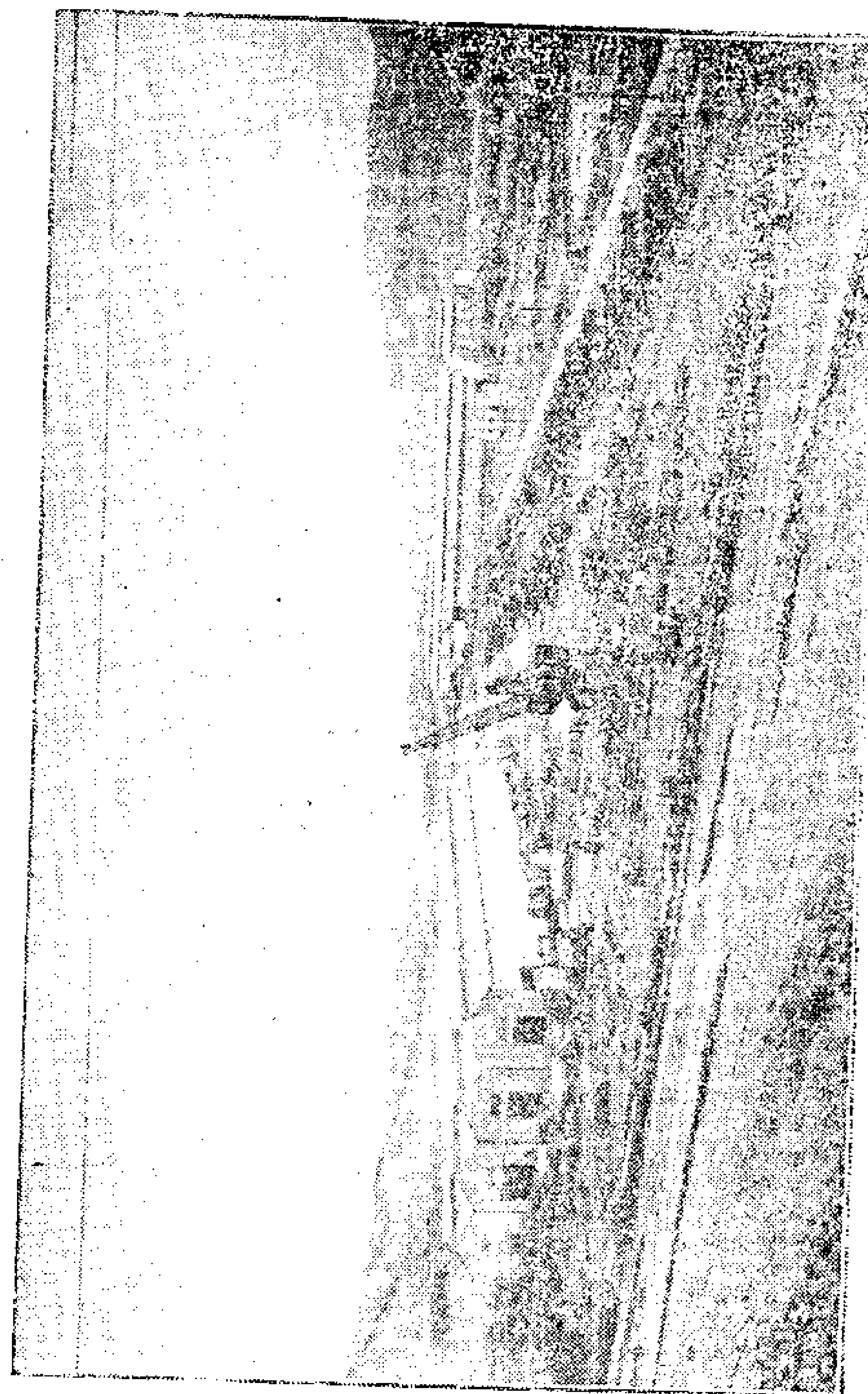


۹۷- یکمنظره از میدان نفتون . عکس درسال ۱۹۰۷ برداشته شده

وپست وبلند است و ازطرف دیگرشرکت نفت ناچار بوده بواسطه بودن چاههای نفت مؤسسات وخانه های کارکنان خود را دراین سرزمین بسازد ، خواه ناخواه هرقسمتی از این ساختمانها در دره‌ای یا برتپه ای که مناسب بوده ساخته شده از این جهت محلات این شهر ازهم گسیخته است و هر دسته از ساختمانها را تپه یا دره ای از دسته های دیگر بریده. گذشته‌ازاین وضع چاه های نفت واقتضای کار موافقت‌نداشت که‌ساختمانها

(۱) راه آهن در خزینه ـ مسجد سلیمان اخیراً برچیده شده ومیان معشور وآغا جاری کار گذاشته شده است .

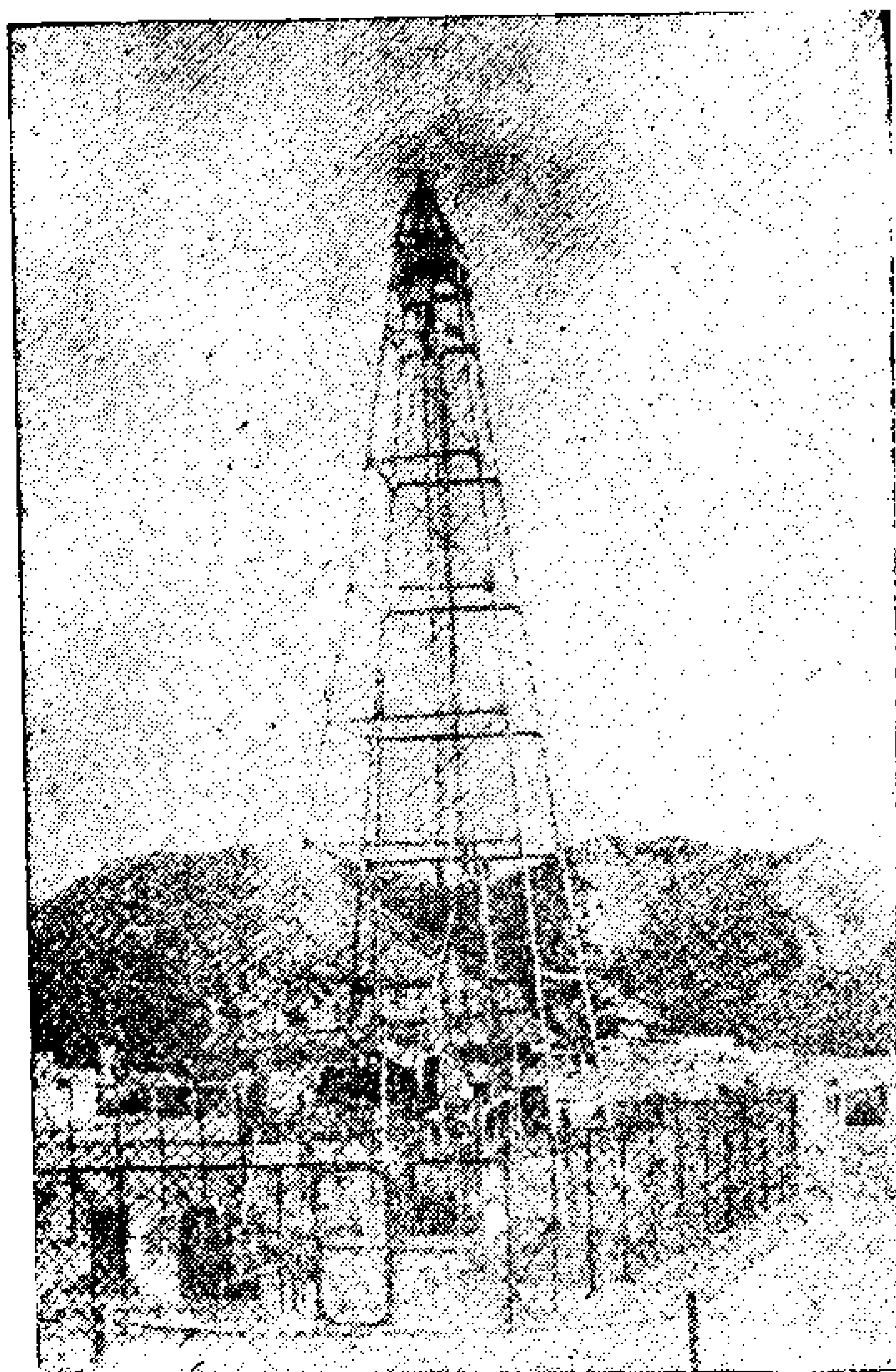
بهم پیوسته شود وخیابانهای راستی مانند شهرهای عادی در آن احداث گردد ازاین رو مسجد سلیمان وضعیت مخصوصی بخود گرفته وبسایر شهرهای جهان شباهتی ندارد . پس میشود آنرا شهری دانست که محلات آن از یکدیگر دورافتاده یا بلوکی شمرد



۹۸ـ یکمنظره از ایزه مسجد سلیمان در انتهای راه آهن در خزینه

که ده های آن بهم نزدیك است و با اینکه جمعیت آن بسیار است هنوز برخی از لوازم شهررا کم دارد وجز دومسجد در آن نیست و حمام عمومی آن منحصر بدو باب است که شرکت نفت ساخته .

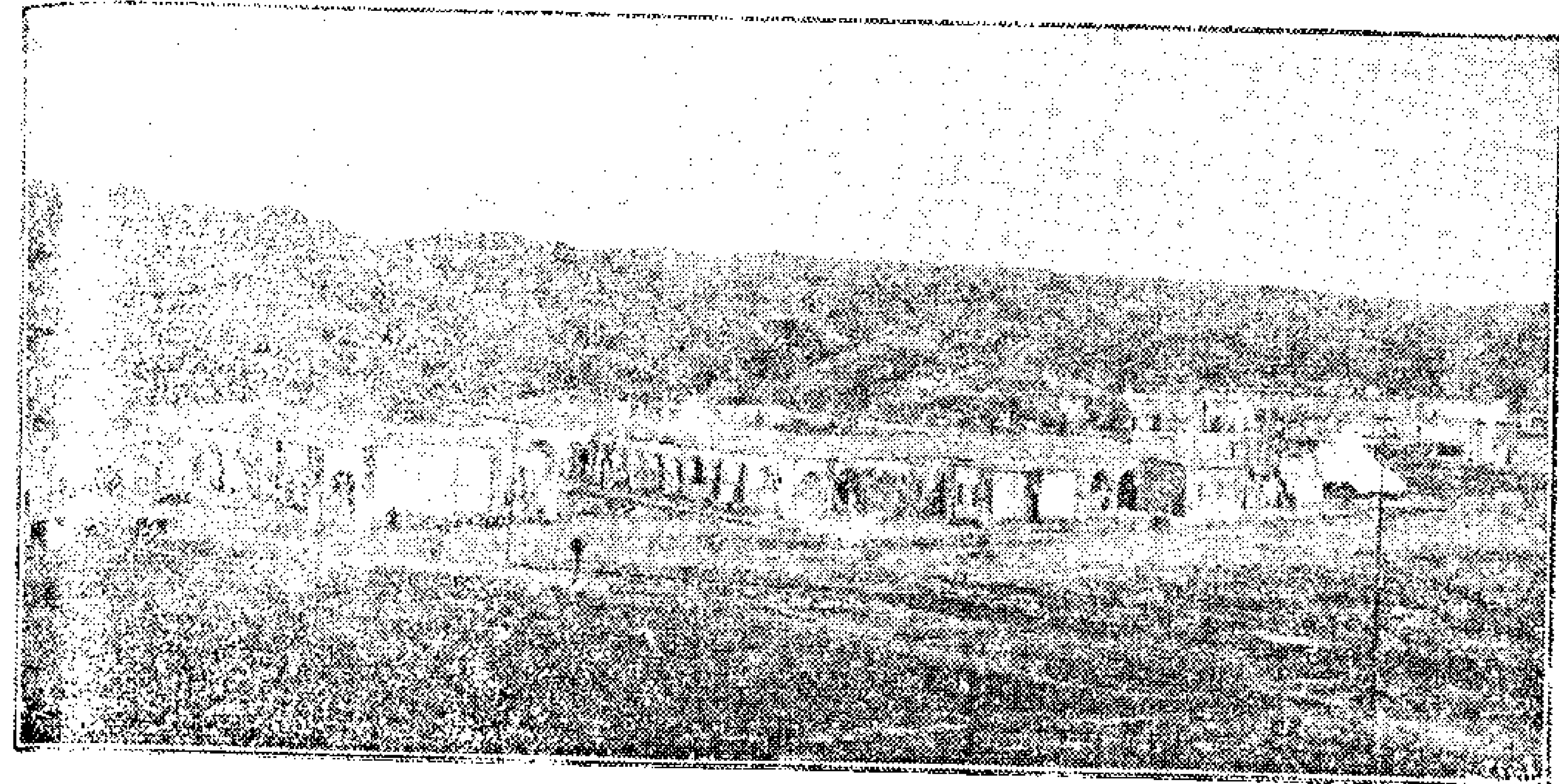
قطعات مهم مسجد سلیمان عبارتست از: ۱ـ نفتك مرکز ژاندارمری وخانه های کارگری ودکاکین و کارخانه یخ سازی . ۲ ـ تلخ آب که میدانهای ورزشی درآنجا است. ۳ ـ چشمه علی محل تعمیرگاه مرکزی وانبارها وباشگاه وسینماو بازار ودبستان



۹۹ـ چاه شماره یك که اکنون نفت آن تمام شده است .

و منازل کارگری . چشمه علی قبلی که باغ درختی است در پای کوه و چند دکان و چند خانوار از الوار در آن سکونت دارند . ٤ ـ مال جانکی که چند خانه لر نشین است. ٥ـ پنج بنگله که چند باب عمارت دارد. ٦ـ مالکریم که منازل قدیمی کارمندان ایرانی درآنجاست . ۷ ـ مسجد سلیمان (میدان) جایگاه اداره مرکزی شرکت وانبارها و مؤسسات بنائی وگاراژ وآتش نشانی وعمارات کارمندان ودبیرستان وباشگاه ایرانیان وباشگاه هندیان وادارات دولتی است . ۸ ـ نفتون ـ جایگاه منازل نوساز کارگران و دبستان وباشگاه آنها . ۹ ـ نمره یك که در آن چند باب خانه کارگری و بازار وحمام وکاروانسرا و بازار سبزی واقع است. ۱۰ـ کلگه دارای چند ردهٔ خانه‌های درجه سوم

شرکت ومردم‌نیزدر آنجاخانه‌هائی ساخته‌اندودر پشت آن بیمارستان شرکت و برخی‌عمارات عالیه ساخته شده . ۱۱- سبزآباد و پشت کوه مشتمل برخانه ها ودکاکین . ۱۲- تمبی محل کارخانه بزرگ تولید برق ومؤسسه نفت رانی‌است. ۱۳ - بی‌بیان یا میدان بی‌بی محل کارخانه گوگرد سازی و کارخانه‌جذب گاز وتهیه بنزین ونفت سفید بجهت مصرف مناطق نفت خیز.



۱۰۰ - بیمارستان مسجد سلیمان .

قراء تابع مسجد سلیمان اینهاست : ۱ - چم‌آسیاب. ۲ - ترکه . ۳- تنك‌مشکی. ٤ - تنك نخل . ٥ - دره جندین . ٦ - چشمه علی . ۷ - راکـه ۸ - آب انجیرك . ۹ - آب هار ۱۰ - چهل استران . ۱۱ - فیله . ۱۲ - پیرچلك . ۱۳ - مورچگـان . ١٤- برد نشانده. ۱٥ - آبزالو . ١٦ - توبزان. ۱۷- کوت‌بردلان . ۱۸-بردسرقلیان ۱۹ - یك بهه . ۲۰ -کنگرپـزان . ۲۱ - زیلائی ۲۲ - عنبر . ۲۳ - چنگری . ۲٤ - هفت شهیدان . ۲٥ -دهگلال. ۲٦ -گاودارآن. ۲۷ -گچ‌توده . ۲۸ - چاله مرغی. ۲۹ - چوب سرخ. ۳۰-گندم‌کار . ۳۱ - گدار لنده که محل تلمبه آب مشروب‌مسجد-سلیمان است . این نقاط برخی جزء خاك جارو و برخی جزء گرگیر تمبی و غیـره بوده است .

آثار قدیمه دراین ولایات یکی بقعه‌هفت شهیدان است و آن مدفن سیداحمدمعروف بشیخ تلغر وپسران ودختران اوست ودیگری ترکدز وآن دژخرابه‌ایست که درروزگار استیلای اتراك ساخته شده است و دیگر مسجد سلیمان (صفه قدیمی) که در بالا به آن اشاره شد .

دیگری کلگه (کل بفتح‌اول در زبان شوشتری ولری بمعنی ویرانه است و کلگه بمعنی جای ویرانه) وآن جای آبادی قدیمی است که کلگه کنونی برروی آن ساخته شده



۱۰۱ - مجسمه انسانی‌که در ویرانه‌های کلگه از زیر خاك پیدا شده .

است وآنرا کلگه زری یا زرین نیز میگفته اند ودرچند سال پیش مجسمه سنگی‌انسانی درآن‌اززیرخاك پیداشد. درسرزمین مسجد سلیمان تپه هائی که جایگاه‌آبادیهای پیشین بوده فراوان دیده میشود .

بهره چهارم

خوزستان غربی

این قسمت از خاك خوزستان زمینیست در سرحد عراق عرب شمال آن بلرستان و مشرق آن بخوزستان مرکزی (شوشتر و اهواز) وجنوب آن بولایت خرم شهر پیوسته است . میگویند که قسمت شمالی خوزستان خلیجی بوده متصل بخلیج فارس که دنباله جنوبی کبیر کوه بشکل دماغه درآن کشیده بوده است .

بیشتر اراضی این قسمت هموار و جزچند رشته کوههای کوتاه و تپه های خاکی مذکور درپائین ، ارتفاعاتی درآن دیده نمیشود :

۱ ـ رشته‌های رك زغال و گلال مورت‌درزیر بنه طرف شمال‌صالح آباد(اندیمشك). ۲ ـ رشته های کوه و تپه های‌جنوبی (دچه‌عباس وسواحل دو یرج) و این دو قسمت جزء لرستان و ایلام محسوب شده است . ۳ ـ سلسله جبل غوث وتل‌الریاش و وابورایش و شانین که بین کرخه و دز محاذی بند شعبیه میباشد وگاهی آنها را بند قومات نامند . بلندی آنها بین هفتاد تا هشتاد گزاست . ٤ ـ تپه‌های الله اکبر درشمال سوسنگرد . ٥ ـ سلسله کوه کم ارتفاع مشداخ درشمال بستان . ٦ـ تپه‌های‌فراوان‌دیگر که‌درسواحل شرقی آب دوبرج است و بیشتر آنها خاکی و مربوط بعهد پلاپوسین میباشد :

آبهائی که دراین‌خاك روان‌است عبارتست از :

۱ـ آب‌دز که ازشمال شرقی‌وارد شده و از سمت مشرق اینقسمت بیرون میرود و بکارون‌میریزد . ۲ـ آب کرخه که ازشمال وارد و در قسمت پائین این خاك متوجه غرب شود و بهورهویزه‌ریزد و بدجله پیوندد ۳ ـ آب‌بلو رود که آن‌نیز ازشمال دزفول وارد شود ومقداری ازاراضی‌صالح آباد (لور) راسیراب نموده وبرود دزریزد . ٤ـ سبزآب وآن‌نیز مانند بلورود ازشمال آید و برود دز وارد شود . ٥ ـ آب شاهپور که ازبالای شوش از زمین جوشیده و زمینهای بسیاری از آن حدود را سیراب کند و بدز پیوندد . ٦ ـ آبهای لوره وعجیرب و سلیمه وسخیری که درزمینهای‌شرقی دز سرچشمه دارد ودر آن میریزد . این خاك بدو بخش منقسم است : دزفول ودشت میشان که از هر یك جداگانه گفتگومینمائیم .

ولایت دزفول

این‌ولایت از شمال محدود است بلرستان و از مشرق بولایت‌شوشتر و ازجنوب

بدوولایت اهواز وهویزه واز مغرب بخاك عراق عرب .

این سرزمین درروزگار پیشین نیز دارای دو ولایت بوده‌است :

جندی شاهپور وشوش که اولی درقسمت شرقی ودومی‌درقسمت غربی آن‌واقع بوده است وآب‌بلورود ایندو بخش‌را ازهم جدا میکرده‌است .

هریك ازایندو ولایت بجزشهرهای‌مرکزی،دارای‌شهرهای‌چندبوده که‌نویسندگان ازآنها یادکرده‌اند . مقدسی درصفحهٔ٤٠٦ گوید :

« ولایت شوش درسرحد عراق وجبال است و مزارع برنج ونیشکر درآن بسیار باشد وشکر زیاد درآن طبخ‌نمایند ازجمله شهرهای‌آن ؛ بصنا . متوث . بیروت . بذان‌و قریةالرمل و کرخه است . ولایت جندیشاپور را شاپور ابن‌فارس‌آباد کرده و بنام خود خوانده‌است وآن باصفا وبکوهستان پیوسته است وگویند دربیش نشیمن پادشاهان‌بوده است . شکر بسیار در آن پخته میشود از شهرهای آن دزوروناش وبایوه و قاضبین و لور است . »

خاك دزفول حاصلخیز و زمینش مسطح‌است . رود کرخه ورود دزوآبهای بلو ـ رود وسبزآب وشاهپور و عقیرب وسلیمه و سخیری و لوره در آن روانند . این ولایت بوسیلهٔ دو رودخانهٔ دز و کرخه بسه منطقهٔ طبیعی منقسم است : ۱ ـ منطقهٔ شرقی که شهر دزفول درآن واقع است و شهرجند شاهپور نیز در آن بوده . ۲ ـ منطقهٔ وسطی که‌شهر شوش درآن بوده واکنون مسیر راه‌آهن است . ۳ ـ منطقهٔ غربی که در سرحد عراق عرب واقع میباشد . نگارنده پس‌ازذکر شرحی ازشهرهای شوش وجند شاهپورو دزفول بتفصیل بلوکات وقرای‌مناطق سه‌گانه میپردازد .

شهرشوش

این شهر یکی از مراکز تمدن قدیم و از معروفترین شهرهای عالم بوده است . حمزةبن حسن اصفهانی کلمهٔ شوش را از خوب و خوش مأخوذ دانسته است . قدمت بنای آن بازمنه‌ای میکشد که نویسندگان هم‌نتوانسته‌اندتاریخ بنای‌آنرا معین نمایند وازاین جهت هریك در این باره عبارتی ذکرکرده‌اند . ابن مقفع گفته : « نخستین بنائی که بعد از طوفان نوح شده حصار شوش بوده‌است .». ابن کلبی گفته : « شوش بن سام بن نوح آنراساخته است .». مستوفی درکتاب نزهة القلوب‌بنای‌آنرابمهلائیل بن قینان بن‌ـ انوش‌بن‌شیث‌بن آدم ابوالبشر نسبت دهد وگوید :«این‌اولین شهریست که در خوزستان کردند وهوشنگ برعمارت آن افزود وقلعه ساخت و برآن‌قلعه قلعه‌ای دیگر درغایت استحکام وشاپور ذوالاکتاف تجدید عمارت آنشهر کرد و شاهپور خره خواند وشکلش برمثال‌باز نهاده‌بوده . » (ص١٧٠)

درکاوش‌هائیکه فرانسویان‌درطبقات زیرین این‌شهر کرده‌اند آثارعصرحجر بدست آمده‌واین‌نکته نشان میدهد که بنای‌آن در هزاران سال پیش ازمیلاد مسیح بوده‌است. همچنین در طبقات پائین‌تر آثاری بدست آمده است که باستانشناسان آنهارامربوط بهشت هزار سال قبل میدانند و این زمان اواخر عصر حجر یا اوایل عصر مس بوده است . نام این شهر درچند جا ازتورات بلفظ شوش یاشوشن آمده است .

این شهر در تاریخ عمر طولانی خود دارای دوعصر مشعشع بوده‌است. یکی دورهٔ عظمت پادشاهان عیلام بویژه زمان‌سلطنت‌شلخاك ابن شوشیناك . دراین‌عصر خوزستان کشوری قوی وشوش شهری‌بسیار آبادان ومجلل‌وبعمارات عالیه وقصورسلطنتی وغنایم قیمتی که از ممالك مجاور میآوردند مزین بود . این‌دوره‌درسال۶۴۵ پیش‌ازمیلاد بدست آشور بانیپال پادشاه آشور خاتمه یافت . دیگـری دورهٔ شاهنشاهان‌هخامنشی است که داریوش بزرك شوش‌را تجدید عمارت نموده وقصور وعمارات بسیار عالی وزیبادرآن برپاکرد مانند قصر معروف آپادانا ، واین‌شهر رایکی ازپایتختهای شاهنشاهی‌قرارداد وشاهراه‌تاریخی‌شوش‌بساردس‌رااحداث‌کرد که بواسطهٔ آن، اینشهر که مرکزسیاست‌عالم بود مـرکز تجارت شرق وغرب نیزگردید . پس ازاو خشایارشا و دیگر پادشاهـان هخامنشی نیز بـر قصر هـای آن افزودند . آپادانا از کلمهٔ آبادی ، عمارتی بـوده بسبك کاخ‌های تخت جمشید بطول یکصدگز و عرض هشتاد گز و جای آن‌درکاوشهای شوش‌آشکار شده است و بر چهار ستون آن کتیبه‌ای یافته‌اند یکی بزبان فارسی باستانی روبجنوب‌ودیگری بزبان آشوری‌رو بمشرق ودیگری بزبان عیلامی‌رو بمغرب. این کتیبه‌ها بفرمان‌اردشیردوم حجاری شده و چنان میرساند که این آپادانابامرداریوش‌بزرك بناشده و در سلطنت اردشیر بهمن و اردشیر دوم تکمیل گردیده است در نزدیك کاخ آپادانا معبدی بنام ناهید نیزبنا شده بود . بیشتر آثار این‌کاخ بموزه لور پاریس نقل شده است ایندوره بدست‌اسکندر مکدونی درسال۳۳۲ق.م‌سپری گردید واز آنروز ببعد شهرشوش پیوسته روبکوچك شدن‌نهاده تابکلی محوگردیده است .

در دورهٔ اول از وضعیت شهر اطلاعات کاملی دردست نیست و بیانات مفصلی‌در کتب قدما دیده نشده است جز یك صفحه نقشه کـه مدیر مجلهٔ المقتطف در صفحهٔ ۲۶ جلد دوم کتاب اعلام المقتطف بدان اشاره کرده گوید : نقشه ای یافت شده از ترسیم بابلیها راجع بشهر شوش که حصارهای آن و قصر سلطنتی را در میانهٔ شهر ومیدانی که در دور آنست نشان میدهد و قصر از سه طرف محاط بوده است بتالارها،واطراف شهر و دهات ونخلستانها و عماراتیکه در نواحی شهر پراکنده بود تا کنار رودخانه در آن ترسیم شده است و احتمال می‌دهند که این نقشه در قـرن‌هفتم پیش از میلاد ترسیم شده باشد » .

از کاوش های فرانسویان آثـار و علائم عمارت آن دوره تـا اندازه‌ای بدست آمده است .

از وضع دورهٔ دوم نیز مختصر بیاناتی در تاریخ هردوت و جغرافی استرابودیده میشود . هردوت در صفحهٔ۳۵۵گوید : « شهر شوش در کنار خواسپ (کرخه) واقع است ودر آنجاشاهنشاه مینشیندو گنجهایش درآنجاست».ودرصفحهٔ۳۵۷شوش را ممنون نامیده گوید:«چون‌برودخوآسب‌میرسی بوسیلهٔ کشتی عبورمیکنی‌درآنجاشهرشوش‌است... پس از شهر ساردس تا قصر شاهی ممنون۱۳۵۰۰ استادیاست» . ودر صفحهٔ۴۸۹گوید: « شوش شهر ممنون » . استرابو در صفحهٔ ۱۳۰ گوید : «گویند شوش را سونس پدر ممنون بنا کرده است» . دور شهر ۱۲۰ استادیاست وبسیار این‌شهرطولانیست . ارك آنرا ممنونیوم مینامند . حصار و معابد و قصرهای شوش بطوریکه شنیده

شده بطرز عمارات بابلیها از آجر وقیر بنا شده است . ایکن پلکتوس گوید دور آن ۲۰۰ استادیاست و حصار ندارد . پارسیها ، (هخامنشی ها) در شوش قصر هائی بلند کردند که در اهمیت کمتر از قصرهای پازارگاد وپرس‌پلیس نبودنهایت‌قصرهای آنجا ارث اجدادی ومحکمتر ومحل خزانه وقبور خانوادگی آنها بوده ویك قصرسلطنتی در کاباء بودکه درقسمت بالائی پارس است و دیگری در تا اوکه درکنار دریا.این بود وضعیات شوش در زمان پادشاهی‌پارس هاولی بعد امرای مختلف عمارات‌آنجا رااشغال کرده نتوانستند بشکوه نخستین نگاه دارند چه بعد از پارسها بدست مکدونیها وسپس بدست پارتهاافتاد وپارس هاکم قوه‌شده تابع‌پارت ها (اشکانیان)هستند و شوش نهاده شده در کناررود خواسپ آنطرف پل آن» .

کلمهٔ ممنون بمعنی نیز هوش بوده که یونانیان باردشیردوم لقب داده‌بودند .

دمرگان فرانسوی شوش رابچهار قسمت‌تقسیم کرده۱-ارك‌یاقلعهٔ شوش که‌ازادوار قدیم تازمان اسکندر آباد بوده است ۲ـ قصر شاهان هخامنشی که خرابه های کاخ داریوش واردشیر دوم وتالار آپادانا درآن‌کشف شده . ۳ ـمحلهٔ بازرگانان ۴ ـ محلهٔ دیگر که درطرف راست رود کرخه واقع بوده .

اسکندر مکدونی پس از شکست دادن دارا در سال۳۳۲ قبل ازمیلاد بشوش‌وارد شد وطلاهای خزانهٔ آنراکه بقولی۱۲میلیون‌لیرهٔانگلیسی‌تخمین شده‌بیرون آوردوبیابل برد وآنجا را پایتخت خود قرار داد و از اینجهت شوش روی بخرابی نهاده از اهمیت پیشین بیافتاد .

پرفسور عباس شوشتری‌در کتاب ایران نامه جلد یکم صفحهٔ ۲۳۲ گوید :

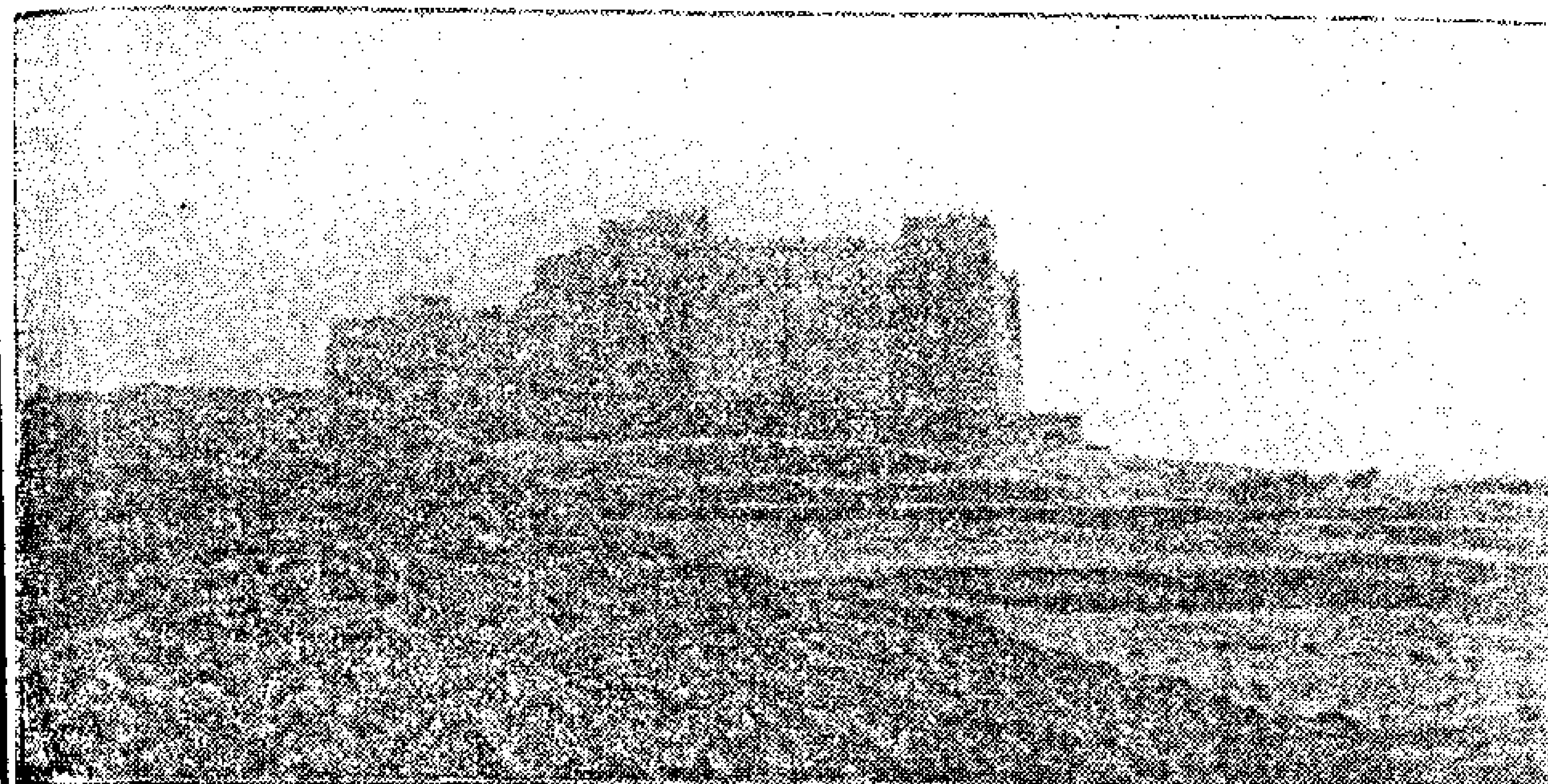
«خزانهٔ شاهی که پنجاه هزار تالنت (متجاوز ازیازده ملیون ونیم‌لیرهٔ انگلیسی) سکهٔ طلا داشت بتصرف اسکندر در آمد . از جمله اشیاء نفیسه فرش مخملی بودکه‌پنج هزار تالنت طلا میارزید با وجودیکه از یکصد ونود سال قبل استعمال میشده درخوبی ورونق فرقی نکرده مانند روز اول درخشنده بود . »

در سال۳۱۵قبل از میلاد انطیوکوس یونانی این شهر را فتح کرد وبگفتهٔ‌دائرة‌ـ المعارف بستانی‌معادل سه ملیون‌ونیم لیره‌ازخزانهٔ آن‌بیرون‌آورد.همچنین‌درسال۲۲۱قبل از میلاد سولون بر انطیوکوس یاغی شده‌شوش‌رامحاصره‌کرد اما قلعهٔ آنرانتوانست گشاد ، سلوکیها شوش را سلوکیه‌اله اوس (سلوکیه‌کرخه) نامیده بودند لیکن اقدامی در آبادی آن‌نکرده‌اند ونیز در روزگار فرمانروائی اشکانیان و ساسانیان اقدامی در تجدید عمارت‌شوش‌نشد.شوش آخرین شهری است ازخوزستان که‌درسال۱۹هجری‌بدست لشگر اسلام فتح شده است .

تاقرن چهارم هجری مختصری ازآثار شوش باقی بوده است چنانکه مقدسی در صفحهٔ ۴۰۹ گوید: شوش‌شهری‌آباد ونیکوست‌ومردمش‌بامورخیربه‌رغبت‌دارند. بازارهای خوب ونانهای پاکیزه دارد وآبهائی درشهر جاریست که‌آسیابهارا در میانهٔ آن می ـ گردانند (مقصود آب شاهپور است). حمامهای خوب وشیرینیهای ارزان ودهات قشنك ونعمتهای فراوان وبلوکات آباد ونیشکر ممتازدارد،علم وقرآن‌وحدیث وادب وسنت و

جماعت در آن رایج است ومسجدجامع خوبی‌داردکه دارای‌ستونهای مدور است وعیش
اینست که مردمش خیلی ••••• هستند وتابستانش بداست وخانه‌های‌فواحش نزدیك‌مسجد
جامع آشکار است وقاریان ومشایخ رانزد مردم احترامی نیست‌وواعظین آبرو وپیشرفتی
ندارند وبیشتر مردمش متصوفه‌اند واکثر اوقات خودرا برقص میگذرانند وشهر خراب
است ومردمش در بیرون شهر سکونت‌دارندودرسابق‌شهرشوش برتلی‌بلند بودوحصاری
محکم داشت لشگر اسلام پس از فتح حصار را خراب کردند و قبر دانیال پشت‌شهر در
میان نهر است و در کنار نهر مقابل قبر مسجدی نیکوست و معلوم نیست که دانیال در
کجای نهر مدفون است ».

درقضایای قرن‌پنج هجری دیگر نامی ازشوش درکتابها برده نمیشود پیداست



۱۰۲ـ دز شوش که مسیو دمرگان رئیس هیئت کاوشکاران فرانسوی آنرا ساخته است .

که در آن ایام شوش بکلی از میان رفته و شهر چند هـزار ساله خوزستان تماماً محو
شده بوده‌است. آثاری که ازشهر باعظمت شوش بجای مانده‌است یکی بقعهٔ دانیال است که
چندین دفعه خراب وسپس تعمیر شده وآخرین دفعه در حدود سال۱۲۸۷هجری بوده که
سیل آنرامنهدم‌ساخته بودومرحوم‌حاج شیخ‌جعفر شوشتری‌جدامی نویسنده تجدید بنایش نمودو
دیگرچند تپه که‌جایگاه کاخ‌هاوعمارات‌عالیه‌دولتی بوده است بشرح زیر: ۱ـ تپهٔ بلندی بارتفاع
یکصد پا نزدیك بقعه دانیال که محیط آن بیکمیل تخمین شده و قلعهٔ کنـونی شوش که
فرانسویان آنرا ساخته اند برروی آنست ۲ ـ تپهٔ دیگر در پشت تپهٔ اول که بلندیش
کمتر وپهنایش دو برابر آنست ۳ ـ تپهٔ دیگر درسه میلی شمال دو تپهٔ مذکور ، بر
روی این تپه‌ها جز ستونهای شکسته وتکه‌های سنگ و سوفال چیز دیگری دیده نمیشد
وکسی از درون آنها اطلاعی نداشت تاهیئت باستانشناسان فرانسوی دست بکاوش آنها
زدند وچه آثارگرانبهائی اززیر خاك بیرون آوردند.

بگفته سرجان ملکم جایگاه بزرگترین سراهای پادشاهان لانه جانوران وحشی
شده وشهریکه مردمش بملیونها میرسید منحصر به چند نفر فقیر شده بود که ازندورات
زوار قبر دانیال گذران میکردند . فرانسویان پس‌ازگرفتن اجازه کاوش در شوش قلعه
محکمی بر تل بلند مجاور دانیال بساختند تاهیئت اکتشافیه درآن منزل گرفته‌از گزند
الواروراعراب ایمن باشند. مردم دزفول نیزدرآنجاشروع بساختن دکانهاو کاروانسراها
نمودند واخیراً یك باب‌آسیاب وباغ مشجری درآنجا احداث کرده‌اند واینك قصبه‌ای
درجای شوش برپا شده وچنداداره کوچك ودبستان درآن‌بنیاد گردیده. عبور راه‌آهن
ازنزدیکی‌شوش بپیشرفت آن کمك میکند وامید است درآینده نزدیکی شوش‌بازشهری
بزرك شده وآب رفته بجوی باز گردد .

جند شاپور

این شهر درجائی واقع‌بوده که ۳۲درجه عرض شمالی دارد واکنون قریه شاه‌آباد
بین دزفول وشوشتر درجای آن واقع شده است .

آشکاراست که این نام معرب و ازدوکلمه ترکیب شده است که دومین آنها کلمه
شاپور است اما لفظ جندی که صاحب قاموس و یاقوت بضم جیم وسکون نون وفتح‌دال
ضبط کرده اند ، آیا تحریف یا تعریب شده چه‌کلمه ایست ؟ . هدایت در فرهنك خود
اصل آنرا گند نوشته لیکن شاهدی برای ادعای خود نیاورده است . حمزه اصفهانی
گفته که‌این کلمه‌معرب به از اندیوشاپور (بهترازانطاکیه شاهپور) میباشد . ابن عبری
درصفحه۱۲۹ تاریخ خودگوید : «چون‌شاهپوردختراورلینوس قیصرروم را بزنی گرفت
شهری برای او مانند بوزنطیا درایران بناکرد وآنرا جند شاهپور نامید». ابن‌فقیه در
باب سه‌کلمه نیشابور وشاپور خواست وجند شاپور افسانه‌ای آورده است که در طی‌آن
گوید: جند شاپور معرب وندیشاپوراست یعنی یافت شد شاهپور . وزیر جمال الدین
قفطی در صفحه ۹۳ اخبارالحکماء گوید : شاهپورابن اردشیردختر قیصر را بزنی گرفت
وشهری برای اوساخت مانند قسطنطنیه وآن شهرجندیشاپوراست. گویند جای‌آن دهی
بود از مردی جندا نام شاپور خواست‌آنرا ازآن مرد بخرد جندا راضی نشد و گفت :
در شهرسازی باتوشرکت میکنم راهگذران که ازکارکنان میپرسیدند که سازنده این
شهر کیست کارکنان میگفتند جند اوشاپور از این جهة به جندیشاپور معروف شد .

ابن‌فقیه‌گوید : « اهل اهواز جندیشاپور را بیلاباد مینامند جهت آنکه یکوقتی
شاپور ازآنجا میگذشت و درآنجا بیشه ای بود و پیرمردی بیل نام در آنحدود کشت
مینمود ـ شاپور باو گفت خوب است اینجا را شهری سازم . بیل جواب داد اگر ازمن
نویسندگی بعمل‌آید اینجا نیزشهری‌شود. شاپور گفت بخدای‌سوگند که اینجا را شهری
کنیم و تو را متصدی مخارج آن قرار دهیم . آنگاه شاهپور فرمانداد سر و ریش‌بیل
را تراشیده‌اوراباموزگاری‌سپردند تاخواندن ونوشتن بیاموزدونیزفرمان داد که‌درختان
بیشه را ببرند و برای مصالح آماده کنند . درمدت یکسال بیشه بریده شد وبیل‌خواندن
ونوشتن را فراگرفت . پس شاپور او را مأمور ساختن شهر نمود . چون شهر بانجام
رسید شاپور به تماشای‌آن آمد یك سمت آنرا درمعرض خطر سیل دید حکم کرد آن
قسمت را خراب کرده از نو باآجر وآهك بساختند وسایر نواحی‌آن‌از خشت بودواین

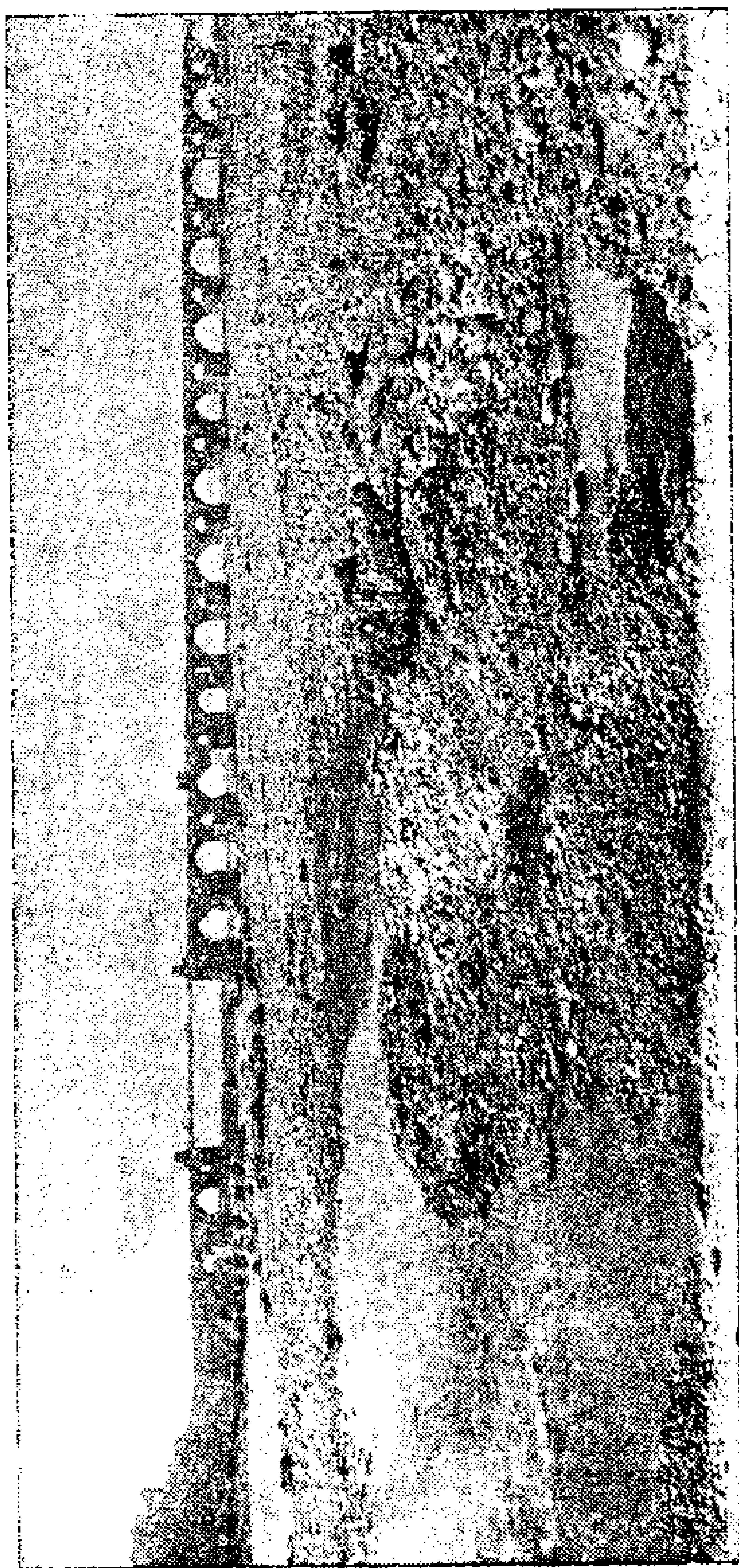
جهت بیل‌آباد نامیده میشود» . یاقوت حموی درصفحه ۳۰۵ جلد هشتم این کلمه رابنون ضبط کرده گوید: «نیلاب نام شهر جندیشاپور است ودرقدیم آنرا نیلاط میگفتند». نگارنده احتمال میدهم که کلمه جندی معرب گنده بمعنی بزرك باشد و آنرا گنده شاپور یعنی شهر شاپور بزرك گفته باشند. در هرحال این شهر در روزگار ساسانیان بسیار بزرك وبا صفا و دارای خیابانهای راست بوده است . مقدسی درصفحه ۴۷ این شهررا ازامصار (جمع مصر بمعنی پایتخت مملکت) شمرده ودر صفحه ۲۵۷ از دلگشاترین جاهای ایران محسوب داشته ودرصفحه ۲۵۹ در شماره شهرهای نیکوآورده وبداشتن دونهرآب ستوده ودرصفحه ۴۰۹ گوید : «جندیشاپور شهری پس آباد ومهم وباستانی بود ودرایام پیشین مصر (پایتخت) این کشور ومرکزیت سلطنت را داشت ودراین ایام روی بخرابی نهاده ودر اثر استیلای کردان (لران) جور وفساد درآن شایع شده است با وجـود این شکر بسیار ازآن بدست آید وگویند تمام شکر عراق عجم وخراسان ازآنجا است ومردمش اهل سنت‌اند ودارای دوجوی است ودهات بسیارآباد ومزارع برنج ر نیکوئیهاوارزانی و اسباب آسایش در آن فروان است ».

حمزه اصفهانی درصفحهٔ ۳۵ گوید : «به‌ازاندیو شاپور شهریست درخوزستان کـه عرب آنرا جندیشاپور گویند و اندیوانطا که است ومعنی آن به ازانطاکیه میباشد وبنای این شهر بشکل رقعه شطرنج هشت خیابان در هشت خیابان است و در قدیم شهرها را بصورت اشیاء میساختند مانند شهرشوش که بصورت بازاست وشهرشوشتر راکه بصورت اسب ساخته‌اند». یاقوت حموی گوید: « جندیشاپور شهری‌است درخوزستان‌شاپورآنرا بساخت و اسرای روم و جمعی از لشکر خود را در آن جای داد . . . و آن شهری وسیع ومحکم است نخلستانها ومزارع وآبهای بسیاردارد... وچون یعقوب بن‌لیث صفاری بر خلیفه یاغی شد درسال ۲۶۲ یا ۲۶۳ این شهررا بمناسبت محکمی ونزدیکی بشهرهای بسیارمرکز سلطنت خود قرار داد و یعقوب در سال ۲۶۵ درآنجا بمرد و مدفون‌شد...»

اگر ما بنای این شهر را بشهادت نام وتصریح نویسندگان ودلالت خیابان بندی بشاپور اول نسبت دهیم وخرابی آنرا در نتیجه استیلای الوارو بی نظمی آنها در اواخر قرن چهارم فرض کنیم ، (چه در وقایع بعد از قرن چهارم نامـی از آن در کتب برده نمیشود چنانکه یاقوت در همان صفحه گوید: مکرر ازآن عبور نموده ام علائم آبادی ازآن نمانـده بود مگر بعض نشانهای پوسیده کـه چیزی را بـدست نمیداد) ، پس تمام عمر این شهر با صفا ازهشت قرن متجاوز نبوده است واین بیشتر در نتیجه آن است که بناهای آن از خشت خام بوده . البته پرشدن جویهای آن اززورسیلاب که تاکنون مردم دزفول همه ساله دچارآنندو کثرت تعدیات وفتن ونبودن قوهٔ قاهره‌ای که جلوگیراشرار باشد و مردم را بتنقیه انهار وادار کند ، هم در خرابی جندیشاپور دخیـل بوده است . حمدالله مستوفی که یك قرن بعد از یاقوت حموی میزیسته و کتاب خودرا بسال ۷۴۰ هجری تألیف نموده است تکیه بر گفته‌های نویسندگان پیش ازخودنموده آنراآباد نشان میدهد. چنانکه درصفحه ۱۷۰ گوید : «شهری‌وسط و گرمسیراست وهوای بدداردودرآنجا نیشکر بسیار بود .»

باری فتحعلیخان حکمران خوزستان در حدود سال ۱۰۵۰ در جای جند یشاپور

قریه ای بنام شاه آباد مشتمل بربیوت و باغات مشجر عالی و عصاره خانه و حمام احداث نمود که تاکنون آباد است اما عمارات وباغات آن از میان رفته است و مزاری در اینجاست بنام شاه ابوالقاسم که محتمل است قبر یعقوب صفاری باشد و آثاری از حصار و انهار قدیمه تاکنون بر جـای است وازآنجا تا شوشتر هشت فرسنگ و تا



۱۰۳ – نمای پل دزفول طاق آهنی که در بریدگی پل زده شده در عکس دیده میشود. این طاق در سال ۱۳۳۴ قمری توسط ارتش انگلیس برای سهولت عبور لشکریان زده شده است

دزفول سه فرسنگ است .

اصطخری در صفحهٔ ۹٤ کتاب خود گوید : « از شوشتر تا جندیشاپور یکمنزل‌است واز آنجا تا شوش يك منزل راه » ودر صفحهٔ ۱۹۷ گوید : « از لور تا پل اندامش ، که شهری است (دزفول) دو فرسخ است وازپل تاجندیشاپور هم‌دوفرسخ .»

دزفول

دزفول‌معرب‌دزپل‌است. در روزگار پیشین که ابزارجنگ منحصر بشمشیروسنان‌و خنجر و کمان بود و آدمیان ادوات دور زن امروزی را نداشتند پلهای بزرك در میان راهها مانند تنگهائی بود درکوهستان که اگر ده نفر از مردم راهزن و خودسر آنرا در تصرف میآوردند راه‌کاروانیان را بکلی بندمیکردند .

مکرر میشدکه مردم بد اندیش پلها را میبریدند تا تعاقب آنان میسر نشود . از اینجهت پادشاهان ناچار بوده‌اند که برای نگهداری هر پلی دزی درپهلوی آن بسازند و نگهبانانی در آن دز بگمارند . پل دز فول‌که میانهٔ راه جندیشاپور وشوش بنا شده ازآنگونه پلهاست که پادشاهان دزی درکنارهٔ رودخانه نزدیك بآن ساخته بودند تا آنرا ازتصرف وتخریب راهزنان ومفسدان حفظ نمایند . پس پل و دز (قلعه که اکنون در جای آن محله قلعهٔ دزفول واقع است) نخستین بناهائی بوده که درآنجا شده است وازاینجهت آنجا ـ دزپل ـ نامیده‌شده که بعدآنرا معرب نموده دزفول گفته‌اند. گاهی بمناسبت شهر روناش که سمت غربی رودخانه بوده و اکنون جای آنرا رعناش خوانند ، این پل راپل روناش و دزرا (قصر الروناش)گفته‌اند و مردمش را قصری نامیده ونیز اینشهر رااندامش مینامیده‌اند .

آیا روناش ودزپل دوشهر جداگانه بوده‌است ؟ . ازعبارت مقدسی درصفحهٔ ٤۰۵ که‌ذکرشهرهای ولایت جندیشاپوررا نموده‌گوید: « الدز ، الروناش . » باذکرحرف تعریف در هردو نام،دوبودن‌آنها فهمیده میشود وگرنه‌باید « دز الروناش » میگفت . در بعضی نسخه‌های‌کتاب بجای‌کلمهٔ الدز لفظ قنطره اندامش آمده است و اصطخری تنها اندامش را نامبرده‌که گوید : « ازلور تا اندامش دو فرسخ است و از پل‌اندامش تا جندیشاپور هم دو فرسنگ » .

یاقوت حموی ایندو را یکشهر شمرده است .چنانکه‌درصفحهٔ ۳٤٤جلد يك‌گوید : « اندامش بکسر میم شهری است میانهٔ کوه‌های لور و جندیشاپور » ودر صفحهٔ ۳۳٦ جلد٤ گوید : « روناش بضم حرف اول وآخر آن شین معجمه وگویند سین مهمله همان قصرروناش‌است از شهرهای خوزستان » ودر صفحهٔ ۱۰۱جلد۷ گوید : «قصرروناش... ازشهرهای خوزستان است و همان جائی است که معروف است‌بدزپل و معنای‌آن‌قلعه‌ـ القنطره است . » حمدالله مستوفی در صفحهٔ ۱۷۰ نزهة القلوب گوید : « دزفول آنرا اندامشك گفته‌اند ازاقلیم سوم است‌...اردشیر بابکان‌ساخت بردو جانب آب‌جندیشاپور نهاده است وپلی برآن‌آب بسته‌اند به‌٤۲چشمه ودرازی پل‌۵۲۰ گام است و عرضش‌۱۵ گز وآن‌را پل‌اندامشك خوانند وآن شهررا بدان پل بازخوانند وبرجانب شرقی بالای شهر جوئی در سنگ بریده‌اند ودر زیر شهر ببازار رسانیده‌اند و دولابی بزرك برآن

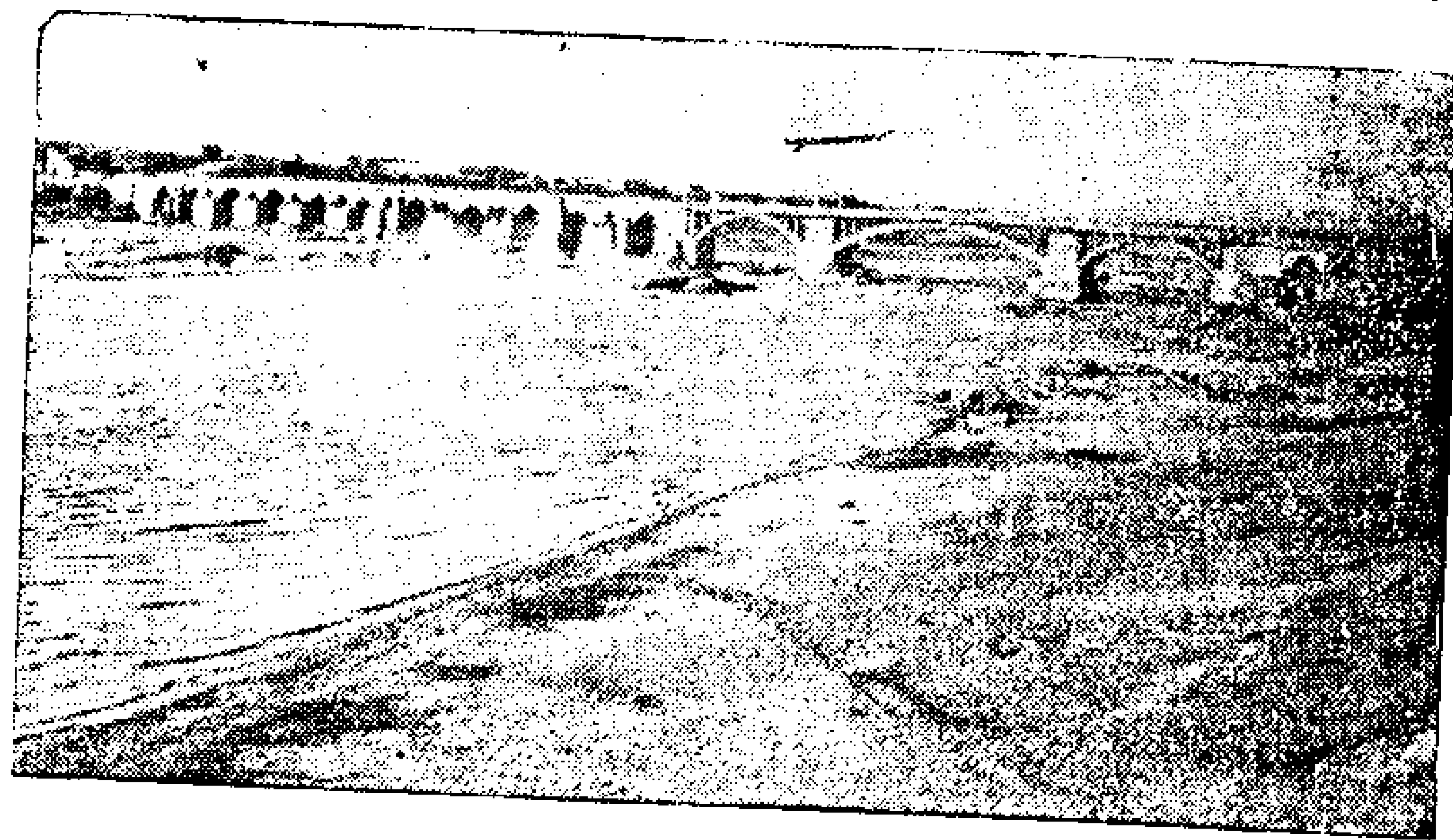
جوی ساخته چنانچه پنجاه گز آب بالا میآورند و مدار آن شهر برآن آب است . شهری وسط است . مواضع بسیار از توابع اوست.... »



۱۰۴ ـ منظره دیگر از نیمه غربی پل دزفول

وجه جمع بین سخنان نویسندگان مذکور آنست که چون روناش و دزفول در دو طرف رودخانه ساخته بوده بعضی قسمت را دو شهر جداگانه شمرده و برخی دیگر هر دو را دو محله از یکشهر انگاشته‌اند.

شهر کنونی در ساحل رودخانه است وساحل غربی که در این ایام رعنا (مخفف رعناش) گویند و همان روناش قدیم است قرنها از آبادی وساختمان خالی مانده تنها کوشکی در آنجا بوده که در سال ۱۲۳۰ هجری بفرمان محمد علی میرزا دولت شاه ساخته‌شده‌است و بعدازاو نظام السلطنه مافی تعمیرش نموده ودرسنوات اخیره ادارهٔ قشونی بناهائی بر آن افزوده ونیز چند باب گاراژ در این سه چهار سالهٔ اخیر درآنجا ساخته شده است. از اینکه در کتب فتوح اسلامی نام دزفول نیامده، پیداست که در آن ایام دزفول هنوز شهری نبوده و در قرن های بعد روی بآبادی گذاشته است. جغرافی نویسان قرن سوم وچهارم مانند اصطخری ومقدسی آنرا شهرکی تابع جندیشاپور نشان میدهند. اما در قرون وسطی که شوش و جندیشاپور خراب شده و مردم آنها بدزفول نقل مکان میکرده‌اند شهری بزرگ گردیده‌است چنانکه نویسندگان بعد مانند مستوفی در نزهة القلوب وشرف الدین علی یزدی درظفر نامه آنرا شهری مهم نشان میدهند.



۱۰۵ - پل دزفول که در عصر پهلوی تجدید بنا شده است

در حقیقت شهردزفول جانشین دو شهر شوش و جندیشاپور شده که در آن ایام ایندو شهر دچار تعدی اشرار عشایر لر وعرب شده بود و باین جهت وجهات دیگر زندگی در آنها دشوار بود و دزفول که جائی نزدیک و باصفا درکنار رودخانه و دارای قلعهٔ محکمی بود مردم آندو شهر را پناه داد و ناچار بدانجا نقل مکان میکردندومهاجرین دوشهر مذکور نخست در قلعه وسپس در جوار آن منزل میساخته‌اند. از آثار دز قدیم هنوز خندقی موجود است که در شرقی آن بوده واکنون آنرا بندار قابی (بندارجای سراشیب را گویندوقابی یکی‌ازدرهای قلعه‌است که بنام قابی‌مرتضی علی‌معروف‌شده واز برکت این نام تا امروز پایدار مانده است) نامند وطرف جنوبی قلعه جائیست که امروز

باحمدکور معروف است و آن قسمت از شهر را که درجای دز ساخته‌اند محلهٔ قلعه مینامند. اما دولابیرا که مستوفی نشان میدهد امروز موجود نیست لیکن گودالی در اواسط شهر است که آبهای باران در آن میریزد ودر میان گودال نقبی است که انتهای آن معلوم نیست و آنرا سردلو (سردولاب) مینامندو بیقین همینجا محل دولاب بوده است اما پنجاه گز آب را بالا رسانیدن قطعاً مبالغه است زیرا زمین شهر از سطح رودخانه باین ارتفاع نیست.

در دزفول چنین معروف است که غیر از دز مذکور قلعهٔ بزرگتری درجای دیگر شهر بوده است که قصر الکبیر نامیده میشده ومسجد معروف لب خندق درکنار خندق آن بوده است. طول شهر ازشمال بجنوب متجاوز از یکمیل است وعرض آن بتخمین ۱۵۰۰ ذرع وسه قسمت آن دارای حصار بوده است و سمت غربی شهر رودخانه است که در برابر آن سدی تشکیل میداده. دراینجا مسیر رودخانه قوسی تشکیل میدهد واز اینجهت مردم دزفول گویند شهر بشکل کمانیست که رودخانه زه آن کمان و آسیابها ویا پل دزفول تیر آنست. محلات عمدهٔ دزفول عبارتست از: سیاه پوشان، حیدرخانه در شمال ومحلهٔ مسجد ومحلهٔ قلعه وصحرا بدر شرقی وصحرا بدرغربی. وخانه‌های دزفول بیشتر کوچک ودو سه طبقه است و کوچه‌ها تنگ وپیچ درپیچ است. موادبنا آجروخشت وگچ وگل است وسنگ در آنها کمتر بکاربرده شده و بیشتر خانه ها مانند شوشتر دارای شوادانهای (زیرزمینهای عمیق) بسیار خنکی میباشد.

دزفول درجای بلند و باصفائی ساخته‌شده ومشتمل است برچهار دروازه ۱ـ دروازه غربی ۲ ـ دروازه شاه خراسان ۳ ـ دروازه شوشتر ۴ ـ دروازه بختیاری. سکنه شهر بشصت هزار تن تخمین شده است. مساجد عمدهٔ شهر عبارت است ازمسجد جامع که حاج محمدعرب آن را برای آقا میرعبدالباقی امام جمعه ساخته ومسجد لب خندق که جامع قدیم شهر بوده و هردو با صفا و بزرک وبکاشی های الوان وزیبا مزین است. بازار در وسط شهر است و محل آن در سابق باغچه ای بوده است از موقوفات مقبره شیخ اسمعیل قصری که درقرون وسطی جزء اکابر عرفا بوده است.

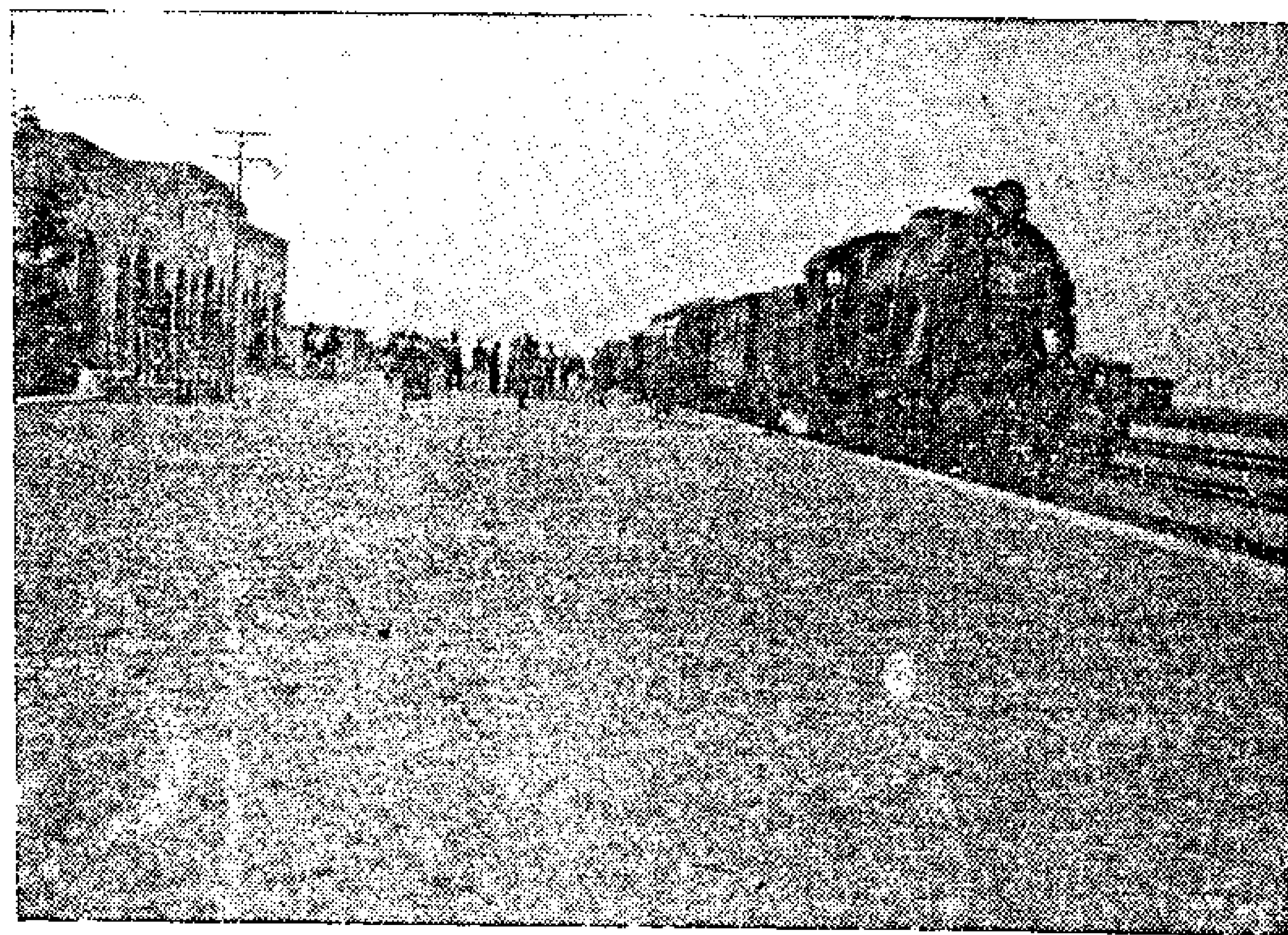
منطقهٔ شرقی ولایت دزفول از طرف شمال محدود است بکوهستان بختیاری واز سمت مشرق و جنوب بولایت شوشتر واز سمت مغرب برود دز. این منطقه مشتمل برپنج ناحیه است. ۱ـ سبیلی ۲ـ حومهٔ شهر ۳ ـ دهات شرقی رودخانه. ۴ ـ بلوك فرج آباد ۵ ـ بلوك شاهولی. اراضی اینمنطقه باستثناء سبیلی فاریاب است که بوسیلهٔ شانزده رشته نهر که از رودخانه وچشمه‌های دیگر جدا میشود مشروب میگردد ونام رشته های مذکور ازاین‌قرار است: ۱ـ نهرشاه آباد ۲ـ نهر سیاه منصور ۳ ـ نهر بنوازشامی ۴ ـ نهر قمش مؤمنان ۵ـ نهر قمش حاجیان واین پنج رشته بمسافتی در بالای شهر از رودخانه جدا میشود و قسمت اول مجاری آنها در زیر زمین است و لذا آنها را قنات مینامند. ۶ ـ نهر خان ۷ـ نهر الیاسی ۸ ـ نهر دهلی ۹ ـ نهر کلملك ۱۰ ـ نهر کلنگان ۱۱ـ نهر کوتیان ۱۲ ـ نهرقالون ۱۳ ـ نهر شمعون ۱۴ ـ نهر جبیر ۱۵ ـ نهرشرف آباد ۱۶ـ نهر عباس آباد واین ۱۱ رشته بترتیب درپائین شهر ازرودخانه جداشده.

سبیلی که آنرا دیم سبیلی نیز گویند شامل زمینهای بسیاری است ازشمال شهر تا پای

بلوك شاه ولی - این بلوك درجنوب فرج آباد وشمال شعیبیه واقع است . آب لوره وشور کاونك از بالا وپائین آنرا فراگرفته است اراضیش کم فاریاب و بسیاری دیم است و اکنون دارای ٤ قریه میباشد :

۱ - شاه ولی ۲- بدیلی ۳ - مبارز آباد ٤- سوخته ای . سکنه**اش** بیشتراعرابند. بلوك‌سمندی وگله‌گه که درحدود ولایت شوشتر داخل‌است درمالکیت ومالیات جزء‌این بلوك میباشد و احتمال میدهیم جایگاه مناذر صغری که هزار سال است خراب شده در اینحدود بوده است .

منطقه وسطی ولایت دزفول - این منطقه که بین دو رودخانه دز و کرخه واقع شده ازطرف شمال محدود است بلرستان وازسمت جنوب بولایت اهواز . بهره بالائین این زمینها (لور وسنجر) دیم وبهره های میانه و پائین فاریاب است که از آب کرخه ودز وشاهپور مشروب میشود و تمامی خاك این‌منطقه به پنج ناحیه تقسیم شده : ۱ - لور ۲- دهات غربی دز ۳- بن معلی ٤ - حسین آباد ٥- قومات . بیشترسکنه بهره بالائین از مردم لرستانند وبهره های دیگر ازعشایر عرب .



۱۰۷ - ایستگاه راه آهن در اندیمشك (صالح آباد)

لور - شهری بوده است درشمال دزفول . مقدسی درصفحه٤۰۹ گوید : « شهر لور درسرحد جبال است و بعضی آنرا از اقلیم جبال میشمارند و آنرا خوبیهای بسیار است غیر ازاینکه شکر آن خوب نیست » .

اصطخری آنرا دردوفرسخی دزفول نشان میدهد چنانکه در صفحه ۱۹۲ گوید : **«ازلور تا پل اندامش دوفرسنگ است»** .

تاریخ خراب شدن این شهر معلوم نیست ولی قطعی است که تا قرون وسطی دوام نکرده است زیرا در وقایع آن ایام نام آن برده نشده است . حاج صالح خان مکری که درسال ۱۲۲۰ قمری از طرف دولتشاه حکومت شوشتر ودزفول را داشت ، در آن حدود دهی بنام صالح آباد بنیاد نهاد که چندی بعد درنتیجه تعدیات الوار آن نیزخراب شد لیکن اینك یکی از ایستگاههای مهم راه آهن جنوب در جای آن ساخته شده وشهرك دلگشائی مشتمل برگاراژهای متعدد وبازار وعمارات راه آهن در آنجا ایجاد گردیده .

دهات غربی - این دهات درقطعه زمینی کنار رودخانه دز واقع وبواسطه قرب جوار بشهر دزفول از دهات درب شهر محسوب میشود . سکنه آنها مرکب از دزفولی وبختیاری ولرستانی وعرب است واغلب اراضی آنها فاریاب میباشد و از نهرهائیکه از رود دز جدا میشود مشروب میگردد .

اسامی دهات آنها عبارتست از : ۱ - قلعه توك ۲ - بنوارگپ ۳ - سنجر ٤ - دعیجی ٥ - خان آباد ٦ - علی‌بوالحسین (دورالراسبی قدیم) ۷ - میان جغـان ۸ - دوبندار ۹ - بنوار کوچك ۱۰ - زویه آغایان ۱۱- زویه بختیاری ۱۲ - زویه حاج عباس خان (واین سه قریه سابقاً درساحل شرقی بوده اند و در اثر تغییر مجرای رودخانه بساحل غربی‌افتاده) ۱۳ - شهان ۱٤ - بنه مشهدی علی .

بن معلی - بلوك پهناوریست در ساحل شرقی کرخه که قرنها در نتیجه شرارت عشایر الوار واعراب خراب بوده است وبااینکه زمینهای آن بسیارحاصل خیزاست کسی استفاده کاملی از آنها نمیکرد . درسنوات اخیره که امنیتی درآنحدود پیداشد رعایائی در آن جمع و مالکین به آبادیش میکوشند نهرهای کنونی آن یکی چیچالی است و دیگری دهداری‌وسوم‌خاصیان‌وهرسه از کرخه آب برمیدارد و آب شاهپوردرمیانه‌اراضی آن سرچشمه دارد . سکنه**اش** لرستانی واعرابند . نامهای دهات آن عبارت است از : ۱-جربه سید احمد۲- سرخه ۳- صفریان ٤- رستمیان ٥ - قلعه سید حسین ٦-قلعه‌رواده ۷ - قلعه خاصیان ۸ - قلعه داود توشمال ۹ - رحیه کهنه ۱۰- عمله سیف ۱۱ - دهات مختصر دیگر . چون خاك بنمعلی بسیار حاصلخیز و براه آهن نزدیك است و آبیاری آن از کرخه آسان میباشد استعداد آبادی وعمران بسیار دارد . سابقاً بیشتر این‌اراضی در دست طایفه ظهیری از اعراب بوده است . در بن معلی مزاریست که بتاج العارفین معروف است .

حسین آباد - این بلوك درگذرگاه راه‌آهن‌پهلوی بن معلی کناره کرخه واقع است وآنرامیاناب دزفول نیز گویند. اراضی آن بسیار حاصلخیزوپرآب وازرودشاهپور مشروب میشود .

چون قرنها در تصرف اعراب آل‌کثیر دزفول واتباع آنها بوده است دهات و آبادیهای کاملی درآن نشده واعراب اینهمه‌آب وزمین‌فراوان را تنها بمصرف کشت‌جو گندم و ذرت عربی میرسانیدند . خرابه **شوش** و قصبه جدید **آن** دراین‌خاك واقع است. دهاتش بسبك عربی و بیشتر ازکپر است اسامی **آنها چنین** است : ۱ - قلعه علی زمان

۲ ـ قلعه میرزاعلیخان ۳ ـ قلعه حمید آباد ٤ ـ قلعه پابی‌خان ٥ ـ جریـه چریم عبید (کریم عبید) ٦ ـ جریه سید کریم ۷ ـ جریه سید حسن هبلل ۸ ـ جریه سید طعمه ۹ ـ جریه مساحنه ۱۰ ـ جریه نیس ۱۱ ـ جریه ظبه .

در زمینهای این بلوك آثار معدن نفت دیده شده و قبری بنام عباس بن علی در آن هست که دارای خطوط قدیمه است.

آهو دشت ـ مختصر بلوکی‌است درساحل غربی رود دز پائین دهات درب شهر ودر پهلوی بلوك حسین آباد . سکنه اش اعرابند واراضی آن فاریاب و آبش از رود شاهپور جدا میشود و آنرا نهر بنت الشیخ گـویند . چندیست در مالیات جزء ولایت شوشتر شده است ولی از هیچ طرف آنرا باشوشتر پیوندی نیست قراء آن عبارتست از : ۱ ـ بنه سید احمد ۲ ـ بنه سید حسن ۳ ـ غزی ٤ ـ سادات حمید واین بلوك را تومات نیز گویند .

منطقه غربی ولایت دزفول ـ این منطقه خاکیست پهناور که ازساحل غربی کرخه تاسرحد عراق عرب امتداد دارد شمال آن پشت کوه لرستان و جنوب آن خاك بنی طرف است ودرآن آبادیها وقرائی موجود نیست جز فکه وموسیان که درسرحد عراق واقع ودراین ایام جزء ولایت دشت میشان شمرده میشود. سکنه این منطقه‌عشایر چنانه (کنانه) وخسره (خزرج) وسرخه‌اند که بطرز بدوی درآن زندگانی میکنند وهر تیره در ایام سال بچند نقطه نقل مکان مینمایند ومختصرزراعت دیمی هم دارند . آثار چند شهر قدیم دراین خاك موجود است وقطعی است که بسیاری از اراضی این منطقه درقدیم فاریاب بوده است . تاچند سال قبل عشایر بنی لام برای تعلیف اغنام ودواب از عراق باین‌خاك میآمدند ولی‌چون رفت وآمدشان باعث نا امنی آنحدود بود ورودشان ازطرف دولت ممنوع شد . عشیره ربوت در غربی آن‌ساکنند وقسمت شمالی این‌منطقه در تصرف ایل‌عمله ازمردم پشتکوه میباشد . از این جهت این منطقه اخیرا ضمیمه ایلام شده است .

آثار شهرهای قدیمه درخاك دزفول ـ در این ولایت ونواحی آن در ایام پیشین‌شهرهای بسیاری بغیراز شوش‌وجندیشاپور بوده که نامهای‌بسیاری‌از آنهادر کتب دیده میشود : ۱ ـ اردوان ۲ ـ بایوه ۳ ـ دورالراسبی ٤ ـ زاوطا ٥ ـ طیب ٦ ـ قاضبین ۷ ـ قرقوب ۸ ـ کلتانیه . ۹ ـ لور ۱۰ ـ خوجان ۱۱ ـ شاه برزان ۱۲ ـ بابیروآثار بیشتر این شهرها تاکنون در صحاری سوزان ، اینجا وآنجا هویداست .

بایوه وقاضبین ولور بتصریح‌مقدسی که در پیش گذشت ازشهرهای تابعه‌جندیشاپور بوده است وجای دوشهر اول غیرمعلوم وشهرلور بگفته اصطخری ومقدسی که آنرا در پیش نقل نمودیم ، در دو فرسخی شمال دزفول بوده‌است. پس جای آنرا باید درحدود صالح آباد پیدا کرد و بمناسبت آنستکه تاکنون دشت شمال غربی دزفول را صحرای لور خوانند وکلمه لر که قرن بقرن توسعه یافته و اکنون بر تمام مردم شمال و مشرق خوزستان اطلاق میشود از اینجا گرفته شده است . کلتانیه نیز در نواحی شمال دزفول بوده است ودربعض نسخه های اعلاق النفیسه کلبانیه ذکرشده . یاقوت گوید : « میانه

شوش و صیمره است . . . و دراین قریه شمربن ذی الجوشن انضبابی قاتل حسین‌بن‌علی کشته شد واورا ابوعمره بکشت». محل این شهر تاکنون بدست نیامده‌است .

قرقوب وطیب دوشهر بوده اند درغرب ولایت شوش . اما قرقوب (شاید معرب کارکوب)، یاقوت درصفحه ٥۹ جلد۷ مینویسد : «بضم قاف وسکون واو شهری است میانه واسط وبصره واهواز ازبلوك کسکر(کفکر) شمرده میشود» و بگفته مقدسی در صفحه ٤۲۰ ازشوش تا قرقوب یکمنزل راه است واز قرقوب تا طیب هم یکمنزل.اما طیب (شاید معرب تیپ) یاقوت در صفحه ۷٦ مینویسد : « بکسر طاء و سکون با... شهریست میانه واسط وخوزستان ومردمش از قوم نبط (صائبه) میباشند و بلغت نبطی حرف‌میزنند ». داودبن احمدبن سعید طیبی تاجر برای من گفت : مشهور پیش ماچنان است که شهر طیب را شیث بن آدم ساخته ومردمش بر مذهب شیث بوده‌اند که دیـن صائبه باشد تا اسلام ظاهر شد پس مسلمان شدند و در آنجا طلسمات عجیبی بوده است که بعضی باطل شده وبعض دیگر تاکنون باقی مانده است . منجمله اینکه زنبورداخل آن نمیشود و اگرداخل شود میمیرد و تا نزدیك به زمان ما مار و کژدم در آن یافت نمیشد . وتا امروز کلاغ پیسه ولکلك در آن نیست و از طیب تا واسط هیجده فرسنك وتا اهواز نیز هیجده فرسنك است وآن میانه واسط و خوزستان است» . ابن رسته در کتاب خود مسافت بین شوش و قرقوب را هشت فرسنك و بین قرقوب و طیب را نیـز هشت فرسنك نوشته است . آثار خرابه این شهردر کناره‌آب طیب موجود است .

دورالراسبی ـ یاقوت حموی در صفحه ۹۸ جلد ٤ گوید : «شایدمنسوب باشدبه بنی راسب بن میدعان ابن مالك بن‌نصربن ازدبن غوث وواقع‌است بین‌طیب وجندیشاپور از خاك خوزستان و از آنجاست ابوالحسین علی‌ابن حمد راسبی ونمیدانم آیاآنجا بـاو منسوب است یا او منسوب بآنجا ومشارالیه از عظمای عمال وامرا و رجال بود کـه در شب چهارشنبه بیست وهشتم ربیع الاخرسنه۳۰۱ در ایام خلافت مقتدر عباسی و وزارت علی‌بن عیسی وفات کرد و در خانه اش مدفون گردید...». امروزه در جای این شهر قریه ایست که بمناسبت مقبره علی مزبور ، علی بوالحسین نامیده میشود .

شابرذان ـ یاقوت در صفحه ۲۰٥ جلد ٥ گوید : «شهرکی است میانه شوش و طیب در خوزستان ». و بابسر نیز در اینحدود بوده است چنانچه یاقوت در صفحه ۳٥ جلد۲ گوید: «شهری‌است ازنواحی‌اهوار ... وابوسعید گفته دهی‌است ازدهات واسط».

جوخان ـ یاقوت درص۱٦۲جلد۲ گوید: «شهرکی است نزدیك طیب ازنواحی خوزستان » . طبری در ص ۱۱۱ جلد ٦ آنرا جوخی نام برده گوید : «جوخی زمینی است درساحل دجله که بمذار میرسد» .

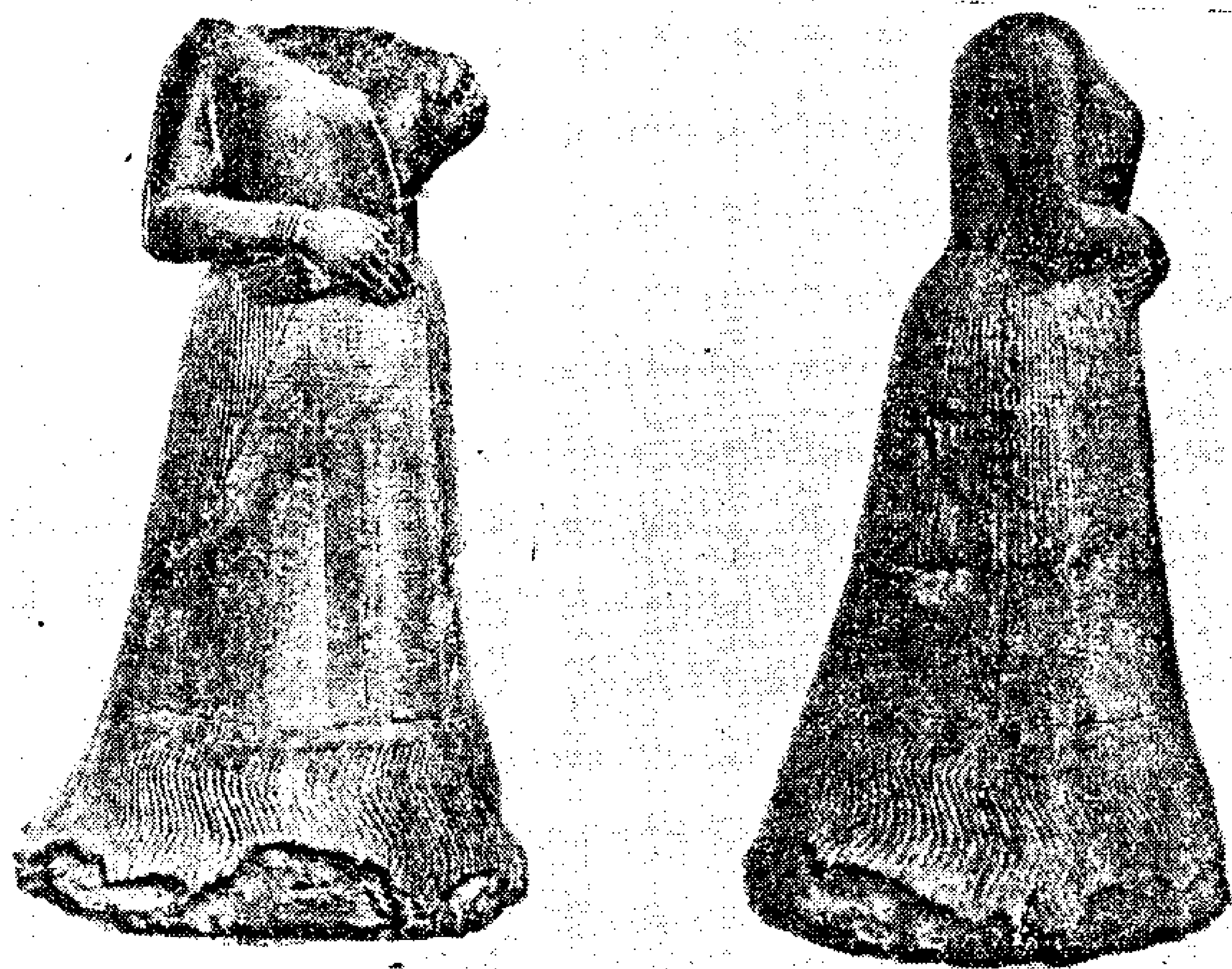
از عبارت این نویسنده چنان فهمیده میشود که مقصود او جائیست در خوزستان غربی . یاقوت در صفحه ۸۱ گوید : « جوخان شهریست بخوزستان قریب بشوش » . نگارنده احتمال میدهم که جوقان و جوخی و جوخان یکی باشد که آنـرا دوسه جا پنداشته اند .

اردوال ـ از شهرهای غربی این حدود بوده است . یاقوت در صفحه۱۸۹جلد

یك گوید : «شهر کوچکیست بین واسط وجبل وخوزستان ودرآن مزارع وخیرات بسیار است و بعضی آنرا اردوان خوانده اند» .

زاوطا نیز دراین حدود بوده است چنانکه یاقوت در صفحه ۳۷۱ جلد چهار گوید: «زاوطا کلمه ایست نبطی و آن شهرکی نزدیك طیب است میانه واسط و خوزستان و بصره . . . و بعضی زاوطه خوانند» . شاید صابئه که دردهات دزفول میزیسته اند ازطیب و زاوطا بوده اند .

نگارنده برای بازشدن راه تدقیق درتطبیق اسامی بمواقع بلاد، ازآثار موجود در آن اراضی ذکری میکند : ۱ ـ شط کلانه آثار شهریست در ساحل کرخه ۲ ـ خرابه آثار شهریست بین کرخه و مشداخ ۳ ـ رشیدیه وآن خرابه شهر بزرگیست در چهار فرسنگی شمال شرقی هور حویزه وازآنجا تا فکه در شمال غربی چهارفرسنك است ۴ ـ خرابه دیگر بین موسیان و فکه در ساحل آب دوبرج که شهری بس بزرك بوده وطائفه ربوت عرب در نزدیك آن منزل دارند . ۵ ـ خرابه شهر دیگر نزدیك قریه شماربه درخاك بنی طرف وشایدمحل شهرسمر که یاقوت در ضمن شهرهای کسکردر صفحه ۲۵۱ جلد ۷ نام برده همان باشد . وگویا شهر خاراکس سپاسی نی(Charax



۱۰۸ ـ مجسمه برنزی ملکه عیلامی که در شوش کشف شده

Spasini) که سلوکید ها درخوزستان ساخته بودند نیز دراین حدود بوده است .

خزائن وآثارشوش ـ پادشاهان عیلام که قرنها درشوش پایتخت داشتند غنائم واموال بسیاری بدست آورده ودرآنجا انباشته بودند و بسیاری ازاینها مجسمه های خدایان وچراغها وماننده آن از اثاثه معابد بود که از شهرهای ممالك اطراف بغارت میآوردند وهمچنین اسلحه وظروف فلزی ومجسمه های پادشاهان وملکه ها و ستونها وآثارمهمه که درشهرهای پایتخت آنها بود مانندستون همورابی که برای علامت فتح از بابل بشوش آورده بودند. لیکن آثار این دوره درسال ۶۵۴ قبل از میلاد که شوش بدست آشوریها افتاد بیشتر بغارت رفت و کمتری ازآنها زیر خاك وخرابه ها درخود شوش باقی مانده که درکاوشها بدست آمده است .

درروزگار درخشان هخامنشیان که نزدیك بدو قرن طول کشید، این شهریکی از پایتختهای شاهنشاهی ومرکز مهمی بود که تمام مالیات و نفایس ممالك درآن وارد و درخزانه های آن ضبط میشد و شاهان اخیر هخامنشی تمام سال را در شوش میماندند و کمتر بپایتختهای دیگر مانند همدان وتخت جمشید سفر میکردند وذخیره مهم مملکت را در اینجا ضبط مینمودند وازاینجهت قلعه آنجابسیار استوارساخته شده بود. اسکندر چون از ذخایر هنگفت آگاهی داشت پس از شکست دارا و تصرف بابل بعجله بسوی شوش حرکت کرد . آریان گوید : «فیلوکس نام که پس از جنك اربله بحکم اسکندر بشوش رفته بود با پسر والی شوش (آبولت) باستقبال اسکندر آمد و گفت خزائن شوش دراختیار اسکندر است. اسکندر پسرجوان والی را بملاطفت پذیرفت و برهنمائی او بکنار رود خوآسپ آمد دو کناررود، والی با هدایائی گرانبها باستقبال آمد ودرآن تقدیمیها چیزیکه بیشترجلب توجه میکرد شتران دو کوهانه تند رو بود و ۱۲ فیل که دارا برای جنك خواسته بود . اسکندر خزانه شوش را تصرف کرد» .

در مقدار خزائن شوش روایات مختلف است . دیو دورسیسیلی در کتاب ۱۷ بند ۶۶ گوید : «خزائن شوش چهل هزار تالان شمش طلا و نقره بود ونه هزار تالان پول مسکوك طلا (زریك) » . چون دیودور معین نکرده که مقدار شمش طلا چه بوده نمیتوان مقدارذخایرخزینه شوش رااز گفته اومعین کرد. بازهم اگر تمام شمشهارا نقره بدانیم مقدار ذخایر مزبور بپول کنونی به ۷۲۴ ملیون فرانك طلا یا سه ملیارد و ششصد و بیست و دوملیون ریال بحداقل بالغ میشود . راجرس درصفحه ۳۳۰ کتاب تاریخ ایران قدیم ، مقدار ذخائر نقدی شوش را هفتاد ملیون لیره انگلیسی معین کرده است .

دیودور گوید : «این ذخائراز ازمنه خیلی پیش جمع شده بود که درهنگام سختی کارها مصرف شود». کنت کورث مقدار ذخایر را پنجاه هزار تالان نوشته است (کتاب ۵ بند ۶) که تقریباً همان مبلغ میشود . پلوتارك در کتاب اسکندر بند ۵۱ گوید : «این ذخیره چهل هزار تالان نقره مسکوك بود وپنج هزار تالان اشیاء نفیسه و پارچه های ارغوانی اعلا که درمدت ۱۹۰ سال جمع آوری شده وازدرخشندگی آنها نکاسته بود» . آریان گوید(کتاب ۳ فصل ۶ بند ۲) . فقط مقدار نقره شوش به (۵۰۰۰۰) پنجاه هزار تالان میرسید» .

پس از اسکندر انطیوکوس که او نیز در سال ۳۱۵ شوش را فتح کرد مبالغ گفتی‌ازخزائن آن بیرون آورد که بقول بستانی دردائرة المعارف به‌سه ملیون ونیم لیره کلیسی تخمین‌شده است. دراین ایام که رشته کاوش در آثار شوش دنباله دارد گاه کوکات زر وآلات زرینه بدست میآید ونقره پوسیده مکرر پیدا شده است وآشکار ت که اینها ذخایر اشخاص درباری مانند خواجه سرایان و زنان و کنیزان و مانند ان بوده است که در زیرزمین دفن میکرده‌اند و فرصت بیرون‌آوردن نیافته اند . غیر مسکوك طلا، چیزهای بسیار از قبیل مجسمه‌ها وبتها وکتیبه‌ها واسلحه واسباب‌بازی بورآلات از زیر خرابه های این شهربسیار بیرون‌آمده است که از جنبه تاریخی‌از لا مهمتر وتالار موزه لوور پاریس را پر نموده است . مهمتر از همه ستون‌حمورابی ت ودیگری‌کتیبه های شاهان هخامنشی که بسیاری از نقاط تاریك تاریخ ایران را شنی میبخشد .

ترجمه کتیبه های شوش در کتاب پر ارزش شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله) صیل ذکر شده است ، خوانندگان میتوانند بمتن‌آنها مراجعه نمایند .

دشت میشان

زمینهائیکه در مغرب ولایت اهواز ومشرق دجله واقع میباشد در ایام پیشین‌بنام هرحکومت نشین خود نهرتیری نامیده میشده ودرقرون وسطی‌بنام ولایت‌حویزه ودر ن ایام بنام بنی طرف خوانده میشود وبنی طرف نام بزرگترین قبیله ایست که دراین ك ساکنند واکنون بدشت میشان موسوم گردیده است . شمال‌آن بولایت دزفول و رق آن بولایت اهواز و جنوب آن بعراق عرب و از طرف غرب نیز به عراق عرب وسته است . کرخه یگانه رودیست که وارد این خاك میشود و بوسیله نهرهای بزرك کوچك که از آن جدا میگردد بیشتر زمینها راحاصلخیز کرده‌است.پایاب این جویها ردابهائیست که یك پنجم $\frac{1}{5}$ زمینهای این ولایت را فراگرفته است .

حکومت نشین آن در ایام ساسانیان و قرنهای نخستین اسلامی شهری بوده‌است ام نهر تیری که در قرن چهار یا پنج هجری خراب شده . یاقوت حموی در وجه تسمیه ن درصفحه ۳۲۸ جلد۸ بنقل از کتب قدیم فارسی گوید : «اردشیر بهمن پسر اسفندیار ر آنرا حفر نموده وبشخصی تیرا نام از اولاد گودرز وزیر بخشید» . نگارنده‌احتمال دهم که تیری‌همان کلمه‌تیره است‌زیرا آب کرخه درآنحدود غالباً گل‌آلود وتیره‌است‌واز نجهت آنرا نهرتیره خوانده اند وشهر بمناسبت‌مجاورت‌نهر باین نام معروف‌شده است .

آیا شهر نهرتیری در کجا بوده ؟ . ازبیان مقدسی که مسافت میان آن و اهواز ا یکمنزل نوشته است‌آشکار میگردد که این شهر در کناره رودخانه کرخه بوده است س باید جای آنرا درحدود قریه سید علی طالقانی پیدا کرد . این ولایت در این ایام سه بلوك تقسیم شده است .۱ـ بلوك‌حویزه۲ ـ بلوك سوسنگرد ۳ ـ بلوك بستان . و ا در پائین ازهر کدام جداگانه گفتگو میکنیم .

بلوك حویزه ـ چون حویزه از جنبه تاریخی دارای اهمیتیست ، ما شرح شهرو لوك آنرا برسوسن گرد که اکنون‌آبادتر ومرکز این ولایت‌است مقدم داشتیم . حویزه

نام دو شهراست یکی حویزه دبیسیه ودیگری حویزه محسنیه‌وشهر نخستین‌رادبیس‌اسدی در حدود سال ۳۷۰ هجری قمری بنا نهاده است . یاقوت در صفحه ۳۷۳ جلد۳ گوید : « حویزه تصغیر حوزه است۰۰۰ وآن جائیست که دبیس بن‌عفیف اسدی درایام‌طائع‌بالله عباسی‌آنرا حیازت کرده وبا عشایر خود در آن ساکن شد وبناهائی بنیاد نهاد .

واین دبیس نه دبیس بن مزید اسدی است که حله را در جای معین آن بناکرده است اگر چه‌اوهم از طایفهٔ بنی اسد است و این موضع بین واسط و بصره وخوزستان است در میانهٔ مردابها . اینشهر همان است که در قرون وسطی مکرر نام آن برده شده و سید محمد مشعشع در سال ۸۴۵ هجری آنرا فتح نموده پایتخت خود قرار داد و در این ایام دهی در جای آن بنام یمعانی (جمعانی) در میانهٔ مردابهای بنی طرف دیده میشود .

حویزه محسنیه شهریست در ساحل یسار کرخه و این شهر را سلطان محسن مشعشعی در حدود سال ۸۹۰ هجری بنا نهاده و بواسطهٔ خوشی آب و هواپایتخت‌خود را بدان انتقال داد و اول بنائی که در آن شده قلعهٔ محسنیه است که در جنوب شرقی آن واقع بوده وتا کنون‌آثار حصار و برج‌های چهارگانه‌وقصرمیانه آن‌پیداست. ازسمت قبلهٔ شهر نهری بنام‌شط الصغیر میگذشته پس آن از دو سمت محدود برود و نهر بوده است .

این شهر در ایام صفویه بسیار آباد و مشتمل بر بازار ها ومساجد و مدارس وعمارات عالیه بوده است و اکنون بیشتر آن خراب است و خرابی آن بیشتر درنتیجهٔ بروز طاعون در سال ۱۲۴۷ بود که بنا بر مسموع چهل‌هزار نفر از مردم‌شهر را تلف کرده و خروج بنی طرف از زیر دست حوالی حویزه و دیم شدن اراضی و بلوك اطراف آن در اثر شکست سد نهر هاشم در سال ۱۳۰۲ هجری هم دوعلت دیگر بود که سبب مزید خرابی شهر گردیده .

حویزهٔ کنونی که دارای سیصد خانه و پنجاه باب دکان بیشتر نیست مشتمل‌است بر چهار محله ۱ ـ نیس که مردمش از طایفهٔ مذحج‌اند . ۲ ـ ساکیه که اهالی آن از طائفهٔ ساکی‌لرستان میباشند ۳ـ اهل کوت که از اعقاب قزلباش صفویه اند ٤ ـ جرف و آن محله‌ای است در ساحل یمین رودخانهٔ کرخه .از شش باب مسجدی (مسجدسلامات نزدیك بقعه حمزه و مسجد ابو سبع ابواب و مسجد ساکیه و مسجد جرف و مسجد لب شط و مسجد جامع) که در سابق داشته است دو مسجد مانده یکی مسجدجامع زبنای حاج سیف الدین خان که بس عالی وبا صفاست ، دیگر مسجدلب‌شط و هر دواکنون مشرف بانهدامند .

از هشت‌باب مدرسه‌اش (مدرسهٔ‌شیخ عبدالله‌جامعی، مدرسهٔ شیخ‌علی‌آل بوصوف ، مدرسهٔ شیخ عباس ، مدرسهٔ شیخ‌الاسلام ، مدرسهٔ شیخ یعقوب ، مدرسهٔ شیخ نصار ، مدرسهٔ شیخ عبدالعلی عروضی ، مدرسهٔ شیخ سعد) تنها مدرسهٔ شیخ سعد بر پاست که ادارهٔ معارف آنرا تعمیر نموده و محل دبستان ابتدائی قرار داده است .

در حویزه واطراف آن مزارات بسیار است که بعضی مقابرند مانند حمزه و

سلطان داود و ابوالعقر و مولا فاضل و زین‌العابدین وشیخ محمد غزی مراغی وبرخی دیگر مقامات (قدمگاه) متبرک که مانند ابراهیم خلیل و خضر وعلی بن الحسین وعلی بن موسی الرضا وعلی وابنه وعلی ابورخی (مجاور آسیاب) و عباس وصاحب‌الزمان و علی ابو ذئب وغیره .

گویند که چهار نفراول‌ازموالی‌مشعشعند وزین‌العابدین ازعلمای حویزه بوده و شیخ محمد نیز عالمی جلیل بوده است که مردم آنحدود بیماران را با زیـارت قبرش استشفا میکنند .

بنای مهم در همهٔ آنها بقعهٔ ابراهیم خلیل است که میلی مخروط و مقـرنس و بسیار بلنددارد .

بلوك حویزه را هشت قریه است : ۱ـ جوبه ۲ـ عتابیه. ایندو قریه‌درسمت‌شرقی شهرواقع است ۳ ـ شرفا ٤ ـ گبان (قبان) ٥ ـالعمی ٦ـ رفیع . واین چهار در نواحی شمال حویزه است ۷ـ شویب ۸ ـ جرایه واین دوقریه در مغرب حویزه است .

در سمت جنوبی حویزه دشتی است وسیع که بسامان بصره ومحمره (خرمشهر) منتهی میشود و آنرا شلوه گویند وطوائف بنی سکین وحمودی وغیرهم بطرزعشایری در آن زندگانی میکنند . مرکز بنی سکین را چفیرومرکز حمودی را خویش گویند . در مشرق شلوه،خاك نهر هاشم است که طوائف بنی تمیم و بنی مالك و هویشم در آن سکنی دارند اما نهر هاشم در تشکیلات مـالیه جزء ولایت اهـواز محسوب است . چون مساکن و منازل اعراب آن حدود عموماً کپر یا سیاه چادر است و منازل ساخته از خشت وگـل منحصر بشهر حویزه است گاهی مردم آن حدود شهـر را طینه (گلین) مینامند .

بلوك‌سوسنگرد ـ وآن در شمال حویزه واقع است و شهر سوسنگرد تایکصد سال پیش قریهٔ کوچکی بوده است ازبنای عشیره‌ای‌از بنی خفاجیه که در قدیم در آنجا سکنی داشته‌اندوازاینجهت آنرا خفاجیه مینامیدند وپس‌ازاستقلال طائفهٔ‌بنی طرف اززیر دستی موالی حویزه که مرکز مشایخ طایفه قرار گرفت ، مردم بسیاری در آن سکنـی گرفتند و کم کم شهری شد و اکنون مرکز حکومتی ولایت‌شدودوائر مالیه وامنیه و صحیه و معارف وپست‌وتلگراف‌وتلفن‌در آن‌دایر شد،سکنه‌اش نصف عرب‌اند و منازل آن بیشتر از کپراست و تا کنون مسجد وحمام در آن‌بنا نشده‌است، بناهای آن ازخشت و گل وبناهای‌خوب آن منحصر ببازارومنازل شیوخ ودوائردولت‌است که آجرهم‌درساختمان آنها بکار رفته است و چون رود کرخه بخفاجیه رسد دو شاخه شود و شهررا سه قسمت کند قسمتی در ساحل شمالی شعبهٔ دست راست و قسمتی در ساحل شعبهٔ دست چپ که بازار و گمرك و امنیه در آنست و قسمت سوم در زاویه بین دو شاخه است که قصر خزعلی‌و اداره حکومتی و نظمیه و مالیه و احصائیه و باغچهٔ فلاحت که ادارهٔ مالیه احداث کرده است در آن واقع میباشد .

سوسنگرد وسایردهات این ولایت عموماً دارای طول و عرض کم است باینوضع که تمام منازل در دو طرف رودخانه بر دو خط ساحل ساخته شده است و هر منزل‌یك سو برود خانه دارد و یکسو بصحرا و غالبا در مقابل خانه ها کنار رود خانه درختان

نخل و بید و انار غرس شده است و پشت هر خانه طرف‌صحرادر باغچه‌هائی ، فالیز و بقولاتی کشت گردیده است که احتیاج اهل خانه را رفع کند ، از اینجهت هوای‌خانه ـ ها لطیف و آزاداست و این وضعیت بناها، منظرهٔ‌خوش وزیبائی بشهروآبادی‌های آن داده است .

جویها و شاخه‌های این بلوك بمنزلهٔ‌خیابانهائیست که مردم‌بتوسط بلمهای کوچك در آنها رفت وآمد میکنند .

خفاجیه‌را ۱۳ قریه است :۱ـ مالچیه (مالکیه) در ساحل شط بزرك که بطرف حویزه میرود ۲ ـ بردیه ۳ ـ نعمه ٤ ـ ساریه ٥ ـ شط عباس ٦ ـ هوفل ۷ ـ شاکریه ۸ ـ صبهانیه ۹ ـ مشروطه ۱۰ ـ چولانه ۱۱ ـ غرنوگه (غرنوقه=مرغابی) ۱۲ ـ ابو حمیضه درغرب خفاجیه ۱۳ ـ جریه سید علی طالقانی در کنار کرخه . این جریه (قریه) اول خاك این ولایت است و سید علی نامی از مردم طالقان قزوین آنرا دریکصد سال قبل بنانموده است و اکنون نواده‌اش سید یوسف ابن سید حسین ابن سید علی در آن ساکن میباشد .

این قرا بجز جریهٔ سید علی تمام فاریاب و برنج کار است و طرز بنای آنها بوضعی است که در بنای شهر خفاجیه گفته شد ! ! جریه مذکور دیم و دارای‌خانه‌های گلین و کپر است .

چون آخرین منازل خفاجیه بمنازل اولیهٔ دهات پیوستگی دارد و منازل بیشتر دهات بهم متصل است میتوان تمام این بلوك‌را بدرختی تشبیه نمود کـه تنهٔ آن خفاجیه باشدو شاخه‌های آن‌دهات‌بلوك‌است که در کناره‌های جویها ساخته شده .

بلوك بستان : و آن در غرب بلوك سوسنگرد در سرحد عراق عرب واقع است مرکز آن قصبهٔ بستان است که آنرا بیشتر بساتین جمع بستان و بعضی آنرا بسیتین تصغیر بستان میخوانند و آنرا ده قریه است : ۱ـ بستان ۲ ـ مجریه (مکریه) ۳ـسابله ٤ ـ خرابه ٥ ـ رمیم ٦ ـ ندیو ۷ ـ دفار ۸ ـ فنیخی ۹ ـ دبیه۱۰ ـ شماریه وموسیان و فکه در سرحد عراق که اخیرا ضمیمهٔ بساتین شده است . این بلوك از حیث سکنه و فاریابی وطرز بنای منازل مانند سوسنگرد است .

آثار قدیمه در ولایت دشت میشان : درجنوب‌این ولایت‌آثار چند شهرقدیمی دیده میشود که ما محض تکمیل بیان بآنها اشاره مینمائیم :۱ـ کوشك حویزی۲ـ کوشك بصری که دو قلعه بسیار محکم بوده‌اند بین راه حویزه بصره ۳ ـ حدادیات و آن تلی است خاکستری رنك درسمت جنوب غربی کوشك بصری که آثار آبادی در اطراف آن بسیار است ٤ ـ ام هاون که آثار آبادی بزرگیست در قسمت غربی کوشك مزبور و بمناسبت آنکه نصفه هاونی بزرك که‌تخمیناً نیم خروار وزن آنست در آنجا افتاده بدین نام معروف شده است ٥ ـ ام الدجیج و این نیز آثار شهریست در ۱۱ فرسنگی‌حویزه سر راه محمره و تا بحال علائم قصور ودکاکین آن بر قرار است . این پنج خرابه در صحرای‌شهله واقع‌میباشد .

محتمل است که برخی از این آثار خرابه‌هـای دهات بلوك دشت میشان قـدیم

بوده باشد که در کتب عرب دستمیسان آمده است و آن نخستین بلوکی بوده است از خوزستان که بدست لشگر اسلام فتح شده است.

یاقوت در صفحهٔ ۵۹ جلد ۴ گوید: «دستمیسان بلوك معتبریست میانهٔ واسط و بصره و اهواز و آن به اهواز نزدیکتر است. حکومت نشین آن بسامتی نام دارد و این بلوك غیر از بلوك میسان است ولی بآن پیوسته است». این بلوك را صاحب الـزنج خراب کرده است. چنانکه مقدسی در صفحهٔ ۴۰۷ گوید: در نهر ریان ببلدی میگذشتم که بناهای عجیب داشت و میگفتند که آبادی آن از کنار دجله بوده است تا رودخانهٔ خوزستان (کارون) از قاضی خوزی که در کشتی همراه ما بود پرسیدم که چرا این بلد خراب شده است گفت چون میرقع را زنگیان مطیع شدند این شهررا خراب کرد و این از بصره مهمتر بوده است و تا الان مردم زمینها را کنده و نقود و ظروف بیرون می‌آورند. گویا حلهٔ خوزستان که شهری بوده از بناهای بنی دبیس ابن عفیف اسدی نیز در اینحدود بوده است..

محتمل است که حمیدیه کنونی در جای آن باشد چنانکه یاقوت در صفحهٔ ۳۲۸ جلد ۲ گوید: «حلهٔ خوزستان نزدیك است بحویزه از میسان راه بین واسط و بصره و اهواز». شاید شهر اخا که یاقوت در صفحهٔ ۱۴۶ جلد ۱ آنرا نام برده و گوید: «ناحیه ایست از نواحی بصره در شرقی دجله دارای جویها و دهات». نیز در این نواحی بوده است و نهرجور (نهر گور) که در شعر جریر آمده است:

سیروا بنی العم فالاهواز منزلکم ... ونهرجور فما یعرفکم العرب

نیز در اینولایت بوده است و شاید همان قریه العمی باشد. همچنین شط الریان (رودسیراب) که در کلام مقدسی گذشت، جوئی بوده است که از حدود کوشکهای سابق‌الذکر روان بوده وتا کنون آثار آن موجود و بهمین نام خوانده میشود.

بهره پنجم

خوزستان جنوبی

خرمشهر، آبادان، قصبه، شادگان، جراحی، هندیجان

قطعه زمینیکه بین درجهٔ ۳۰ و ۳۱ عرض شمالی واقع است وطول آن از سرحد فارس تا عراق عرب امتداد دارد خوزستان جنوبی است، این منطقه از حیث پیدایش نوترین قطعات خاك خوزستان است ودرسه هزارسال قبل درزیر آبهای دریا پوشیده بوده است و این حکم اختصاصی باین قطعه ندارد بلکه چنانکه از کاوش طبقات خاك خوزستان بدست آمده درروزگارهای پیش جلگه خوزستان همگی تادامنه‌های کوهستان درزیـر آبهای خلیج فارس مستور بوده است ورسوب کارون و کرخه ورودهندیان کم کم این سرزمین‌را بهناور ساخته است. پس میتوان کارون را مادرخوزستان نامید که تاکنون هم بزمـین سازی مشغول است وسالی‌سی تاچهل متر بزمین آن میفزاید.

خوزستان جنوبی آخرین قطعه‌ایست از اینکشور که درروزگار پیشین آباد شده زیرا این سرزمین تا دو هزار سال پیش پوشیده از مردابها و دریاچه‌هائی بوده که هورهای اطراف شادگان و دشت میشان باقیمانده از آنهاست. همچنین هورهائیکه اراضی جنوبی عراق عرب‌را فراگرفته است.

اینکه یاقوت در ذیل کلمه بطائح گوید: «در زمان خسرو پرویز دجله و فرات طغیان نموده این اراضی را فراگرفت»، بتمامی قابل تصدیق نیست چه با تصریحاتی که از نویسندگان پیشین در دست داریم این زمینها پیش ازخسرو پرویزهم زیر آب بوده است چنانکه استرابو گوید: «پاکلتیوس میگوید که‌خوآسپ واولائیس وتیکریس وارد میشوند بدریاچه وازآنجا میاندازند خود را بدریا ودر کناردریا یك مردابیست..... وبگفته نه‌آخوس ساحل‌خوزستان یك مردابیست که میرسد بدهنه فرات ودجله و همه آن مسافت را دریاچه‌ای فراگرفته است که‌تیکریس‌را میپذیرد.....وآنسی‌تیکروس گوید که‌تمام رودخانه‌هاخودشانرا بدریاچه میریزند از فرات وتیکریس وپاسی تیکریس‌چون از دریاچه بیرون آیند از دهانه جداگانه بدریا میریزند». ممکنست گفت که مردابهای نخستین بتدریج پرشده بوده و بازبواسطهٔ طغیان رودخانه ها مرداب های دیگری پدید آمده است.

خوزستان جنوبی که در تقیسمات اخیره بشهرستان خرمشهر موسوم شده و به پنج بخش خرمشهر. آبادان. قصبه. شادگان. هندیجان تقسیم گردیده است، طبعاً بسه منطقه منقسم میباشد: ۱- سواحل شط‌العرب (خرمشهر. آبادان. قصبه) ۲- سواحل آب‌جراحی

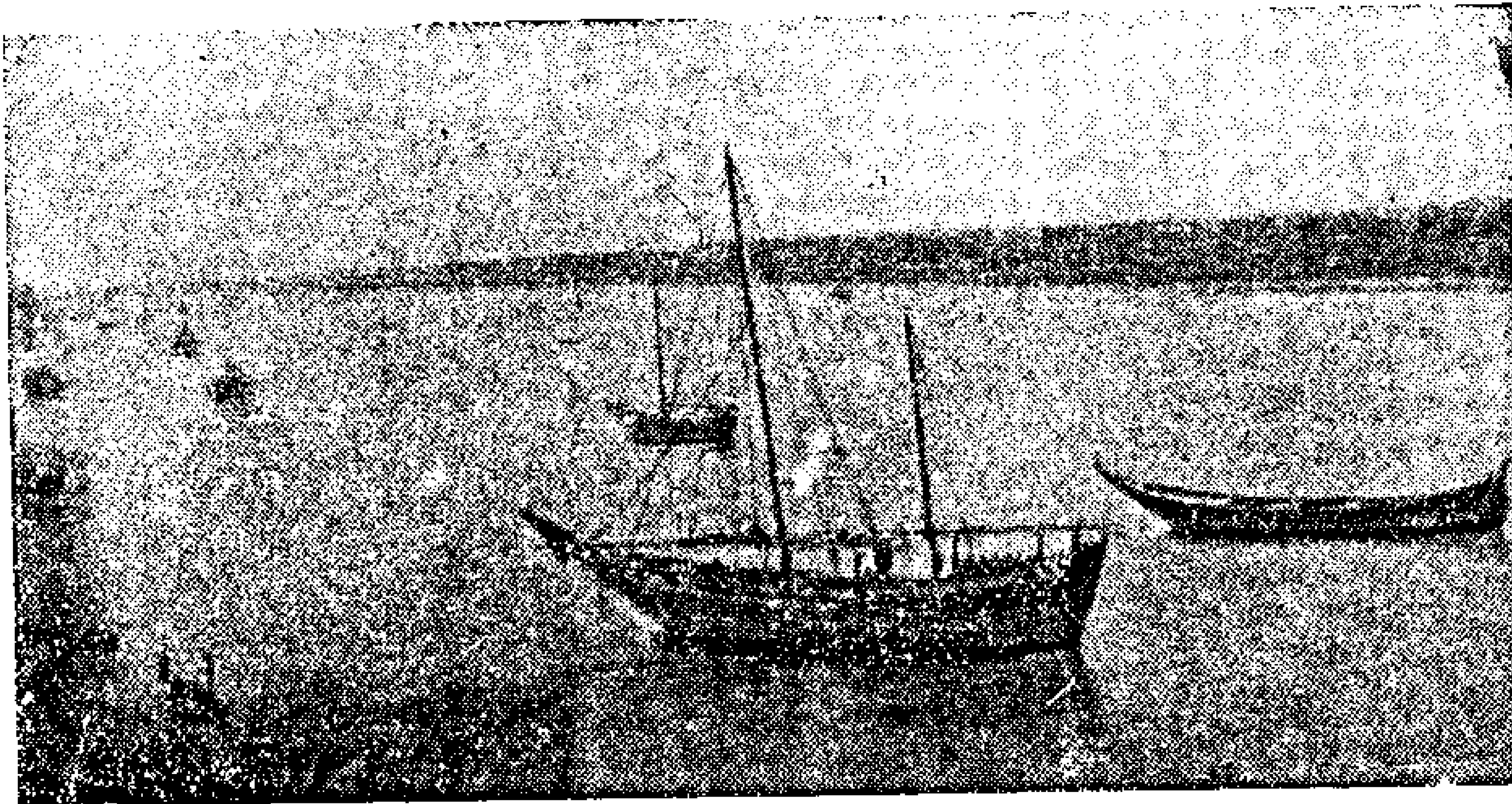
(شادگان . جراحی)۳- سواحل رودهندیان (هندیجان) . وما ازهریك از بخشهای سه گانه فوق جداگانه گفتگوخواهیم کرد .

منطقه ساحلی شط العرب - (ولایات خرم شهر ، آبادان ، قصبه) قطعه زمینیست تقریباً مستطیل ، غربی آن محدود بشط العرب و خط سرحدی عراق است و شرقی آن بخورموسی و خوردورقستان و شمال آن متصل است بولایت اهواز . ارتفاع این زمین ازسطح دریا سه چهار ذرع بیش نیست وبیشتر آنرا نخلستانها و باغهائیکه شبانه روزی دو بار بوسیله مد آب کارون سیراب میشود فرا گرفته است و میشود آنرا باغ طبیعی خوزستان نامید. درقدیم آیا شهرهائی دراین قطعه‌زمین بوده است ؟ . در دوره‌عیلامیان چون هنوزبیشتر این خاك طبع مردابی داشت آبادیهای مهمی مسلماً درآن نبوده است. استرابو گوید: «وکناره دریامرداب‌است وبندر ندارد وازاینجهت نه‌آرخوس هنگامیکه از هندوستان ببابل میرفت و کشتیهایش درآنجالنگر انداخته بود نتوانست یکنفر راهنمای بومی پیداکند وهیچ‌جا نمیتوانست کشتیهای خود را بساحل نزدیك کند و نه کسی‌رابدست آورد که ازاطلاعات‌محلی‌او استفاده‌نماید» . ونیز گوید : «شوشیها نزدیك بدهنه(کارون) یك دهی‌ساخته‌اند بنام آگنیس که پانصد استادیا ازشوش فاصله دارد» واین ده بنابگفته او نزدیك اهواز کنونی بوده‌است .

در زمانهای بعد که بیشتری از اراضی آنحدود سر از آب بیرون کرده آبادیهائی بنام بهمن اردشیر و بیان درآنحدود پیدا شده است که درکتب جغرافیای‌اسلامی نام‌برده شده . حمزه اصفهانی درصفحه ۲۸ نویسد : « کی اردشیر که بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب‌باشد وبه اردشیر درازدست معروف‌است درزمین میسان (میشان) شهری‌بساخت وآنرا بنام خود بهمن اردشیر نامید وآن همانست‌که بنام فرات بصره نامیده میشود » و درصفحه ۳٤ گوید : «بهمن اردشیر نام شهریست درکناره دجلة العوراء (شط‌العرب) در خاك میسان که‌آنرا بهمنشیر و فرات میسان گویند» . یاقوت درصفحه ۳۱۵ جلدیك آنرا بلوکی شمرده‌گوید : «بهمن اردشیر بلوکی پهناور است میانه بصره و واسط که مذارومیسان ازآنست».حمزه‌اصفهانی گفته «بهمنشیرتعریب بهمن‌اردشیر است وآن‌شهری بوده است درکنار شرقی دجله العوراء مقابل ابله وآن خراب شده است و آثار آن ازبین رفته است تنها نام آن مانده» . جای این شهر قدری بالاتر از خرمشهر کنونی بوده است و امروز این نام را بشاخه ای از کارون میگویند که از پهلوی محرزی بدریا میریزد .

بیان- بلوکی بوده است در همین حدود که قصبه آنرا سوق‌البیان‌مینامیدند. یاقوت درصفحه ۳۱۸ جلد یك‌گوید : «بیان بفتح و تخفیف ناحیه‌ایست از بلوك بصره درجانب شرقی دجله که راه حصن مهدی برآنست» . اصطخری د صفحه۸۹ آنراشهری شمرده و دردکر شهرها نام برده، چنانکه درصفحه ۹۵گوید : « ازحصن مهدی تابیان یك منزل است ازراه خشکی وبیان دارای‌منبراست‌وآن‌آخرین حدخوزستان است» . قدامة بن‌جعفر در صفحه ۵۹۱ گوید : «ازبصره تا ابله چهار فرسنك وازابله تابیان پنج فرسنك واز بیان تاحصن مهدی درخشکی شش فرسنك و از راه آب درنهرجدید ۸ فرسنك است » .

معلوم است که مقصود آنان از بیان همان مرکزبلوك است که سوق‌البیان باشد. طبری در صفحه ۱۸٤ جلد ۱۱ آنرا بهمان لفظ سوق‌البیان (بازار بلوك بیان) آورده است .
این شهر وبلوك گویا درقرنهای نخستین اسلامی خراب شده باشد. شاید کلمه بیان‌معرب بیان باشد که در زبان خوزی بمعنی مردان است . اکنون نیزاین‌کلمه را به‌کوهی در بختیاری درسمت شمال شهر ایذه اطلاق میکنند .



۱۰۹- یك منظره زیبا ازکارون در جنوب خرمشهر

شهرهای قدیمه دیگر- در سرزمینیکه امروزه بنام ولایت خرمشهر و آبادان نامیده میشودغیراز بهمن شیرو بیان شهرهای دیگری درسابق نبوده است وآنچه در کتب نام برده شده برخی دردوره ساسانیان ایجاد شده وتا قرنهای نخستین اسلامی آبادبوده است وبرخی دیگربدست مسلمین ساخته شده بوده . نگارنده بیانات نویسندگان پیشین را درخصوص آنشهرها نقل نموده آنگاه بذکرجغرافی در ولایت مذکور میپردازد .
نام شهرهای مذکوراز اینقرار است ۱-گبان ۲- دورقستان ۳- سلیمانان ٤- سوق بحر ۵ - شنا ٦- محرزه ۷ - حصن مهدی ۸ - شامان ۹- بادآورد ۱۰- دسکره . امروزاز شهرهای مزبور جزمحرزه چیزی نمانده است که بتوان ازروی‌آن بطور تحقیق مواقع وضعیات آنها را دانست .

گبان - نام بلوکی بوده است درشرقی آبادان وجنوبی دورق کناره دریا نزدیك بخورموسی کنونی که عرب آنرا جبی وجبان وقبان نامیده اند وآن بلوکی بسیار آباد بوده است که شهر مرکزی آنرا نیز گبان مینامیدند . در حدود العالم گوید: « جبی شهر کیست برلب رود شوشترخرم وبسیار نعمت وابوعلی جبائی معتزل ازاینشهر بوده».
مقدسی این شهردرا جزء ولایت دورق‌آورده ودرصفحه ٤۱۳ گوید : «جبی بلوکی‌وسیع است مشتمل بردهات آباد و نهرها ونخلستانها وبعضی عبادانرا از این بلوك محسوب

داشته اند ». یاقوت درصفحه ٤١ جلد دو مینویسد : «جبی بضم وتشدید و قصر نام شهرو بلوکیست از نواحی خوزستان و برخی ازمردم عبادانرا از آن دانسته‌اند وجبی در حدود بصره و اهواز است حتی اینکه اشخاص بی اطلاع جبی رااز اعمال بصره قرار داده اند واینطور نیست ... وجبی کلمه فارسی است و قاعده درنسبت به آن ، اینست کـه جبوی گویند ولی برخلاف قیاس مانند کلمات عمدوده ـ جبائی ـ گفته‌اند ودر کلام عجم ممدود نیست». نویسنده مزبور را راجع به ـ جبان ـ اشتباهی دست داده و آنرا غیر از جبی پنداشته است چنانکه در صفحه ٤٥ گوید: «جبان بکسر وتشدید ناحیه ایست از اعمال خوزستان و آن فارسی معرب است و این مطلب را نصر گفته است» . این شهر درایام صفویه دردست افشارها بوده ودر اوایل بادشاهی شاه عباس‌افراسیاب پاشا حاکم بصره آنرا متصرف شد وعشایر کعب را در آن جای داد . شهر گبان در کناره دریا بوده است جائیکه شط قبان بدریا میریخت واین شط درنزدیك مارد ازکارون جدا میشده و بلوك گبانرا سیراب میکرده است .آیا درقدیم این شط بخودی خودآب برمیداشته یا بوسیله بندی از رودخانـه ؟ جواب این سئوال را نمیدانیم . لیکن اینقدر معلوم است کـه شیخ سلمان کعبی درحدود سال ۱۱۷۰ هجری درمقابل دهنه شط مزبور درمیانه کارون سدی زده بود که آبرا ببلوك گبان میرسانید وآن سد درسال۱۱۷۸ بدست لشکر کریمخان‌زند شکسته شد وآب از گبان منقطع گردید وازآن تاریخ این بلوك ویرانه شده وتاکنون ویرانه مانده است .

دورقستان وسلیمانان وشامان ـ نیزسه شهر بوده‌انددرنزدیك گبان . یاقوت درصفحه ۱۰۲ جلد ٤ گوید : « دورقستان شهرکیست.... کشتیهائیکه از هند میآیند در آنجالنگرمیاندازندوآن برودخانه عسکرمکرم (مقصود رودگرگراست که در آن ایام بنام مسرقان از شرقی اهوازمیگذشته ودرحدود غربی دورق بدریا میریخته است) متصل است بدریا و کشتیهای وارده از جریزه کیش راه ندارند مگردر آن وارد شوند امـا کشتیهائیکه از بصره بکیش میروند ازعبادان میگذرند واگر بخواهند برگردند آنرا نتوانند پیدا کرد بسببی که ذکرآن طولانی است آنگاه‌راه خوزستان درپیش گیرندچون هورآن پیوسته بخشکی وبرآنان آسان تراست» . تاکنون هوری بنام هوردورقستان درآنحدود است واین دلیل است کـه شهردر کناراین‌هوربوده. سلیمانان در کنار رود بهمن شیربوده است . اصطخری آنرا درشمار شهرهای خوزستان‌آورده چنانکه درصفحه ۹۹ گوید : «سلیمانان در مقابل عبادان است». له استرانج انگلیسی در کتاب جغرافیای زمینهای خلافت مشرق گوید : « پس از تفحص بسیار معلوم شد کـه سلیمانان از بنای سلیمان زاهد است » . لیکن معلوم نساخته ایـن مطلب را ازکجا بدست‌آورده است . مقدسی درصفحه ٤۱۳ احسن‌التقاسیم گوید : شامان وسلیمانان هم‌ازخوزستانند» ودراینباب بیش ازاین چیزی نگفته است . باشد که شهرسلیمانان درکناره نهر گبان بوده است در جائی که اکنون آنرا شط سلمانه گویند .

سوق بحر ـ (بازار دریا) وشنـا گویا درنواحی خرمشهر بوده است چنانکه یاقوت حموی درصفحه۱۷٦ جلده گوید: «سوق بحرجائیست درخوزستان که‌علی بن‌عیسی بن

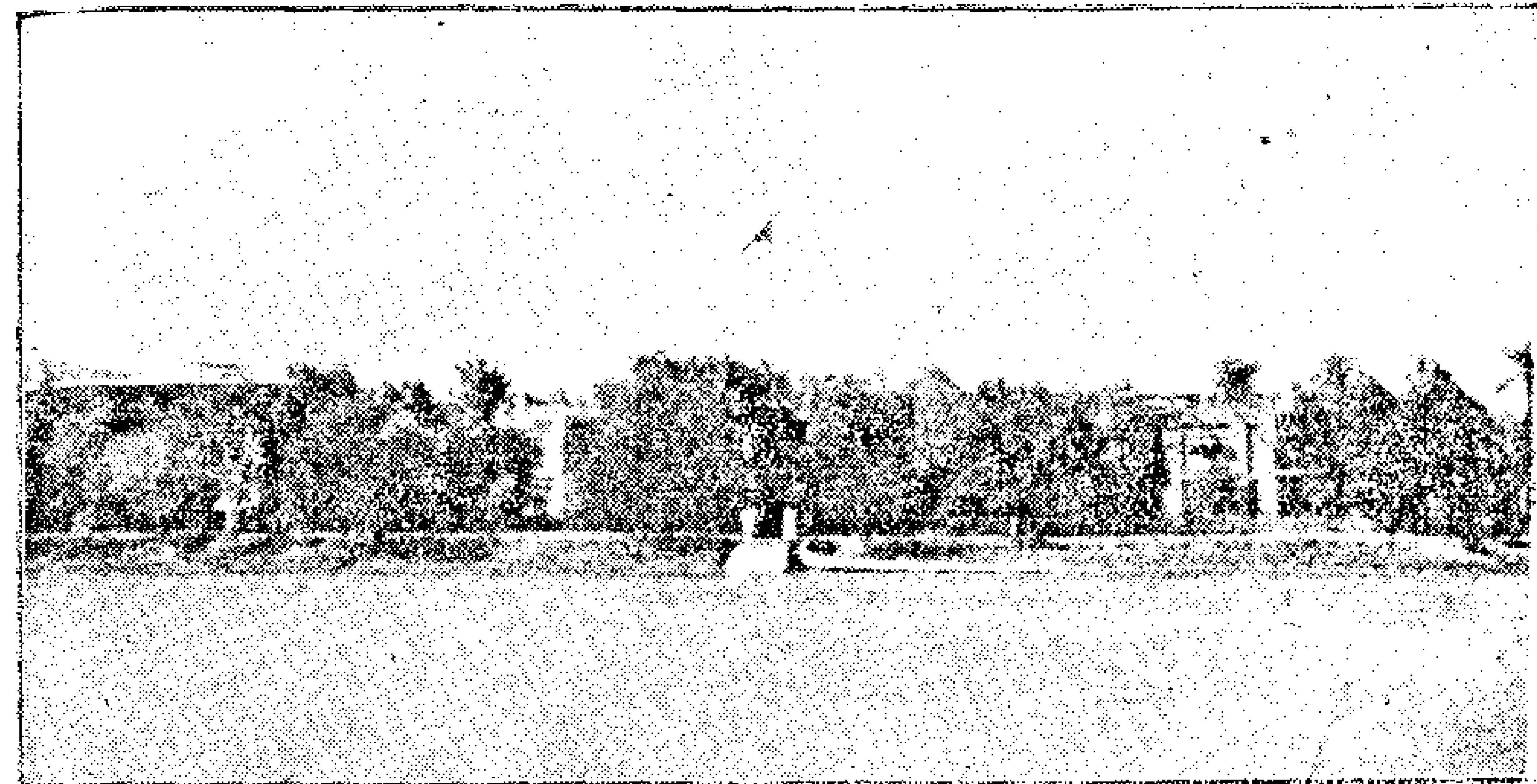
داود بن‌الجراح وزیر دروزارت نخستین خود مکوس (گمرك) آنجا را موقوف کرد» . مشکنست گفت که آن شهرکی بوده است درکنار کارون یاشط العرب که کالاهای صادر و وارد ازدریا درآنجا خرید وفروش میشده است . و نیز در باب شنا در صفحه ۲۹۹ جلد ٥ گوید: « شنا بکسر وتشدید وقصرناحیه‌ایست ازتوابع اهواز ونیز ناحیه‌ایست از اعمال پائین بصره واین دومطلب ازنصر روایت شده است» . قطعیست که شنا یکی بیش نبوده وآن درحدود خوزستان پائین بصره واقع بوده‌است ویاقوت چون بشنا آشنا نبوده وآنرا درکلام نصردر دو جا دیده است آنرا در دو موضع پنداشته .

محرزه ـ که امروزش‌محرزی نامنددرقرون‌وسطی شهرکی‌بوده وبندرخوزستان محسوب میشده و اکنون دهی بیش نیست وآن‌در دهانه‌بهمنشیر واقع است در جـائیکه رودخانه بهمنشیرازکارون‌جدا میشود . یاقوت درصفحه٦۸ جلد دوم گوید : « از بصره که رو بدریا پائین میروی شهرکیست که محرزه نامیده میشود درکنار جزیره عبادان و در آنجا دجله (شط العرب) دوشاخه شده است » . و در صفحه ۲٦۲ جلد ۲ بازگوید : «بلجان ده بزرگیست میانه‌بصره وعبادان . . . وآن بندرگاه جهازاتیست که از جزیره کیش (قشم) مال التجاره هند را میآورند ودرآنجا قلعه وحاکمی ازطرف پادشاه کیش بود وحاکم بصره درآن دخالتی نداشت وقتی بین حاکم بصره وپادشاه کیش گفتگوئی بعمل آمد اتباع پادشاه کیش بشهرکی که در طرف جزیره عبادان است انتقال دادند و آنرا محرزه مینامند و آن بندرگاه کشتیها قرارگرفت که تاکنون بهمین حال باقیست».

حصن مهدی ـ شهری بوده است کـه قلعه آنرا مهدی عباسی ساخته است . اصطخری در صفحه ۸۹ آنرا درذکر شهرهای خوزستان نام برده است چنانکه درصفحه ۹۰ گوید : «آبهای خوزستان از اهواز و شوشتر و دورق نـزد حصن مهدی جمع شده رودی بزرك وپهن گردد وبدریا رود» . از این بیان پیداست که این شهردرجای قریه مارد کنونی بوده است ودرصفحه ۹٥ بازمیگوید : «ازباسیان تا حصن مهدی دو منزل است و در آنجـا منبریست (جامعی است) و راه بین آنهـا درآب است و همچنین از دورق تا باسیان درآب میروند و آن آسانتر از خشکیست وازحصن مهدی تاباسیان یك منزل‌است‌ازراه‌خشکی» . مقدسی‌حصن مهدی را در شمار شهرهای ولایت اهواز آورده است‌چنانکه درصفحه٤۱۳ گوید: «حصن مهدی شهری‌آباد است رودهای کشورخوزستان درآنجا بهم پیوندد وبدریا رود ودرآنجا قلعه ایست که مهدی عباسی ساخته است وآن قلعه سرحدی محسوب است زیراآنجا بدریانزدیك است ودرآنجا رباطهائیست که جمعی از زهاد درآنها بعبادت مشغولند و مسجد جامع آن درکنار رودخانه است و راهها در آنجا بهم میپیوندد» . این شهر در حدود العالم بنام (درمهدی) ذکر شده و گویـد : شهری‌خرم‌وآبادان‌میباشدمیان‌عراق‌و خوزستان برلب رودخانه نهاده‌است» . این شهر تا قرون وسطی نبوده‌است چه در وقایع قرون وسطی نامی‌ازآن درکتب دیده نمیشود. مستوفی آنـرا ذکر ننموده است و یاقوت در خصوص آن عـین کلام اصطخری را نقل کرده .

ولایت خرمشهر ـ این ولایت که مشتمل است بریك شهرو ۳٤ قریه واقع‌است

در کنار کارون وشط العرب وازحیث مساحت خاك کوچکترین ولایت خوزستان است وتا چند سال پیش آنرا محمره مینامیدند ومحمره کلمه عربی است بمعنی سرخ کننده . گویند مقداری برنج در این حدود کاشته بودند بیشتر محصول آن سرخ بعمل آمد و بعضی اصل کلمه‌را ماء حمره (آب سرخ) دانندچون غالباً آب رودخانه در آنجاسرخ‌رنگ است و برخی آنرا محرف کلمه فارسی مهمان راه دانند ، اما دلیلی بر صحت این ادعا ندارند . ما نخست تاریخ وجغرافیای این‌شهررا ذکر نموده سپس بشرح آن میپردازیم .



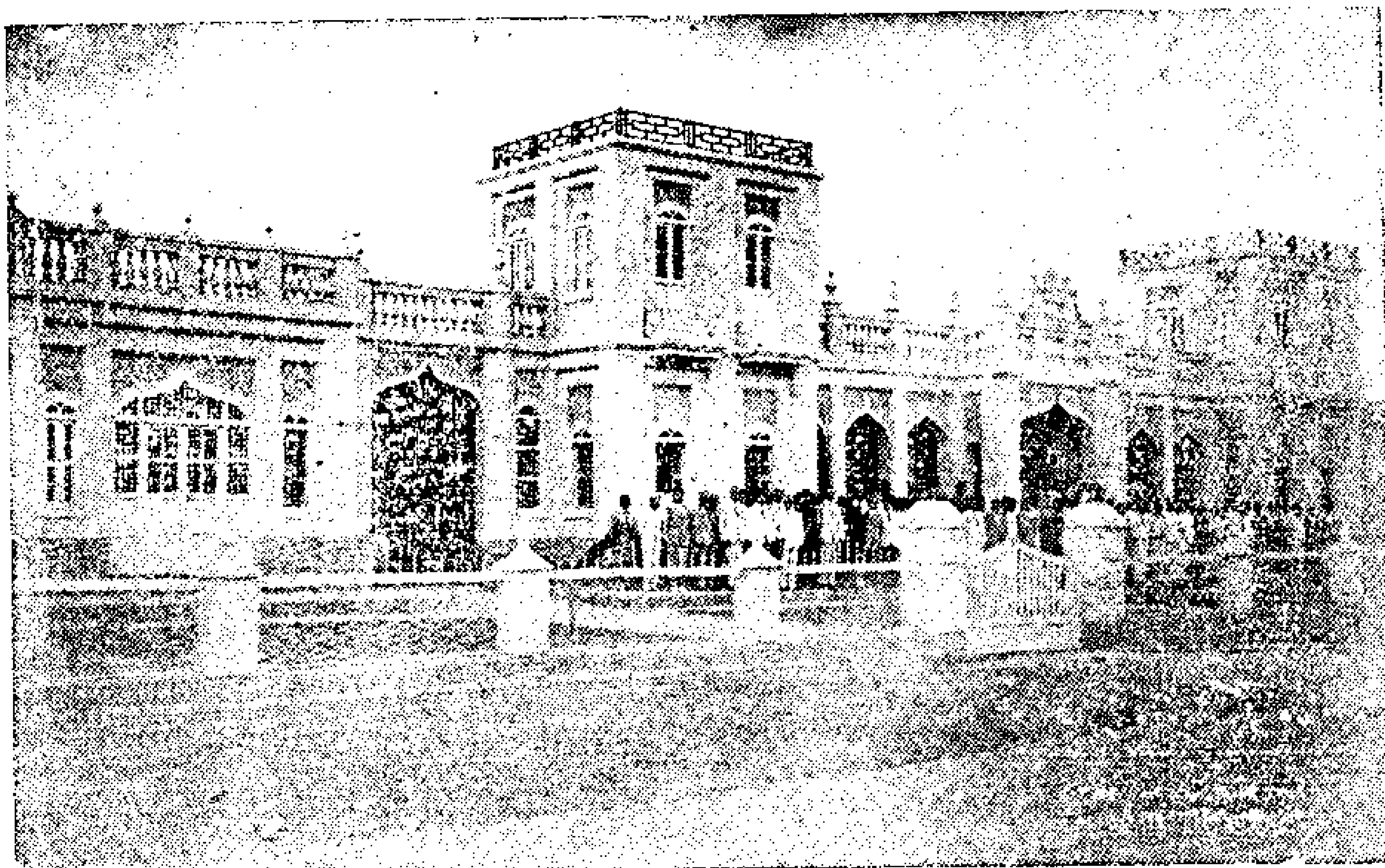
۱۱۰ — یك منظره از خیابان ساحلی خرمشهر در امتداد رود کارون

خرمشهر : در کنار رود کارون ساحل دست راست واقع شده است درجائیکه کارون بشط العرب میریزد ودراوائل قرن۱۳هجری دهی کوچك بوده‌است ودرهمان سالها بواسطه امنیتی که مشایخ کعب در آنحدود داده بودند بتدریج روی بآبادی گذاشت و بندری مهم گردیدودر سال۱۲۳۵ آنرا حصار کردند ودرتاریخ بنای حصار آن‌ـ درغلاـ گفته‌اند وچون راه تجارت خوزستان بخارجه پیش از بنای اینشهراز بصره بودوعثمانیان درسال مبالغی هنگفت از گمرك بصره فائده میبردند ووجودشهر محمره‌راه دخل آنانرا میبست ولطمهٔ بزرگی بر گمرك بصره وارد میآورد ، این اقدام کعبیان بیش از پیش آنانرا دلخون کرد لذاکارگزاران آل‌عثمان‌دوسه بار بیسر وصدا بنام تنبیه کعبیان درظاهر وباطناً تخریب محمره لشگر بآنحدود اعزام داشتند ولی نتیجه نگرفتند تادرسال۱۲۵۳ که محمد شاه قاجار با لشگرایران بمحاصرهٔ هرات مشغول بود و غرب مملکت ساخلوی کافی نداشت،علی رضا پاشا حاکم بغداد بـا لشگری جرار ازترك و عرب بمحمره تاختن‌آورد ومردمش‌رااسیر وشهر راغارت وخراب کرد .

در خصوص صدماتی که برشهر وارد شده شاعرعرب که همراه‌لشگرعثمانی بوده قصیده‌ای درازسروده که برخي ازشعرهای آن اینهاست :

فتحنا بحمدالله حصن المحمره | فاضحت بتسخیر الاله مدمره
بسیف علي ذي الفقار الذي لنا | لقد اخلصت صقلا یدالله جوهره
وجابراو رثناه کسرا بکعبه | ولیس لاعظم قد کسرناه مجبره
غدا هارباً یبغي النجاة بنفسه | وخلی قناطیر التراث المقنطره
علي ساقها قامت لکعب قیامة | فزلت بهم اقدامهم متعثره

محمد ابراهیم کازرونی در کتاب خود که در همانسال تألیف شده گوید : « بندر محمره در زمین متعلق بارض فارس (ایران) واقع۰۰۰در کنـار رود کارون است۰۰۰ بنیان بندرمزبور چنانکه دربغداددردوطرف‌دجله عمارات بر پا داشته‌اند نیز دو جانب کارون است درجانب شمال کثرت جمعیت و آبادی و بازار واقع بود که اکنون خراب است

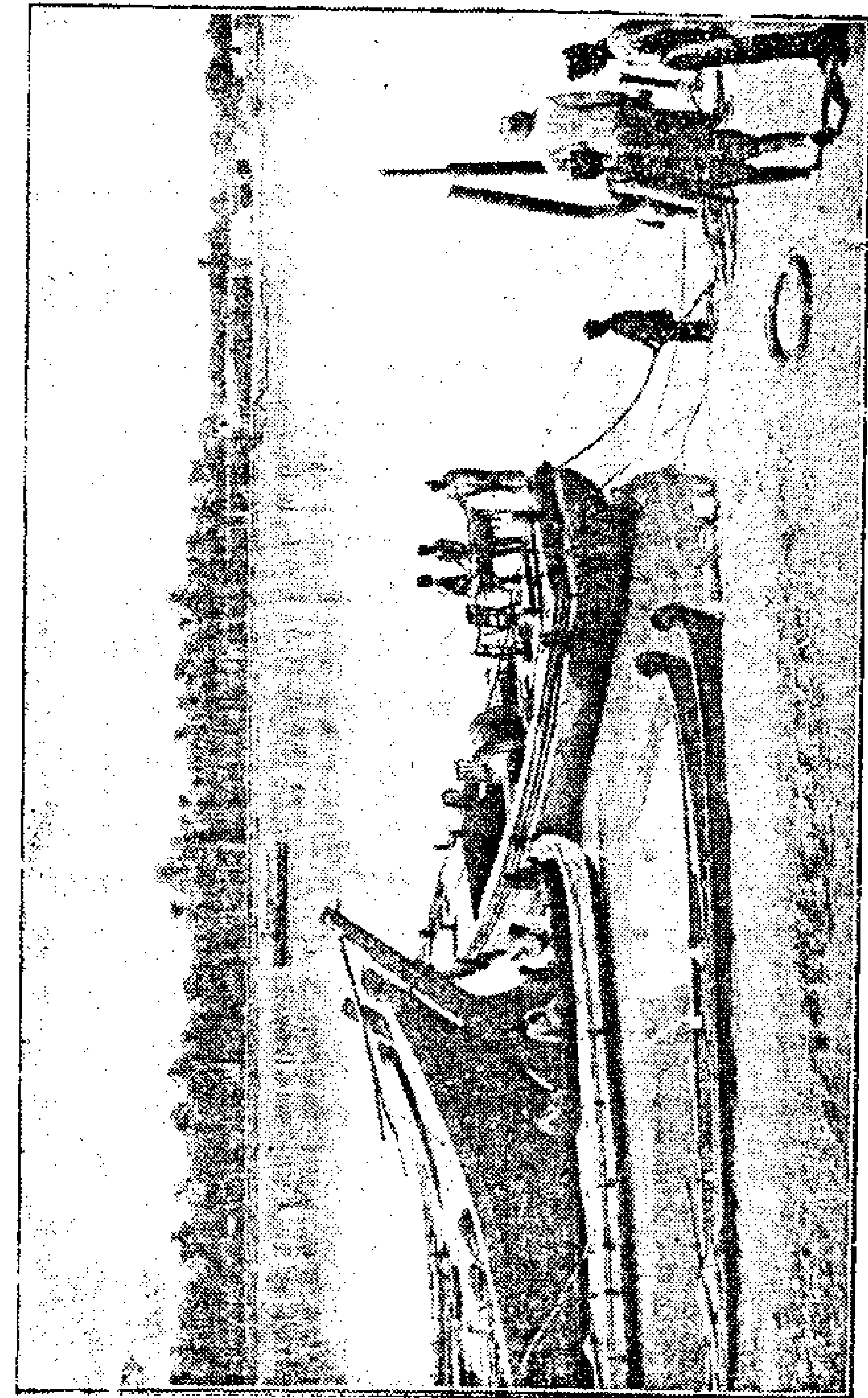


۱۱۱— بیمارستان جلالیه خرم شهر

ودر جنب‌جنوب نیزقلعهٔ مستحکم و بیوتات ومسجد وجمعیت اعراب کعب است۰۰۰ودر آن بندر جدید البناء دردوطرف شط بقدر ششهزار خانه متفرق‌شده بلدان مملکت فارس از اهالی شوشترودزفول وحویزه و بهبهان وکازران و مجاورین بندرابوشهر و مضافات آن که بندر ریك وگناوه ودیلم وریشهر باشند درآن مجاور بازارها وکاروانسراها و تیمچه‌ها وقهوخانه‌های باصفا درآن بر پا داشته‌اند وفرط‌آبـادی بحدی رسیده بود که کرایه یکحجره ازکاروانسرای آن درماهی‌ده قروش‌عین که ۱۵عدد روپیه یکهزار دینار رایج شیراز است میدادندوخشنودبودند .»

« ازاول‌طلوع آفتاب تاهنگام غروب البته لکهازروسیم‌مسکوك‌ازهرسکه دست‌بدست میشد سوای معاملات اجناس که ازحیز تعریف و توصیف بیرون است۰۰۰»

این شهر پس‌ازحمله وخرابی علیرضا پاشاباز شروع بآباد شدن راگذاشته درچند سالی شهری پرازجمعیت گردید ولی‌سیاست حاجی‌جابرخان وپسرش شیخ مزعل مانع‌آن بودکه عمارات‌عالی یاخانه‌هائی‌پاکیزه درآن احداث شودحتی ازساختن مستراح‌درخانه‌ها ممانعت میکردند برای اینکه کوچه‌ها ومعابر بسیار کثیف شود وشهر بدمنظره بنظر



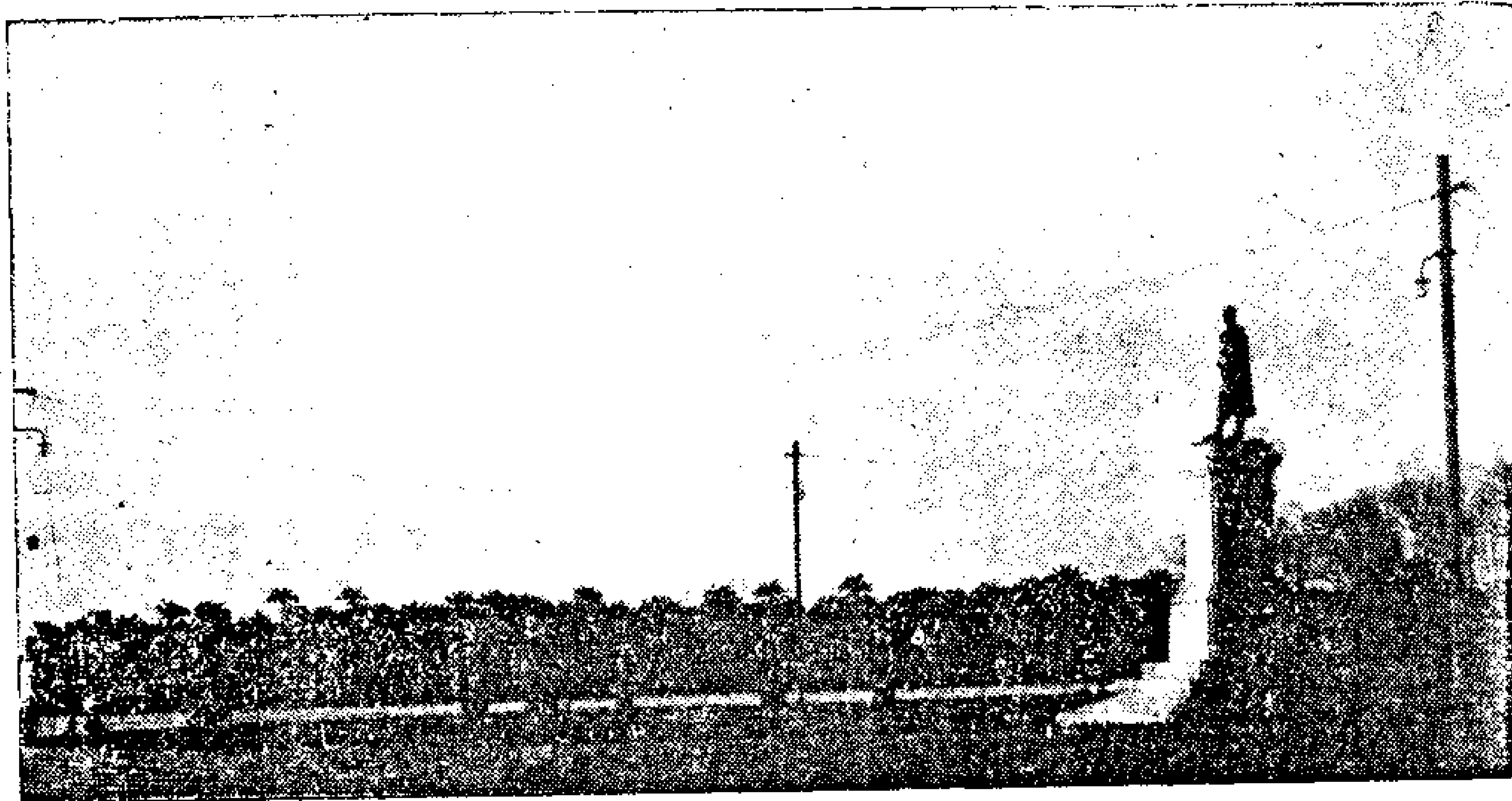
۱۱۲ — رود کارون درجنوب خرم شهر

آید تاطمع دولت واقع نشود وعجم‌درآن‌سکنی نکند و کثافت‌محمره تاکنون‌ضرب المثل است . چون شیخ خزعل خان بفرمانروائی خوزستان نشست ساختن عمارات راآزادکرد

چه درآن ایام دولت مرکزی ضعیف شده وخطری برای‌رؤسای‌سرحدنشین‌وجود نداشت.

جنگ جهانی اول نیز بآبادی محمره کمک کرد زیرا در اثر مسدود شدن بسیاری از طرق دیگر ، راههای اطراف محمره یگانه راه تجارت قسمت‌جنوب ایران شده بود و تجارتخانه های بزرگ درآن افتتاح گردید . البته افتتاح ترعهٔ سوئز را درآبادی آن و همچنین تاسیسات شرکت نفت جنوب دخالت کامل بوده است . خرم شهر کنونی‌درخارج محمرهٔ نخستین است زیرا محمره بیشتر نزدیک محلی بوده کـه ادارهٔ گمرک فعلا قرار دارد .

شهرخرمشهر کنونی‌مشتمل است بر۱۳۸۴ باب خانه و۱۰۵۵ باب دکان دو دستگاه ماشین یخ سازی وکارخانه آرد وچهار باب دبستان و یکباب‌دبیرستان . خانه‌های شهر بوسیله الکتریک‌روشن وآب‌آشامیدنی خانه‌ها بوسیلهٔ لوله‌کشی بهر خانه‌واردمیشود. با صفاترین نقاط شهرخیابان کناره‌کارون است‌که دارای عمارات نوساز میباشد ودیگر قسمت‌پائین شهر که محل‌عمارات شرکت‌نفت است .



۱۱۳—باغ نیروی دریائی مشرف‌برمحل تلاقی کارون وشط‌العرب . مجسمه اعلیحضرت پهلوی درعکس دیده میشود

درساحل یسار کارون قریه کوچکی واقع‌است‌که تنها عرض رودخانه بین‌خرمشهر و آن قریه فـاصله میباشد و باید آنـرا محله جنوبی شهر نامید ر بنام کـوت شیخ معروف میباشد .

در مغرب کوت شیخ کناره شط العرب قریه‌ای بوده است‌که دراین سنوات بسیار مهم وآباد شده ومرکز نیروی‌دریائی ایران درآن احداث‌گردیده است و در پیرامون آن باغ باصفائی غرس شده و مجسمه تمام قد اعلیحضرت رضاشاه پهلوی در وسط باغ نصب‌گردیده است .

ده‌پوزه : را که درمحل تلاقی بهمن‌شیر و کارون واقع است نیز باید جزء محمره شمرد زیرامیان آن‌وشهرجزرودخانه فاصله‌ای نیست .

اداره گمرك در زاویهٔ جنوب غربی شهر روبروی ادارهٔ نیروی دریائی قراردارد.

بلوکات محمره : ولایت محمره را چهار بلوك است : ۱ـ فیلیه ۲ـ کوت شیخ ۳ـ فیاصی ٤ـ منیخ . بلوك فیلیه واقع است درشمال‌غربی محمره بفاصله یکفرسخ ونیم‌و راه اتومبیل‌رومحمره ببصره ازآن میگذرد وآنرا ۱٦قریه است: ۱ـ خمیسیه۲ـ ابوبدیع ۳ـ نهر یوسف٤ـ خین٥ـ نزله ٦ـ تمار۷ـ شاه خوره ۸ـ حد ۹ـ عربیه ۱۰ـ معموری ۱۱ـ دربند۱۲ـ شوره۱۳ـ سیدان ۱٤ـ سرحانیه۱٥ ـ مچری ۱٦ ـ عریض . شهرت‌این بلوك بمناسبت آنست که شیخ خزعل قصری در آن ساخته بود که‌دارالاماره‌اش محسوب میشد و اکنون هم باقی میباشد لیکن دراثر عدم توجه روی بویرانی نهاده‌است .

بلوك کوت‌شیخ : واقع است درسمت جنوب شرقی محمره وآن‌طرف شط‌کارون است وآنرانه قریه میباشد : ۱ـ رویس۲ـ ام‌الجزیره۳ـ محرزی٤ـ طویجات٥ـ شاخه‌الحیاج ٦ـ شنه ۷ـ میر زاویه ۸ـ فارسیه ۹ـ آل برتانی . وجـه تسمیه آن بمناسبت پیوستگی بکوت شیخ است که یکی‌ازمحلات‌محمره‌بشمار میرود .

بلوك فیاصی : آن‌نیز درسمت جنوب‌شرقی محمره‌اطراف کارون‌درساحل شط‌العرب‌واقع‌است ومشتمل است بر٦ قریه : ۱ـ بوزه ۲ـ قبه۳ـ ملاکه٤ـ نهرسیاه٥ـ دره ٦ـ قصبه‌منیعات .

بلوك منیخ : واقع است درسمت‌شرقی محمره کناره بهمنشیر وکارون‌وآنراسه قریه است: ۱ـشلهه ۲ـ معمره۳ـ حفار . قریه اخیر آخرین ایستگاه اتومبیلهائیست که از ساحل‌چپ کارون از اهواز‌بخرمشهر میآیند چه از آنجا بپائین بواسطهٔ ممانعت شاخه‌های این بلوك آمـد و رفت اتومبیل میسر نیست و باید بوسیله قایق موتـوری از راه رودخانه‌بخرمشهر آمد .

آبادان ـ اینولایت عـبارتست از زمینهائیکه میان شط‌العرب و بهمنشیر و زمینهائیکه در ساحل شمالی بهمنشیر واقع است واز حیث وسعت خاك چندبرابرولایت محمره میباشدوعمده آن در جزیره الخضراست . بیشتر اراضی این‌ولایت که‌روبدریاست نوترین زمین های خوزستان میباشد و تا هزار سال پیش این زمینها در زیر آب دریا پوشیده بوده است .

ناصر خسروعلوی که درسال ٤٤۳ قمری ازاین حدودگذشته است در صفحه ۱۳٤ کتاب خود نوشته‌است : « جانب جنوبی عبادان خور دریای محیط است که چون مدباشد تا دیوارعبادان آب گیرد و چون‌جزر شود کمتر ازدوفرسنگ دور شود » . اما در این ایام دریا ٤۲ کیلومتر ازآبادان دور است وجزیره‌الخضر که‌برخی باشتباه‌جزیرة‌الخضرا خوانده‌اند نام زمینی است که بین شط‌العرب و بهمن شیر و دریا واقع شده است و شکل آن تقریباً مثلث میباشد و آنرا در روزگار پیشین‌میانرودان‌میخوانده‌اند .

یاقوت درصفحه۲۱۹ جلد۸ گوید : « میان‌روزان بمعنی وسط الانهار است وآن جزیره‌ایست درپائین بصره که عبادان در آن واقع است رود دجله (شط العرب) از دو طرف آنرا فراگرفته است که در دریای بزرك میریزد و یکشاخه آن‌راه کسانیست که ببحرین وبرعرب میروند وشاخه دیگر راه کسانیست که عازم کیش و خاك فارس باشند وآن جزیره مثلث‌شکل‌است که دو ضلع آن دجله‌است وضلع سوم دریای بزرك ودرآن جزیره نخلستان وآبادیها ودهات بسیار است که‌ازآنهاست‌محرزی وآن دراین اوقات بندر کشتیهاست » . هم‌و در ذیل کلمه عبادان نیز بهمین مضمون شرحی آورده است .

این‌خاك‌دردوره‌های‌اخیر بمناسبت‌مقام‌خضر که‌در آینده بآن‌اشاره‌میشود بنام‌جزیرة‌الخضر شهرت یافته است وآنرا جزیره عبادان نیز میگفتند . درروزگار پیشین جزشهر عبادان شهردیگری دراین جزیره نبوده است چنانکه درمثل آمده « لیس وراء عبادان قریه».

ما ابتدا ازشهرعبادان یاآبادان گفتگو نموده آنگاه ببلوکات‌آن میپردازیم .

عبـادان ـ شهری بوده‌است منسوب بعبادبن الحصین حبطی و اودرزمان‌حکومت حجاج ثقفی وسلطنت عبدالملك اموی میزیسته است . بلادری گفته که زمین آن در دست حمران بن‌ابان غلام عثمان برد حمران‌آنرا بعباد بخشید از اینجهت بنام اومعروف شد . واز کلبی نقل شده که نخستین کسیکه درآنجا به مرابطه نشست عباد مذکور بود لـذا عبادان نامیده شد و گویند ربیع‌بن صبیح فقیه (درحدود سال ۱٥۰هجری) اموالی‌ازمردم بصره جمع نموده ودرآنجا حصاری برپا کرد ودرآن بمرابطه پرداخت کم‌کم مردم در آن جمع‌شدند وشهری گردید.»

نخستین کسیکه درکتاب خودازآن نامبرده حنین‌بن‌اسحق میباشد .

اصطخری درصفحه ۳۳ گوید : « واما عبادان پس آن‌قلعه کوچك‌وآبادی است در کناره دریا ومجمع آب دجله و آن رباطی است که در آن پاسبانانی بوده اند بـرای جلوگیری ازیورش قطریه (مردم قطر درساحل خلیج‌فارس) وغیرآنان ازدزدان‌دریائی وپیوسته درآنجا جمعی بمرابطه مشغولند » . مقدسی در صفحه ۱۱۸ گوید : « عبادان شهریست‌درجزیره‌ای که‌میانه دجله‌عراق ونهرخوزستان است و آن درکنار دریاست که پشت سرآن شهر ودهی نیست مگردریا ودرآن رباطات (خانقاها) وعباد وصالحان میباشند و بیشترمردمش بیافتن‌حصیر از حلفا (ـبردی‌ـیك نوع گیاه که درآب میروید) مشغولند نهایت آنکه‌آب درآنجا کم عمق‌است ودریا به‌آن احاطه دارد» .

ابن‌بطوطه درصفحه ۱۳۹ سیاحت نامه‌اش گوید : « عبادان دهی‌بزرك‌است‌درزمین سبخه (شوره زار) که هیچ آبادی درآن نیست‌ودرآن ده مسجد ومعابد و رباطات برای صالحین بسیاراست وازآنجا تاساحل دریا سه میل است وابن‌جزی گفته است که عبادان در قدیم شهر بوده است در زمینیکه شوره زار است و کشت درآن نمیشود و خوردنیها ازجای دیگرآرند وآب شیرین درآن کم است لذا بعضی از شعرا درحق‌آن گفته‌اند :

من مبلغا اندلسا اننی — حللت عبادان اقصی الثری
اوحشت ما ابصرت لکننی — قصدت فیهاذ کرهافی‌الوری
الخبـز فیها یتهادونـه — و شربة الماء بها تشتری

ودرساحل دریا در آبادان رباطی است که بنام خضروالیاس منسوب است . و در

مقابل آن زاویه ایست (خانقاه) که چهار نفر درویش با اولاد خود در آن سکونت دارند وخدمتگذار رباط وزاویه‌اند وآنان ازفتوحات (بخششها) مردم راهگذر گذران میکنند».

یاقوت درصفحه ۱۰۶ جلد ٦ پس ازذکر تفاصیلی گوید: « عبادان درجزیره‌ایست که‌میان دورود است ودر آن مقامات ورباطات هست وآن درجائی بدوشوره‌زار وبی‌حاصل واقع شده است وآب آن شوراست ودرآن قومی بعبادت مشغولند و در جزیره اوقافی است برای ایشان که حصه‌ای ازعایدات آنهارا بایشان میدهند و بیشترمعاش آنان ازنذورات



۱۱٤ یك منظره از کوی بوارده در آبادان کنار شط‌العرب

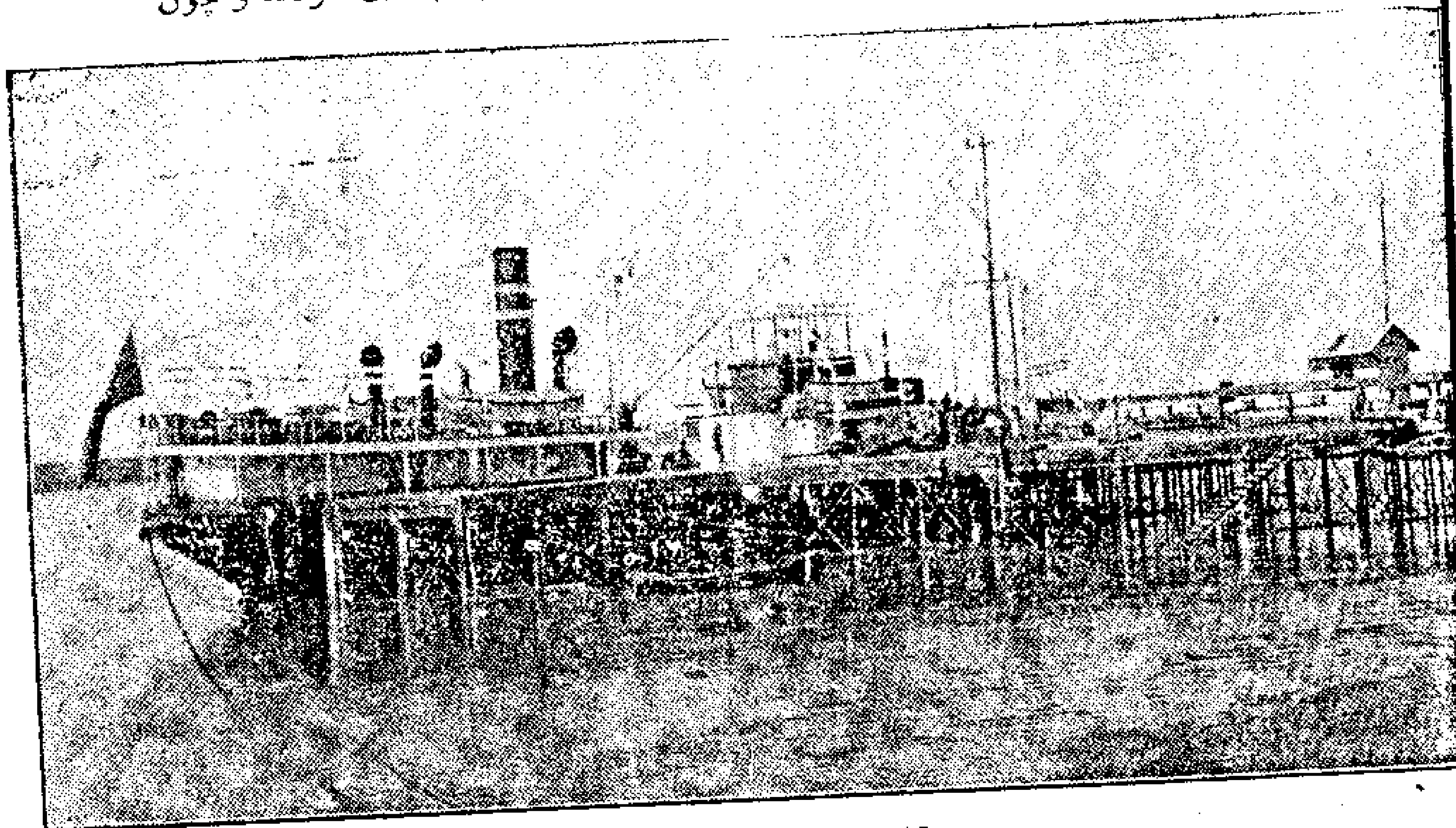
است ودرآن مقامی است منسوب به علی بن ابی‌طالب ومقاماتی دیگر منسوب بدیگران و بیشتر خوراك مردمش ازماهی است که ازدریا شکار میکنند ودرموسم حج مردم بزیارت ایشان میروند ودرفضیلت عبادان احادیثی روایت شده که ثابت نیست .»

عبادان درسده های میانه مانند بیشترشهرهای خوزستان روی بویرانی نهاد ودر

جای آن جز دهکده‌ای بیش نماند ومحل آن اندکی جنوبی تراز آبادان کنونی بوده‌است وچون زمین آنجا سست است وبیشتر بناها ازخشت ساخته بوده درقرنهای اخیر آثار آنها هم نابود شده است . تنهاچیزیکه از ابنیه عبادان مانده همان مقام خضر است که مکرر تعمیر شده وآن در٤ میل جنوبی تراز آبادان واقع میباشد .

آبادان کنونی – شهریست در کناره دست چپ شط‌العرب که بسعی شرکت نفت آباد گردیده است .

چنانکه قبلا گذشت چون پرمایگی معادن نفت خوزستان برمتصدیان امورشرکت نفت ثابت شد وبنتایج مهمه آن امیدوار شدند درصدد افتادند بندرگاهی نزدیك بدریا بسازند که نفت خام از آنجا بارگیری شود و همچنین بالایشگاهی برپا کنند که نفت در آن تصفیه گردد وهیچ جا را برای اینکارمناسب‌تراز نقطه آبادان ندیدند که هم بدریا پیوسته وهم زمینهای آن تا اندازه‌ای قابل ساختمان‌است .متصدیان شرکت نفت درآنجا ساختمانهائی برپا نموده وشروع به‌لوله کشی ازمسجد سلیمان به‌آبادان نمودند و چون



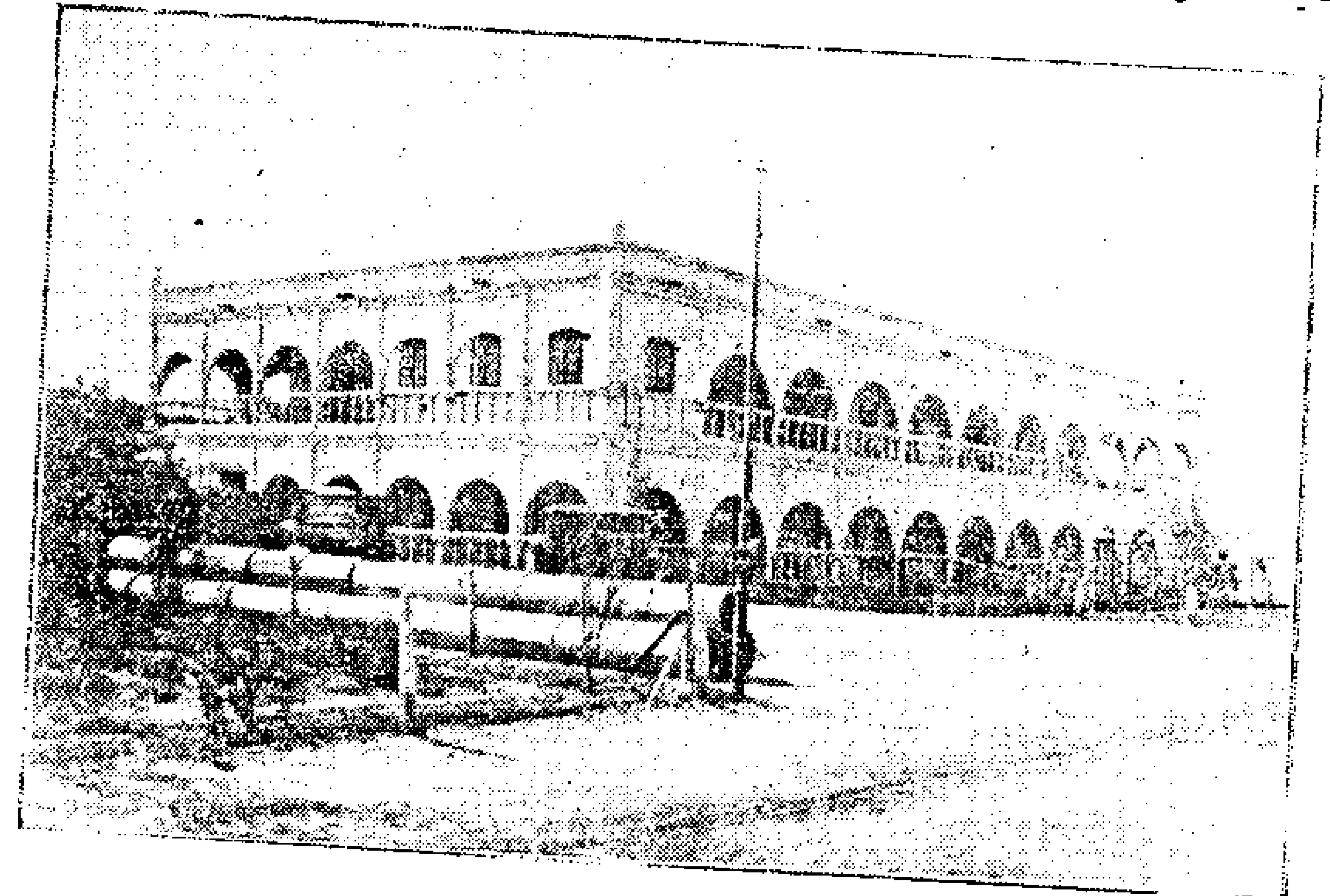
۱۱۵ – کشتی نفت کش که در اسکله شماره یك آبادان نفت بارگیری میکند

لوله نفت به آبادان اتصال یافت انبارهای بزرك و پالشگاه های مفصل در آن بنیاد نهادند وخانه های بسیار برای کارمندان وکارگران بساختند. پیدا شدن کار دراین‌شهر مردمانی را ازجا های دیگربه آنجا کشید وباعث ایجاد ساختمانهائی گردید و تاکنون روزبروز بربزرگی ووسعت آن افزوده میشود .

شهر آبادان دارای پنج کوی است از اینقراز : ۱ـ مؤسسات شرکت نفت وآن محل بزرگیست درساحل شط العرب که خانه‌های اروپائیان وبالایشگاه وادارات شرکت وبیمارستان وباغ ملی وعده ای ازمنازل کارگران وایستگاه کشتیها و دبیرستان رازی

درآن است و برای هندیان درآن مسجدی ساخته‌اند که خالی از صفانیست .

۲ - شهر آبادان که در جنوب کوی مذکور واقع است مشتمل است بربازارها و منازل ایرانیان ودوخیابان باصفا دارد یکی بنام پهلوی ودیگری خیابان زند و ادارات دولتی در این قسمت واقع میباشد وشهرداری باغ و گردشگاه باصفائی در آن احداث نموده است . ۳ - بوارده وآن درسابق نخلستانی بوده درپائین قصبه آبادان که شرکت نفت آنرا خریده و درآن ساختمانهای زیبائی برای کارمندان احداث نموده و اکنون جایگاه کارمندان درجه یك شرکت است . این سه بخش درکناره شط العرب واقع و

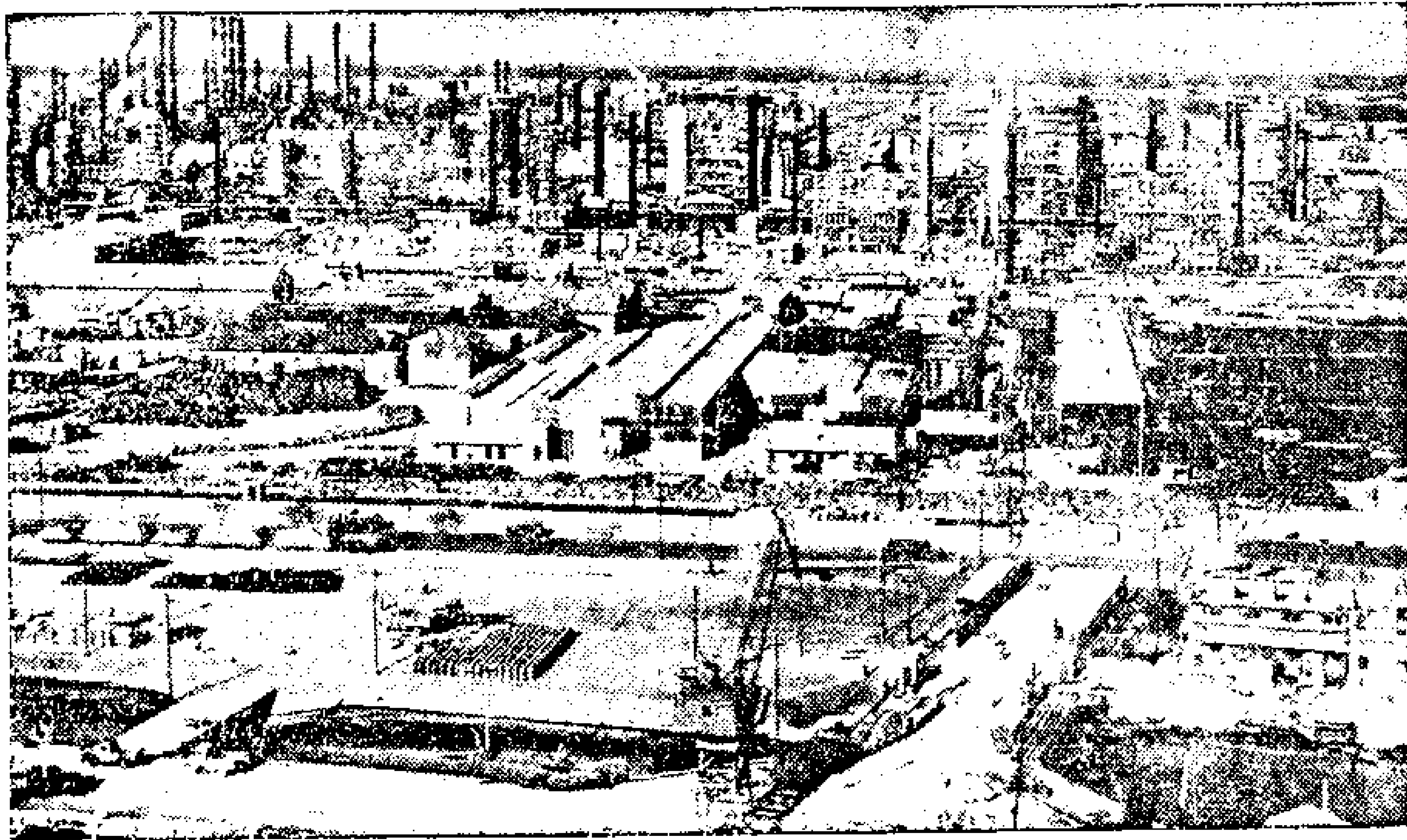


۱۱۶ - بیمارستان شرکت نفت

شاخه هائی از شط آنها را ازیکدیگر جدا میکند . ٤ - بنگلوریا وآن محله‌ایست در کنار رودخانه بهمنشیر که راه خرمشهر به‌آبادان آنرا از محلات دیگرجدا میکند و آن جایگاه خانه های کارگران شرکت است . ٥ - محله احمد آباد که درکنار بهمن شیر واقع است و آن دهی بوده درخارج شهر واکنون بشهر پیوسته است . آموزشگاه فنی ومقداری از ابنیه شرکت درآن واقع‌میباشد. بخشهای مربوطه بشرکت بوسیله‌چراغهای الکتریك قوی روشن وتمام خیابانهاو کوچه های آن با اسفالت مفروش است . شرکت نفت آب آشامیدنی شهر را ازرودخانه بهمنشیر برداشته و در انبارهای مخصوص تصفیه میکند وبوسیله‌لوله به خانه هاو کار گاه ها میرساند .

در قسمت بالای آبادان عمارات بسیار با صفا دارای تمام لوازم زندگی و باغچه و گلکاری ساخته شده است که نشیمنگاه اعضای مهم شرکت است.در کناره شط العرب درطول آبادان۲۸ محل برای بارگیری نفت ساخته شده که روزی چندین کشتی بزرك و کوچك به‌آنها پهلومیگیرد ونفت بار مینماید .

بلوکات آبادان - چون آب شط العرب ورودکارون بزمینهای خرمشهرو آبادان رسد سطح آن باسطح دریایکی گردداز این‌رود درهنگام‌مددریا ، آب‌رود بیرگشتن آغازد و بستررودخانه راپر کند وهم‌سطح‌زمینها گردد لذازارعین ایندوولایت برای آبیاری زمینها شاخه‌های بسیاری در دو ساحل شط العرب و کارون‌و بهمنشیر کنده‌اند که در هنگام‌مد،آب بوسیله آن‌نهرها بنخلستان‌ها ومزارع‌میرسد.



۱۱۷ - پالایشگاه بزرگ آبادان

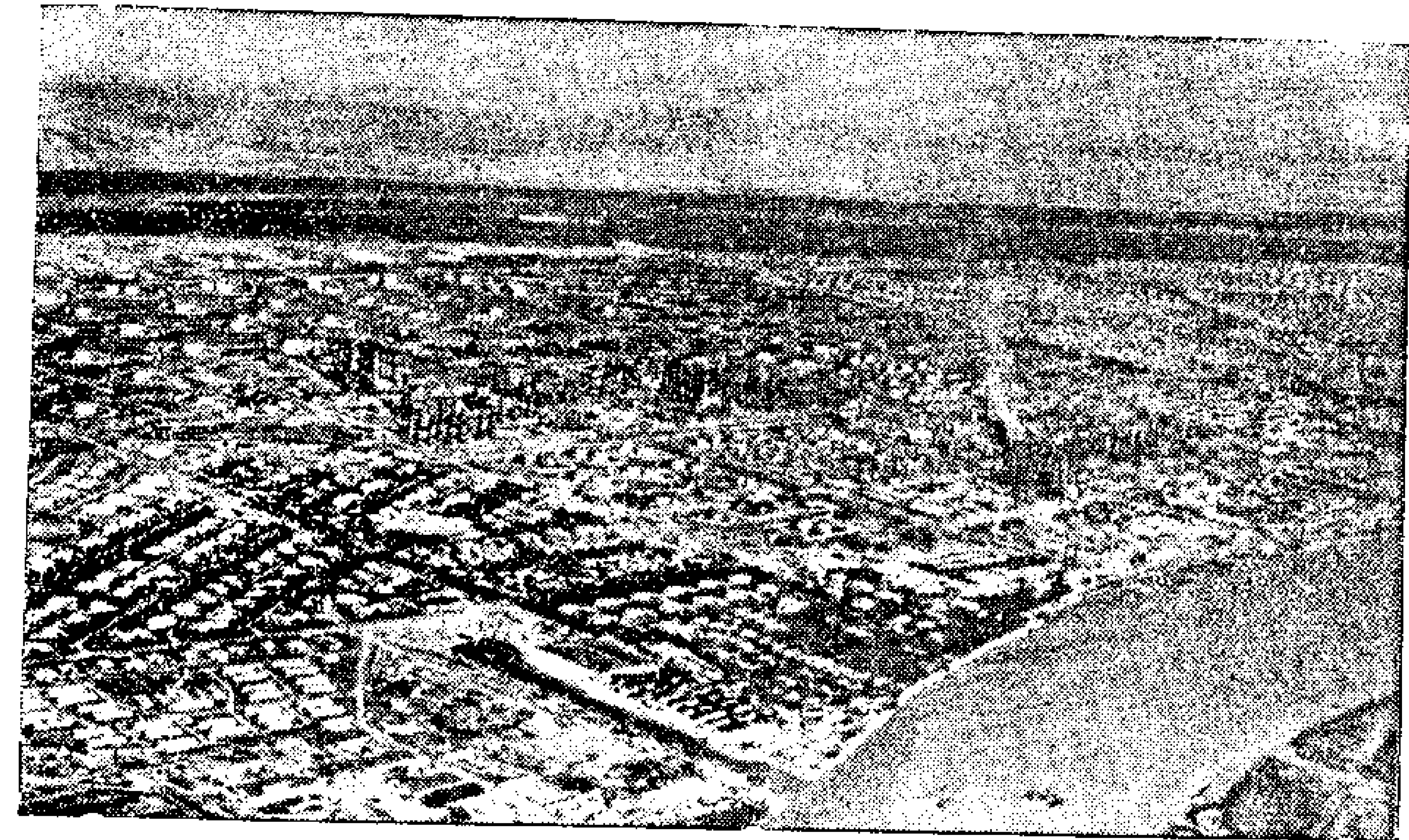
درحقیقت هرجوی وشاخه مایهٔ آبادی دهی است که گروهی در کنار آن منزل‌دارند وزمینهای‌اطراف آنرا کشت‌وغرس مینمایند . آنمقدارازاراضی این دوولایت که بوسیلهٔ شاخه‌ها مشروب میشود آبادومحل‌استفاده‌است و آنچه‌شاخه‌درآن‌حفر نشده بایر وخالی‌از سکنه‌میباشد .

کلیهٔ خاك ولایت آبادان بغیرازشهروحومه بچهار بلوك تقسیم شده :۱ - بهمنشیر ۲- منیوحی۳- قصبه‌نصار٤- معمره .

بلوك بهمنشیر - این بلوك دردوساحل‌رود خانهٔ بهمنشیر درمقابل آبادان‌تادریا واقع شده است و آن‌مشتمل است‌بربیست قریه‌بشرح زیر :

۱- صوینخ۲- مغیطیه۳- الگناسی٤-آل بوعبادی٥- بوشانك ٦- شوامر۷-تنگه ۸- طره‌بخاج ۹- رده‌رستم۱۰- رده‌سبحان۱۱- درویشیه۱۲-بوحمید۱۳-طره خضر۱٤- رده طاها ۱٥- ملاکه ۱٦ - مدن۱۷- سید محمد سید مشهد ۱۸- خ-رخره ۱۹ - سلج ۲۰ - چ-ویبده . آثار قدیمه در این بلوك منحصر بمقام خضر است که شرح آن در پیش گذشت .

بلوك منیوحی ـ این بلوك‌در كنارهٔ شط العرب پائین آبادان واقع‌است‌ودارای ۲۴قریه میباشد بشرح زیر : ۱ـ ابودبره۲ـ شله شواهر ۳ـ خزعل‌آباد ٤ـ شلهه‌معاویه ٥ ـ ابوغزلان ٦ ـ عنادله ۷ـ بدیحن ۸ ـ عبود۹ـ نهرشنوف ۱۰ـ سلیم ۱۱ ـ ابوشکر ۱۲ ـ حاجی‌طاهر ۱۳ـ قریه رمیله ۱٤ ـ نهرکوت ۱٥ ـ شلهه حاجی‌حسین ۱٦ـ نهر امید ۱۷ـ نهر مقام۱۸ ـ خضراوی۱۹ ـ نهر حجر۲۰ ـ قریه‌شطیط۲۱ـ علم۲۲ـ ابتر ۲۳ـ شنون۲٤ـ حامه .



۱۱۸ ـ کوی بریم جایگاه خانه‌های اعضای مهم شرکت

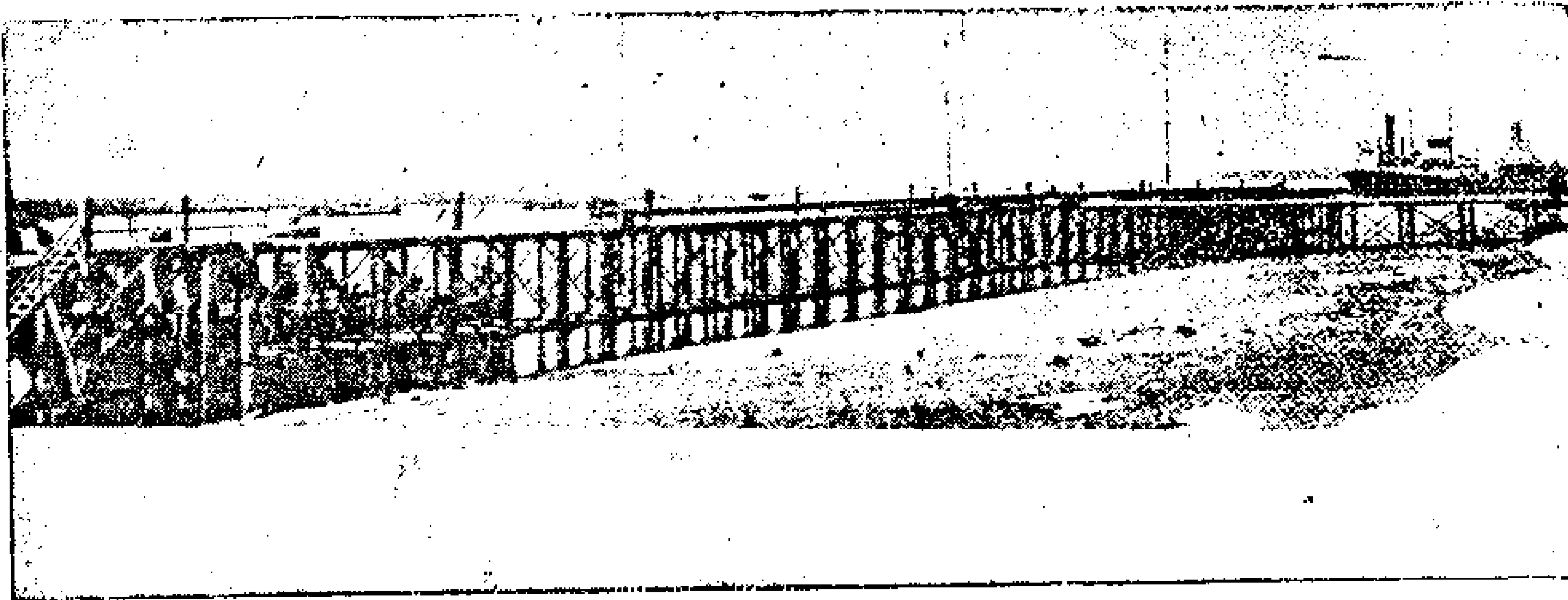
مرکزاین بلوك‌خزعل‌آباد است که اخیراً بخسروآبادنامیده شده و دارای چندین باب خانه ودکان میباشد وچون درآنجا برای بارگیری نفت اسکله ها ساخته شده و با راه اسفالتی به آبادان متصل گردیده طولی نخواهد کشید کـه این نقطه جـزء شهر آبادان بشود .

بلوك قصبه‌نصار ـ این قصبه و بلوك منسوب بطائفه نصار ازاعراب کعب میباشد ودرتشکیلات اخیربخش‌مستقلی شده است که مرکز آن قصبه‌است. بیشترسکنه‌آن ازطائفه نصارند ودارای ۱۸ قریه میباشد:۱ـ عریض۲ـ ارزق۳ـ رفیع ٤ـ رشن ٥ـ سعدونی ٦ـ ابوعظیم ۷ ـ آل بوحمد ۸ ـ بور ۹ ـ آل بوساعد ۱۰ ـ عراضی ۱۱ ـ بدیره ۱۲ـ نهرحمید ۱۳ ـ عراضه ۱٤ ـ ارشانك ۱٥ ـ بوعبود ۱٦ـ مجری ۱۷ـ محیسن ۱۸ـ بوفلفل ۱۹ـ طلیب ۲۰ـ ناصر ۲۱ـ عوج‌آل بوحبد ۲۲ـ یوسف ۲۳ـ بیت‌الخلل ۲٤ـ مسجد ۲٥ـ خمینه ۲٦ـ شریفات ۲۷ ـ خوین .

بلوك معمره ـ درزیر بلوك نصار کناره شط‌العرب واقع و اراضی آن تاکناره

دریا کشیده شده است . مرکز آن قصبه معمره است که دارای سه هزار جمعیت میباشد و این بلوك را ۱۲ قریه است ۱ـ نهرعلم ۲ـ نهر ابتر ۳ ـ نهرشنون ٤ـ نهرحاجی‌محمد ٥ـ نهر رویضی ٦ـ نهرعوفی۷ـ نهرحاجی‌ناهی ۸ـ نهرحاجی‌علی ۹ـ نهردایر ۱۰ـ نهر ابوالفلوس ۱۱ـ نهرابوچمبه ۱۲ـ نهربچاچره .

شادگان ـ نام ولایت وشهریست در خوزستان جنوبی که درا ساحل خلیج فارس



۱۱۹ ـ یکی از اسکله‌های آبادان در شط العرب مخصوص بارگیری نفت

واقع میباشد و اینولایت در میانه آبادان و اهواز و جراحی و هندیجان افتاده و آب جراحی درمیان‌آن روانست و بیشتر زمینهای آنرا سیراب‌مینماید ودر نواحی شرقی‌وجنوبی آن مردابهائیست که در زمستان بزرگ و پهناور شده ودرتابستان کوچك میگردد . این مردابها بهور فلاحیه شهرت‌دارد .

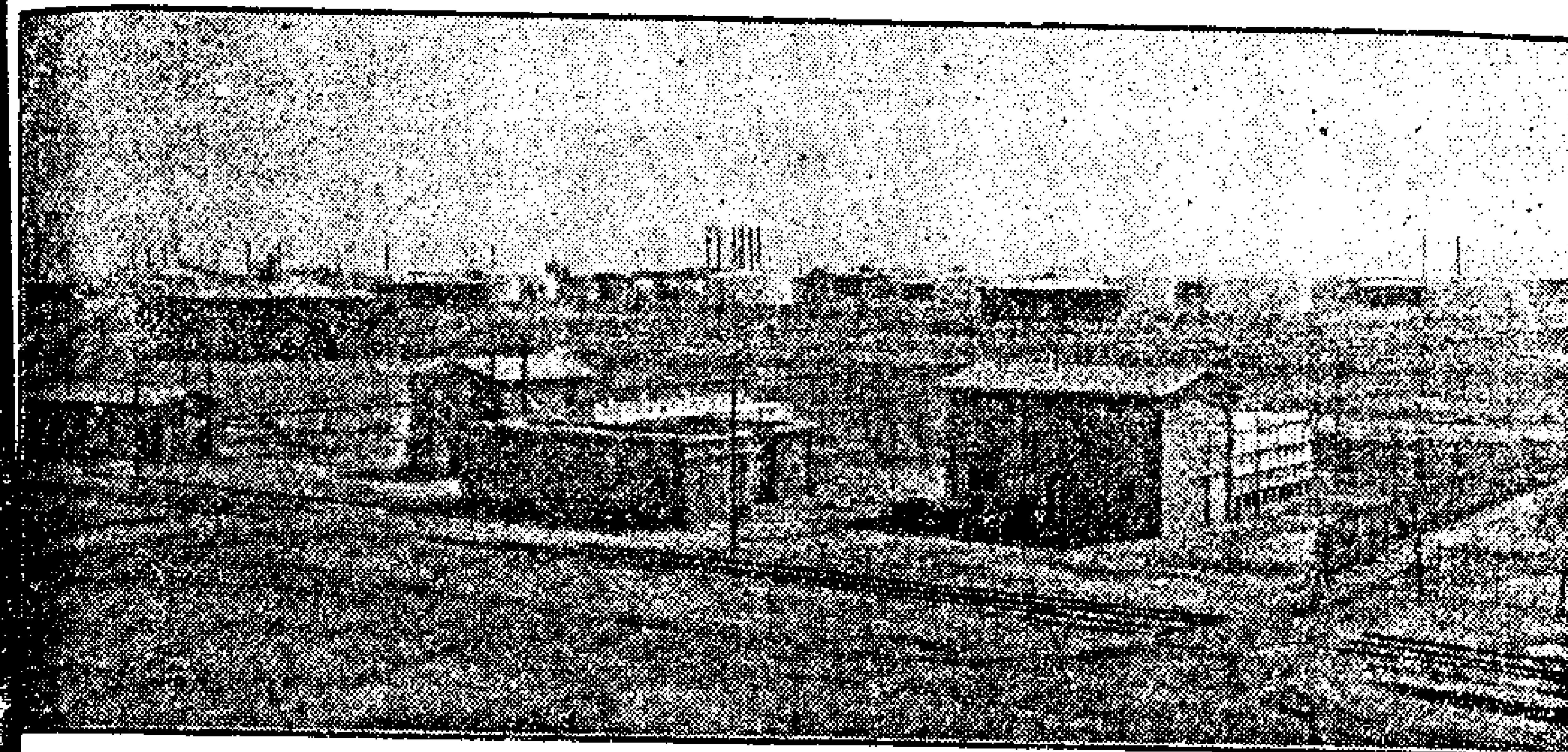
کلمه شادگان درچند ساله اخیر براین‌ولایت‌نهاده‌شده . نام‌شادگان درقدیم سرق (معرب‌سورك) بوده و شهرحکومت نشین‌آن بنام دورق معروف بوده است . اصطخری در صفحهٔ ۸۹ گوید: « سرق نام ولایتی است که مرکز آن دورق است» . یاقوت در صفحه۷۳جلد ٥ گوید: «سرق بضم اول و فتح ثانی و تشدید آن ودر آخرش قاف لفظی است‌فارسی و آن‌یکی ازولایتهای خوزستان است و نام رودیست‌در آنجا که برآن‌شهرـ هائیست و آنرااردشیر پسر بهمن پسراسفندیار درقدیم حفر کرده استوحکومت نشین‌آن دورق است...» . گاه‌سراسر ولایت رابنام شهرمرکزیش دورق مینامیدند . چنانکه مقدسی درصفحهٔ۲۷در ذکر نامهای مشترك گوید : « دورق نام ولایتی وشهری و دهی است بخوزستان » .

این ولایت درقدیم دارای شهرهای عدیده بوده‌است. مقدسی درصفحه٤۰۷گوید: « اما دورق پس آن ولایتی است متصل بخاك عراق و از شهرهای آنست . آذر ، اجم ، دز ، بخسآباد ، اندبار ، میراقیان ومیراثیان » . اکنون حصه مهمی از اراضی غربی و جنوبی‌آنرا هورفلاحیه فراگرفته است .

یاقوت درصفحه ۱۰۰جلد٤ درباره این‌شهر گوید : «دردورق آثار قدیمه ازقبادپسر

دارا هست ودرآنجاشکار بسیار است ولی‌درچندجا ازآن کسی بشکار نمیپردازد وسبب آن معلوم‌نیست. گویند چون قبادزیاد بشکار درآنجاها شوق داشت مادرش طلسمی در دورق درست نمود که اورا ازخیال‌شکار در آن نقاط بیانداخت و این اجتناب مردم ازتأثیر آن طلسم است . دردورق حشراتی است که گزیدن آنها کشنده است و گوگرد زرد دریائی که تمام‌شب روشنی میدهد تنها درآنجا یافت شود واگر بجای دیگر برند روشنی ندهد و اگر بآتشی که ازدورق نیآورده باشند آنرا روشن کنند دفعتاً تمام‌آنرا بسوزاند وآتش دورق آنرانمیسوزاند واین از شگفتیهاست » .

لیکن اکنون درآنجا از طلسم وگوگرد و آثار قباد که رنك افسانه دارد اثری دیده نمیشود .



۱۲۰ ـ دستگاه تصفیه آب آشامیدنی شهر آبادان

شهردورق درهزارسال پیش شهری بس بزرك‌وآباد بوده‌است چنانکه مقدسی‌در صفحهٔ۴۱۳گوید : « دورق شهری‌بزرك وآباداست‌ودر جنوب خوزستان‌رو بعراق‌برروی رودخانه‌واقع‌میباشد وآن دارای بلوك وسیع و بازارهای بزرك وخصائص وخوبیهای بسیار ووضعی نیکوست ومعدن پارچه‌های بافته‌شده ازکتان است.وبازارآنرا چندراسته است ومسجد جامع در کنارشهر وآب خوراکشان ازرودخانه میباشد و حاجیان پارس و کرمان از آنجابگذرند».

بنا بگفته یاقوت درصفحهٔ۱۰۰جلد۴این‌شهررا دورق‌الفرس‌نیز میگفته‌اند .

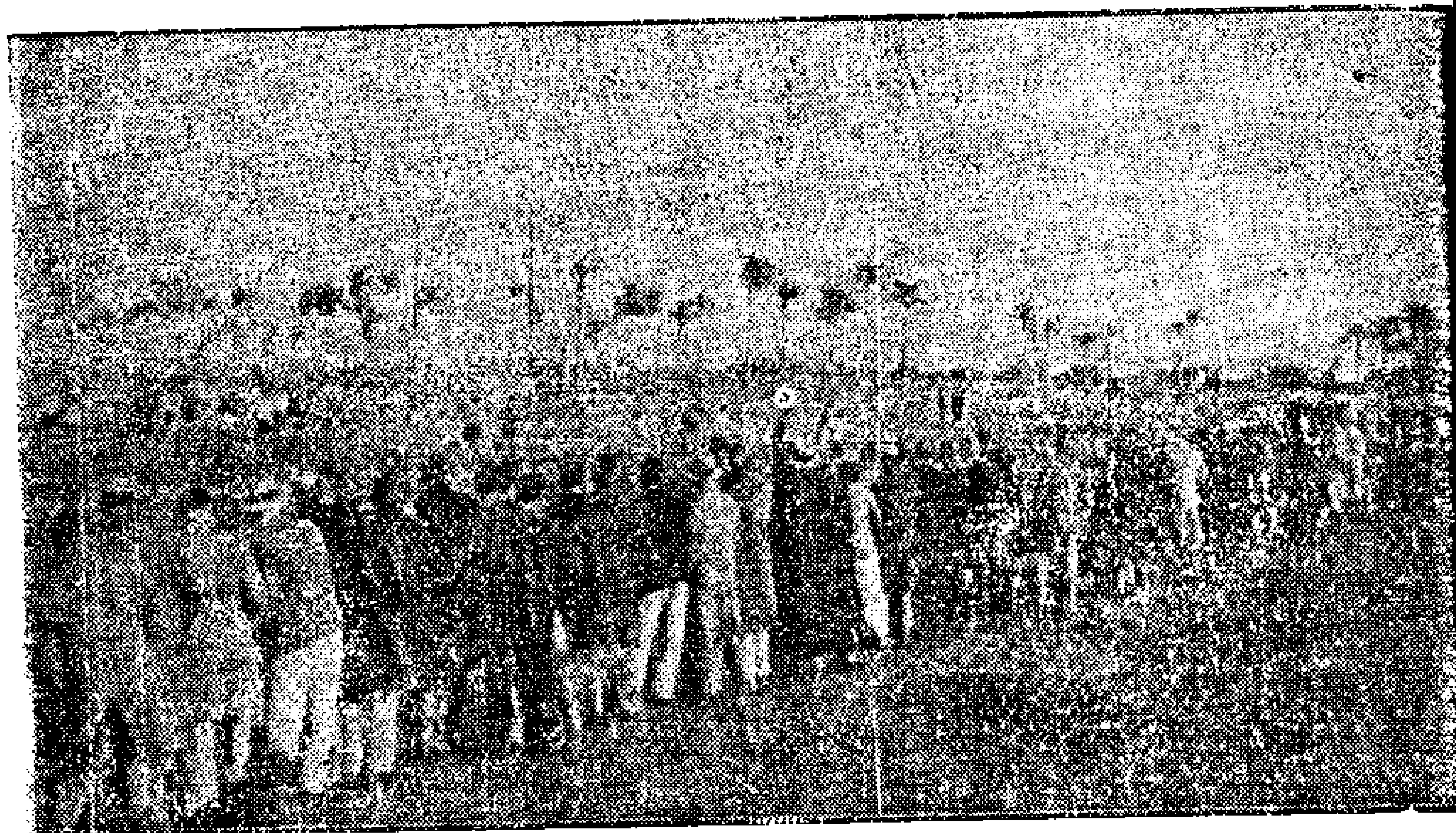
دورق درقرون وسطی ازاهمیت افتاده وبکلی خراب شده بودبدلیل‌آنکه نامی‌از آن‌در تواریخ آن‌زمان دیده نمیشود وسخن یاقوت چون رونوشتی ازکتب پیشینیان است دلیلی بربودن‌آن درزمان حیات یاقوت حموی نخواهد بود .

حمدالله مستوفي درشرح ولایات خوزستان‌نامي ازآن نبرده‌است‌تنهادرذکرشکار-

گاههای چهار گانه‌شوشتر گوید : « دوم دورق وهندیان بیست‌فرسنك درده‌فرسنك » و این‌خودمؤیدمطلبیست که‌ذکرنمودیم . خرابهٔ دورق قدیم قدری بالاتر ازفلاحیه‌کنونی موجود است و اعراب آن را المدینه می گویند . شاید ایل دورکی بختیاری بدان جا منسوب باشد .

ازچگونگی شهرهای اجم (ازم نسخه بدل) وآذروبخساباد ودز واندبار که در این‌ولایت‌بوده است اطلاعی روشن در دست نیست،تنها درکتاب حدود العالم از شهرازم ذکری‌آمده که‌گوید :«ازم‌شهر کیست خردو بانعمت بسیار » . اما میراثیان‌ومیراثیان‌پس مقدسی درصفحهٔ۴۱۳ در بارهٔ‌آنها گوید :

«میراثیان دوقسمت است دردو کناره رودخانه ودارای بازارهای آباداست وآنرادو



۱۲۱ ـ میدان ورزش باشگاه جیمخانه در آبادان

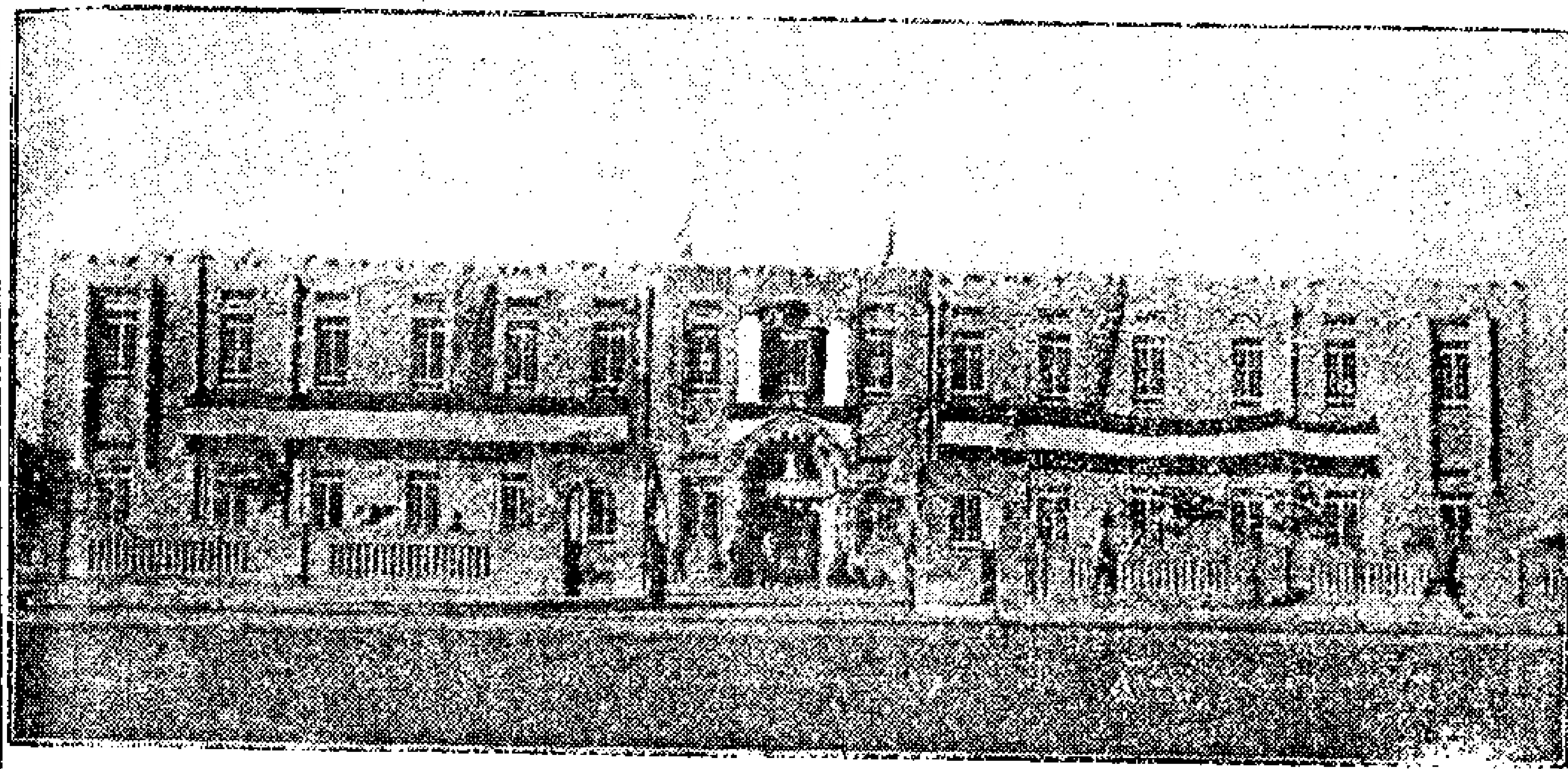
جامع است‌دردومحله آن‌ومیراقیان دارای بلوکی وسیع‌است درنهری که مد وجزر دریا بدان‌رسد ودرآن بلوك‌دهات وآبادیهای نیکوست ». نگارنده احتمال‌میدهم که‌میراثیان درکنار رود جراحی بالای دورق‌بوده ومیراقیان درجنوب‌دورق روی بدریا که مدوجزر دریا تاآنجامی‌رسیده است . این شهرها مانند سایر شهرهای خوزستان در قرون وسطی خراب شده است وشایدبیشتر این‌خرابیها درنتیجه ترکتازی افشارها بوده که براینحدود دست یافته بودند . دردنبال افشارها بود که عشایرمطرد وبنی خالد از عراق‌بخوزستان آمده سپس در عصرصفویه کعبیهادرپشت سر این هاوارد شده‌اند واین‌همه‌مهاجرت های ایلی مسلماً سبب ویرانی شهرها شده .

از شهرهای قدیم اینحدود یکی‌باسیان است که‌امروزه‌اش بزیه وبوزیه خوانند .

اصطخری درصفحهٔ ۹۵ گوید :« باسیان شهری وسط است و آبادو رورخانه آنرا دو قسمت نموده است وازآنجا تاحصن مهدی دومنزل است که ازراه آب بروند وهمچنین از دورق تا باسیان . راه بین این‌دو نیز از آب آسانتر است تا خشکی » . اکنون نیز بزیه قصبه‌ای آباد است مشتمل بر ۲۰۰ خانه و آن بندر ولایت فلاحیه است . دیگر از جاهای ولایت شادگان که در کتب قدمانام برده شده ـ مدفع السلان ـ است که در میانه‌دورق بوده‌ودر شعر یزیدبن تفرغ ذکری از آن رفته .

فتسترلا را لتخصیب جنا بها ‌‌ ‌ الی مدفع السلان من بطن دورقا

گویامدفع‌السلان جائی بوده که برای بلندشدن آب رودخانه ودخول آن بجوبها سله اندازی‌مینمودند و نیز در این حدود شهری دیگر بوده که‌خان‌مردویه نام‌داشت . درحدودالعالم گوید:« باسیان . خان‌مردویه . دورق . شهر کهائیست آبادان و خرم و توانگر و بانعمت و برلب رود نهاده » . اصطخری درذکر مسافات ، خان مردویه رامیان دورق‌وباسیان نشان میدهدو گوید : « کاروانسرائیست که‌راه گذران در آن وارد میشوند » .



۱۲۲ ـ دبیرستان رازی آبادان

شهرشادگان ـ این شهردرجائیست که‌عرض آن ۳۰/۴۰ درجه‌وطول‌شرقی آن نسبت باهواز ۱ درجه است وارتفاع آن ازسطح دریا ده متراست وآن برشاخه‌ای‌ازنهرجراحی ساخته شده . بانی آن شیخ سلمان کعبی معاصر نادرشاه است.تاریخ بنای آن بنابرماده تاریخی معروف در السنهٔ خوزستانیان « بالفلاحة خنزیرسکن » در ۱۱۶۴ قمری بوده است ولی‌درتاریخچهٔ کعب بنای آنرا در ۱۱۶۰هجری قمری نوشته و گوید : که محل آن نی‌زاری‌سخت بود چون شیخ سلمان اراضی دورق را از طوایف مطرد و بنی خالد بقهر انتزاع کرد دانست که آنان در آینده بیکارنخواهند نشست و درمقام تلافی خواهند برآمد برای آنکه کعبیها مرکزاستواری در آنحدود داشته باشند شیخ سلمان حکم کرد

آن نیزاررا زمین کرده ودر میانه آن‌جوئی بزرك بکندند آنگاه حصاری در آنجابرپا نمود وآنرا مرکزخود قرار داده تفألا فلاحیه (از کلمه فلاح بمعنی رستگاری و پیشرفت) نامید ودر این ایام بنام‌شادگان‌نامیده شده است .

فلاحیه شهریست عربی که بیشترمنازل آن کپرو کمتر خانه‌های ساختمانی داردلیکن در سال‌های‌اخیر خانه‌های بالنسبه خوبی‌در آن ساخته‌شده‌ودوخیابان‌در آن‌احداث کرده‌اند وآن مشتمل است برچهارصد خانه‌و ۱۲۰ باب دکان و ۲ باب مسجد ودوباب دبستان دولتی . و چون شهر بهور نزدیك است پشه در آن بسیار و خوابیدن بی پشه بند در آن دشوار است . سکنه‌اش بیشتر اعراب کعبی و کمتری از مردم شوشتر و دزفول و بهبهانند .

دهستانهای شادگان ـ چون‌رودجراحی بخاك شادگان‌رسد بجویهاوشاخه‌های بزرك‌وکوچك بسیار منقسم گردد و بیشترآب آن رودخانه صرف آبیاری نخلستانها و مزارع شلتوك شود و همان جویها مایه آبادی این سرزمین است باینمعنی که درهرجا شاخه‌ای ازآب‌روان است‌در کناره آن‌نهرها کپرهاساخته واعراب‌در آنهامنزل نموده‌اندودر زمینهای زیر آن شاخه‌نهرها زراعت میکنند از اینجهت نامهای بلوکات ودهات آن همان نامهای جویها و شاخه‌هاست ودرحقیقت ولایت فلاحیه را بلوکهائی مانند سایر ولایات نیست که‌بتوان آنرا بچند بلوك تقسیم کرد ودهات‌هر بلوك رانام برد ، اینك مانام‌جویها را که‌همان نامهای دهات است درذیل میآوریم :

۱ ـ منصوره ۲ ـ خشاب ۳ـ نهرمحمود ۴ـ نهر عقله ۵ـ نهربن ناصر ۶ـنهر بن غربه ۷ـ خزعلیه ۸ ـ جعفری ۹ ـ محمدی ۱۰ـ ام الصخر ۱۱ـ جفال ۱۲ـشاخه جدیده ۱۳ ـ شاخه آل بوشهباز ۱۴ـ نهر توبچی ۱۵ـ مندوان ۱۶ـشاهولی ۱۷ـبهلوی ۱۸ ـ ناصری ۱۹ ـ گیداری ۲۰ ـ گربه . این انهار درساحل دست راست رودخانه روانست ۲۱ ـ قطرانی ۲۲ ـ سوده ۲۳ ـ جهنگیری ۲۴ ـ نهر بوزیه ۲۵ ـ نهر اوشار (افشاریاآبشار) ۲۶ـ عنایتی ۲۷ـ مسیر ۲۸ ـ سعدی ۲۹ ـ عبودی ۳۰ـسالمی ۳۱ ـ منصوری . وانهار مزبوره هر یك بشعبی چند منشعب میشود و در اراضی جاری میگردد وغیرازاینها ازرودخانه شاخه های کوچکتری جدامیشود که ما ازذکرنام آنها چشم پوشیدیم .

جراحیـ این کلمه نام کنونی سرزمینیست درمشرق ولایت‌شادگان که‌درروزگار پیشین بنام حومه زط وخابران یا روستای زط نامیده میشده‌است. مساحت آن ۱۲درشش فرسنك است ـ سطح آن مسطح وسراسر قابل کشت میباشد وجزدورشته کوه کم‌ارتفاع درکناره شرقی وشمال آن،بلندی دیگری ندارد . رشته کوهی که درسمت شمال آنست کوه بنه‌نامیده میشود که‌تا کناره‌رود جراحی آمده و رشته شرقی هم از کناره دیگرآن شروع‌شده بسمت بهبهان میرود. بلندترین قله آن در سمت مشرق خلف‌آباداست و بلندی آن به چهارصد مترمیرسد واین رشته خاك جراحی را از بلوك جمایزان و سلطان آباد رامهرمزجدا میکند . رودخانه جراحی ازسمت شمال شرقی بین این دو رشته کوه وارد شده ودر میانه این خاك روان است تا وارد خاك شادگان گردد . این رود درقدیم بنا بتصریح یاقوت درصفحه ۷۳ جلد ۵ بنام رود دورق معروف بوده است . بر این رود در

اول خاك جراحی جائیکه از کوه میگذرد ووارد جلگه میشود سدی بوده که بوسیله آن آبرابجویهای طرفین‌سدمیرسانیده‌اندو تاکنون آثار سه جوی درسمت دست راست و سه جوی درسمت دست‌چپ سد دیده میشود که یکی را خیط دوار گویند و تا نزدیکیهای دریا میرفته است . شمال ومشرق جراحی بخاك رامهرمز میزند وشمال غربی آن بخاك اهواز وغرب آن بشادگان وجنوب آن بمعشور وجنوب شرقی آن بهندیجان وزیدان .این بلوك دارای شهرهای چند بوده وازبلوکات آباد خوزستان بشمارمیرفته. مابرای‌روشن شدن چگونگی، نخست‌سخنان‌نویسندگان رانقل‌نموده آنگاه راجع بآنها گفتگومینمائیم .

اصطخری درصفحه ۸۹ گوید : « حومه زط و خابران هردو یك ولایت است » . ودرصفحه ۹٤ هموگوید : « زط و خابران دوبلوك آباد است بر دو جـوی روان » . قدامة بن جعفر درصفحه ۱۹۵ گوید : « ازرامهرمز تا وادی الملح (دره شور) چهـار فرسنك است و از وادی الملح تـا زط دو فرسنك و از زط تا خابران سه فرسنك . » . این رسته در ذکرولایات خوزستان تمام این حومه را روستای زط نامیده و از خابران نامی نبرده چنانکه گوید : «از رامهرمز تا زط ۹ فرسنك است واز زط تا سنبیل همه‌نه فرسنك وازآنجا تا ارجان چهار فرسنك». مقدسی درشرح ولایت و بلوك این سرزمین ذکری نکرده لیکن درصفحه ٤۳۰ گوید : « از رامهرمز تا زط یك مرحله است » . و در صفحه ٤۵۳ بازگوید : « از ارجان تا سنبیل یك مرحله است واز سنبیل تا دهلیزان یك مرحله وازآنجا تا خابران دوبرید واز خابران تا وادی الملح یك مرحله وازآنجا برامهرمز دوبرید » . دربعضی نسخه ها بجای خابران جایزان آمده‌است .

یاقوت‌درصفحه۳۸۳جلد۳گویـد«خابران بلوکی‌است‌درخوزستان»وزط‌رارط‌نوشته وعین‌عبارات‌اصطخری‌رادرذیل‌آن نقل‌نموده است .

زط معرب جت‌یاگات است وآن‌نام طائفه‌ای‌بوده است از مردم هند که‌درروزگار ساسانیان بایران آمده‌اند وگروهی ازآنان دراین نواحی‌نشمین‌گرفته وکلمه‌هندیجان هم بمناسبت نام‌آنهاست وخابران معرب خاوران است .

آیا پیش ازآمدن آنان باین‌سرزمین نام‌این‌ناحیه چه‌بوده ؟ .

دورنیست این‌سرزمین همان‌جلگهٔ هرمزگان باشد که‌جنك اردشیر بابکان بااردوان اشکانی درآن واقع شده و بفتح اردشیر وشکست اردوان وانقراض دولت اشکانی‌خاتمه یافته است . در سال۲۱۹قمری بود که این بلوك مورد حملهٔ لشگر بغداد واقع گردید . طبری درصفحهٔ ۱۵۰جلد٦گوید«:ودراین‌سال معتصم عباسی عجیف‌بن غبسه را بجنك‌زط فرستاد چون‌این‌گروه راههای بصره را میزدند و غلات بلوك کشکرو بلوکهای دیگررا ازجاخرمنها میربودند» . ودر وقایع سال بعدگوید : «در این‌سال عجیف زط را اسیر کرده ببغداد آورد » . آشکاراست که این‌حمله درخرابی این‌حدوددخالت تام داشته . با اینهمه دوشهرزط وخابران تاقرنهای چهارم وپنجم بربا بوده است . چه نویسندگان‌بعد بازآنهارا نام‌برده‌اند ، پس بایدویرانی آنهارا مانند سایرشهرهای خوزستان بروزگار مابعد قرن‌پنجم نسبت داد . جای‌شهرزط درسمت شمال خلف‌آباد ، اندکی پائینتر ازده

چم‌صبی ، میانهٔ رودخانه و شور بوده است که تاکنون تپه‌ها وآثار ابنیهٔ خرابه درآنجا فـراوان دیده میشود و جایگاه شهر خابران در نزدیکی قریه رضوان بوده کـه آثار خرابه های‌آن دو میل در دو میل مساحت را فرا گرفته است و جویهائی که ایندوشهر رااسیراب میکرده تاکنون‌نمایان میباشد .

درچندجای اینسرزمین‌آثار آبادیهای معتبردیگردیده میشود .

۱ ـ درسویره شش فرسنك جنوب خلف آباد بسوی شادگان آثار قصبه بزرگی است که دارای ابنیه بسیار وحمام و مسجد و دکاکین چند بوده‌و مصالح ساختمان‌آن‌آجر وساروج واطاقهایش مربع بوده ودراطراف هراطاق طالارها ودرزیرآنها زیرزمینها داشته‌است . ۲ ـ آثارشهرکی بنام روزبه در سرحد شادگان هست که مصالح بنائی‌آن سنك وساروج بوده‌وتاکنون برخی دیوارهای آن برپاست و سنگهای بزرك دربناهای آن بکاررفته بوده واین‌آبادی جوئی‌داشته که‌بوسیلهٔ بندی از رودخانه‌آب بر میداشته‌و دورنیست که ایندوخرابه جایگاه همان شهرهای میراثیان و میراقیان باشدکه در ولایت شادگان بوده . ۳ ـ تل میرزا دردو فرسنگی‌جنوب‌شرقی‌خلف‌آباد که بنای‌میرزاعلی‌طیار جد میران‌هندیجان بوده‌است . ٤ بندار وآن تل بزرگیست درپنج فرسنك جنوب شرقی خلف‌آباد که درآن سنك وآجرهای شکسته دیده‌میشود . ۵ ـ تل‌السود در دو فرسنگی شمال غربی خلف‌آباد که آثارآبادی بزرگی میباشد دارای‌آجر وسفال شکسته بسیار . ٦ ـ رشیدیه وآنهم آبادی بزرگی‌بوده است درنزدیکی تل‌السودوسنك وآجرفراوان دارد . ۷ ـ قصر وآن آثار ساختمانهای بسیاریست نزدیك قریهٔ حنچه غربی خلف‌آباد . همچنین خـرابه های حسینیه و خلف آبـاد کهنه در نزدیك خـلف آباد کنونی قـابل توجه است .

خلف‌آباد : دهی است در میانه خاك‌جراحی دارای یکصد باب‌خانه وبیست باب دکان ویکدبستان وآن‌مرکز بلوك جراحی‌است وجسر متحرك شرکت نفت نزدیك بآن برروی رودخانهٔ جراحی قرارداده شده بنای آن‌بدست میر عبدالله در سالهای۱۲۹۰ تا ۱۳۰۰ قمری‌هجری‌انجام شده‌است‌واین‌ده راازآنجهت‌خلف‌آباد نامیده‌اند که‌نزدیك‌خلف آباد کهنه ساخته‌شده است .

خلف‌آباد کهنه‌شهرکی بوده‌است‌از بنای‌مولاخلف‌مشعشی که‌درسال‌هزارو کسری‌قمری آنراساخته‌بودو آن‌اندکی‌شمالی‌تراز‌خلف‌آباد کنونی کنارهٔ‌رودخانه‌واقع‌ودارای‌خانه‌های بسیار وباغهای‌اشجار وحمام ومسجد ومدرسه بوده است و جوئی درمیانهٔ آن‌روان‌میبود واندکی بالاتر ازآن خرابهٔ حسینیه واقع است وآن‌نیز شهرکی بوده از بنای مولاحسین مشعشی وپس ازخراب شدن خلف آباد کهنه ساخته شده . خلف آباد بحکم نادر شاه ویران گردید ونیمی ازمردمش رابفارس کوچانیدند . ازابنیه‌آن‌چیزی که‌تاکنون برپاست زیارتگاهی است که‌آنرا مقام صاحب‌الزمان‌مینامند .

خاك جراحی قرنها میدان ترکتازی افشارها بوده تا در اواخر قرن دهم هجری بدست مشعشیـان افتاد . سید مبارك‌خان برخی‌ازعشایر عرب رابآنجاآورد . درروزگار تسلط افغانها یااندکی دیرتر بوده‌است که میرزا علی طیار جد میران‌هندیجان بجراحی

دست یافت وحکومت آنرا ضمیمهٔ هندیجان نمود اما طولی نکشید که کعبیها نیرومند شده جراحی وهندیجانرا ازدست خاندان میران بدرآوردند . دراواخرقرن۱۳هجری میرعبدالله حکومت هندیجان وجراحی‌را باپشتیبانی والی‌خوزستان از کعبیها بگرفت وآنهم چندان نپائیده که شیخ خزعل‌میرانرا مطیع خود ساخته حکومت آنجارا بدست آورد . سکنهٔ این بلوك طوایف بنی‌خالد، آل‌بوشوکه آل‌حمید، بنی‌رشید ، زهید، رفیع ، صلیح ، حیا در شریفات‌اند و میران‌هندیجان وجراحی ازشریفات‌اند .

مرکز جراحی قصبهٔ خلف‌آباد است ، زمین‌های جراحی خالصهٔ دولت بود ونظام ـ السلطنه حسینقلیخان مافی آنرا ازدولت خرید وپس ازفوت او ورثه‌اش یك‌نیمه رابسردار جنك نصیر خان‌بختیاری فروختند . شیخ خزعل چون‌آنجا رآجزء شادگان میدانست این اقدام را دخالت بختیاریها در قلمرو اعراب حساب‌کرد وکشمکشی آغاز شد امامصلحین در میان افتاده آن نصفه را از سردار جنك برای شیخ خزعل خریدید و غائله را خوابانیدند .

بلوك جراحی دارای یکصدو هشتاد قریهٔ بزرك و کوچك استواگر سدجراحی بر روی رودخانه بسته شودگنجایش بیش ازاینهارا دارد .

رودجراحی دراین‌سرزمین دارای‌بندهائی چندبوده که‌آبرا براراضی‌سوارمی‌کرده است : ۱ ـ بندچم‌صبی که ازبالای‌آن چند جوی‌از رودخانه جدامیشده وبیشتر این‌بلوك را مشروب مینموده است . درآنجا آثار بندهای چند ودهانه‌های متعدد است واین نشان میدهدکه سدمذکور مکررشکسته وآنرا دربالاتر وپائین‌تر تجدیدکرده ودهانه جویها را جابجا نموده‌اند . ۲ ـ سدشکسته دیگر درنیم فرسنك جنوب خلف‌آباد ۳ ـ سدی در قریهٔ مکسر چهارفرسنگی خلف‌آباد . ٤ ـ سدسویره وآنهم دوبنداست یکی‌بالای دهو دیگری درپائین‌آن ٥ ـ سدی درخنچه زیرسویره ٦ـ سدی درغربیه اول‌خاك شادگان . چنانکه سدهای نامبرده بسته شود تمام خاك جراحی که تخم افکن ششهزار جفت زراعت استفاریاب خواهد شد وحتی یکجریب دیم‌وبایر درآن نخواهدماند .

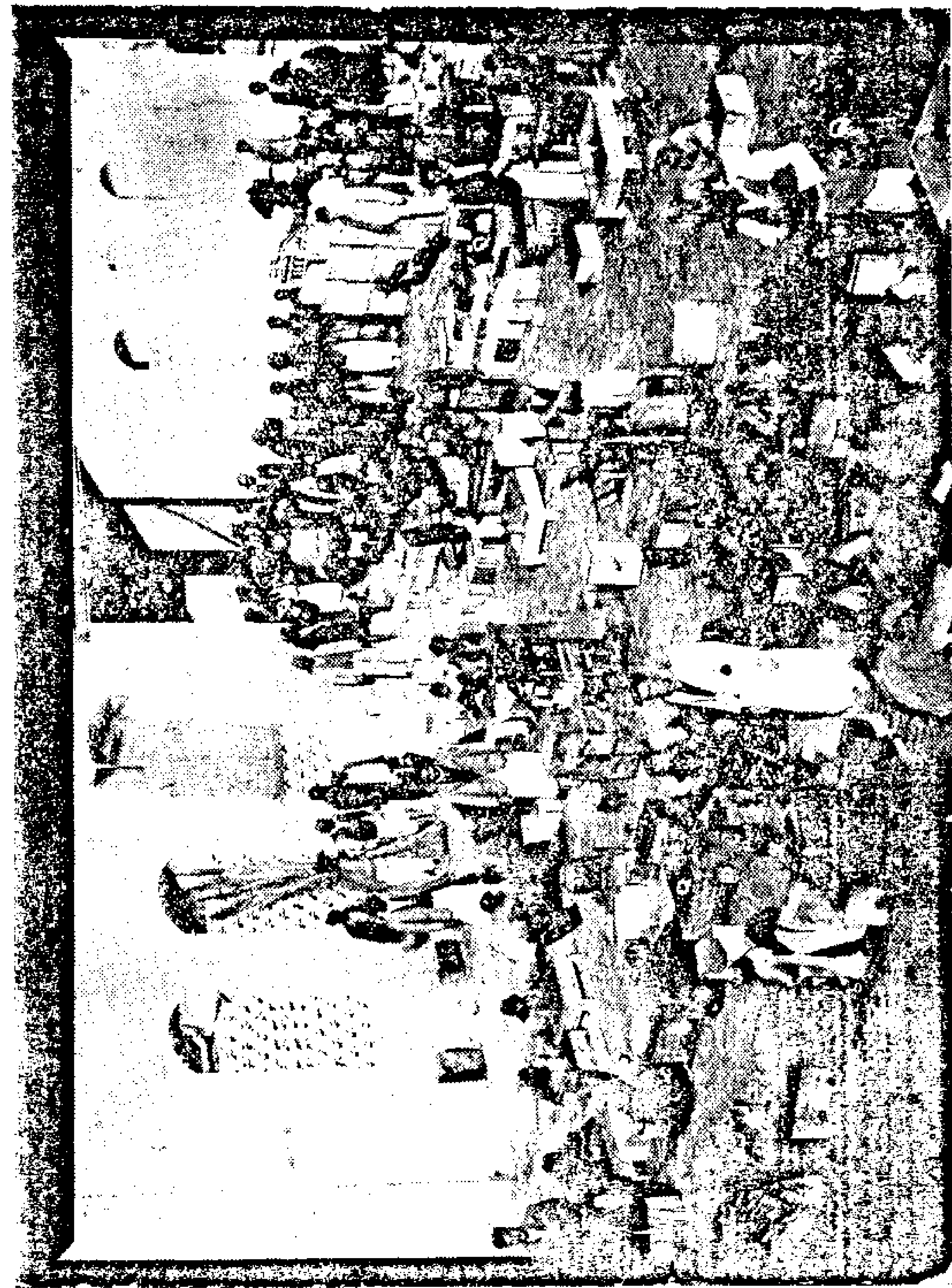
هندیان: بلوکی‌است‌واقع‌درجنوب‌غربی‌ولایت‌بهبهان‌نزدیك‌بساحل دریاورودخانه معروف هندیان از میان‌آن میگذرد وآنرا هندیجان معرب هندیگان یعنی جای هندی‌ها نیز مینامند وهردوکلمه از لفظ هندگرفته شده است .

آیاهند رابخاك خوزستان چه مناسبت است ؟ .

یاقوت درصفحهٔ۴۸۳جلد۸ ازمسعر بن مهلهل‌نقل میکند : « مردمانی ازهندبجنك پادشاه ایران‌آمده بودندکه مملکتش را بگیرند دراینجا میان ایرانیان وهندیان‌جنك شد . هندیها شکست خورده ازاینروایرانیان این‌خاکرا متبرك شمرده‌هندیان‌نامیدند » . ما یقین‌داریم‌که حقیقت مطلب غیرازاینست وهمانست که دربهرهٔ شش بخش نخستین‌بیان کردیم . تسمیهٔ بلوك و رود خانه بمناسبت شهرکیست که‌در وسط این خاك واقع است یاقوت درصفحهٔ۳۸۳جلد هشت رودخانه را هندوان و شهر راهندیجان نامیده است . ما نخست ازشهرهندیان گفتگونموده آنگاه بذکر بلوك میپردازیم .

هندیجان شهرکیست درجائیکه۱۵ر۳۰عرض شمالی ویکدرجهٔ مشرقی اهوازاست

رودخانه ازمیانهٔ آن‌میگذرد ودارای۲۸۰باب‌خانه وصد باب‌دکان است و درقدیم‌بزرگتر از امروزبوده است . مقدسی‌درصفحه ٤۲٥گوید : « هندوان شهریست در ساحل دریا و آن‌بر دوقسمت است مسجدجامع وبازار در نصفه‌ایست که‌بطرف ارجان‌است وبازارماهی فروشان درجانب دیگرکه روی بدریاست » . یاقوت از مسعر نقل میکند که در آنجا



۱۲۳ ـ کارخانه بسته بندی خرما (چرداغ)

آثار عجیبه و بناهای عالیه و آتشکده‌ها و نواویس (ضریح و سنگ قبر نقاشی شده و مانند آن) قشنگ ساخته بوده است و چون زمین آنجا را میشکافتند دفینه ها بیرون میآمد مانند خرابه‌های مصر. اکنون از این آثار چیزی نیست . بیشتر خرابی هندیجان در اثر طاعون سال ۱۲۴۷ رخ داده است .

کازرانی مینویسد : « این بندر را فسحتی دلگشا میباشد و زمین زراعت بخش بسیار دارد و در کنار شط واقع است آبادی کلی آن در طرف غربی است و در طرف شرقی آن نیز بقدر یکصد خانهٔ میشود وسمت غربی معادل یکهزار و پانصد خانه مجصص دارد و بازاری نیز در آنجاست بقدر چهل پنجاه دکان از هر صنف ، کسبهٔ آنجا اکثر از اهل بهبهان میباشند و چهار مسجد نیز در آنجا هست که اکنو سه باب آن دایر و آباد و یکی خراب میباشد . بعد از صدمه طاعون تا بحال هنوز بآبادی که داشته است نرسیده دور قلعه آن چهار هزار قدم است که تقریباً ثلث فرسنگ میشود و اکنون قلعه آن خراب است و خانه خراب هم در آن قلعه بسیار است بقدر یکهزار و دویست خانوار آباد و معمور و سیصد خانوار خراب و آن خراب از دو طرف است . . . و بندر مذکور از دریا سه فرسنگ بعد دارد » .

این بلوک پهناور بدو ناحیه منقسم است هندیجان بالا که آنرا بلوک ده ملا نیز گویند و هندیجان پائین که خاک آن تا کنار دریا امتداد دارد . بلوک هندیجان اکثر دیم است و فاریاب آن منحصر است بزمینهای واقع در دلتای رودخانه که در هنگام مد آب سیراب میشود و در آن زمینها نخلستانها و بساتین احداث کرده اند .

کازرانی اشاره باین قطعه کرده گوید : « در یکفرسنگی این بندر بجهت آنکه مد شط را پر کرده بحدیکه سر بصحرا میگذارد در آنحدود بساطین بسیار معادل ده دوازده هزار اصله نخل نیز برپا داشته اند » . در قدیم بوسیلهٔ سدی که در جلو رودخانه بسته بودند اراضی این بلوک مشروب میشد . دهات این بلوک در هندیجان بالا و هندیجان پائین از بزرگ و کوچك نزدیك بهشتاد پارچه است .

حمدالله مستوفی در ذکر شهرهای خوزستان بندری نشان میدهد بنام ترب که احتمال میدهم در دلتای این رود واقع بوده است .

مشار الیه در صفحهٔ ۱۶۹ گوید : « ترب از اقلیم سیم است و شهری کوچك است و گرمسیر بر کنار دریا افتاده چنانکه جزر و مد دریا ماهیان را بخشکی اندازد و قوت ایشان از آن بود مردمش قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوت و سیاه چرده باشند باغستان بسیار دارد نارنج و ترنج و لیمو و خرماهای خوب در آن فراوان بوده » . چون در این اوقات بندر معشور که در کنار خور است باین بلوک ملحق شده بنظر ما مناسب چنانست که در اینجا از آن گفتگو نمائیم اگرچه بندر نامبرده بفلاحیه و جراحی نزدیك است .

بندر معشور ـ شهرکیست در شمال خورموسی . نگارنده آنچه در کتب قدما تتبع کرده ام نامی از این بندر ندیده ام جز در رحله ابن بطوطه که بندری بنام ماچول ذکر نموده و بعقیدهٔ من ماچول همان معشور است ، مشار الیه در صفحهٔ ۱۴۰ گوید : « از عبادان حرکت کردیم پس از چهار روز کشتی ما بشهر ماچول رسید و ماچول بروزن فاعول و جیم آن گره خورده است (مقصود حرف چ میباشد) و آن شهری کوچك است بر ساحل این خلیج (خورموسی)

که از دریای فارس جدا میشود و زمین آن شوره زار است نه درخت دارد و نه گیاه ، آنرا بازاری بزرگ است یکروز در آنجا ماندم آنگاه حیوانی از حیواناتیکه گندم از رامهرمز میآوردند کرایه کرده آهنگ رامهرمز نمودم سه روز در صحرا میراندم که لرهای چادر نشین در آن بودند و گویند اصل آنان عرب است تا برامهرمز رسیدیم » .

سخن این جهانگرد خوب نشان میدهد که بندر ماچول همان معشور است و اصل کلمه ماچول بوده و ماشول شده و نویسندگانش محرف معشور تصور کرده اند لذا آنرا معشور نوشته اند و بدین نام هم مشهور شده است .

نادری کازرانی مینویسد : « بندر معشور یکفرسخ و نیم از دریا دور است و از دریا خوری بشکل جدولی که پنجاه ذرع دارد بریده شده که هنگام مد دریا آب دریا تا نیم فرسنگی بندر مذکور در آن خور میآید و سفاین کوچك و متوسط تا نیم فرسنگی بندر مزبور میآیند و آنچه محمول سفاین است از آنها بیرون آورند و این محل را سیف مینامند و از آنجا حمل دواب کرده ببندر میرسانند و در بندر مذکور قلعه‌ای برپا داشته اند که یکهزار و دویست قدم دورهٔ آن میباشد و اهل این بندر قبل از طاعون بسیار بوده اند . مذکور است که کلا شافعی مذهب بودند و باوجود التزام اهل تسنن در نماز ، هرگز مسجدی در آن بندر نبوده اکنون هم نیست و دم از تشیع بسبب شیوخ کعب میزنند . ساکنین آنجا را معیشت از خرما و ماهی است و آب شرب ساکنین آن بندر در سمت صبوی آن قلعه ، پیشروی دروازهٔ غدیری واقع است بقدر پنجاه قدم از قلعه پیشتر ، عرض آن بقدر آن قلعه بندر است و در اول عقرب از آب بارش مملو میشود و در شش ماه زمستان از آب بارش آن بلد را کفایت است و در شش ماه تابستان آن آب تمام میشود و در آن غدیر چاهها حفر مینمایند آب چاهها بسبب مجاورت آب بارش در ششماه تابستان شیرین و گوارا است چنانچه بارش بوقت نیاید یا بقدر کفایت نباشد آب آن سرزمین بشوری مایل می گردد بحدیکه مشروب نیست و از بندر مذکور تا بندر هندیان که در کنار رود زیدان واقع است دوازده فرسنگ راه است و زمین های آنجا اکثر شوره زار است و منبت نباتات نیست مگر بعضی از نباتات که منبت آنها شوره زار است » .

خراج این بندر در سالی یکهزار و دویست قروش عین و یکراس کره بسیار خوب است که بشیخ المشایخ شیخ ثامر میدهند و در آنجا نخیل معدودی نیز هست بخلاف فلاحیه که نخیل بسیار در دو طرف شط هست و مبالغ کلی عاید شیخ کعب میشود و چنین مذکور میگردد که سه نخل را یکقروش عین از صاحب نخل میگیرد و عدد بیوتات بندر مذکور سیصد خانه میشود بقدر پنجاه شصت خانه از متفرقه بهبهان و ما بقی از اهل همان بندر مذکور میباشند و معامله و آمد و شد ببصره مینمایند و زراعت شتوی بخس نیز دارد و یکنفر آدم باوصاف آدمیت آراسته در آن بندر یافت نمی شود و در وصف آن بندر است که الحق هزار مرتبه از آن بیشتر است که گفته اند :

فبندر المعشور محشر الدب   فیه سوی القشور لم تجد لب
فی حقه حکوا ذوی المدارك   لله در من حکی بذلك
فبلدة لیس بها انیس   الا الیعافیر والا العیس
فبت فیه ستة الایام   معهم وهم اصل من النیام

مردمان آن سر زمین از آداب آدمیت دور وزنان آنجا ملبس بلباس عربی و مردان ایشان مرکب لباس می پوشند و هم بزبان عربی و هم بـزبان عجمی تکلم می نمایند .

بندرمعشور دارای ۲۷۰ باب خانه و ۲۰ باب دکان ودوهزار نفرجمعیت است واین ناحیهٔ مجهوله که جز قصبه گمنام معشور آبادی در آن یافت نمیشد و کمتر کسی در آن رفت و آمد میکرد در عصر دولت پهلوی بندر راه آهن سرتاسری ایران گردیده بنام بندر شاهپور نامیده شده است . ادارهٔ راه آهن اسکله بسیار بزرگی در آن احداث کرده و عمارات و ابنیهٔ دیگر تأسیس نموده است . همچنین شرکت نفت بندری در نزدیك معشور ساخته که منتهی الیـه لولهٔ نفت آغاجـاری است و کشتیهـای اوقیانوس پیما در آنجـا نفت بارگیری میکنند .

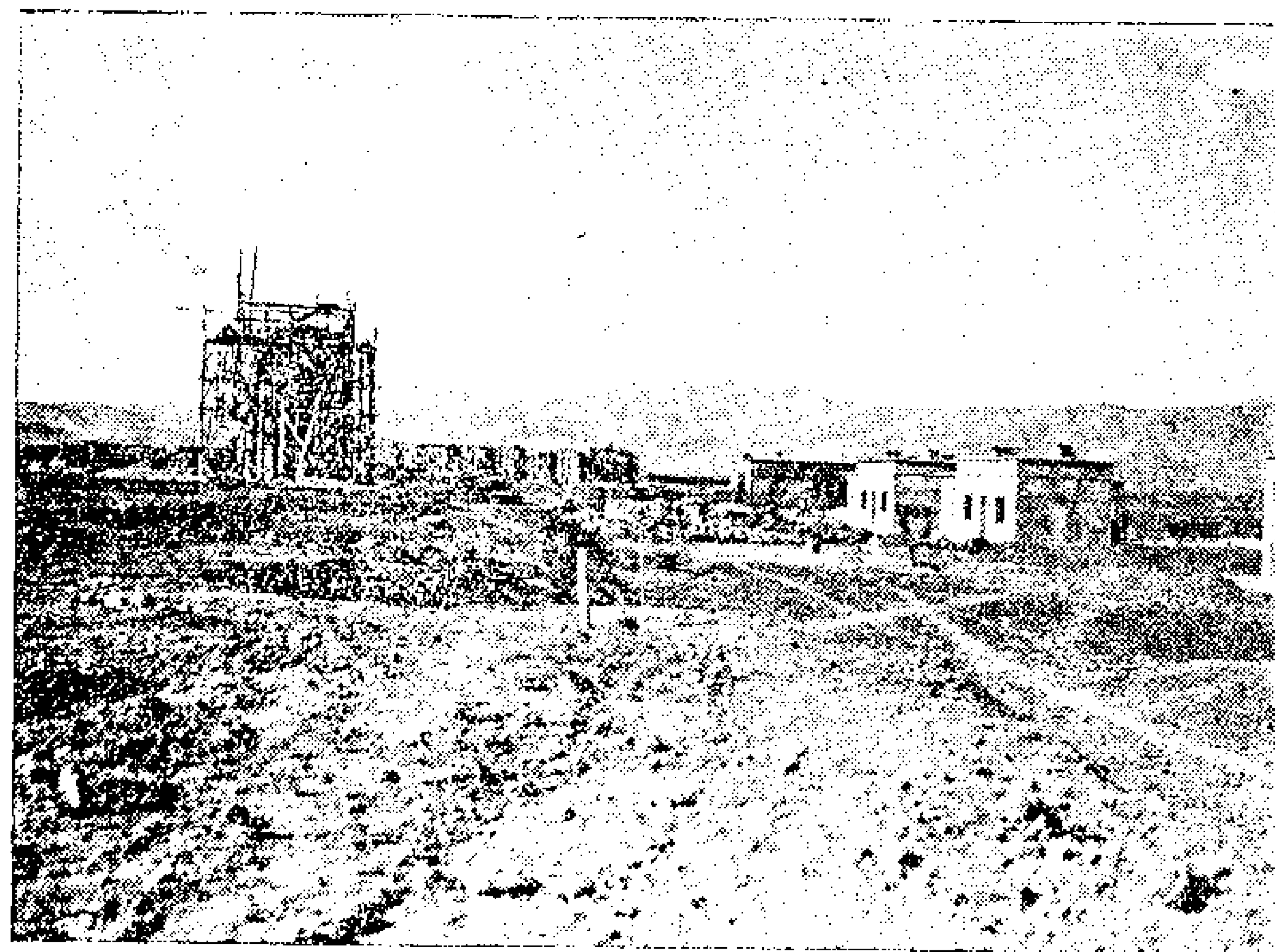
پایان جلد یکم

٦٠ ـ مرآت البلدان	تألیف صنیع الدوله	چاپ طهران
٦١ ـ مرصاد البلاد	« یاقوت حموی	« مصر
٦٢ ـ مروج الذهب	« مسعودی	« مصر
٦٣ ـ مجالس المؤمنین	« قاضی نورالله شوشتری	« هند
٦٤ ـ معجم البلدان	« یاقوت حموی	« مصر
٦٥ ـ منجم العمران	« عبدالعزیز خانجی	« مصر
٦٦ ـ الملحمه	« عبدالمسیح انطاکی	« مصر
٦٧ ـ ممالك خلفای شرق	« لهاسترانك انگلیسی	« لندن
٦٨ ـ مجله کاوه	« آقای تقی زاده	« برلین
٦٩ ـ مجله علم وهنر	« آقای جمالزاده	« لیپزیك
٧٠ ـ مجله تجارت وفلاحت	« وزارت فوائد عامه	« تهران
٧١ ـ مجله اطاق تجارت طهران	« اطاق تجارت طهران	« تهران
٧٢ ـ مقامع	« آقای محمدعلی کرمانشاهی	« ایران
٧٣ ـ مقدمات العراق السیاسیه		« بغداد
٧٤ ـ نقشه های ممالك شرق		« لندن
٧٥ ـ ناسخ التواریخ جلدقاجاریه	« سپهر کاشانی	« ایران
٧٦ ـ نزهة القلوب	« حمدالله مستوفی	« لندن
٧٧ ـ نزهة المشتاق	« رزق الله غنیمه	« بغداد
٧٨ ـ وفیات الاعیان	« ابن خلکان	« مصر
٧٩ ـ مجله های نفت ماگازین	« شرکت نفت	« لندن
٨٠ ـ صنایع ایران باستان	« پرفسور پوپ آمریکائی	« اکسفرد لندن
٨١ ـ یادداشتهائی راجع بباستانشناسی ایران	« میسیون فرانسوی شوش	« پاریس
٨٢ ـ ایران در شرق باستانی	« پرفسور ارنست هرزتفلد آلمانی	« برلین
٨٣ ـ صنایع ایران باستان	« دیولافوا	« پاریس

٨٤ ـ آثار مکتشفه وابنیه تاریخی وکتیبه ها وغیره

٨٥ ـ فهرستها ، یادداشتها ، احصائیه ها که ازدوائر دولتی تحصیل شده .

است. ۲ ـ چاواری که از دومحال گیلاس وسفید تشکیل شده دارای ۱۳ قریه وزراعتش بوسیله قناتها وچشمه‌سارها مشروب میشود. ۳ ـ فلك‌الدین که زراعت آن بیشتر آبی و دارای بیست و یك قریه است ٤ ـ میربیك دارای ٤٦ قریه و زراعت آن دیم میباشد. ٥ـ نور علی دارای ۲٦ قریه و زراعت آن حبوب و فالیز وتریاك است. ٦ ـ اتیوند (دولیگاه و کنگاوری) دارای ۲٥ قریه نیمی از آن دیم‌ونیمی فاریاب است. ۷ـ اولاد قباد. گویند درپانصد سال پیش قباد نام ترك بآنجا آمده ونشیمن گزیده اند. زراعت آن حبوب وتریاك وفالیز وشلتوك ودارای بیست وشش قریه است ۸ ـ کاکاوند دارای یکصد وهشت قریه وسه ربع زمینهای آن دیم است. جاده‌شوسه خرم‌آباد بکرمانشاه‌از اینجا میگذرد. مرکز حکومتی بلوك دلفان قریه دم آذین میباشد.



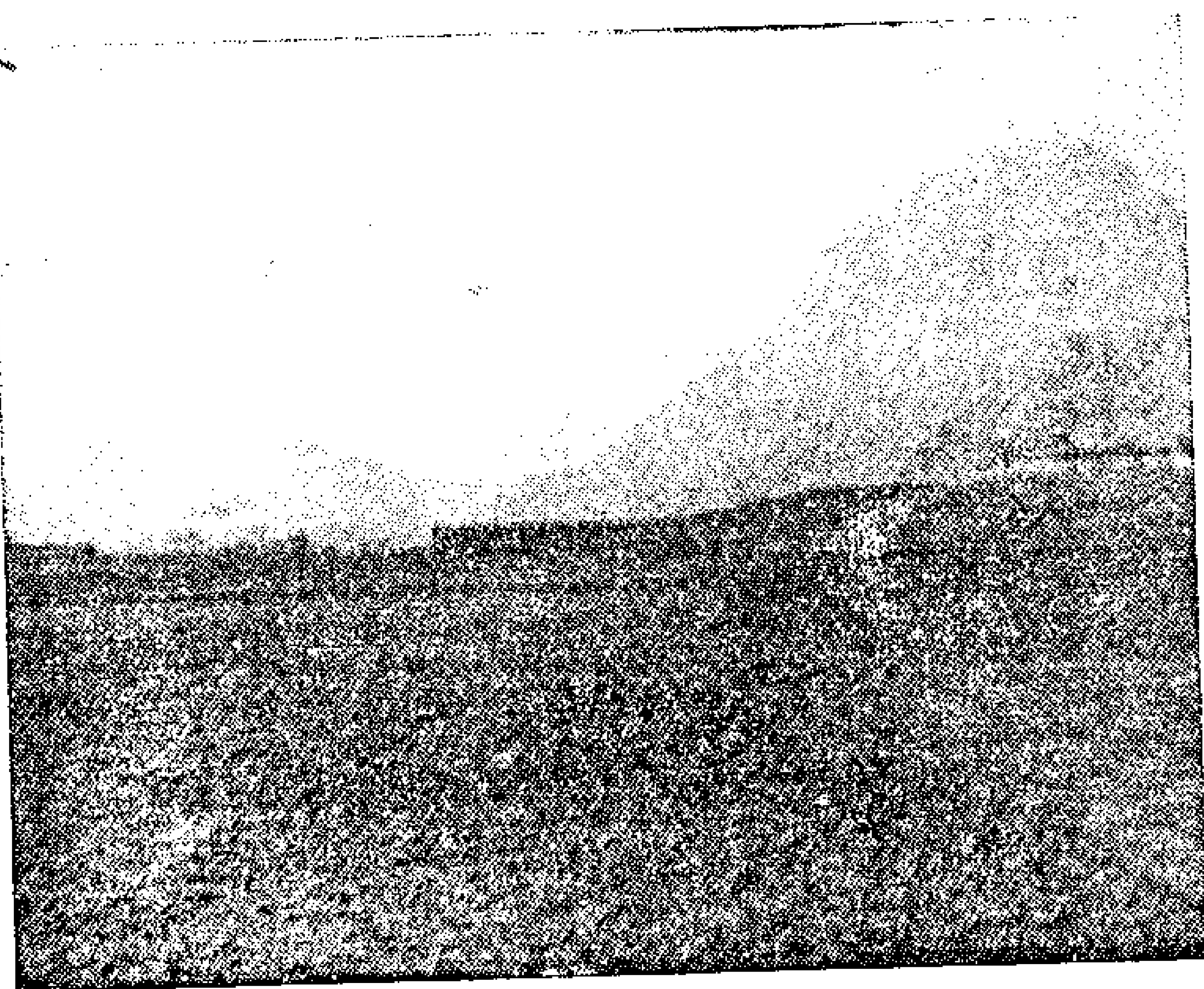
۷۰ ـ منظره‌ای از دو رود در خاك دلفان.

در خاك دلفان آثار ابنیه قدیم وقلعه خرابه بسیاراست مانند قلعه سلاسل‌ودزقلائی وقلعه ورمشان دارای سه‌طبقه در حسن‌کاوه وقلعه خرابه در شهن‌آباد وقلعه سراب گرد درکنگاوری وقلعه وپل خرابه در دوآب وقلعه سه طبقه کفراج درخاوه وقلعه سیصدمنی نیز درخاوه وقلعه جمشیدی‌درگندم بان وقلعه‌چغامویز در سنجابی وقلعه تیاب درکاکاوند وقلعه سراب قمش‌درکنگاوری وهرگاه در این نواحی کاوش شود ظروف‌سفالی‌واما بی‌و اسلحه فراوان بیرون می‌آید. یکنفر مهندس فرانسوی در چند سال قبل اشیاء بسیاری‌از تپه جمشیدی درگندم‌بان ازخاك‌بیرون آورد وبتهران برد. جلگه هلیلان بروزن‌مغیلان معروف، درنواحی شمال غربی دلفان است.

بلوك‌هرو ـ این بلوك از نواحی خوش آب وهوای لرستان ودر شمال شرقی آن واقع است صفای بهار آن معروف ودر آنفصل سبزه وگل تمام کوه دشت را فرا میگیرد. دراین بلوك نظام‌السلطنه دهاتی احداث نموده بودکه آنرا نظامیه میگفتندو مسکن طوائف بیرانوند ودالوند وکاید رحمت‌است.

مساحت آن به ٦۰ فرسنك مربع تخمین شده است. ارتفاعات آن عبارتست‌از پنج سلسله کوه بتفصیل ذیل:

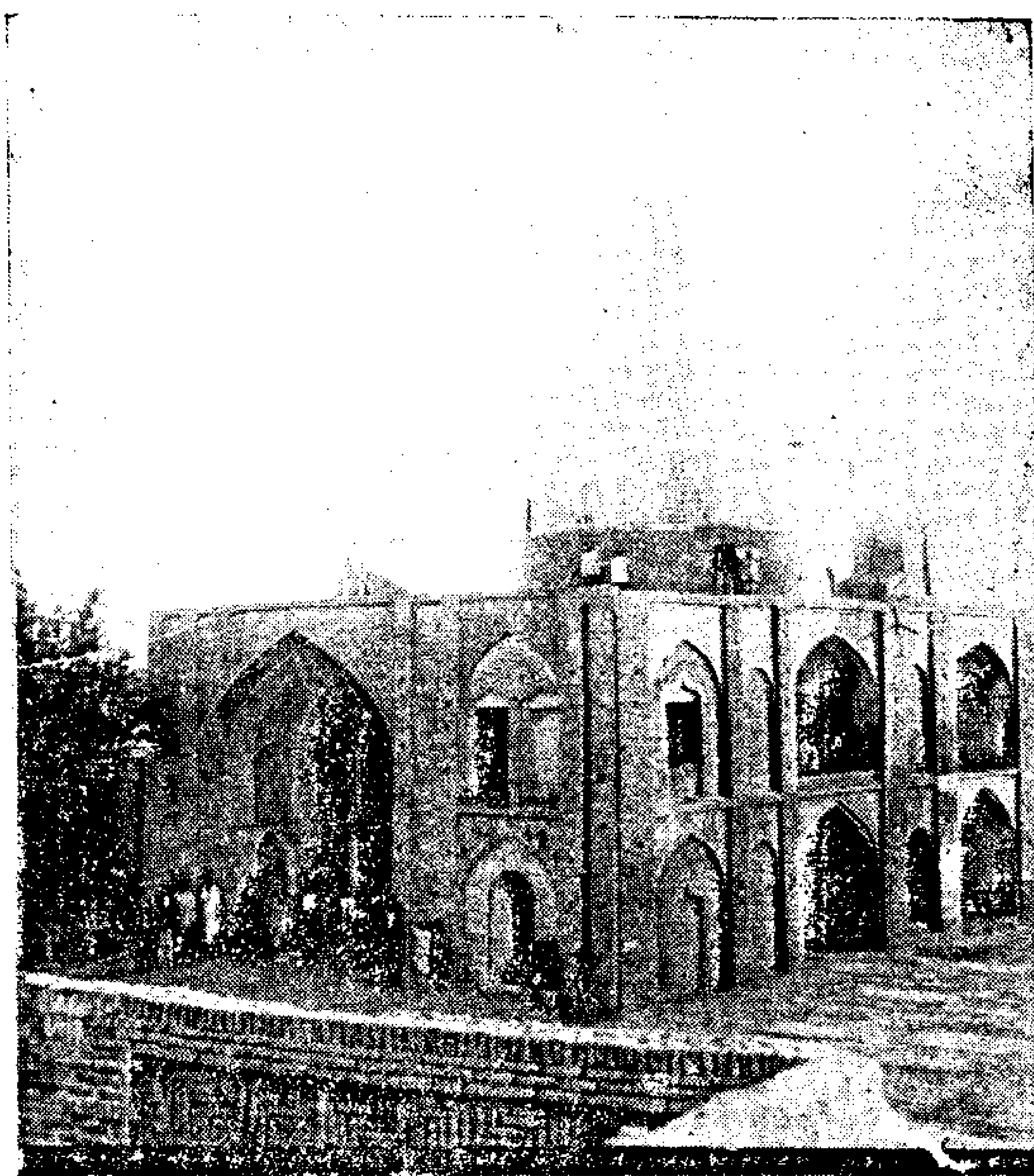
۱ـ سلسله گرون‌یا گرو که کلیتاً سنگی‌و کم‌درخت‌است‌وقله‌های آن‌عبارتست‌از قارعین وچك قارعین‌و بیکسه‌وشاه‌نشین و باغ بیره‌و گرو کوچکه وآسمان دول‌وچالقورچ. ۲ـ سلسله پونه که‌از بیکسه جدا شده بمحاذات گرون رو به شمال غربی میرود. برخی نقاط آن‌خاکی وبرخی سنگی است ودرختان شن ومرووارجن و کیکم تك‌تك در آن هست. قلل آن‌در



۷۱ – منظره‌ای از قلعه رهی در هرو

خاك مالکه ورازان واشکفت محمدخان وسوچ وچك آشیانی وپونه وخرسان ومورچه‌رو وگل‌کوتاه وشیشه است. ۳ـ سلسله ریمله بنامهای ازگنه وزرد لبه وچال خایه‌وبلومان وچاسونی ودار مرووعلیجان‌کشته وسیه بان وچال قورچ ودایـه داق از جنوب شرقی بشمال غربی میرود. تمام این سلسله خاکی وپر از جنگل‌است درختان آن بیشتر ارجن، شن، کیکم،مرو، کورچ وبلوط میباشد. ٤ـسلسله سیاه‌کمر ومخمل کوه از نزدیك تنك رباط از سفید کوه جدا شده در امتداد جنوب شرقی مقابل خرم آباد بتنك زاهد وبابا محمود وممیل وازنا وکریت برود سزار منتهی میشود.

کوه که تمام دیم و زراعت آن منحصر بگندم و جو است که بآب باران کشت میشود . آبادی در آن نیست ومردم شهر آن را میکارند . محتمل است که این ناحیه همان سلبری باشد که‌در وقایع خوارج نام برده شده است . یاقوت حموی گوید : « سلی و سلبری کوهی است بمناذر در خوزستان ٠٠٠وهردو کلمه نام یکجا است . از نواحی خوزستان



۱۰۶ — بقعه دانیال در شوش

نزدیك جندیشاپور وآن مناذر صغری است وواقعهٔ که در آنجا بین خوارج ومهلب ابن ابی صفره واقع‌شد از سخت ترین وقایع آنان است . . . عبیدالله بن ماخور امیر خوارج باهفتهزار نفر درآنجا کشته شدند» شاعرشان گفته :

سلی وسلبری مصارع فتیة　　　کرام وعقری من کمیت ومن ورد

حومه شهر دزفول ـ زمینهای شمالی وشرقی شهر بیشتر پست وبلند و تمامی

دیم است واستفاده ازآنهامنحصر بخوید کاری است که درفصل زمستان میشود وزمینهای جنوبی آن عبارت ازدوقطعه‌زمین بزرگ وحاصلخیزاست یکی بنام قمش مؤمنان ودیگری بنام قمش حاجیان که هردو فاریاب ومحل کشت فالیز وحبوبات صیفی وشتوی میباشد و بها دارترین زمینهای دزفول محسوب است وآب آنها از رشته چهارم وپنجم است که در پیش نام بردیم وآن دو رشته بنام این دوقطعه زمین خوانده میشود . دراین اراضی درختان کنار (سدر) بسیار است و بیشتر اوقات مردم دزفول برای تفرج و گردش بآنجا روند و بیشتر فالیز دزفول ازاین اراضی بدست میآید .

دهات ساحل شرقی دز ـ آباد ترین نواحی ولایات دزفول این قسمت‌است و آن‌عبارت میشوداز‌پنجاه قریه بزرگ وکوچك که تمام فاریاب‌وسکنه بیشتر آنهادزفولی وبختیاری وکمتر لرستانی و عرب است . باغهای مشجر دزفول که ازشصت دره باغ متجاوز است در این قراء واقع شده . قشنگترین باغها باغ سرتیپ است در قریه جبیر که‌تاریخ‌ایجاد آن کلمه غرس است‌ازآثاردهدار شمس‌الدین معاصرامیرتیمور گورکانی . اسامی‌قراء این بخش عبارتست از:۱ـ قلعه شیخ ۲ـ کلملك۳ـ بندبال ٤ـبندارشامی ٥ ـ سیاه منصور ٦ ـ شرف آباد . ۷ ـ ظهیر آباد ۸ ـ ربع چپان ۹ ـ شمس‌آباد ۱۰ـ نوش آباد ۱۱ـ قلعه سید ۱۲ ـ چغاسرخ ۱۳ ـ انجیرك ۱٤ ـ بیاتیان۱٥ـبك‌کولانیان ۱٦ ـ قلعه قاضی ۱۷ ـ خلطه ۱۸ ـ خیرآباد ۱۹ ـ قلعه نبوت۲۰ـنبوت ۲۱ ـ چغاسبز ۲۲ ـ شلگهی سید حسین ۲۳ ـ شلگهی سهراب خان ۲٤ ـ گمار ۲٥ ـ کاونك۲٦ ـ قلعه عباس۲۷ـ بالنگان بالا ۲۸ ـ بالنگان پائین ۲۹ـعلی کولی ۳۰ ـ قلعه عبدالشام ۳۱ ـ کوتیان ۳۲ ـ ابن آباد ۳۳ ـ خسروآباد ۳٤ ـ نجف‌آباد ۳٥ ـ سالار آباد ۳٦ ـ قالوند ۳۷ ـ فراش ۳۸ ـ بیشه نی ۳۹ ـ قلعه نو عسکر ٤۰ ـ شمعون٤۱ ـ زین العابدین٤۲ـ دیر ٤۳ ـ جبیر ٤٤ـ حاج آباد ٤٥ـربع‌سیدی ٤٦ ـ کویخ ٤۷ ـ دچه ٤۸ ـ قلعه چینی ٤۹ ـ شرف آباد ٥۰ـ عباس آباد .

بلوك فرج آباد ـ این بلوك درجنوب دهات مذکور واقع است وآب لوره آنرا از بلوك شاهولی جدا میکند. یك نصف ازاراضیش دیم ونصف دیگر بوسیله چشمه‌هائی که درآن حدود اززمین میجوشد مشروب میشود . بیشتر سکنه اش اعراب آل کثیر و غیر هم میباشند . لوره زه‌آبی‌است که دربالای این بلوك اززمین میجوشد ودر کاونك داخل شده بآب دزفول میپیوندد وآبهای سلیمه وسخیری وعجیرب که در آنحدود است نیز زهابهائی هستند که دربالاتر سرچشمه دارند ودرحقیقت همه اینها آبهائی است که‌در زمینهای شمالی مذکور در فوق بمصرف کشاورزی میرسد ودر زمینهای این بلوك که نسبت بآنهاکم ارتفاع تر است اززمین بیرون میآید . اسامی‌قراء این بلوك‌عبارتست‌از:

۱ ـ فرج آباد ۲ ـ دهنو ۳ ـ سیدنور ٤ ـ بنه غضبان ٥ ـ دیلمان ٦ ـ بیت سعد مرکز مشایخ آل کثیر ودر آنحدود آثار آبادی قدیمی است که اعراب آنرا شینگر نامند شاید همان باشد که حمدالله مستوفی درذکر دزفول ازآن نام برده است وگفته : « بحدود قرای شانجرد ومطران مرغزاریست نیم فرسنك در نیم فرسنك تمامت نرگس خود روست و هم در اینحدود درختانند که زرین درخت خوانند شکوفه زر بسیار دارد اما ثمره نمیدهد» .

باعتبار و قیاس اقرب است چه مانند آنرا داریم مثل بهمنشیر که بهمن + اردشیر بوده اما کلمه ایران شهر ایرانشیر نشده است .

تاریخ بناو بانی اهواز قدیم معلوم نیست، حمزه در ص ۳۳ و ابن اثیر در ص ۱۳۳ ج ۱ بنای آن را باردشیر بابکان نسبت میدهند و برخی به پسرش شاپور نخستین و نام آن شاهد کلام حمزه است . صنیع الدوله در مرآت البلدان ذیل کلمه اهواز از کتب فرنگ نقل نموده که آن شهر پایتخت اردوان چهارم اشکانی بوده است و استدلال میکند که چون نویسندگان تاریخ اسکندر ، نامی از این شهر نبرده اند باید بعد ازاو ساخته شده باشد اما از آثار مکتشفه و حفریات چنان بدست میاید که در ایام عیلامیان شهری در این حدود بنام اوکسین برپا بوده است که باید آنرا با اهواز قدیم تطبیق کرد و کلمه اوکس و هوز وهوج و خوز گویا از یك ریشه باشند . پس باید گفت که بانی نخستین اهواز قدیم عیلامیان بوده اند و بعد خراب شده اشکانیانش تجدید بنا نموده اند و پس از آنان باز ویران شده اردشیر آنرا از نو ساخته است چنانکه درقرون وسطای اسلامی خراب گردید و اکنون باز آبادان شده است .

موقع آن در زمینی هموار ساحل چپ کارون است در جائیکه ارتفاع آن از رودخانه غالباً چهار پنج ذرع است و کوه کم ارتفاعی در مشرق آن واقع میباشد. وموقع جغرافیائی آن در جائی است که ۳۱/۲۰ در شمال خط استوا و ۴۸/۴۰ درجه درشرقی نصف النهار گرینویچ (رصدخانه انگلیس) و ۴۶/۲۸ درجه شرقی پاریس و ۲/۴۰ درجه غربی تهران میباشد . یاقوت از بطلیموس نقل می کند که طول آن ۸۴ درجه و عرض آن ۳۵/۴ درجه است و از صاحب زیج نقل میکند که طول آن ۷۵ وعرض آن ۳۲ درجه است (۱)

اهواز قدیم بوسیله نهر شاهجرد (شاه + کرد) بدومحله بزرك منقسم میشد محله غربی که بین رودخانه ونهر واقع بود بنام جزیره شهرت داشت ومحله شرقی را که در پای کوه ساخته شده بود وبیشتر بازار ها ومسجد جامع درآن واقع بوده مدینه (شهر) مینامیدند وشاهجرد جوئی بزرك بود که در بالای سد اهواز از کارون جدا میشد وروی بشکاره میرفت وبربالای آن پلی بزرك بنام پل هندوان بسته بودند که دومحله را بهم میپیوست مقدسی میگوید: «مسجدی باصفا درکناره آن پل بود که برنهر اشراف داشت عضدالدوله دیلمی مسجد وپل را خراب کرده وشهر را از اول بساخت که بنام اومعروف شود واما باز بنام پل هندوان نامیده میشد . » یاقوت از مسعر بن مهلهل نقل میکند که این مسجد از بنای علی بن موسی الرضا بوده که در سفرخراسان ساخته است.

نگارنده احتمال میدهم که این بنا مقامی بنام آن امام علیه السلام بوده است چه اکنون در خوزستان بناهای چند بنام مقام امام رضا موجود است که درهنگام عبور از این خاك در آن نقاط توقف داشته وبعد از این ابنیه را برای یاد بود، درآن نقاط ساخته اندودور نیست که آن مقام همین مقبره علی بن مهزیار باشد .مقدسی و یاقوت مینویسند که

(۱) اختلاف در طول بواسطه اختلاف در مبداء آنست از جزایر خالدات (کاناری) یا اول بر مغرب (ساحل غربی افریقا) وعدد ۳۵ یقیناً غلط است گویا اصل آن ۳۰٫۴۰ بوده که اشتباهاً ۳۵٫۴ خوانده اند .

دولابهائی در آنجا نصب بود وبتوسط آب شاهجرد میگردید وآبرا از نهر برداشته در قناتهائی وارد میساخت که بحوض های خانه ها و باغچه های شهر وارد میشد وآن دولابها را ناعور (جمع آن نواعیر) مینامیدند ونیز گویند که در آن نزدیکیها آسیابهای عجیبی بود که بآب گردش میکرد واز عبارت مقدسی که گوید: «آبها در بالای شهر ازهم جدا میشود ودر پائین آن بهم میپیوندد و آن جائیست که کارشنان نامیده میشود » بدست میآید که شاهجرد بشکاره کنونی میرفته چه شکاره همان کارشنان است که شنان کاره وبعد مخفف شده شکاره شده است وآثار نهر بزرك شاهجرد تاکنون آشکار واعراب آنرا بحیره گویند وشاید باین مناسبت بود که در آن حدود به بیرون شهر مردابهائی ازفاضل آب نهر وخانه ها تشکیل میشد که در معجم یاقوت بدان اشاره نموده است(۱)

از کلام ابن فقیه چنین بدست میآید که شهر اهواز در آن زمان کمابیش دارای پنجاه هزارخانه بوده است چنانکه مردم هرخانه را از پنج تاشش سربشماریم نفوس آن در قرنهای نخستین هجری دویست وپنجاه تا سیصدهزار نفر بوده است وکلمات دیگران در شرح آبادی شهر نیز مؤید این ادعا است وآثار آن گواهی میدهد که درآن ایام از شهرهای بسیار بزرك بوده است چه بیش ازسه میل درازا ودومیل ونیم پهنا داشته و نزدیك پنجاه سال است که از خرابه های آن سنك بیرون میآورند ودر شهر کنونی بکار میبرند وهنوز سنگهای آن تمام نشده واین خود نیز مصدق دیگر برای ابن فقیه است و عمده شهر در پای کوه افتاده بود اما شهر کنونی بیشتر در کنار رودخانه است .وضعیت اهواز آنروز را مقدسی ویاقوت مفصل تر از دیگران نوشته اند لذا ما برای تمام شدن مقصود عین عبارات آنانرا نقل مینمائیم .مقدسی درص ۴۱۱ میگوید: «شهراهواز پایتخت این کشور است کوچه های آن تنك وبد بو ونکوهیده است، مردمش دارای دین واصل کریمی نیستند،نه پیشوای فقیهی دارند ونه واعظ حکیم، نه وقت ایشان خوش است ونه دل ایشان پاك ، آدم غریب درسر گردانی بیمار است ومقیمین آنجا را نیز زندگانی خوش نیست .پشه و کیك وهوای گرفته شب ـ هوای آن درشب چسبناك است ودرروز سوزنده پیوسته منتظر بادشمال اند واز باد جنوبی ترسناك. مارها و کژدمها وآب گرم. میوه و آرد آنرا از جاهای دور میآورند. مردمانی بدند وشهری بدوتنك وشوم. اطراف آن خشك و کوه آن دلگیر وبازار آن خفه وخاك شوره زاراست، قاری ایشان راخوبی نیست ومسجد جامع ایشان احترامی ندارد وشهرشان رارئیس نیست وفقیه ایشان رامجلس نه. اهل مبارات وتعصب وممارات وتقلب اند .اهل شهر دودسته اند . (شیعه وسنی) ونسبت بصحابه دوعقیده دارند. ولی آنجا خزانه بصره وبارانداز فارس واصفهان است ودرآنجا قیصریهای نیکوونانهای پاکیزه وخورشهاهست وخزودیبای اطراف در آن گرد میآید وبضائع واموال از همه جابآن حمل میشود وآن پناه گاه وراهگذر تجارات وآشجور آباد . نام آن درکشورها وپایتختها بزرك است .زمستان آن خوب است وهمچنان پائیز آن

(۱) گویا شاهجرد همان اهر بط یا نهر نبط باشد که در معجم ذکر شده ودوشعری که درآنجا یاقوت آورده مؤید آنست: لاترجعن الی الاهواز ثانیة ـ قعیقعان الذی فی جانب السوق. ونهر نبط الذی امسی یورقنی ـ فیه البعوض بلسب غیر تصفیق.

فهرست مطالب کتاب

فهرست تصاویر کتاب

شمارهٔ عکس	شرح	شمارهٔ صفحه
۹۵	صفه مسجدسلیمان	۲۱۳
۹٦	اولین چاه نفت درمسجد سلیمان	۲۱٤
۹۷	یك منظره ازمیدان نفتون	۲۱۵
۹۸	انبار لوازم استخراج نفت در مسجد سلیمان (انتهای راه آهن درخزینه)	۲۱٦
۹۹	چاه شماره ۱ که اکنون نفت آن تمام شده	۲۱۷
۱۰۰	بیمارستان مسجد سلیمان	۲۱۸
۱۰۱	مجسمه انسانی که درخرابه های کلگه پیدا شده	۲۱۹
۱۰۲	قلعه شوش که مسیو دمرگان فرانسوی ساخته است	۲۲٤
۱۰۳	نمای پل دزفول وطاق‌آهنی که درمحل بریدگی آن دیده میشود	۲۲۷
۱۰٤	نمای دیگری از پل دزفول	۲۲۹
۱۰۵	پل دزفول که در عصرپهلوی تجدید بنا شده	۲۳۰
۱۰٦	بقعه دانیال درشوش	۲۳۲
۱۰۷	ایستگاه راه آهن دراندیمشك (صالح آباد لور)	۲۳٤
۱۰۸	مجسمه برونزی ملکه عیلامی که در شوش کشف شده واکنون در موزه لورپاریس میباشد	۲۳۸
۱۰۹	یك منظره زیبا ازرودکارون درجنوب خرمشهر	۲٤۷
۱۱۰	خیابان ساحلی خرمشهر	۲۵۰
۱۱۱	بیمارستان جلالیه خرمشهر	۲۵۱
۱۱۲	رودکارون درجنوب خرمشهر	۲۵۲
۱۱۳	باغ نیروی دریائی که مجسمه اعلیحضرت رضا شاه در آن نصب میباشد. درنقطه‌تلاقی کارون بشط‌العرب	۲۵۳
۱۱٤	منظره‌ای ازکوی بوارده آبادان	۲۵٦
۱۱۵	کشتی نفتکش درکناراسکله آبادان	۲۵۷
۱۱٦	بیمارستان مرکزی شرکت نفت درآبادان	۲۵۸
۱۱۷	پالایشگاه بزرك آبادان	۲۵۹
۱۱۸	کوی بریم درآبادان	۲٦۰
۱۱۹	اسکله مخصوص حمل نفت	۲٦۱
۱۲۰	دستگاه تصفیه آب آبادان	۲٦۲
۱۲۱	میدان ورزشی باشگاه جیمخانه	۲٦۳
۱۲۲	دبیرستان رازی آبادان	۲٦٤
۱۲۳	کارخانه بسته بندی خرما درخرمشهر (چراغ)	۲٦۹

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	سازمان	سامان
۱	٦	دزدلان	زردلان
۳	۲۱	ومارگون	دمارگون
۱۰	۱۰	دارند	راماند
۱٤	۲	چك‌قارمئین	چك‌قارنین
۱٦	۷	دلم	دم
۱٦	۱۲	ماهبور	ماهور
۱٦	۱۳	بلودان	بلوران
۱۷	۵	دیملوان	ریمله‌وآن
۱۸	۱۰	کیگیر	کنگیر
۱۸	۱۹	مزال	زال
۱۸	۳٤	کوی	کوس
۲۵	۲	گراد	گراز
۳۲	۲٤	معرف	مخرف
٤۳	۱	وآن	وان
٤۵	۲۵	خوآب	خوآسب
۵۸	۱	۵۰۰	۵۰
۷۳	۱٤	قرن	قرون
۷۵	٦	ابولونیاعیها	اپولونیائیها
۹۰	۲۱	مابندان	ماسبذان
۹۷	۳۱	آسجور	آبشخور
۹۸		تبداران	تب‌درآن
۱۱۰	۲٦	اصفهد	اصطمه
۱۱۱	۲٦	مقدسی	شهر بیروت‌مقدسی
۱۱۱	۳۳	منصوبند	منسوبند
۱۱۲	۲	شوشتر	شوش
۱۳۹	۱۸	نسویه	حسنویه
۱۹۸	٤	تیره	ده
۲۳۰	۲	قسمت	هردوقسمت
۲٤۸	۵	عمدوده	ممدوده